

جامعه شناسی دینی – اسلام شناسی اجتماعی
آیا حکومت و شریعت اسلامی، قرآنی و الهی اند؟

رضا ایرملو
پروفسور جامعه شناسی

قراءت قرآن «غیر دینی»

جلد سوم و پایانی
قرآن «غیر دینی» و
تکوین تاریخی حکومت و شریعت اسلامی

حق چاپ و تکثیر محفوظ است.

قرائت قرآن غیر دینی- جلد سوم و پایانی
چاپ اول: بهار 1387 شمسی، 2008 میلادی
ناشر: نشر اینواند- لیتراتور، سوئد
مرکز پخش: اینواند- لیتراتور با شماره فاکس: 0046-31 331 3823
شماره ثبت در سوئد: ISBN 978-91-7000-150-5

از تو در مورد وجه
تمایز بین دین و خرافات
سوال می کنند. بگو هر
چه عقلانی و منطقی
نیست، خرافات است.

رضا آبرم لو

نزول الهی قرآن و آثار آن

این کتاب بر اساس فرض "الهی بودن قرآن" نگارش یافته است. آثار و نتایج این فرض در کتاب دوم جلد 2 تحت عنوان «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا» مورد بحث قرار گرفته است.

قرآن از دو دسته آیات و موضوعات در هم بافته، یکی «دینی»¹ و دیگری «غیر دینی»، یا «دنیوی»² تشکیل شده است. کتاب حاضر محصول «قرائت بی واسطه» «نیمه غیر دینی قرآن»، یا «قرآن غیر دینی» برای تحلیل و ارزیابی ادعای بنیادگرایان از نظر الهی بودن "حکومت و شریعت اسلامی" است. این کتاب برای رد، یا اثبات دین، خدا، یا اسلام نگارش نیافته است. قضاوت در این امور دینی امری فردی است. این موضوعات در مقدمه جلد های 1 و 2 توضیح داده شده اند.

¹ هر آن چه مستقیماً در رابطه با خداست.

² ر.ک. به بحث مربوطه در فصل "نیمه دینی و نیمه غیر دینی" در این جلد.

فهرست مطالب

فصل آغازین- چرایی ضرورت تحقیق و مطالعه قرآن

- "حرمله" با ماست 13
- 1- رشد و تثبیت نهادهای عقب ماندگی در ایران 13
- 2- فرهنگ عقب ماندگی در ایران 19
- فرهنگ ایرانی و وارداتی 23
- 3- نهاد امروزی فرهنگ ایرانی 27
- بازتولید فرهنگ رکودی به دست فرقه اسلامی 29
- 4- بازگشت به الگوهای فرهنگ فرقه ای 30
- 5- "حرمله با ماست" 37
- ضرورت مطالعه دینی و رسانیدن نتایج آن به دیگران 38
- شانس و وظیفه بزرگ تاریخی 39

کتاب اول- ویژگی های قرآن غیر دینی به سوالات اساسی کتاب پاسخ می دهند

فصل اول- «قرآن دینی» فاقد اعتبار دینی است

- «نیمه دینی» و «نیمه غیر دینی» قرآن 45
- از پیامبری دینی در مکه تا رهبری سیاسی- دینی در مدینه 47
- «قرآن غیر دینی» دوره حکومت و رهبری 50
- 1- لازمه حکومت و رهبری 50
- 2- لازمه زندگی روزانه 50
- وابستگی آیات نازل به موضوعات زمان نزول 52
- تضاد و تعارض آیات و احکام روزشمار 54
- 3- اشتباه یا قانونمندی "خدای خالق" 54
- 4- وظیفه رهبری و بی اعتباری «آیات و احکام غیر دینی» 56
- تاریخ مصرف «آیات غیر دینی» قرآن 59
- چرایی فقدان اعتبار «آیات غیر دینی» قرآن 63

- منطق ناظر بر «آیات غیر دینی» به پرسش های کتاب پاسخ می دهد 68

کتاب دوم- تکوین تاریخی "حکومت و شریعت اسلامی"

فصل اول- بدعت بی پایه «حکومت دینی و اسلامی»

- 1- از باور دینی تا تبعیت سیاسی- نظامی 73
- اسلام به واسطه سران قبائل 75
- تنازع بقای قبیله ای و فروپاشی حکمرانی اسلامی 75
- 2- فردای بدون رسول 77
- سکوت قرآن و تنهات توضیح ممکن 79
- 3- توافق بر سر جانشینی 83
- گزینش "خلیفه اسلامی" به رسم قبائل 85
- قبیله بدون سر قبیله 86
- 4- ترک آشکار و پنهان اسلام 87
- 5- بدعت «ضد دینی» نهاد خلافت و حکومت اسلامی 89
- ادعای مردود شریعت سازان 91

فصل دوم- «کتاب دینی قرآن» قابل "مراجعه" نیست

- 1- «نظم و نثر بی نظم» قابل مراجعه نیست 95
- 2- مشکلات محتوی ئی مانع "استخراج حکم قرآنی" است 96
- "استخراج حکم مشترک" از جمع اضداد محال است 97
- آیات قرآن ناظر بر زمان، مکان و مورد است 100
- "مراجعه" به آیات "متشابه" منع دینی و منطقی دارد 101
- آیات از اعتبار افتاده قابل "مراجعه" نیستند 101
- 3- احکام و آیات بیرون از زمان و مکان قابل "مراجعه" نیستند 102
- 4- "مراجعه به قرآن" به معنی رد "کلام الله" 103
- عدم مشروعیت الهی "خلافت و حکومت اسلامی" 106
- تجربه رسول از ناممکن بودن "قیاس" و "برابر سازی" 108

فصل سوم- سنت رسول و شمارش معکوس دینی

- جایگزینی "سنت رسول" به جای "قرآن خدا" 113
- فقدان آثار مکتوب 115
- شرایط جدید و ناتوانی خلفا و حاکمان اسلامی 117
- مشکل لاینحل "مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت" 118

- غلبه عطش حکومت و قدرت بر حساسیت دینی 119

فصل چهارم- بی ایمانی به خدا و عدم تعهد اخلاقی رهبران اسلامی

- 123 کارنامه سیاه "مجریان قرآن و سنت"
128 حکام اسلامی و امیرالمؤمن های "بی دین"
1- دین فروش و نه دیندار 128
- مشخصه تاریخی حکومت دینی 132
2- آب از سرچشمه آلوده است 134
- عناوین عوام فریب دینی-سیاسی 135
فقدان تعهد اخلاقی اسلامیان 140
- آوازه خوان و آواز 144
تریاک توده ها 147
- بازده تاریخی بده و بستان دین و دنیا 148
- اعتیاد تاریخی و حذف حفاظ های عقل و منطق بشری 150

فصل پنجم- عقل گرایان مسلمان در برابر جماعت فشری

- زمان گذر از «حکومت باطل اسلامی» به «حکومت مشروع غیر دینی» 153
- توسل به «عقل دینی» 154
عقل دینی و عقل گرایان معتزله 155
- حذف «آیات غیر دینی» از قرآن، ضرورت اصلاح دینی در اسلام 164

فصل ششم- جعل حدیث برای تحریف معنی و مفهوم قرآن

- 1- جعل حدیث و احادیث جعلی 167
- جعل حدیث تنها چاره کار 170
2- تاریخ نگار جعل حدیث 171
3- جعل حدیث و فرقه های اسلامی 175
4- جعل حدیث همچون سنت اسلامی 177
5- رد صحت احادیث به وسیله محدثین 178
- وجود احادیث "صحیحی" به اثبات نرسیده 178
- عدم صحت احادیث "صحیح" و "مشهور" 181
6- صحت ناممکن نقل قول شفاهی 182
- احادیث و معانی مختلف آیات 186
7- احادیث علیه منطق بشری 187

فصل هفتم- بازنویسی معنی و مفهوم "کلام الله"

- 191 خشت کج معماری تفسیر قرآن
- 193 تاریخ شمار تکوین تفسیر قرآن
- 193 تفسیر برای نگارش آیه و "وحی"
- 196 فرصت طلایی قرآن
- 196 تفسیر چرائی "حق با غالب است"
- 198 چرائی ضد الهی بودن تفسیر و تأویل قرآن
- 198 1- تفسیر معادل تحریف آیات
- 199 2- تفسیر به معنی تکذیب "آیات مبین"
- 202 3- تفسیر انکار توان و صلاحیت خداست
- 205 4- تفسیر در رد "کمال قرآن"

فصل هشتم- تفسیر اصل "کلام الله" به وسیله فرع حدیث بشری

- 209 - نتیجه گیری از ضد الهی بودن تفسیر و تأویل
- 209 - اصل و فرعی به نام قرآن
- 210 - چشم بندی ساحرانه
- 213 تفسیر ضد الهی "قرآن با قرآن"
- 216 - گزینش شریعت سازان اسلامی
- 218 چوب سحرآمیز ساحران دینی
- 219 - بازنویسی مکرر قرآن

فصل نهم- دوره آخر الزمان و تفسیر ابدیت و جهانشمولی قرآن

- 221 ورود تجاوزگران صنعتی- کاپیتالیستی و ناکفائی شریعت و حکومت اسلامی
- 221 1- آخر الزمان اسلامی
- 225 2- دوره آخر الزمان فرقه اصولی
- 225 - رشد فرقه به برکت سیاست های استعماری دوره قاجار
- 227 - "کلام جدید" دوره آخر الزمان

الف: ادعای ابدی و جهانشمولی قرآن خمیرمایه حکومت اسلامی 233

- 233 - رسالت جهانی هر سابقه قرآنی
- 239 آیات تحریف شده برای اثبات ابدیت و جهانشمولی
- 240 - دهن کجی به خدا
- 244 چرائی ناممکن بودن ابدیت و جهانشمولی قرآن
- 244 1- کفایت تنها یک دلیل

245	- شیوه رایج غیر دینی
246	2- مقایسه جمعیتی و تنها توضیح ممکن
248	3- ابدیت و جهانشمولی دینی، ولی نه دنیوی
249	- پیامبری دینی و نه رهبری سیاس
251	4- دودلی خدا و مأموریت های لحظه ای رسول
256	5- تحریف بی فرجام مفسران بنیادگرا
259	ب: "کفایت علمی قرآن" لازمه اجرایی حکومت و شریعت اسلامی
259	- "کفایت آیات" همچون سنگ بنای رکود فکری
263	- قرآن و علوم مثبت
264	- "تفسیرات علمی" قرآن
266	چرائی غیر الهی بودن تفسیرات مبنی بر علمی بودن قرآن
273	- "دانشمندان اسلامی" در مکتب فیلسوفان یونانی
275	- اثبات علمی، ردّ دینی
276	کیفیت علوم نقل شده در قرآن
282	تفسیرات دوره آخرالزمان و برپائی عمارت های دینی جدید
283	- آیه نازل می کنند
	فصل دهم- چرائی غیر الهی و قرآنی بودن "شریعت اسلامی"
285	عدم اعتبار "شریعت های اسلامی"
287	ادعاهای دروغین مبنای دینی و الهی "شریعت اسلامی"
287	1- دروغ اول: " شریعت اسلامی از روی قرآن نوشته شده"
296	2- دروغ دوم: "شریعت اسلامی ناشی از سنت رسول است"
300	3- دروغ سوم: "شریعت اسلامی ناشی از اجماع عالمان و عقلای مسلمان است"
300	- انسان یا قرآن
303	- اجماع طلاب، چه یک تن یا صد تن
308	شریعت اسلامی فاقد هرگونه اعتبار دینی و دنیوی
308	- قرون وسطی در جوامع "شریعت زده"
	فصل یازدهم- چرا "حکومت اسلامی" "حرام"، "گناه" و ضد الهی است
311	1- به سبب اجرای شریعت اسلامی
313	2- به سبب دخالت در کار خدا
314	3- به سبب ادعای نمایندگی "خدای حی و حاضر"
317	4- به سبب ادعای نمایندگی "پیامبر خاتم النبیین"

5- به سبب فقدان مجوز دینی 318

6- به سبب دخالت در کار خدا و رسول 319

"جهاد" در راه "حکومت و سلطنت خدا" "جهاد" علیه خداست 320

325 **مآخذ و منابع**

فصل آغازین- چرائی ضرورت تحقیق و مطالعه قرآن

"حرمله با ماست"³

1- رشد و تثبیت نهادهای عقب ماندگی

در آغاز جلد های 1 و 2 از زوایای مختلف نشان داده شده که چرا مطالعه و تحقیق دینی لازم و ضروری است. در این جلد توضیح می دهد که چرا ما ایرانی ها، چه مذهبی، یا سکولر⁴، لائیک و حتی غیر مسلمان، از نظر

³ شام غریبان است. چراغ ها خاموشند و طبق معمول، آخوندی در حال روضه خواندن و توصیف جنایت حرمله در کربلاست. شخصی با استفاده از تاریکی صحن مسجد، زیرسیگاری پی را به سوی آخوند روضه خوان پرت می کند. زیر سیگاری به هدف می خورد و آخوند روضه خوان دردمندانه فریاد می زند: "حرمله این جاست! حرمله با ماست! چراغ ها را روشن کنید". اما او هر چه بیشتر داد می کشد و کمک می طلبد، مردم به خیال آن که این هم از شیوه های رایج تحریک عواطف گریه ساز و برای باد زدن آتش هیجان عزاداری است، بیشتر به سر و صورت خود می زنند و آه و زار می کنند. آخوند روضه خوان داد می زند: "حرمله این جاست. حرمله با ماست".

این سرفصل را از این روایت! به عاریت گرفته تا بگویم که بسیاری با آثار تسلط دینی در جامعه و بین مردم مبارزه می کنیم، بدون آن که آگاه باشیم که این آثار در دل و جان خود ما هم رسوب کرده و رفتارهای فردی و جمعی ما را هم هدایت می کنند. آگاهی از وجود این هستی فرهنگی و اجتماعی در کوله بار یادگرفته های خود بسیار تعیین کننده است، چرا که تا زمانی که نسبت به وجود آن در خود آگاه نشده ایم، کاری هم برای رهایی از آن نمی کنیم، یا نمی توانیم بکنیم.

⁴ انسان سکولر در مسایل و امور دنیوی نقشی برای دین و مذهب قائل نیست. فرد سکولر از نظر اجتماعی و سیاسی لائیک و فاقد اعتقاد دینی است، اما این مانع مؤمن دینی بودن «فردی و قلبی» وی نیست. فرد سکولر می تواند معتقد به خدا و مؤمن به دینی باشد، یا نباشد.

با آن که ترم لائیک به معنی لامذهب و بی ایمان دینی است، اما در بسیاری موارد، از جمله در کشور مسلمان نشین ترکیه، این ترم نیز به همان معنی سکولر، یا غیر مذهبی اجتماعی و سیاسی به کار می رود و در قوانین کشور هم به همان معنی قید شده است.

نباید فراموش کرد که ایمان داشتن، یا نداشتن به دینی امری خصوصی هر فرد و از آن رو، هم از حرمت عدم افشاء و هم از حرمت عدم تفتیش بر خوردار است. بدین منظور، در یک جامعه آزاد

فرهنگی، مسلمان و عضو فرقه⁵ شیعه گری حاکم هستیم. در واقع، فرهنگ شیعه گری حاصل تأثیر و تأثر متقابل عناصر رکودی و عقب ماندگی در جامعه دین زده قرون وسطائی ایران است و جز با شناخت آن و از این رو، جز از راه رهایی خود و جامعه از این فرهنگ رکودی، امکان تحول اجتماعی و دست یابی به مدنیت و کسب حقوق و آزادی های بشر در ایران دشوار به نظر می رسد.

فراموش نکنیم که قرن هاست «نهاد شیعه گری»، «الهی بودن سیستم «پدرسالارانه» و «مرکزمداران» نهادهای اجتماعی و سیاسی را تبلیغ و توجیه می کند. مبانی سنتی و شرعی این اسلام فرقه ای زیربنای قوانین و حقوق مدنی کشور ما را می سازند و در مناسبات اجتماعی و اقتصادی مردم ایران همچون معیارهای ارزشی عمل می کنند.

قرن هاست که اسلام سیاسی فرقه شیعه گری، جزئی جدائی ناپذیر از ابزار قدرت ناظر بر شرایط رکودی و عقب ماندگی تاریخی ایران است و با استفاده از تسلط دینی و سرکوبی مذهبی، لباس دینی به تن سلسله های پادشاهی و حکام⁶ و تیولداران توتالیتر ایران کرده، نماینده "امام غایب فرقه" جلوه داده و با استناد به این گونه حکایت های فرقه ای، تبعیت بی شرط و شروط توده ها از حاکمان ستمگر و سرکوب گر را لازمه دین و دین داری معرفی می کند.

از این رو، در همان حال که رشد و توسعه فرقه شیعه گری محصول دوره رکودی و شرایط عقب ماندگی ایران است، توسعه و رشد این نهاد رکودی نیز باعث ماندگاری عقب ماندگی جامعه ایران شده و از رشد دموکراسی و حقوق و آزادی های بشر و همچنین خانگی شدن علوم و تکنولوژی اروپائی ممانعت به عمل می آورد. هم از این رو، برای ایجاد هر تحول اجتماعی شناخت تعلیمات این نهاد دینی- فرقه ای ضرورت پیدا می کند

هیچ کس مجبور به اعتراف دینداری و بی دینی خود نیست و هیچ کسی هم حق تفتیش، تحقیق و افشای آن را ندارد.

⁵ برای توضیح «فرقه شیعه گری» به جای «مذهب شیعه گری» ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه».

⁶ در این کتاب ترم «حکومت» به جای تسلط و حکمرانی به کار می رود و مبین هیچ صحت، مقبولیت، یا نمایندگی سیاسی نیست.

کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه" نتیجه می‌گیرد که در طول سرتاسر قرن نوزدهم و دوره سلسله قاجار، جامعه ایران دچار رکود و یخبندان تاریخی بود. این انجماد و عقب‌ماندگی حتی در مقایسه با کشورهای مسلمان‌نشین همسایه مانند عثمانی (ترکیه) ناهمانند بود.⁷ این رکود و یخبندان:

1- از سوئی ارثیه‌ای تاریخی و محصول شرایط تاریخی و جغرافیایی ایران بود. پس افتادگی تاریخی ایران حداقل یک و نیم قرن پیش از این دوره، از نیمه دوم و پایانی سلطنت صفوی‌ها آغاز شده بود، ولی ایرانی‌ها زمانی به آن پی بردند که در اوایل قرن 19 با فرانسوی‌ها و سپس انگلیسی‌ها و روس‌ها در تماس و ارتباط نزدیک قرار گرفتند. عقب‌ماندگی سنتی جامعه ایران در مقابل پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی تجاوزگران، این کشورها را در مقام استعمارگر و ایران را در جایگاه مستعمره قرار داد و ثبت کرد.

2- از سوی دیگر، استعمارگران روس و انگلیس از همان آغاز ورود به ایران، هرگونه اصلاح و پیشرفت اجتماعی و اساساً هرگونه تغییر، تحول و بهبودی در جامعه ایران را مغایر منافع استراتژیک خود یافتند. انگلیسی‌ها هر حرکتی در ایران را علیه منافع استعماری‌شان در هندوستان آن روز ارزیابی می‌کردند و از سرایت آن به بخش مسلمان‌نشین مناطق تحت اشغال خود می‌هراسیدند. روس‌ها نیز هر تغییر و تحول در ایران را مانع سکون و سکوت مورد نیاز در بخش جنوبی روسیه می‌دیدند. این بود که این

⁷ در کتاب مورد بحث نویسنده خواهد دید که این نتیجه‌گیری به معنی آن نیست که قبل از آن دوره، ایران کشور متحول و جامعه‌ای در حال تحول بود. در واقع، ورود استعمار اروپایی به ایران، عقب‌ماندگی تاریخی بی‌را که قبلاً به سبب نبودن عنصر مقایسه‌ناشناخته بود، آشکار ساخت. بر خلاف برخی ادعاهای غیر علمی و ضد تاریخی، استعمارگران با ورود و اشغال خود جلو رشد و توسعه در ایران را نگرفتند، چرا که به هنگام ورود آنان، جامعه ایران هیچ رشد و تحولی را تجربه نمی‌کرد و بر خلاف کشورهای همسایه‌اش؛ مثل عثمانی، روسیه و هندوستان، فاقد هرگونه اقتصاد و صنعت ملی، یا حتی منطقه‌ای خودکفا بود. در واقع، استعمارگران به هنگام ورود به ایران، این کشور را از جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اداری، نظامی و غیره کشوری عقب‌مانده و از نظر تغییر و تحول تاریخی، یخ‌زده و راکد یافتند. آنان به همین سبب به سادگی سرنوشت سیاسی و اجتماعی این کشور را به دست گرفتند و از آن پس، به خاطر منافع استعماری خود، با نهادهای عقب‌ماندگی ایران متحد شده و با همکاری آنان جلو هرگونه تحول ممکن در آینده را مسدود کردند. این «اتحاد برای حفظ عقب‌ماندگی تاریخی» تا اوایل قرن بیستم دوام آورد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه".

دو کشور در طول یک سده تا زمان انقلاب مشروطیت که سیاست انگلستان تغییر کرد، ترجیح دادند که ایران را از راه حفظ رکود و عقب ماندگی مورد «بهره‌کشی استعماری» (بهره‌کشی از راه حفظ رکود و عقب ماندگی) قرار دهند. این به معنی جلوگیری از هرگونه اصلاحات و تحولات اجتماعی بود.

این سیاست در عثمانی آن روز کاملاً برعکس بود و اروپائیان برای فراهم آوردن شرایط مساعد برای سرمایه‌گذاری و در واقع برای «بهره‌کشی و سودبری از راه سرمایه (شیوه امپریالیستی)» برای اجرای اصلاحات (تنظیمات) فشار وارد می‌آوردند.⁸

برای انجام این منظور در ایران، این دو استعمارگر انگلستان و روسیه، «نهادهای اجتماعی» ایرانی را که به طور ماهوی با رکود و عقب ماندگی اجتماعی عجین بودند، مورد حمایت قرار دادند و تا توانستند برای توسعه و حفظ دست‌بالائی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها کوشیدند و سرمایه‌گذاشتند.⁹ از این رو، نهادهای دوره رکودی و عقب ماندگی ایران شامل 1- «فرقه شیعه‌گری»، 2- «ایلات و عشایر» و 3- «اشرافیت و دربار» در تمام قرن نوزدهم مورد حمایت قرار گرفتند و ضمن رشد و توسعه، هر چه بیشتر به کنترل استعمارگران در آمدند.

حمایت/استعماری از این نهادهای ایرانی تا تغییر سیاست انگلستان در ایران و منطقه در اوایل قرن بیستم دوام آورد و از آن پس دچار تغییراتی چند مرحله‌ای شد. تحت اجرای این استراتژی و حمایت دراز مدت استعماری، سازماندهی و نقش سیاسی و اجتماعی این نهادها دچار تغییر شدند و این نیز، به تقسیم دوباره قدرت در بین نهادهای داخلی ایران انجامید و ساختار جدید سیاسی و اجتماعی کشور را تغییر داده و از نو شکل داد.

در این رابطه، «فرقه اصولی¹⁰ شیعه‌گری» همچون نهاد سیاسی-مذهبی فرادولتی بازسازی شد و رهبری دینی-فرقه‌ای بازمانده از دوره صفوی‌ها جای خود را به رهبری سیاسی-فرقه‌ای «روحانیت» داد. به بیان دیگر،

⁸ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه».

⁹ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «مدینه فاضله از امام زمان تا امام زمان».

¹⁰ برای توضیح چگونگی برپائی «فرقه» شیعه‌گری موجود بر دست‌بالائی «فرقه اصولی» در برابر «فرقه اخباری» ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام‌گری در ایران و ترکیه».

آخوند باقیمانده از دوره صفوی با وظیفه تبلیغ مقام مذهبی پادشاهان صفوی جای خود را به روحانی خودمختار سیاسی-دینی داد.¹¹ سازمان شیعه‌گری به صورت هیرارشی دینی بازسازی شد و در این ساخت قشربندی شده، همه؛ از آیت الله عظمی تا توده مقلد، در سلسله مراتب دینی جا، مکان و وظیفه ای خاص یافتند.

حمایت استعمارگران از ملایان و سازمان شیعه‌گری، قشر رهبری فرقه را از کمک پادشاهان قاجار بی‌نیاز کرد و به راه استقلال از پادشاهان پیش برد. رهبران و "روحانیت" فرقه بدون نظرخواهی از شاهان قادر به اخذ تصمیمات سیاسی و اجتماعی شدند و برای توسعه قدرت دینی و مذهبی خود به امور عرفی و حوزه های خاص حکومت کوشیدند. در این دوره، ملایان اداره بسیاری از نهادهای اجتماعی، از آن جمله مدارس، دادگاه های شرعی و ثبت املاک را به عهده داشتند، یا بر کنترل سنتی خود بر آن ها افزودند. در دهه های پایانی این سده، حتی رسم قانونگذاری شاهان و دولتیان در امور عرفی به کنترل آخوندها در آمد، چرا که "آنان در راه توسعه حوزه اختیارات دینی-فرقه ای خود به حوزه سیاسی، وضع هرگونه قانون و مصوبه دولتی را از نظر شرعی حرام و ممنوع اعلام کرده بودند. به نظر آنان، قرآن و شریعت اسلامی به مثابه کتاب و احکام مقدس آسمانی، به همه مسائل روز پاسخ می دهند، و احادیث و روایات باقیمانده از رسول و ائمه و همچنین رسالات علمای فرقه، چگونگی پیاده کردن "احکام الهی" در شرایط متفاوت امروزی را نشان می دهند. بر این اساس، دیگر نه جایی برای قانونگذاری و نه محلی برای دخالت در امور سیاسی و اجتماعی باقی می ماند"¹².

در اواخر این دوره، آخوندها به تمامی سمت "نیابت سیاسی امام زمان" را از پادشاهان سلب و در اختیار خود گرفتند. در نتیجه، به حکم ملایانی که کرسی بلند خود را مدیون حمایت استعمارگران و انگلیسیان بودند، اساساً قانونگذاری از آن خدا و امام زمان غایب و در دوره غیبت وی هم، از آن "نایبانش" بود، و شیعیان وظیفه ای جز تبعیت از فتاوی "نایبان امام زمان" و "تقلید" از آیت های فرقه نداشتند. قدرت ملایان تا به دوره مشروطیت به

¹¹ پیشین، بخش مربوطه.

¹² رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام در ایران و ترکیه، ترجمه جمعی از علاقمندان به دانش های اجتماعی، ص 310-311.

راه رشد رفت و بالاخره به وسیله متمم قانون اساسی نیز جنبه رسمی و قانونی به خود گرفت.

در این دوره، ایلات و عشایر ایران نیز با اتکاء به استعمارگران انگلیس و روس، قدرت خود را تا مرحله ملوک الطوائفی رشد دادند. این تحولات، نهاد اشراف زمین دار و دربار را نیز به افشار متحد این، یا آن استعمارگر تبدیل کرد و مانع از رشد نهاد دولت و گذر با دوره سازماندهی، اصلاحات و قانونگذاری شد.

تحت این شرایط و بر اساس نفوذ و دست بالائی این نهادهای دوره رکودی و عقب ماندگی، حداقل تا دوره مشروطیت، رکود تاریخی ایران هر چه بیشتر تعمیق یافت و از بروز هر گونه تحول اجتماعی ممانعت به عمل آمد.

در اساس، هر سه این نهادها، نظم فرتوت ماقبل سرمایه داری قرون وسطائی ایران را نمایندگی می کردند و هم از آن رو، عناصر عقب ماندگی و ارتجاعی ی مشترکی را در خود رشد داده بودند. عناصری که محتوای تعلیمات دینی-فرقه ای شیعه گری را می ساختند، هم در سنت های ایلپاتی و هم در معیارهای ارزشی دربار و اشرافیت زمین دار لانه داشتند. در پایان این دوره، عناصر فرهنگی و اجتماعی کهنه و ارتجاعی در این نهادها با مناسبات استعماری در هم آمیختند و به عناصر عمده فرهنگ ایران و ایرانیان تبدیل شده، نرم ها و ارزش های اجتماعی مردم و جامعه را تشکیل دادند.

2- فرهنگ عقب ماندگی ایران

در طول زمان، «فرهنگ دوره عقب ماندگی در ایران» در نقطه تلاقی و همزیستی تاریخی نهادهای اجتماعی 1- فرقه شیعه گری، 2- ایلات و عشایر و 3- اشرافیت زمین دار شکل گرفت و سپس از طریق سایش، امتزاج و همزیستی با فرهنگ مدرن وارداتی، فرهنگ مردم شهر نشین¹³ ایران را شکل داد. ارزش ها و معیارهای این نهادهای در هم بافته «رکودی-استعماری»، محتوی و شکل مناسبات اجتماعی مردم را تعیین کردند و به صورت سنت و عرف و عادات اجتماعی مردم درآمدند. فرزندان ایرانی نسل به نسل جز این مناسبات فرهنگی عقب ماندگی و معیارهای ارزشی ارتجاعی و بنیادگرایانه را تجربه نکردند و جز این تعلیمات را نیاموختند.

در نتیجه، هر رسم اجتماعی رنگ دینی، فرقه ای و طایفه ای به خود گرفت. جادوگری، فالگیری و دعانویسی به وسیله درمان بیماری ها و بیمه آینده تبدیل شد. تف دهان سیدها همچون داروی شفابخش مورد استفاده قرار گرفت. رمل و استرلاب، آینده هر کس را ورق زدند و شکنجه دادن خود، از راه اشک ریختن و بر سر و سینه کوبیدن تا قفل بستن و با قمه سر و تن خود را زخمی کردن، به توشه راه بهشت تبدیل شدند. راه کاروان رو نجف و کربلا، که به سبب حمل اجساد مردگان برای دفن در این زیارتگاه ها، بوی گوشت گندیده می داد، راه ورود به بهشت را ساخت¹⁴.

تحت این شرایط، در دوره گذر قرن و آغاز قرن بیستم تنها داروخانه تهران به محل بازی و تفریح بچه ها تبدیل شده بود. بچه ها دسته دسته آواز "مسیو، مسیو" سر می دادند و به این دکان داروفروشی «بدون استفاده» سنگ پرتاب می کردند¹⁵.

¹³ بحث در مورد فرهنگ ایران ناهمگونی های بسیار مهمی را از نظرها می پوشاند. این است که در این توضیحات، فرهنگ «طبقه متوسط شهرنشین ایران» را مبنای بحث قرار داده و آن را به معنی فرهنگ ایران و ایرانی به کار می برد.

¹⁴ ر. ک. به رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام در ایران و ترکیه.

¹⁵ ر. ک. پیشین.

در دهه های پایانی قرن، اولین قطار ایران از تهران به شهر ری مدت ها بدون مشتری بود، چرا که مردم پایتخت، حرکت این گاری بدون اسب را کار اجنه و شیاطین می پنداشتند و از نزدیک شدن به آن می هراسیدند. در همین زمان نمایش دوچرخه سواری یک کودک انگلیسی در میدان توپخانه مجدداً داستان های معجزات و جن و پری را به زبان ها انداخت¹⁶. ناگفته نماند که دهه ها قبل از ساختن این خط کوتاه قطار، خط قطار اروپای غربی تا استانبول و حتی شهرهای جنوب غربی آناتولی ادامه یافته بود و رفت و آمد بین شهرهای اروپائی و عثمانی به طور مستقیم انجام می شد¹⁷.

با افتتاح اولین مدرسه دخترانه تهران در آغاز قرن بیستم، آیت الله عالی رتبه ایران شیخ فضل الله نوری فتوا داد که افتتاح مدرسه دخترانه مغایر موازین شرعی است. آخوند شوشتری یک مقام مذهبی دیگر به این خاطر در شاه عبدالعظیم بست نشست و به اعتصاب غذا دست زد. جالب آن که اعلامیه او که تحصیل دختران را توهین به اسلام و به مقام "امام زمان" معرفی می کرد، به خاطر حمایت وسیع مردم پایتخت نایاب شد¹⁸. مدارس جدید، به خصوص مدارس دخترانه در تهران و شهرستانها مورد حمله اوباشان اسلامی قرار گرفته و به عنوان مراکز "آموزش بی دینی، فساد و بهائی گری" مورد تخریب قرار گرفتند. این در حالی بود که دختران مسلمان از دهه 1830، دهه آغاز "تنظیمات" عثمانی، در مدارس جدید و مدرن استانبول مشغول تحصیل بودند و حتی مدارس عالی تربیت معلم زنان شروع به کار کرده بودند¹⁹.

در پایان این دوره و حتی سال هائی از دهه های اولیه قرن بیستم جدائی جنسی در ایران به تمامی حفظ می شد. زنان همه روبنده و چادر و چاقچور به تن می کردند و جائی در مکان های عمومی شهر نداشتند. ورود "ضعیفه ها" به مکان های عمومی به سختی ممنوع بود و داروغه ها و مردان خدا به شدت بر این جدائی مطلق دینی نظارت داشتند. این در حالی بود که در استانبول، پایتخت مسلمان نشین عثمانی، زنان از 70-80 سال پیش از این تاریخ، روسری از سر برداشته بودند. در نیمه دوم دهه 1850،

¹⁶ ر. ک. پیشین.

¹⁷ ر. ک. پیشین.

¹⁸ پیشین، ص 407.

¹⁹ ر. ک. پیشین.

زلزله قسمتی از استانبول را ویران کرد. آخوندهای اسلامی در بالای منبرها علت زلزله را ناشی از خشم خداوند دانسته و سبب این خشم را آزادی لباس زنان و به بیان آنان "عریان شدن گنج های پنهان الهی" معرفی کردند. این حرف ها به برخورد مرتجعین اسلامی و قشرهای مدرن جامعه منجر شد. جالب آن که قشر مدرن به قدری پرشمار و توانمند بود که توانست با پاسخ های مناسب خود آخوندهای مرتجع را به سکوت وادارد.²⁰ از آن پس زنان استانبول این حق را یافته بودند که با لباس های اروپائی، تنها، یا همراه با مردان شان در پارک های شهر گردش کنند و در مجامع عمومی حضور یابند.²¹

در پایان دوره اصلاحات قرن نوزدهم، عقب ماندگی ایرانیان نسبت به عثمانی ها فقط در تحصیل و آزادی زنان خلاصه نمی شد، بلکه زمینه های مختلف تحصیلی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می گرفت. ایرانیان در بسیاری از زمینه های زندگی و در راه پیوستن به فرهنگ و تکنولوژی اروپائی از 50 تا 150 سال عقب تر بودند. در این میان ایرانیان فقط اعزام دانشجو به اروپا را دو سال قبل از عثمانی ها آغاز کردند، ولی حتی در این مورد خاص نیز نتوانستند در دراز مدت از نظر تعداد دانشجویان این برتری اولیه خود را حفظ کنند. بعدها عثمانی ها و مصری ها در این زمینه ها به پیشرفت هایی نائل آمدند که ایرانی ها خوابش را هم نمی دیدند.²² از آن جا که این موضوعات با آمار و ارقام و همچنین منبع و مرجع در کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه" قید شده و مورد گفتگو قرار گرفته است، احتیاجی به قید موارد و توضیحات بیشتر نمی بیند.

در همان زمان، اولین کارخانه برق در تهران دایر شد. جالب آن که خود صاحب و مبتکر خرید و وارد کردن این کارخانه، امین الضرب²³، به سبب پایبندی به عادت های دوره عقب ماندگی از استفاده از نور برق کارخانه خود پرهیز می کرد. ترس از عناصر نو و مدرن تا به جایی رایج بود که در

²⁰ ر. ک. به رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام در ایران و ترکیه.

²¹ ر. ک. به رضا آیرملو، پیشین.

²² برای اطلاعات بیشتر ر. ک. رضا آیرملو، پیشین.

²³ که از سوی بسیاری به غلط لقب نماینده بورژوازی زمان خود لقب گرفته است (سرمایه دار بدون نظام سرمایه داری!).

"سال 1934، یعنی پس از گذشت بیش از سه دهه از احداث اولین کارخانه برق در تهران، تعداد مشترکان برق فقط به یازده نفر می رسید"²⁴.

عادت ها و سنت های دوره رکودی در دهه های بعدی قرن بیستم هم ادامه یافت. در این رابطه، محتوی اولین اعلامیه حکومت نظامی پهلوی اول از مسایل مبتلابه عمومی در پایتخت ایران خبر می دهد. این اعلامیه، شاشیدن در کنار خیابان ها، ذبح حیوانات در ملأ عام و خنک کردن نان های نانوائی در کف زمین خاکی را ممنوع اعلام می کرد. این خود نشان می دهد که در دهه 1920 مردم پایتخت ایران کوچه و خیابان ها را به عنوان توالت مورد استفاده قرار می دادند. قصابان حیوانات خود را در کنار کوچه و خیابان ذبح می کردند و نانوائی ها نان های پخته خود را بر روی زمین خاکی هوا می دادند.

حمام های خزینه معرف فقدان بهداشت در جامعه شهری ایران تا نیمه دوم قرن جدید و دوره های پایانی سلطنت پهلوی دوم مورد استفاده مردم پایتخت و شهر ها بود. "برای تمیز کردن این خزینه های کثیف و بیماری زا، هر از گاهی ظرف سفالی کوزه مانندی را که دو سرش باز بود، به کف خزینه نزدیک می کردند و با باز و بسته کردن یک طرف آن، مواد ته نشین شده را به داخل کوزه می راندند و بیرون می ریختند. این مواد از سطل سطل چرک، مو، مدفوع و ادرار تشکیل می شد. با این وجود، بسیاری برای انجام "غسل شرعی"، با رغبت تمام در این خزینه های آلوده غوطه می خوردند و خواهی و نخواهی، جرعه ای از این معجون روغنی و کثیفی را، که پر از انواع باکتری ها و میکرب های انواع اپیدمی ها و بیماری ها بود، قورت می دادند. آب تنی در آبی چنین کثیف و بیماری زا از نظر فقه و شریعت اسلامی کاملاً مجاز بود و تمام شرایط "آب گر" اسلامی را دارا بود. کسی با شستن خود در این آب آلوده تمیز بهداشتی نمی شد، ولی معتادان به فرهنگ رکودی اسلامی با غوطه خوردن در آن، خود را پاکیزه دینی به حساب می آوردند"²⁵. این قصه سر دراز دارد.

²⁴ رضا ایرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام در ایران و ترکیه، پیشین، ص 325.

²⁵ رضا ایرملو، زن در گرداب شریعت، ص 25.

- فرهنگ ایرانی و وارداتی

1- این نمونه های بسیار خلاصه شده نشان می دهند که عقب ماندگی فرهنگی دیرینه در ایران در دوره حکومت 130 ساله قاجار تعمیق یافت و از آن پس در دوره مشروعیّت تا دوره پهلوی اول و حتی بعد از آن در طول دوره مدرنیسم و فرنگ گرایی پهلوی ها به صورت ارثیه فرهنگی دوره عقب ماندگی عمل کرد و دوام آورد²⁶.

این ارثیه فرهنگی کماکان همچون طلسم عقب ماندگی به گردن این کشور و ملت آویزان است و در طول سده گذشته سرنوشت بسیاری از اتفاقات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در ایران را رقم زده و هنوز هم بر بسیاری از تصمیمات، ارزیابی ها و معیارهای ارزشی ما ایرانیان مهر می زند.

2- تحت این شرایط، فرهنگ مدرن²⁷ اروپائی و غربی وارداتی که در زمان پهلوی ها ابعاد وسیع تری به خود گرفته بود، جایی برای رشد نیافت، خانگی نشد و نتوانست به جزئی از فرهنگ، سنت و راه و رسم زندگی اکثریت مردم ایران تبدیل شود.

فرهنگ عقب ماندگی (رکودی) به ارث رسیده به اشکال مختلف مانع از تعمیق فرهنگ نوین وارداتی شد. فرهنگ نوین وارداتی به جای خودی شدن در جامعه، جایی برای رشد نیافت، محکوم به حاشیه نشینی شد و بیگانه ماند.

تسلط انحصاری نهادهای بازمانده از دوره عقب ماندگی در قرن بیستم هم دوام آورد. این نهادها حتی در تعیین سرنوشت اصلاحات، فرنگ گرایی و مدرن سازی دوره های مختلف این سده دخالت کرد و در تعیین سرنوشت آن ها نقش های اساسی ایفا کرد. دخالت این نهادها و نمایندگانش در اصلاحات دوره های مختلف جامعه ایران، بر مقاومت فرهنگ عقب ماندگی

²⁶ برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام در ایران و ترکیه"، پیشین.

²⁷ در پشت جلد کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه" محتوی دوگانه مدرنیسم چنین بیان شده است: "مدرنیسم به مفهوم اروپاگرایی مفهومی دوگانه دارد: از سوئی به معنی نوسازی، نوزائی، تحول، پویائی و توسعه اجتماعی است، ولی از سوی دیگر، معرف عنصر بهره کشی در دوره های کلنیالیسم و امپریالیسم است...".

در برابر اصلاحات غرب‌گرایانه افزود و از گسترش فرهنگ وارداتی جلوگیری کرد. این ممانعت و مقاومت تا به جایی بود که حتی اصلاحاتی که بعدها بر اساس نیاز و با اصرار سرکردگان سرمایه‌داری جهانی انجام می‌شد؛ از آن جمله اصلاحات دوره مشروطیت، اصلاحات و نوسازی دوره پهلوی اول و اصلاحات اجتماعی و ارضی آغاز دهه 1960،

1- بدون دخالت و حمایت نمایندگان این نهادها ممکن نشد و همچنین، به سبب شرکت، دخالت و مقاومت این نهادها و نمایندگان و توده‌های اسیر فرهنگ و اعتقادات دوره عقب‌ماندگی،

2- نیمه‌کاره ماند و به عمق نرفت.

از آن رو، توسعه و گسترش مناسبات سرمایه‌داری و تعمیق مدرنیزاسیون ناشی از ورود سرمایه‌های خارجی و در نهایت، ورود سرمایه‌ی بآوردۀ نفتی به جامعه ایران با موانع اساسی رو به رو شد و به تغییرات پایه‌ای در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و صنعتی منجر نشد.

3- در نتیجه، به سبب این مشکلات ساختاری فرهنگی- اجتماعی، مدرنیسم و نوگرایی فرهنگ وارداتی در ایران قرون نوزدهم و بیستم حتی به اندازه کشورهای حاشیه‌ای مشابه و مجاور، از آن جمله ترکیه، در جامعه خودی نشد و مناسبات و معیارهای ارزشی کهنه و بازمانده از دوره‌های عقب‌ماندگی را از بیخ و بن ریشه کن نکرد.

عناصر فرهنگی نو وارداتی به جای مقابله با عناصر کهنه سنتی، مجبور به کنار آمدن با آن‌ها شدند و به جای برخورد با عناصر رکودی و سنتی به راه آشتی و همزیستی رفتند. در نتیجه، عناصر فرهنگ وارداتی اروپائی- از آن جمله دموکراسی، برابری شهروندی، حقوق و آزادی‌های بشر، برابری جنسی و نژادی، سکولاریسم و جدائی دین از سیاست، آزادی بیان و حق انتقاد و کفرگوئی و مواردی از این دست-

1- در جایی در برابر عناصر سنتی دینی و سنتی، تأثیر و کارکرد خود را از دست دادند و،

2- در جایی نیز مجبور به همزیستی مسالمت‌آمیز با آن‌ها شده، و فقط در حد و حدودی که ساختار فرهنگ داخلی اجازه می‌داد، جا افتادند و عمل کردند.

«نو آمد، ولی کهنه از بین نرفت» و جای خود را به برپائی عناصر فرهنگی تازه نداد.

عناصر فرهنگ دوره های عقب ماندگی ایران، همانند دین سالاری، پدرسالاری، رهبرگرایی، طایفه گرایی، تقیه گری، سرکوبگری، قصاص طلبی طایفه ای و اسلامی و امثال آن ها به بقای خود ادامه دادند. در نتیجه:

- مخلوط فرهنگی بی که از پیوند معیارهای ارزشی بازمانده از فرهنگ رکودی و عقب ماندگی «1- اسلامی، 2- ایلپاتی و 3- اشرافی ایرانی» به وجود آمده بود، در دوره مدرنیسم وارداتی پهلوی ها هم به حیات و بقای خود ادامه داد و اکثراً فقط با لایه ای از عناصر فرهنگی وارداتی نو و مدرن پوشیده شد. عناصر سنتی در ریشه ماندند و در نتیجه، عناصر مدرن وارداتی ریشه نزده به صورت لایه بسیار نازک بیرونی فرهنگ ایران در آمدند.

این بود که حتی نسل های بعدی مردم شهرنشین و درس خوانده ایران، جز این مخلوط فرهنگی «نو و کهنه» را یاد نگرفتند و حتی اقشار مدرن جامعه شهری و تهران، فرهنگ مدرن وارداتی را جز به همراهی بازمانده ها و ارثیه فرهنگی دوره رکودی نیاموختند و به کار نبردند. عناصر فرهنگ سنتی در مواردی به طور آشکار غلبه اجتماعی خود را حفظ کردند و در موارد دیگر که عناصر فرهنگی نو وارداتی مورد حمایت بوده و دست بالا را داشتند، در پشت سر آن ها مخفی شده و دوام آوردند.

4- «بقای فرهنگ عقب ماندگی در ایران» نه تنها در طول سده گذشته در جریان تحولات جامعه ایران نقش های تعیین کننده و بازدارنده ایفا کردند، بلکه در هر شرایط حساس تاریخی هم که مردم ایران فرصت بیان و تصمیم گیری یافتند، سرنوشت سیاسی- اجتماعی و فرهنگی ایران را رقم زده و جامعه را به جای توسعه رو به جلو، به صورت «یک گام به جلو و دو گام به عقب» به راه بازگشت به گذشته ها و بنیادهای ایلپاتی و اسلامی کشانیدند.

این است که هنوز هم راه و رسم «بنیادگرایی ارتجاعی شیعه گری» به نرم ها و معیارهای ارزشی بخش بزرگی از جامعه ایران پاسخ می دهند و بدتر از آن، بسیاری از آلترناتیو های فرهنگی- سیاسی بی که در جامعه ایران به وجود می آیند، باز هم ریشه در همان نهادهای فرهنگ عقب ماندگی دارند و در اشکال مختلف بازگشت به گذشته های رکودی را نمایندگی می کنند. از این رو:

- انگیزه برای تغییر، تحول، مدرنیسم و اساساً شکستن قفل و بند های اجتماعی گذشته و پیوستن به کاروان مدنیت جهانی در بین اقشار مختلف ایرانی بسیار ضعیف است و ایده آل های مشترک و جمعی این مردم کماکان آثار و نشانه های گرایش به گذشته ها را نشانه می روند و ذهنیت های غالب، بنیادگرا، محافظه کار و ارتجاعی اند.²⁸

5- توانمندی فرهنگ رکودی و نیروهای ارتجاعی و رو به گذشته آن، در جریان سرکوب انقلاب اخیر ایران و به قدرت رسیدن آخوندها و اسلامیان به صراحت بیشتر بیان شد. روند تحولات «یک گام به جلو و دو گام به عقب» و شرکت بخش بزرگی از جمعیت شهر نشین ایران به طرفداری و حمایت از نمایندگان فرهنگ ارتجاعی فرقه شیعه گری، توان و انرژی عظیم فرهنگ سنتی و رکودی را به نمایش گذاشت.

این حمایت و جانبداری گاهی حتی از سوی کسان و سازمان های ظاهراً مدرنی بیان شد و می شود. اگر از زاویه «تئوری ارضیه فرهنگ عقب ماندگی» به این نوع جانبداری های غیر قابل توجیه و توضیح نگاه کنیم، در می یابیم که در پشت سر بسیاری از این حمایت های ظاهراً سیاسی، علل و پیوندهای نامرعی و کتمان شده فرهنگی قرار دارند و بحث های ایدئولوژیکی و استفاده از ترم های سیاسی مدرن غربی²⁹ برای توجیه این جانبداری ها، بیشتر برای زینت ظاهری این همسوئی فرهنگی در بین قشر حاکم اسلامی و اقشار مختلف اپوزیسیون ایرانی مورد استفاده قرار می گیرند. حمایت از حکومت اسلامی تحت عناوینی چون "خرده بورژوازی انقلابی"، "نماینده سرمایه داری ملی"، "ضد امپریالیست"، مبارز ضد امریکائی"، "نماینده جامعه مدنی" و امثال آن ها از آن جمله اند.

اکثر این نوع توجیحات ظاهراً سیاسی برای حمایت از اسلامیان و آخوند های فرقه، در باطن تا حد غیر قابل انکاری ناشی از تأثیرات بقایای فرهنگ رکودی در ذهن اعضاء و نمایندگان سازمان های سیاسی- ولو

²⁸ در کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان" می خوانیم که تحت شرایط فرهنگی- اجتماعی ایران قبل از انقلاب و شکست انقلاب تا چه اندازه انواع و اقسام جوامع ایده آلی ایرانی؛ از جامعه "امام زمانی" و "توحیدی" تا "کمونیستی"، "سوسیالیستی" و "تمدن بزرگ" محتوایی یکسان داشتند و ایده آل های مشترکی را تبلیغ می کردند.
²⁹ همانند کسانی که تبعیت خود از فرهنگ آخوندها را با "خرده بورژوا" نامیدن آنان، یا لزوم استفاده از روسری اسلامی را با طرح انتشار اشعه از گیسوان زنان توجیه می کردند.

معروف به مترقی و مدرن چپ، یا لیبرال و غیره- است. به بیان دیگر، این گونه توجیهات، بیش از آن که سیاسی باشند، فرهنگی اند و وابستگی ذهنی مدعیان آن به «فرهنگ رکودی به ارث رسیده» را نشان می دهند.

امروزه با تسلط بنیادگرایان اسلامی و فرقه ای بر ایران، دیو محبوس «فرهنگ رکودی شیعه گری - ایللیاتی- اشرافی ایران» از خفاگاه تاریخی خود رها شده و برای بازگرداندن جامعه ایران به عصر قبیله ای قرون گذشته به یکه تاز صحنه اجتماعی و فرهنگی تبدیل شده است. این گرایش بنیادگرایانه تا به حدی قوی عمل می کند که افکار و اندیشه های ایرانیان مقیم خارج را هم بی تأثیر نگذاشته و بسیاری را به راه دشمنی با ارزش ها و معیارهای فرهنگی مدرن می برد.

«ارتجاع و بنیادگرایی فرهنگی در درون هر خانه ایرانی لانه دارد.»

3- نهاد امروزی فرهنگ ایرانی

بر اساس این تحولات و سابقه تاریخی، فرهنگ غالب ایرانی در امروزه روز هم:

- 1- از سوئی ناشی از تسلط اجتماعی-سیاسی فرقه شیعه گری است،
 - 2- از سوی دیگر، فرهنگ ایللیاتی و عادت های جغرافیای خشک با تولید غالب دیمی را نمایندگی می کند و،
 - 3- از سوئی هم بازمانده فرهنگ و ارزش های اشرافیت درباری است.
 - 4- این همه در این جا و آن جا با لایه ای از دست آوردهای فرهنگ «مدرن وارداتی» آغشته و پوشیده شده است.
- دیدیم که «فرهنگ مدرن وارداتی» از سوئی استعماری و استثماری است و در جهت حفظ نهادهای کهنه و ناکارآمد داخلی است و از سوی دیگر بر راه و رسم زندگی مدرن و مدنی مبتنی بر آزادی بیان، نقدگرایی، فردگرایی، سکولاریسم و دموکراسی نظر دارد.
- فرهنگ ایرانی مردم شهرنشین امروزی مخلوط این عناصر در هم بافته سنتی بی است که این جا و آن جا با فرهنگ مدرن وارداتی در هم آمیخته شده است.

در نتیجه، بسیاری از ما مردم اقشار و طبقه متوسط³⁰ شهرنشین ایران، در ظاهر مدرن و اروپائی هستیم، ولی در باطن این هویت فرهنگی مخلوط را قسمت می‌کنیم. بسیاری:

- از نظری مدرن، اروپائی و مقلد راه و رسم جوامع و دست آوردهای مدنی جهان پیشرفته ایم. ولی در همان حال، همان مسلمانان تابع اربابان دینی و فرقه ای دوره قاجاریم³¹ و به عنوان «خرده اشراف³² ایرانی»، آرزوها و ایده آل های اشرافیت فروپاشیده دوره رکودی ایران را با گرایشات طایفه ای پدرسالاری ایللیاتی در هم می‌آمیزیم.

این است که به عنوان ایرانیان طبقه متوسط شهر نشین، بسیاری حتی روابط مدرن اجتماعی مان را جز تحت تأثیر این «فرهنگ مخلوط ایرانی» نمی‌سازیم و بسیاری نیز به این سادگی ها قادر به رها شدن از ایده آل ها، آرزوها و معیارهای کهنه و ناکارآمد دوره رکودی نیستیم. عموماً عادت ها و معیار هائی را به کار می‌بندیم که ریشه در نهادهای دوره رکودی دارند. بسیاری نیز پائی در امروز و پائی در دیروز داریم و از آن رو، اکثراً انسان لحظه ای، دودل و نیمه راهیم. هر از گاهی، راه رفته مبتنی بر ارزش های مدرن و مدنی را به پایان نبرده، به راه و ریشه فرهنگی خود در نهادهای و مناسبات باقیمانده از دوره رکودی بر می‌گردیم³³.

مطلق گرایی و زورگویی همراه با نوکر صفتی، تعارف گوئی، بوروئی و نان به نرخ روز خوردن قسمی از این عادت های فرهنگی مبتنی بر "تقیه گری" اند و دروغ زنی مصلحتی، تزویر و "زرنگی" قسمی دیگر. گرایش به سوگواری و خود آزاری، همچنین مغموم و ناشادمند زیستن قسمی و احساس گناه از رقص، شادی و "عیش و نوش" قسمی دیگر از عادت های فرهنگ عقب ماندگی ایرانی- شیعه گری اند.

وابستگی شدید به فرهنگ طایفه ای و از آن طریق حلال دیدن انواع تجاوزات به حقوق «غیر خودی ها»، قسمی و زن ستیزی، فقیر ستیزی، اقلیت ستیزی و ضعیف ستیزی به عنوان محصول طایفه گرایی و پدرسالاری سنتی و مذهبی قسمی دیگر اند. بی سبب نیست که در فرهنگ ایرانی، فقیر، ضعیف و سرکوب شده به جای فریاد درد خود، از حال و روز

³⁰ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان".

³¹ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه".

³² و نه به اصطلاح "خرده بورژوازی ایرانی".

³³ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان"، پیشین.

خود احساس شرم می کند و به جای افشای نابرابری و ظلم و اعتراض به ظالم، مجبور است به دروغ "صورت خود را با سیلی سرخ نگه دارد".

در فرهنگ ایرانی، سرکوب کردن نشان دهنده قدرت خدائی سرکوب گر است. از آن رو، سرکوب شده، به آسانی، سرکوبگر را به مقام "پدرسالار" و خداوندگار قابل ستایش می نشاند و حتی به خاطرش جان می بازد! در این شرایط، فردگرایی، دموکراسی، حقوق و آزادی های طبیعی بشر، همچنین آزادی بیان، انتقاد و کفرگویی عناصری بیگانه، محکوم و دلایلی قانع کننده برای مجازات و سرکوب اند.

- بازتولید فرهنگ عقب ماندگی به دست فرقه اسلامی

وجود این عناصر دینی و فرقه ای در فرهنگ ایرانی از علل روی کار آمدن رهبران و آخوندهای فرقه شیعه گری بوده و برقراری حاکمیت جمهوری اسلامی را تسهیل کرده است. دیدیم که مردم ایران و حتی قشرهای تحصیلکرده تهران و شهرهای بزرگ ایران بی سبب به رهبری آخوندها و "روحانیت شیعه" تن ندادند و بدون این سبب های فرهنگی، میلیون میلیون از خمینی استقبال نکردند. بی سبب نبود که دیده شدن "عکس آقا"، در ماه و پیدا شدن تار مو در لای قرآن ها، به آسانی از سوی توده ها پذیرفته شدند. میلیون ها تحصیلکرده از دانش آموز، دانشجو، معلم و استاد تا روشنفکران و مبارزین سیاسی در برابر این ادعاهای عوامفریبانه لب فرو بستند و بسیاری دیگر هم به جای مقاومت و مبارزه با این ادعاهای مسخره، جوک ساختند و تعریف کردند و شادمانه خندیدند.

بی سبب نبود که خمینی به این سادگی و در عرض چند ماه تبلیغات رادیو های استعماری به عنوان "پدرسالار" دینی و سیاسی ایران پذیرفته شد. و از آن پس نیز، سرکوب، کشتار و شکنجه مخالفان، قدم به قدم او را به مقام "امامت" و پدرسالار الهی- سنتی ایرانی ارتقاء داد.

بی تردید در پشت جریان تغییر رژیم، گزینش خمینی به امامت فرقه و رسم کردن تبعیت از فرمان های دینی- سیاسی آخوندها، علل و عوامل داخلی و خارجی مختلف و متعددی قرار داشته و دارند، اما با این وجود، بدون این پشتوانه فرهنگی و تاریخی،

- نه به این آسانی راه برای رهبری سیاسی ملایان هموار می شد و،

- نه همه دست آوردهای مبارزاتی صد سال اخیر مردم ایران، یکباره زیر پای ملایان و اسلامیان به خاک می مالید.

تشکیل رژیم دین سالار و اسلامی کردن سرکوبگرانه مناسبات اجتماعی مردم، به تجدید دین سالاری و بازتولید «فرهنگ رکودی به ارثیه رسیده» یاری رسانیده و بر رنگ و بوی «دینی و فرقه ای» شیوه زندگی و فرهنگ ایرانی، از آن میان، فرهنگ مردم طبقه متوسط شهرنشین ایران، افزوده است.

امروزه تعمیق نهادی شدن سنت های دینی- فرقه ای در فرهنگ ایرانی با موفقیت اسلامیان حاکم پیش می رود. صف های داوطلبان زیارت قبور مقدسه فرقه حاکم هر آن بلندتر می شود، بسیاری زندگی ابتدائی دوره رسول عربستان 1400 سال پیش را همچون «مدینه فاضله ایرانی»³⁴ در خواب می بینند. دعانویسی، سحر بازی، جادو و جنبل، سفره نذری، شرکت جمعی در مراسم خودآزاری های ماه های عزاداری و بسیاری سنت هایی از این دست، از نو به جای راه و روش رایج در جهان متمدن امروزی به کار گرفته شده اند. خواب بازگشت به بهشت گم شده در عربستان 1400 سال پیش، حرکت و برکت مبارزه برای صنعتی کردن و به رفاه رسیدن این ملت را از خاطرها برده و بدتر از همه، این همه، نسل های جدید امروز و فردای مان را نیز به همان راه های برون رفت ناشی از ارثیه فرهنگی دوره عقب ماندگی رهنمون می شود. به قول شاعر آذری: "ذیحجه میز محرم اولماک تادیر، بهشتیمیز جهنم اولماک تادیر"³⁵.

4- بازگشت به الگوهای فرهنگ فرقه ای

تحت این پس رفت فرهنگی، تعلیمات، باورها، ارزش ها و الگوهای رفتاری «دین و فرقه حاکم»، هر چه بیشتر در شکل گیری رفتارها، مناسبات و قضاوت های ما ایرانیان منعکس می شوند. این الگوبرداری رفتاری تا به

³⁴ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه ایرانی از امام زمان تا امام زمان".

³⁵ "ماه ذیحجه مان در حال محرم شدنه و بهشت مان در حال جهنم شدنه"، یا به بیان دیگر، "اگر این طوری پیش بره، حال و روزمان از این هم بدتر می شه" (شعر از شهریار).

جائی است که بسیاری حتی به وقتی که پشت به فرهنگ دینی-فرقه ای حاکم می کنیم، قضاوت ها، برخورد ها و شکل کنش و واکنش مان را از همان ریشه های دینی و فرهنگی بی به عاریت می گیریم که کمر به ردّ و طردش بسته ایم.

نگاهی کوتاه به زندگی روزانه و شکل مناسبات با اطرافیان مان از خانه و خانواده تا نهادهای اقتصادی و سیاسی، محتوی این کوله بار فرهنگی-اجتماعی ناشی از تعلیمات دینی و تلقینات فرقه ای شیعه گری را به صراحت می نماید.

طرز زندگی، چگونه عشق ورزیدن، دوست داشتن، یا دشمنی کردن مان در نوع خود از الگوهای فرقه شیعه گری حاکم ریشه می گیرند. ایده ال ها و حتی ارزش های اخلاقی بی که برای فرزندان مان به ارث می گذاریم، بر تعلقات فرهنگی به اسلام فرقه ای حاکم بنا می شوند. به هنگام ازدواج و طلاق، به وقت نام گذاری فرزندان مان، در جریان تربیت فرزندان دختر و پسر، در جریان تقسیم ارث و قدرت و ثروت خانواده و و و پدرسالاری و مردسالاری فرهنگی مان دوباره احیا می شود و ما را به راه و رسم گذشته ها بر می گرداند. حتی به وقت عروسی یا به خاک سپاری و بر پائی مجالس ترحیم و تسلیت، یا اجرای مراسم نامزدی و عروسی، از نو بر سنت های اسلامی و عادت های فرقه ای بوسه می زنیم و تن به قواعد، سنت ها و عرف و عاداتی می دهیم که ریشه در فرهنگ اسلامی-شیعه گری دارند.

این نیست جز آن که دین فرقه ای به عنوان بخش فعال «فرهنگ عقب ماندگی به ارث رسیده» در همه عرصه های زندگی اجتماعی ما رسوخ و رسوب کرده و به طور نامرعی هم که شده در درون فرهنگ، معیارهای ارزشی و مناسبات اجتماعی مان به حیات خود ادامه می دهد، و شکل مناسبات و قضاوت ها و برخوردهای ما را تعیین می کند.

انتظارات مان از زندگی نیز از این فرهنگ و اختلاط آن با فرهنگ کاست «هزار فامیل» ایران ناشی می شوند. به عنوان مردم طبقه متوسط شهرنشین ایران، از نظر گزینش های خصوصی نیز «شیعه، ایللیاتی و خرده اشرافیم» و در رفتارهای اجتماعی و مناسبات جمعی مان بایده آل های «خرده اشرافی و اسلامی دوران پیش سرمایه داری» هدایت می شویم تا که مثلاً «خرده بورژوا» باشیم و بتوانیم ایده آل های «سرمایه دار کوچک» ایرانی

را بر «سکولاریسم»، «فردگرایی» و «دموکراسی» بورژوازی بسازیم. دموکراسی غربی را از زاویه همان پیرسالاری شیعه‌گری و طایفه‌گری سنتی می‌نگریم. ایده آل‌های اجتماعی مان از حقوق، آزادی‌ها و عدالت اجتماعی رنگ و بوی دینی و طایفه‌ای دارند. و مبارزات فردی و جمعی و سازماندهی گروه‌های اجتماعی مان نیز بر این معجون فرهنگی بنا می‌شوند.

به عنوان طبقه متوسط ایرانی و تحت تأثیر لایه رویی فرهنگ مدرن شهری و وارداتی، بسیاری به حرف و ادعا، مردمی با معیارهای مدرن هستیم و از پرنسپ‌های مدرن جوامع مدنی و متمدن الهام می‌گیریم. اما این لایه فرهنگی رویی به بادی زدوده می‌شود و فرهنگ مخلوط ایرانی بسیاری را به مناسبات باقیمانده از دوره رکودی زمان قاجارها بر می‌گرداند. به سبب تأثیر این «فرهنگ و تعلیمات دینی و فرقه‌ای به ارث رسیده» هم هست که این مردمی که در شرایط عادی، فرهنگ، نرم‌های اجتماعی و طرز زندگی مدرن نوع اروپائی و آمریکائی را نمایندگی می‌کنند، با بروز کوچک‌ترین بحران در زندگی‌شان، از این رو به آن رو می‌شوند. به لحظه‌ای رفتارها و ارزش‌های فرهنگی مدرن و وارداتی خود را فراموش می‌کنند و آن‌ها را با رفتارها و ارزش‌های فرهنگی بی‌ی که بر شیعه‌گری و طایفه‌گری ساخته شده، جانشین می‌کنند. و به همین آسانی و سادگی به ارزش‌ها و شیوه‌های موجود در ریشه‌های فرهنگی خود بر می‌گردند.³⁶

³⁶ شاعر و نویسنده مبارز ایرانی مینا اسدی صحنه‌ای از این بازگشت به ریشه‌های فرهنگ رکودی را چنین شرح می‌دهد:
عکس‌های آتش‌نری زنان آزادیخواه! را که دیدم به یاد مقاله‌ای افتادم که حدود دهسال پیش از برگزاری مراسم سفره‌ی ابوالفضل در سوئد نوشتم. فکر کردم بد نیست که این مطلب دوباره به روز شود. می‌دانم که تا روز و روزگارمان چنین است، این گونه مطالب هر سال و هر ماه و هر هفته و هر روز و هر دقیقه و هر ثانیه «به روز» است.

دوستی که در خانه‌ی او میهمان بودم، به «سفره» دعوت داشت. من به عنوان طفیلی به او آویزان شدم که مرا ببرد. رضایت نمی‌داد که: می‌نویسی و آبروی مردم را می‌بری. رضایتش کردم که اگر «سفره‌گزار» اعتقاد دارد و میهمان دعوت می‌کند، لابد عملش عین صواب است و درکارش عیبی نمی‌بیند. رفتیم. به خانه‌ای شلوغ و پر از آدم. مردها در حیاط ایستاده بودند و سیگار می‌کشیدند و زن‌ها آن بالا در سالنی بزرگ، دور تا دور سفره‌ای پر از غذاهای خوش‌رنگ و خوش‌بو نشسته بودند و کباب و محکم رو گرفته بودند. چادرهایشان سیاه بود و خودشان غیرقابل رویت. به چشم خریدار، سفره را برانداز کردم. چه سفره‌ی دلپذیری... عدس پلو با خرما و کشمش، حلوا، آتش‌رشته‌ی پر از سیر داغ و نعنا... باقلا پلو پر از ماهیچه و زعفران...
برنامه‌ی سفره‌ی ابوالفضل، با روضه خوانی یک زن جوان آغاز شد. بعد از آن زن جوان دیگری که مژه‌ی مصنوعی بلندی به پلک‌هایش چسبانده بود با صدای سوپرانو، کشف الدوجا به کماله‌ای... حسنت الدوجا به

جماله‌ای، را خواند. بعد از خواندن قرآن و دعای مخصوص سفره و گریه‌کردن‌ها و غیه کشیدن‌ها و غش و ضعف‌ها، همه‌ی خانم‌های حاضر در جلسه از جا برخاستند، دستشان را به سمت سقف اتاق دراز کردند و سرهایشان را بالا گرفتند و نالیدند:

یا باب‌الحوایج، حاجت حاجتمندان را روا کن... و پشت بندش با فریادی رسا و از ته حلق گفتند: انشاءالله. و خانم تحصیل کرده در رشته‌ی موسیقی کنسرواتوار وین، اپرای خدایا تو بزرگی و ما خطاکاریم... از تو امید مغفرت داریم را اجرا کرد و آن چنان سوزناک و دلخراش خواند که من بی دین نیز به گریه افتادم و از خداوند طلب مغفرت کردم!

پس از آن خانمی یادآوری کرد که امروز روز تولد حضرت محمد است، و با این تذکر، ناگهان جلسه‌ی ثدیه و دعا، به مجلس جشن و شادمانی بدل شد و خانم‌ها شروع کردند به لیلی کردن و صلوات فرستادن. بعد هم خانم اپرا خوان چادرش را انداخت روی دوشش و زد زیر آواز:

تولد شد محمد... به دنیا آمد احمد...

دست زدن‌ها به پیشکن بدل شد. تازه در حال هضم و فهم این قسمت از برنامه بودم که خانمی میانسال پرید وسط سفره و شروع کرد به قر دادن... همه دسته جمعی دم گرفتند: محمد نور حقه... محمد مهر بونه... محمد خاتم پیغمبرونه... دقایقی بعد مردها هم با شنیدن صدای هلله و آواز به سالن سرازیر شدند! با ورود آقایان، خانم‌ها هم کشف حجاب کردند، و با برداشتن چادرها مجلس تبدیل به سالن مد شد. ساعتی به خوردن غذا گذشت. سپس دعای پایان سفره خوانده شد. هنوز مبهوت بخش اول برنامه بودم که آقایان ابتدا به زمزمه و سپس با همهمه دم گرفتند: اینور دلم اوفینا... انور دلم اوفینا...

همه دست زدند. صاحبخانه به من که تنها غریبه‌ی مجلس بودم نگاهی انداخت و نگاهی هم به دوستی که مرا با خود به آن جا برده بود، لابد برای کسب تکلیف، که با تکان خوردن سر دوست به علامت رضایت، ایشان هم سری به زن جوانی که روبرویش ایستاده بود تکان داد و زن از اتاق بیرون رفت و لحظه‌ای بعد با بالشی زیر پیراهن و دست‌های بر کمر لنگ لنگان به سالن برگشت.

با ورود ایشان همه با هم دم گرفتند: خاله جون رو... رو... رو... عدس پلو، سبزی پلو، چند ماهه داری، خاله جون چرا نمی‌زایی؟... خاله جون قربونت، آتیش سر قلیونت، رفیق راه شمرونتم، دو ماهه عروس، چند ماهه داری؟... خاله جون چرا نمی‌زایی؟

زن بالش بر شکم قری به کمرش داد و با شرم و حیا جواب داد: دو ماهه عروس، نه ماهه دارم، خاله جون چرا نمی‌زایم؟

و بعد حیا را خورد و شرم را قورت داد و با تحکم به حاضران اعلام کرد که:

من سخت می‌زام،

ولی... ولی پسر می‌زام

شازده می‌زام...

در ادامه نمایش، لگن بزرگی آوردند، خانم را روی لگن نشانده و چند زن در رل قابله پشت و کمر ایشان را مالیدند تا بالش افتاد توی لگن و همهمه و ولوله‌ی حضار که: پسر پسر قند عمل...، پسر پسر شیر و شکر... و زائوی از بالش فارغ شده شروع کرد به رقصیدن و خواندن:

از مهندس‌اس بچم، از بقالاس بچم، از شاعر‌اس بچم. از تاجراس بچم، این ماه اون ماه سر اومد، بابای بچم نیومد...

و حاضران در سفره: آی توچی‌ها توپ بکشین. آی عطارا دوا بیارین... آی بقالا پسته بیارین... پیرهن باباش نذر علی.. گوشوار عروس نذر علی...

و زانو با بُغضی در گلو:

مامان جون، انجیر و منجیر بگرفتین؟

فریاد حاضران:

بگرفتیم... بگرفتیم....

زانو:

گل گاوزبون بگرفتین؟ دوا، موا بگرفتین؟... طلا، اعلا بگرفتین؟

همه با هم:

بگرفتیم... بگرفتیم

زانو:

در این شرایط، عناصر فرهنگ رکودی، از آن جمله خشونت، طایفه گرایی، دیکتاتوری پدرسالارانه، پارتی بازی و فامیل بازی، تفرقه گری، دروغ زنی، زن ستیزی، ضعیف کشی و همچنین همه آن چیزهای نازیبائی که "زرنگی" نامیده می شود، عنان اختیارمان را به دست می گیرند.

بی سبب نیست که بسیاری از مردان و زنانی که تحت آموزش و ارزش های غربی از برابری زن و مرد، آزادی فردی و قرارداد های جامعه مدنی و مدرن حرف می زنند، به وقت اختلاف و جدائی، آن می کنند که جز از حاجی غلامعلی پای منبر نشین و زن مؤمنه معتقد به حقانیت پدرسالارانه اش انتظار نمی رود. این نیز دارای معنی فرهنگی است که در اکثر موارد، عشق و عاشقی سابق، جای خود را نه به احترام متقابل به مناسبات دوستانه دیرینه، بلکه به خصومت، دشمنی و خشونت رایج فرهنگی

وای وای وای ... اینور دلم اوفینا... انور دلم اوفینا... زیر دلم، قوزک پام، غضنفر یه دونه، انار دونه دونه، تو بگو به کی می مونه؟

حاضران در صحنه:

به دایی شلمش می مونه... به عموی کورش می مونه.. به عمه ی کرش می مونه، به خاله خوشگلش می مونه... زانو:

بچه ی من امیده، یه آسمون کلیده...

سپس زانو بالش را بلند کرد و رقص کنان به تک تک حاضران نشان داد. سفره ی حضرت عباس، با فریاد اعتراض تماشاچیان محترم و ذکر این نکته ی مهم که: بچه نبود باد بود، اسمش خدا داد بود. و با کف زدن شدید حضار به پایان رسید.

چند دقیقه ای به کشیدن سیگار و شکستن تخمه تلف شد و سپس مهمانان به سالن برگشتند. سفره جمع شده بود و روی دو میز موجود در اتاق پتو پهن کرده بودند برای یک رامی رقیق دستی صد کرون.

نیمه شب بود که بازی به پایان رسید و به عنوان حسن ختام سفره، بحث سیاسی در گرفت. خانم موسیقیدان، خطاب به حاضران گفت: اینها با دست خودشان تیشه به ریشه مذهب و خرافات زدند. منظورش جمهوری اسلامی بود! خانم قاری قرآن که به گفته ی خودش به دلیل ارادتش به خاندان نبوت و آل عبا، افتخاراً در آن برنامه شرکت کرده بود و دیناری بابت اجرای برنامه دریافت نکرده بود، اظهار کرد که: مردم روشن شده اند و دیگر به دنبال جادو و جنبل نمی روند. از رژیم بدگویی می کنند و با پاسدارها درگیر می شوند. خودم با چشم های خود دیدم که یک دختر جوان، یک خواهر زینب را کتک زد. در پایان قرن بیستم که نمی شود مردم را در عهد دقیانوس نگه داشت! و خانم صاحب سفره هم که در این میزگرد شرکت داشت، اضافه کرد: مردم گرسنه اند، نان ندارند، دوا ندارند، فقر و بدبختی غوغا می کند... نمی دانید چه وضعی است. وحشتناک... تاسف آور... وضع بچه ها گریه آور است. دل سنگ کباب می شود. آخر چرا باید یک مشت آخوند بر ما حکومت کنند؟ چرا باید ملت ما در جهل و نادانی بمانند؟ و هی گفت و گفت و اشک هایش را پاک کرد و در انتظار جواب، به من خیره شد. به احترام دوستی که مرا به آن مراسم عجیب و چندگانه برده بود، نتوانستم در بحث بعد از سفره شرکت کنم، وگرنه تا نوک زبانم آمده بود که بگویم، اگر نان و آب و دکنتر و دوا و بیمارستان نیست، در عوض حاجت رسانان غیبی مثل حضرت عباس و قمر بنی هاشم و حضرت زینب و حضرت رقیه که هستند. شما هم که نمرده اید، سفره ی بعدی را به نیت نجات مردم محروم کشورتان بیاندازید تا شاید اینها خشک شوند و خودشان بیفتند! "برگرفته از کتاب: درنگی نه، که درندگان در راهند- مجموعه ی نوشته های پراکنده مینا اسدی".

می‌دهد. در این مواقع، قضاوت عمومی اطرافیان هر کس نیز عموماً از تعلقات نوع طایفه ای آنان ناشی می‌شود. علاقه وافر ایرانیان به تزیین خود و خانه‌شان نمونه‌ای از تأثیر فرهنگ اشرافی و هزار فامیل ایرانی را به دست می‌دهد و مناسبات درونی نهادهای، احزاب و سازمان‌های ایرانی به مناسبات خویشاوندی درون طوایف و ایلات شباهت دارند و اکثراً برخورد با انشعابیون سیاسی با تضییقاتی که در مورد اخراج شدگان از سازمان ایل و طایفه اعمال می‌شوند، مشابه‌اند. این نمونه‌ها همه بازگشت به ریشه‌های فرهنگ دوره رکودی و بازتولید عناصر فرهنگی به ارث رسیده را نشان می‌دهند. این نمونه‌ها در زندگی فردی و اجتماعی همه مان فراوانند.

بی‌سبب نیست که هنوز هم بخشی از مردم طبقه متوسط شهرهای ایران در درون و برون مرز، با توجیه به اصطلاح "آخوندها و حکومت اسلامی خوب" در برابر به اصطلاح "آخوندها و حکومت اسلامی بد" در بازی‌های سیاسی رژیم شرکت می‌کنند. یا جمعی از زنان ایرانی ساکن اروپا و آمریکا که در حرف علیه سیاست زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی‌اند، ولو با توجیهاتی سیاسی، به راحتی و آسانی روسری اسلامی به سر می‌کنند. مردان به طیب خاطر ریش می‌گذارند و علاقمندان به تماشای مسابقات فوتبال برای خرید بلیط ورودی ارزان در مقابل در کنسولگری‌های رژیم مورد انتقاد خود صف می‌بندند و از حمل پرچم رژیمی که باعث ترک کشورشان شده، تردیدی به خود راه نمی‌دهند. هنوز هم سرکوبی زنان ایرانی از سوی رژیم، به عادت‌های فرهنگی بخش قابل توجهی از مردم حتی شهر نشین و متعلق به اقشار مدرن ایرانی پاسخ می‌دهد و حتی بین مخالفان معتاد به فرهنگ مردسالاری ایرانی، رضایت و توجیه ایجاد می‌کند. بی‌سبب نیست که صدها هزار زن و مرد ایرانی مقیم اروپا و آمریکا، به وقت سفر به ایران، جدائی و سرکوبی جنسی حاکم بر جامعه را نمی‌بینند و حتی از دیدن جدائی جنسی در اتوبوس‌های مسافربری شهری، که منظره معمول تهران و شهرهاست، بهت زده نمی‌شوند و عکسی نمی‌آورند.³⁷

³⁷ تحقیقات اخیر در بین ایرانیان ظاهراً سکولر ساکن ایالات متحده نشان می‌دهد که بسیاری از این ایرانیان از نظر نرم‌های مدرن موجود در جوامع صنعتی نظریات محافظه‌کارانه و بسیار

بدیهی است که تأثیر فرهنگ رکودی و فرقه‌ای در بین افراد و اقشار مختلف نسبی است و هر کس به نسبت شرایط تربیتی، خانوادگی و نوع فرهنگ گروه و قشر خود، به عرف و عادات ناشی از فرهنگ رکودی شیعه‌گری ایرانی وابسته است.

در ضمن، لازم به یادآوری است که بسیاری از مردم طبقه متوسط شهرنشین ایران این شیعه‌گری فرهنگی را با ارزش‌های فرهنگی دیگر، از جمله با فرهنگ غربی مدرن و وارداتی مخلوط کرده، یا با آن استنار می‌کنند. بسیاری هم نه به تمامی از فرهنگ ایرانی-شیعه‌گری بریده و نه به تمامی به فرهنگ غربی پیوسته‌اند. اینان روزی بر این و روزی نیز بر آن روی می‌آورند و اکثراً در کشاکش دو نیروی جذب و دفع فرهنگی به اعمالی متعارض از این، یا آن دست رو می‌آورند.³⁸

نزدیک به عقاید و نظریات گروه‌های اسلامی کشور خود دارند. نقل از Professor Åke Sander در سمینار «اسلام و مسلمانان در اروپا» در West University سوئد در ماه مارس 2008.

³⁸ - روزی هیچ علاقه‌ای به پیوند دینی و فرهنگی ندارند و از همه نظر سکولر و لائیک‌اند، اما، روزی دیگر به بهانه باز کردن سفره نذری، یا برگزاری مجالس ترحیم به حجاب، یا ریش و پشم اسلامی رو می‌آورند. همراه با ادعاهای فمینیستی، به بهانه تشکیل انجمن‌های زنان هم که شده به جدائی جنسی و تشکّل مجالس زنانه و مردانه بر می‌گردند. به عنوان علاقه به "هنر مردمی، یا سنتی" به نوار سروده‌های مذهبی و نوع مذهبی ایرانی گوش می‌دهند و به بهانه تبعیت از رسم عمومی، تحت تأثیر صدای حزن‌انگیز نوحه‌خوان‌های مذهبی دل از عزای گریه و ناله در می‌آورند.

بسیاری به بهانه سفر توریستی، یا خرید کالا به زیارت قبور مقامات فرقه‌ای و دینی می‌شتابند و به تبعیت از تقویم دینی-شیعه‌گری، برای مردگان خود روزهای سوم، هفتم، چهلم، ماهروز و سالروز می‌گیرند و نذر و نیاز اسلامی می‌دهند.

این راه، به گوش دادن به روضه‌خوان‌های معروف به "غیر سیاسی!"، کنار آمدن با آخوند به اصطلاح "مخالف رژیم!"، رفاقت با پاسدار و حزب‌اللهی ملقب به "بی‌آزار!" و امثال آن‌ها می‌انجامد. از آن‌جا، در حالی که سکولر و مخالف حکومت دینی‌اند، به دنبال حکمرانان دینی و فرقه‌ای که این فرهنگ سنتی را نمایندگی می‌کنند، کشانیده می‌شوند و تا به تبعیت فرهنگی و "تقلید" سیاسی رهبر و رهبران دینی - دنیوی فرقه شیعه‌گری پیش می‌روند.

5- "حرمله با ماست"

به خاطر این تعلقات به فرهنگ و تعلیمات و تلقینات تاریخی آن، ذهنیت فرهنگی و اجتماعی بسیاری از ما ایرانیان، حتی در قبل از برقراری این رژیم اسلامی، بر تعلیمات اسلامی و فرقه ای بنا شده بود. تفاوت در این بود که در زمانی که فرنگ گرائی و مدرنیسم وارداتی به عنوان ارزشی اجتماعی-سیاسی، دست بالا را داشت، ارزش ها و ذهنیت فرهنگی-دینی ناشی از این تعلیمات و تلقینات دینی-فرقه ای به طور معمول در زیر لباس، بیان و ارزش های نسبتاً مدرن پنهان بود و بدون آن که قابل رؤیت باشند، شکل زندگی و نوع اندیشه و قضاوت ما را شکل می دادند.

رژیم اسلامی برای خیلی ها تعلقات فرهنگی جدید اسلامی و فرقه ای ایجاد نکرده، بلکه به تحکیم تعلقات فرهنگی سابق یاری رسانیده و آن ها را تعمیق کرده است. در ضمن، حکومت اسلامی باعث علنی شدن تعلقات سابق شده و به عرف و عادت و سنت های رکودی و کهنه آن فرصت بیان و بروز داده است.

چنین است که در جامعه ایران و هر کس از ما مردمی که در این جامعه رشد یافته و تربیت شده، قبل از آن که از نظر دینی، مسلمان شیعی باشد، از نظر فرهنگی، «عضو فرقه دینی و دنیوی» حاکم است. از این روست که حتی مردمی که به این، یا آن دین و مذهب اعتقاد ندارند، یا خود را از نظر دینی و مذهبی لائیک ارزیابی می کنند، از نظر فرهنگی، بر اساس معیارهای اسلامی فرقه حاکم زندگی می کنند و از نظر رفتاری و ارزشی عملاً به نهاد فرقه شیعه گری تعلق دارند.

از این جهت، کسی از ما:

- 1- یا «شیعه دینی» و عضو فرقه شیعه گری حاکم است و از جنبه های مختلف با تعلقات دینی و فرهنگی فرقه حاکم هویت یابی می کند،
- 2- یا «شیعه دینی» نیست، ولی با این وجود، ارزش های اجتماعی، معیارهای اخلاقی و شیوه های مناسباتی این دین و فرقه حاکم را در «عرصه های مختلف زندگی دنیوی» خود حمل می کند و به وقت لزوم به کار می بندد. چنین فردی حتی اگر:

- از نظر دینی غیر مسلمان، یا غیر مذهبی و لائیک هم باشد،
- از نظر فرهنگی، عضو فرقه دینی است، و به نسبت این وابستگی، از نظر ذهنی و ارزشی در کنترل فرهنگی فرقه حاکم و رهبرانش قرار دارد. به بیان دیگر، هر کسی:
- حتی اگر از نظر دینی، لائیک هم به حساب آید،
- از نظر فرهنگی به طور نسبی هم که شده، تابع فرقه شیعه گری است.

بر این اساس، همه «به نسبتی» خود را بین دو قطب 1- «مسلمانی و شیعه گری دینی- فرهنگی» و 2- «مسلمانی و شیعه گری فرهنگی» می یابد. و هرکس به نسبت نزدیکی به این، یا آن قطب، به نسبتی «مسلمان و شیعه دینی- فرهنگی» و به نسبتی هم «مسلمان و شیعه فرهنگی» است. بر این اساس:

- تعلق فرهنگی به فرقه حاکم بیشتر عام و عمومی تر است تا تعلق دینی و مذهبی به آن.

ضرورت مطالعه دینی و رساندن نتایج آن به دیگران

بر این اساس این وابستگی فرهنگی است که مطالعه دینی برای ما ایرانیان:

- نه فقط کند و کاو محتوی ایمانی معنی می دهد³⁹ و به شناخت هویت پروژه استعماری بنیادگرای اسلامی⁴⁰ یاری می رساند،
- بلکه مستقیماً با هویت فرهنگی ما نیز سر و کار دارد. آن را توضیح می دهد و در راهیابی فرهنگی امروز و فردای ما نقش ایفا می کند.

در ضمن دیدیم که عناصر فرهنگی در نهادهای رکودی ایرانی بر اثر همزیستی درازمدت تاریخی در هم ادغام شده و با هم پیوند خورده اند. برای نمونه پدرسالاری شیعه گری با پدرسالاری ایللیاتی و اشرافی محتوی و

³⁹ ر. ک. به بحث آغازین جلد های 1 و 2.

⁴⁰ ر. ک. به بحث آغازین جلد 2.

مضمون مشابهی دارند و با آن که توجیهاات و منابع شان فرق می کنند، عملکرد اجتماعی و فرهنگی یکسانی را به جامعه تحمیل می کنند. از این نظر، تقلیل توان پدرسالاری دینی-فرقه ای توان سرکوب گری پدرسالاری ایرانی در سایر نهادها را هم تقلیل می دهد و بالعکس. به بیان دیگر، مبارزه با عناصر فرقه ای و دینی در این مورد خاص، نه فقط به تنهایی مانع مهم دینی-فرقه ای را از جلو پای مردم و جامعه بر می دارد و گذر به دموکراسی و برابری اجتماعی را تسهیل می کند، بلکه در همان حال، به عنوان مبارزه علیه کل سیستم پدرسالاری ایرانی به حساب می آید و راه رهایی از نظام اجتماعی-سیاسی توتالیتر متکی بر پدرسالاری را هموار می سازد. از این رو:

- رهایی از فرهنگ حاکم شیعه گری فرقه ای رهایی از آثار فرهنگ عقب ماندگی ناشی از نهادهای دیگر هم هست و جزو ضرورت های گذر به دموکراسی و مدنیت در جامعه ایران به حساب می آید.

این ضرورت تاریخی- اجتماعی، بازنگری محتوی و تعلقات فرهنگی دینی-فرقه ای را، هم برای دینداران و هم برای غیر دینداران لازم می شمارد. کسب آگاهی از محتوی و ریشه های فرهنگی-دینی، درهای اصلاح فرهنگی به روی همه، چه دیندار، یا بی دین را باز می کند و بر توان جامعه و مردم برای رهایی از ارثیه های فرهنگ عقب ماندگی و گزینش درست راه جدید زندگی می افزاید.

مطالعه عملکردهای اجتماعی دین و فرقه شیعه گری حاکم از این رو به راه اصلاحات فرهنگی- اجتماعی و راه رهایی از عناصر و ارزش های رکودی باقیمانده می رود.

- شانس و وظیفه بزرگ تاریخی

باید اضافه کرد که بازنگری و ارزیابی محتوی اعتقادات و ارزش های فرهنگی بی که از کودکی در دل و جان انسان ها کاشته می شوند، نه آسان و نه برای همه ممکن و میسر است. درست است که همه به یکسان از ظرفیت مغزی فرزند انسانی ارث برده و از آمادگی های ژنتیکی به یک اندازه سهم می برند، ولی به سبب فقدان شرایط و آمادگی های لازم فرهنگی، همه توان استفاده از این ظرفیت بیولوژیکی را ندارند.

برای نمونه، راه استفاده از دستگاه پرفیمت ژنتیکی به روی آدم های کم سواد و بیسواد و مردمی را که گرفتار دگم فرهنگی و دینی اند و دنیا را جز سفید دیندار و سیاه کافر نمی بینند، بسته است. آنان که به سبب های فرهنگی یا دینی، کنجکاوی فکری را با انحراف، کفر و ارتداد برابر سازی می کنند و هر سؤال و کنجکاوی «دینی» را مستحق مجازات این و آن جهانی می پندارند، توان بهره مندی از این ارثیه ژنتیکی بشری را ندارند. و امکان انتخاب و قضاوت منطقی از دسترسی مردمی که تحت فشار باقیمانده های فرهنگ رکودی و کنترل عوامل سرکوبگر آن به سر می برند، به دور است. این است که متأسفانه توده های میلیونی مردمی که اتفاقاً بخش مهم و موتور حرکت دهنده دین ها و دین سازی ها را تشکیل می دهند، از مطالعه مبانی دینی و ارزیابی ارزش های ایمانی شان محروم مانده و به دور اند.

این جاست که در این شرایط سخت تاریخی، شانس مطالع و رهائی از سنت های کهنه دینی را فقط کسانی صاحب می شوند که به طور نسبی هم شده:

- 1- از دگم های دینی-فرقه ای کمتر آسیب دیده اند،
- 2- تا حدودی از حوزه فرهنگی تحت کنترل سرکوب گران اسلامی به دورند، یا حریمی شخصی و خانوادگی برای در امان ماندن از سانسور اطلاعات و سرکوبی فرهنگی در اختیار دارند و،
- 3- از نظر تحصیلی، فرهنگی و اجتماعی، امکان و آمادگی آن را دارند که خود را از فاناتیسم و دگم های دینی و فرهنگی رها سازند و قبل از همه، از خود، باورها و مبانی ایمانی خود نقد کرده و پاسخ خود و مبانی دینی خود را با عقل و منطق بشری شان بسنجند.

نباید فراموش کرد که در شرایط سرکوبی دینی-فرهنگی موجود، یک چنین شانس و امکانی تا حدی تاریخی، بسی گران بها و مطلقاً کوچک نشمردنی است. هم از این رو، کسانی که از این مواهب و امکانات برخوردارند،
اخلاقاً:

- هم مسئول پیگیری مطالعه دینی اند و،
- هم باید نتایج مطالعات خود و دیگران را با مردمی که از این شانس تاریخی محرومند و در نبود اطلاعات دست نخورده دینی، سرکوب دینی-

فرهنگی را به جان خریده، یا حتی به چماقی از این سرکوب تبدیل شده اند، قسمت کنند.

این همه، مطالعه حاضر و رساندن نتایج آن به دیگران را با وجود تمام سختی هایش توجیه می کند.

بر این اساس، نویسنده با این مطالعه و انتشار نتایج آن «وظیفه اخلاقی و روشنفکرانه» خود را در این زمینه تمام شده تلقی می کند و بقیه؛ یعنی رسانیدن نتایج آن به دیگران، را به عهده کسانی که این وظیفه اخلاقی و روشنفکرانه را قسمت می کنند، واگذار می کند.

کتاب اول

ویژگی های «قرآن غیر دینی» به سوالات
اساسی کتاب پاسخ می دهند

فصل 1

«قرآن غیر دینی» فاقد اعتبار دینی است

«نیمه دینی» و «نیمه غیر دینی» قرآن

در بحث مربوط به «قرآن دینی و قرآن غیر دینی» در جلد دوم این کتاب این نتیجه حاصل شده که:

- قرآن از دو نیمه به هم بافته «دینی» و «غیر دینی» تشکیل شده است. دیدیم که "دین در قرآن مترادف با «بندگی، وابستگی و تسلیم در برابر خدا» است. مراد از دین، "تعلق همیشگی به خدا و نشان دادن بندگی و وابستگی به خداست". به بیان دیگر، «محتوی و مضمون دینی» قرآن، «باور قلبی به خدا و اعتراف قلبی به وحدانیت خداست». این آن رسالتی است که در رابطه با مردم مکه و حومه به عهده محمد و اگذار شده و پیامی است که قرآن به خاطرش نازل شده است. این "باور و اعتراف قلبی" فرق اساسی بین *دیندار* و *غیردیندار* است و شرط لازم دینداری و مسلمانی است⁴¹. این نتیجه گیری را به شکل دیگری هم می توان فرموله کرد و آن این که:
- 1- هر آن موضوع و آیه ای که مستقیماً و بدون واسطه در مورد خدا و ایمان به خدا بحث می کند، دینی است و بر عکس،
 - 2- هر آن موضوع و آیه ای که در رابطه مستقیم با خدا و ایمان به خدا قرار ندارد و بحث نمی کند، دینی نیست، یا «غیر دینی» است و به «قرآن دینی» تعلق ندارد.

⁴¹ ر. ک. به بحث مربوطه در جلد دوم این کتاب.

می دانیم که بر اساس اعتقادات دینی، هر آن چه دینی نیست، فاقد حکم و تکلیف الهی برای تبعیت و اجراست. بدین معنی، همان گونه که در بحث مربوطه جلد دوم شرح داده شده، مشخصه مهم دینی بودن یک آیه در آن است که:

- پذیرش و تأیید آن کسی را "دیندار" و رد آن "بی دین" می کند.
بر خلاف آن، نه پذیرش آیات و احکام «غیر دینی قرآن» کسی را "دیندار" و
مسلمان" و نه رد آیات و احکام «غیر دینی قرآن» کسی را "بی دین" و
غیر مسلمان" می کند.

به بیان دیگر:

- اگر «قرآن دینی» از آیاتی تشکیل شده که برای دیندار بودن دارای شرط و
اجبار دینی و الهی⁴² اند،
- «قرآن غیر دینی، یا نیمه دنیوی و غیر دینی قرآن» از آیاتی تشکیل
می شود که فاقد هر گونه شرط و اجبار دینی و الهی اند.

بر این اساس، قرآن به دو قسمت تقسیم می شود:

1- «قرآن دینی» که آیاتی را در بر می گیرد که مستقیماً در مورد ایمان به
خدا بحث می کنند و از همان رو، دارای شرط و اجبار دینی اند و بر عکس،
2- «قرآن غیر دینی» آیاتی را در بر می گیرد که به طور مستقیم در مورد
ایمان به خدا بحث نمی کنند و از همان رو، فاقد هر گونه شرط و اجبار دینی
و الهی اند.

آیات و احکام اجتماعی، سیاسی و حقوقی که برای هدایت جامعه اسلامی
زمان رسول صادر شده بودند و همچنین آیاتی که به سببی نازل شده و "شان
نزول"⁴³ داشتند، به «قرآن غیر دینی» تعلق دارند و هم از این رو، از اصل
و اساس فاقد شرط و اجبار دینی اند.

⁴² منظور از «دینی» همان «الهی» است و در این جا، دو ترم دینی و الهی برای بیان منظوری
یکسان به کار می روند.

⁴³ ر. ک. به بحث های مربوطه در کتاب دوم جلد های 1 و 2.

- از پیامبری دینی در مکه تا رهبری سیاسی-دینی در مدینه

در جلد دوم این کتاب همچنین توضیح داده شده که «قرآن دینی» اموری را در بر می گیرد که در رابطه با وظیفه پیامبری محمد نگارش یافته اند. این وظیفه طبق آیات قرآن عبارت از ابلاغ رسالت برای ایمان به خدا است: **«... مگر به عهده پیغمبران جز ابلاغ آشکار چیزی هست؟ میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستند و از طغیان گری کناره گیری کند...»** (سوره النحل، آیات 36-35). **«اما ترا فرستاده ایم تا مردمان را بشارت رسانی و هشدار دهی...»** (آیه 48 سوره انعام، آیه 2 سوره هود، آیه 56 سوره فرقان، آیات 24-25 سوره فاطر، آیه 188 سوره اعراف، آیه 17 سوره اسراء) و **«آن چه را که خدا بر تو فرستاد به مردمان ابلاغ کن تا رسالتت را انجام داده باشی...»** (آیات 6 و 48 سوره شوری، آیه 35 سوره احقاف، آیه 18 سوره عنکبوت، آیه 65 سوره ص، آیات 35، 82 و 125 سوره نحل، آیه 106 سوره انبیاء، آیه 52 سوره ابراهیم، آیه 17 سوره یس، آیه 23 سوره جن) و آیات و سوره های دیگر با مضمون های مشابه در مورد «بشارت، هشدار، هدایت و دعوت».

غیر از این وظیفه و مأموریت دینی مربوط به ایمان به خدای واحد، هر آن چه در قرآن نگارش یافته و به سمت محمد به عنوان رهبر و فرمانده جامعه و دولت اسلامی مربوط می شود، در محدوده «قرآن غیر دینی» جا می گیرد.

قرآن دوران مکه عمدتاً چهره «دینی» محمد و قرآن دوران مدینه، چهره «دنیوی» یا سیاسی و اداری او را می نماید.⁴⁵

⁴⁴ قرآن ترجمه تفسیر المیزان.

⁴⁵ بنا به تحقیق محقق ایرانی شجاع الدین شفا تعداد آیه های مکی 4617 از حدود 6200 آیه قرآن را تشکیل می دهند. از 112 سوره قرآن 86 سوره مکی اند (شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 118). با این وجود، قبلاً در جلد اول توضیح داده شده که مدنی، یا مکی بودن بسیاری از آیات و سوره ها معلوم نیست. همچنین نه همه آیات مکی جزو «قرآن دینی» و نه همه آیات مدنی جزو قرآن «غیر دینی» اند.

"قرآن دوران مکه پندنامه هائی منحصرأ مذهبی است که شور سوزان محمد مایه اصلی الهام آن‌هاست. در این دوره چکاچک شمشیر از این آیات شنیده نمی‌شود و طرف خطاب هیچ کدام از آن‌ها جنگجویان نیستند، بلکه در آن‌ها «پیامبری» با گروه‌های مخالف و با دشمنان کیش خود از ایمان درونی خویش به نیروی خالق و پروردگار جهان و قدرت بی‌نهایت او، و از نزدیک شدن روز حساب با وضعی که در جذبه‌های الهامی او به نظرش می‌آمد و آزارش می‌داد سخن می‌گوید"⁴⁶. در سوره‌های مکی⁴⁷ هدف اصلی محمد معتقد کردن مردم به خدای واحد حقیقی و آن چه ضرورتاً بدان وابسته است، یعنی به معاد و داوری روز قیامت است. در چنین دوره‌ای فکر جنگ با دشمن برای گسترش دین، مطلقاً به خاطر او راه نمی‌یابد"⁴⁸. "گلدزیهر می‌نویسد⁴⁹ در سوره‌های مکی قرآن، احکام و شریعی وضع نشده و مردم فقط به خداشناسی، زهد، تقوی، نیکوکاری و اجتناب از بیکاری موعظه می‌شوند⁵⁰. به بیان او "... در مکه محمد تنها پنج اصل برای پیروان اسلام طرح کرد: اول توحید و اقرار به نبوت محمد، دوم نماز (دوبار در روز)، سوم زکات ولی به نحو اختیاری، چهارم روزه، آن هم به روش یهود در روز دهم محرم، پنجم حج"⁵¹.

بر عکس، «قرآن غیر دینی» آیاتی را در بر می‌گیرد که در رابطه با رهبری دنیوی محمد نازل شده‌اند. این چگونگی را عایشه چنین توضیح می‌دهد: "در قرآن مکی فقط سخن از بهشت و دوزخ است، حلال و حرام

⁴⁶ گلدتسیهر، "درس هائی درباره اسلام" به نقل از شجاع‌الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، پیشین، ص 117.

⁴⁷ آیات مکی یا مکیه به آیاتی گفته می‌شود که در مکه نازل شده‌اند و آیات مدنی، یا مدنیه به آیاتی گفته می‌شود که در مدینه نازل شده‌اند. اما از آن جا که آیات قرآن در جاهای دیگری غیر از مکه و مدینه هم نازل شده و نگارش یافته‌اند، برخی از محققین، از آن جمله توران دوسون آیات «قبل از هجرت» و «بعد از هجرت» را درست تر تشخیص داده و به جای مکی و مدنی پیشنهاد کرده‌اند (ر.ک. به Turan Dursun, Kuran, ibid, s.106). در این کتاب مکی و مدنی در همین معنی قبل و بعد از هجرت به کار رفته است.

⁴⁸ T. Nöldeke, P.117-118.

⁴⁹ Goldzoheir.

⁵⁰ طبق بحث‌های مربوطه در جلد‌های 1 و 2، این موضوعات در عربستان آن روز مسبوق به سابقه بودند.

⁵¹ ر.ک. به شجاع‌الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، جلد 1 و دکتر روشنگر، بازشناسی قرآن، پیشین.

پس از نمو اسلام در مدینه پدید آمد. جعبری نیز می گوید: هر سوره ای که در آن فریضه ای هست از سوره های مدنی است"⁵².

احکام راجع به طلاق و نگاه، حدود تعیین محارم، ارث، حیض، تعدد زوجات، حد زنا و سرقت، قصاص و دیه و سایر احکام جزائی و مدنی و همچنین احکام مربوط به نجاسات، محرمات، ختنه و غیره و غیره، که غالباً به مقتبس از شرایع یهود، یا عادات زمان جاهلی اند، با تعدیلات و تغییراتی در مدینه مقرر گردیدند. حرمت خمر (شراب الکلی) و قمار در مدینه صادر شده است. در این جا بود که زکات از صورت امر خیر و انفاق اختیاری به شکل مالیات در آمد. تمام احکام و فرایض در دوره ده ساله مدینه صادر و مقرر گردید و اسلام به شکل شریعتی نو در آمد⁵³، یا زمینه را برای نگارش «شریعت های اسلامی» در آینده فراهم آورد.

"در سوره های مدنی اشارات فراوانی و حتی مطالب صریحی درباره وقایعی که در داخل جامعه اسلامی و خارج از آن در این دوره وقوع یافته بود دیده می شود. ... از آن جمله است حملاتی که علیه "منافقون" شده که جامعه مسلمانان را از درون متلاشی می کرد. همچنین در سوره های مدنی قطع کامل مناسبات محمد با یهودیان به نحو روشنی منعکس شده است. آیات پیش از آن در مکه بر آن بود که عقیده یهودیان و مسیحیان به طور کلی با اسلام یکی است (سوره عنکبوت، آیات 46-47)⁵⁴، ولی در مدینه انفکاک قطعی ابتدا میان مسلمانان با یهودی ها و از آن پس میان ایشان و مسیحیان صورت گرفت"⁵⁵.

در دوره مدینه اندیشه جهاد علیه دشمنان دین وارد معتقدات مسلمانان شد و در عین حال، قانونی بودن تصاحب غنائم مأخوذ از دشمنان، توسط مسلمانان مسجل گشت. بخش بزرگی از سوره الانعام و التوبه به این امور می پردازند"⁵⁶.

⁵² علی دشتی، پیشین، ص 204-205.

⁵³ ر. ک. به علی دشتی، پیشین و شجاع الدین شفا، پیشین.

علی دشتی، پیشین، ص 165-166 و 208.

⁵⁴ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "مجموعه های پروسه ای" در کتاب دوم جلد 1.

⁵⁵ پیشین.

⁵⁶ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 123-124.

«قرآن غیردینی» دوره حکومت و رهبری

1- لازمه حکومت و رهبری

نیاز به این نوع آیات در مدینه با تشکیل جامعه و حکومت اسلامی آغاز شد. این جامعه برای اداره مناسبات شهروندانش، قوانین، احکام و مقرراتی لازم داشت. این مقررات به عنوان "آیات" بیان شدند. این "آیات" اما جنبه دینی نداشتند و امور دنیوی زندگی روزانه را توضیح می دادند. از آن جا که «آیات غیر دینی» صرفاً بر اساس نیاز دنیوی زمان و مکان خود نازل می شدند، می توان گفت که:

- اگر حوادث و اتفاقات این دوره به راه دیگری رفته بودند، «آیات غیر دینی» دیگر و متفاوتی نازل می شدند.
- بدین معنی، اگر نیازهای موجود در جامعه زیر نظر رسول پیش نیامده، یا نیازهای دنیوی دیگری مطرح شده بودند، آیات موجود قرآن نازل نمی شدند. به بیان دیگر، نزول، یا عدم نزول «آیات غیر دینی» قرآن مشروط به تحقق اتفاقات زمان و مکان خود بود. لازم به توضیح نیست که:
- چون این آیات، دینی نبودند، پس نزول، یا عدم نزول آن ها تغییری در محتوی و مضمون دینی قرآن و اسلام نمی داد.

2- لازمه زندگی روزانه

در واقع، وجود «آیات غیر دینی» در کتاب دینی قرآن از آن جا ناشی می شود که پیامبر اسلام فقط پیام آور دینی نبود. او چون عیسی نبود، یا حداقل پس از آن که از مکه گریخت و به مدینه پناهنده شد، دیگر فقط چون عیسی پیامبر نبود.

در مدینه او در عین پیامبری، فرمانده ارتش، رئیس دولت، قانونگذار و حاکم محکمه هم بود و سؤالات مربوط به امور مختلف زندگی مسلمین را با استناد به "آیات نازل" پاسخ می داد. به بیان دیگر، وی به تنهایی مسئول

جوابگویی به همه سوالات فردی و جمعی، و دینی و غیر دینی بود و تمام این پاسخ‌ها را به زبان "وحی و آیه" بیان می‌کرد.⁵⁷ برای این مبنای در زمان وی نه روایت و حدیثی⁵⁷ از وی نگارش می‌یافت و نه کلمات قصاری از وی به ثبت می‌رسید. جامعه کوچک مسلمانان فقط با رهبری مستقیم وی شکل گرفته و اداره می‌شد. از آن رو، آنچه "آیات غیر دینی" را مشخص می‌کنند، احکام راجع به اتفاقات و مسایل روزمره مردمی است که جز محمد نه رئیس حکومتی می‌شناختند و نه قاضی و قانونگذاری داشتند. این مراجعات حتی سوالات بسیار موردی، خصوصی و شخصی را در بر می‌گرفتند. پاسخ‌های قرآنی هم که داده می‌شدند و آیاتی هم که در این موارد نازل می‌شدند، به همان اندازه به «مورد» مراجعه و سؤال و نیاز روز بستگی پیدا می‌کردند. مردم برای ارزیابی خصوصی‌ترین مناسبات خود، برای تنظیم همبستری با زنان و برده‌های شان، مجاز بودن این یا آن شکل رابطه جنسی و حتی برای حل و فصل مسایل خصوصی ساده و بدیهی شان، مانند دوره حیض، شکل احتلام، ضرورت و شکل شستشو و غسل، تعدد همبستری و غیره و غیره به وی مراجعه می‌کردند، راه حل می‌خواستند و راهنمایی می‌شدند. این پاسخ‌ها به صورت "آیه و وحی نازل" بیان می‌شدند. این است که:

1- در قرآن برای رفع همه گونه نیازهای روزانه زمان نزول آیه وجود دارد: برای حق تقدم قائل شدن به محمد، برای آهسته حرف زدن و داد نزدن (سوره الحجرات، آیات 5-1)، برای جا دادن به محمد (سوره مجادله، آیه 11)، برای ترک خانه محمد (سوره احزاب، آیه 53) و موضوعاتی بسیار

⁵⁷ "مجموعه احادیث عبارت است از نقل اعمال و اقوال محمد که به استناد سلسله روایت به نفس نفیس او یا به یکی از صحابه او منتهی شود و از این گونه روایات بسیار است، لیکن همه آن‌ها صحیح و موثق نمی‌باشد. بسیاری از آن‌ها حکایت از اعمال و اموری می‌کند که در مدینه در زمان حیات محمد معمول بوده، یا بعضی خود بدان رفتار می‌کرده، یا آن که نسبت به بعضی دیگر ساکت بوده و بعد از وفات او، خلفای راشدین، یا صحابه راستین (شیعیان: و امامان) بر طبق سنت او عمل کرده‌اند. خلاصه آن که این روایات و احادیث همه وصف رسوم، آداب و سوابقی است که (ادعا می‌شود) در صدر اسلام برقرار شده است. مجموعه احادیث را سنت می‌نامند (جان بی ناس، تاریخ جامع ایران، پیشین، ص. 747). در بحث مربوطه در این جلد خواهیم دید که بخش بسیار بزرگی از احادیث ساختگی اند و صحت آن در صد اندک باقیمانده هم قابل اثبات نیست.

ساده و معمولی دیگری که از زبان محمد به عنوان رهبر جامعه هم قابل بیان و پذیرش بودند و نیاز به دخالت، شهادت و فرمان خدا نداشتند. در ضمن، "صدها آیات قرآن حاکی از مجادله، جواب ناسزا گویان، فیصله دادن قضایای خصوصی و شخصی، تشویق به جنگ و حتی ملامت کردن کسانی است که سستی و تهاون در این باب نشان می دادند، همچنین وعده غنائم کثیره، تصاحب مال و زن دیگران، انواع تهدید مخالفان و عذاب جاوید بر کسانی که اطاعت نکرده اند"⁵⁸. دیدیم که این موضوعات «موردی» که باعث نزول آیات شدند، به زبان عربی «شأن نزول» نامیده می شوند.

- وابستگی آیات نازل به موضوعات زمان نگارش

بدین ترتیب در زمان محمد:

- 1- برای هر موضوعی که در آن زمان مطرح می شد، آیه و آیه هائی نازل شدند، و بر عکس،
- 2- برای موضوعات ولو بسیار مهم تری که در آن زمان مطرح نبودند، هیچ آیه ای نازل نشد و نگارش نیافت. به بیان دیگر:
 - 1- در قرآن هیچ آیه و حکمی وجود ندارد که در جامعه عربستان دوره رسول مطرح نبوده باشد.
 - 2- هیچ آیه و حکمی هم فقط برای پیش بینی آینده و جوامع دوردست و ناشناس آن زمان، یا حتی در مورد میلیاردها مسلمان و صدها جوامع مسلمان نشین دوره بعد از رسول نازل نشده و نگارش نیافته است. اگر در قرآن "نه نامی از چین می توان یافت، نه از هند و اندونزی و بقیه آسیا، نه از اروپا و افریقای سیاه و نه طبعاً از آن نیمه ای از دنیا که می باید بعداً کشف شود"⁵⁹، از آن روست که نه کسی در این موارد سؤالی مطرح کرده بوده و نه این جغرافیاهای دور دست در عربستان آن روز شناخته و مطرح بودند.

⁵⁸ علی دشتی، پیشین، ص 301.

⁵⁹ ر. ک. به شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 221-222.

اگر در قرآن از برف و یخبندان مطلقاً حرفی به میان نیامده، از آن رو بوده که در آن جغرافیای گرم و سوزان عربستان مکه و مدینه، برف و یخی نبوده است.

اگر از میان رستنی‌ها درخت خرما (النخل)، زیتون، انجیر و سدر (آیات 27-38 سوره الواقعة و آیات 12-13 سوره النجم) و از میان حیوانات، رایج‌ترین چهارپای بومی عربستان، یعنی شتر، و فراوان‌ترین موجودات مثل ملخ، سوسمار و موش صحرائی به تکرار و سبب‌های مختلف مطرح شده‌اند، از آن روست که آن‌ها در جامعه آن روز شناخته شده و مطرح بودند.

این در حالی است که در سراسر قرآن از حیواناتی چون ببر و پلنگ هیچ نامی برده نشده است. این البته طبیعی‌ی عربستان آن روز بود. در مقابل، اسم خرما نه فقط بارها در قرآن تکرار شده و این طبیعی‌ی جامعه عربستان است، بلکه این محصول مهم و رایج عربستان در جاهائی از قرآن همچون مظهر عالی خلقت و در ردیف خلقت آسمان و زمین معرفی شده (آیات 6-11 سوره قاف و سایر) و حداقل در ده صورت مختلف نام برده شده است (آیه 99 سوره انعام، آیه 5 سوره مائده، آیه 25 سوره فرقان، آیه 23 سوره مریم، آیه 10 سوره قاف و سایر).

این نیز از آن روست که خرما منبع مهم‌ترین انرژی و حیات انسان صحرای عربستان آن دوره بود.

همچنین بسیار طبیعی است که در قرآن، ده‌ها آیه به شتر و انواع شتر اختصاص یافته است. آیه 144 سوره انعام و آیه 17 سوره غاشیه در مورد شتر به صورت عام (ابل)، آیه 40 سوره اعراف در مورد شتر جنگی (جمل)، آیات 65 و 72 سوره یوسف در مورد شتر کاروانی (بعیر)، آیه 142 سوره انعام در مورد شتر بارکشی (حموله)، آیه 103 سوره مائده در مورد شتر نر آزاد (حام)، آیه 103 سوره مائده در مورد شتر ماده آزاد (بحیره) و آزاد نذری (سائبه)، آیه 73 سوره اعراف در مورد شتر ماده کجاوه بر (ناقه)، آیه 142 سوره انعام در مورد شتر نوجوان (فرش)، آیه 4 سوره تکویر در مورد شتر ده ماهه آبستن (عشاء)، آیه 55 سوره واقعه در مورد شتر تشنه (هیم)، آیه 26 سوره مرسلات در مورد شتر زردفام (جمالت سفر)، آیه 20 سوره کوثر در مورد شتر قربانی (نحر)⁶⁰.

⁶⁰ ر. ک. به شجاع‌الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، پیشین، ص 244-246.

- تضاد و تعارض آیات و احکام روزشمار

اما از آن جا که "آیات نازل" برای پاسخ به شرایط و اتفاقات معین روز نگارش می‌یافتند، "مضامین آن‌ها نیز همراه با تغییر شرایط و اتفاقات تغییر می‌کردند"⁶¹. این تغییرات گاهی سبب تعارضات مضامین و مفاهیم آیات می‌شده و حتی تضاد بین آیات منجر می‌شدند. از این‌جا، آیات و احکام جدید قرآن در تعارض با احکامی قرار می‌گرفتند که قبلاً در همان مورد، ولی در شرایط دیگر نازل شده بودند.

این چگونگی توضیح می‌دهند که چرا در قرآن "هم تغایر (جدائی، مغایرت) وجود دارد و هم ناسخ و منسوخ"⁶² (ضد و نقیض).

این نبوده مگر آن که آیات قرآن به موضوعات و مسایل روزانه پاسخ می‌دادند و کار و عملی که دیروز کاربرد داشت، امروز از کار می‌افتاد، یا موضوعی که امروز مطرح می‌شد، فردا شکل دیگری به خود می‌گرفت. از این رو هم هست که:

- این چگونگی، بدون درک و فهم *موردی و لحظه‌ای* بودن این آیات، یا قابل فهم نیست و از خدای دانا و توانا انتظار نمی‌رود، یا حتی در مقایسه با آیه 82 سوره النساء قرآن که وجود هرگونه دوگانگی و تعارض در کتاب خدا را نشانه غیر الهی بودن آن معرفی می‌کند⁶³، سوالات دینی بی‌پاسخی در مورد الهی بودن و نبودن قرآن ایجاد می‌کنند.

3- اشتباه یا قانونمندی "خدای خالق"

قبلاً در بحث مربوطه در جلد دوم کتاب این نتیجه حاصل شده که:

⁶¹ شجاع الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، جلد 1، ص 129. همچنین ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1 این کتاب.

⁶² علی دشتی، پیشین، ص 131.

⁶³ *آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی‌نگرند و اگر از جانب غیر خدا بود در آن بسیار اختلاف می‌یافتند* (سوره النساء، آیه 82). ر. ک. به بحث "اثار نزول قرآن" کلام الله" در کتاب دوم جلد 2.

- "الهی بودن قرآن ایجاب می کند که هیچ آیه ای بی سبب و بدون منظور نازل نشده باشد"⁶⁴. از این رو، قید شدن نام حیوانات و رستنی های موجود در عربستان آن روز و عدم قید نام حیوانات و رستنی های معروف، ولی ناشناس برای اعراب آن زمان، در قرآن را نمی توان تصادفی دانست. بر اساس باور دینی اسلام نمی توان فکر کرد که مثلاً:

- قرآن ساخته و پرداخته خود محمد بوده و هر چه را که خود او می خواسته و می دانسته "وحی و آیه آسمانی نازل شده از سوی خدا" می خوانده و نقل می کرده، یا مثلاً:

- خداوند خالق جهان از وجود مخلوقات دیگر خود در سایر نقاط جهان بی خبر بوده و فقط نام حیوانات و رستنی هائی را می دانسته که در زمان نزول در عربستان یافت می شدند، یا از کشورهائی اطلاع داشته که مردم دور و بر رسول در مکه و مدینه از آن ها با خبر بودند. نه! پس از زاویه حفظ ایمان دینی تنها منطق باقی مانده آن است که:

- آیات نازله نام حیوانات و رستنی هائی را مطرح کرده که برای قوم عرب معینی که برای هدایت شان نازل شده بوده، شناخته شده بودند و معنی می دادند. همین طور آیات و احکام حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز ناظر به اموری بودند که برای هدایت جامعه مورد خطاب قرآن و رسول لازم بودند. موضوعات غیر علمی بی هم که در قرآن آمده اند⁶⁵، علوم رایج و قابل فهم زمان نزول در بین همین مردم را بیان می کنند. از این نظر:

- موضوعات «غیر دینی بی» که در قرآن آمده اند، موضوعات مربوط به جامعه مسلمین، عربستان و مسایل محیط و دور و بر رسول اند، با دانش و اطلاعات آن روز سازگارند و به نیاز و مسایل آن روز جامعه اسلامی رسول پاسخ می دهند. این واقعیت به سهم خود ثابت می کند که:

- «آیات غیر دینی قرآن» صرفاً و فقط برای قوم و جامعه عرب زبان مورد خطاب، آن هم در زمان و مکان معین نازل شده اند و خداوند نازل کننده این آیات هیچ پیش بینی بی از نظر این که این آیات ممکن است به زمان و مکان بعدی و دیگر هم شامل شود، نداشته، یا نمی خواسته داشته باشد.

⁶⁴ ر. ک به بحث "اثر نزول قرآن" کلام الله" در کتاب دوم جلد 2.

⁶⁵ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب اول جلد 1 و کتاب دوم جلد حاضر تحت عنوان "کیفیت علوم نقل شده در قرآن".

تفاوت های موجود در بین آیه های مکی و مدنی و همچنین فرق محتوی و مضمون آیه های قبل و بعد از تشکیل حکومت اسلامی رسول نیز این نتیجه گیری را تأیید می کنند. نزول آیه های (اکثراً) «صلح آمیز» در مکه و آیه های معروف به «قتال» در مدینه شاهد قابل مراجعه دیگری بر درستی نظر مربوط به تبعیت آیات قرآن از نیازهای زمان و مکان نزول خود است. در مکه «آیات غیر دینی»؛ مثلاً در مورد حلال و حرام، یا جهاد و جنگ با کفار نازل نشد، چرا که این موضوعات با دعوت دینی زمان خود منافات داشتند و برای نزول شان در آن زمان و مکان، نیازی حس نمی شد.

4- وظیفه رهبری و بی اعتباری «آیات و احکام غیر دینی»

از این جا نتیجه می شود که "در سال های مدینه، بسیاری از آیه های قرآنی بیانگر رسالت و دعوت «پیامبرانه» محمد نبودند. این آیات به جای تبلیغ دینی دوره مکه، رهنمودهای عملی برای امور روزمره مسلمانان را در بر داشتند"⁶⁶. این رهنمودها همه زمینه های زندگی فردی و اجتماعی آن روز، از جنگ، کشتار و غنیمت ستانی تا امور حقوقی و جزائی این جامعه نوپای اسلامی⁶⁷ را در بر می گرفتند.

این نبود مگر آن که در این سال ها پیامبر، رهبر دنیوی جامعه هم بود و در رابطه با وظایف و اختیارات «رهبری» هم "احکام و آیاتی" می آورد که مناسبات دنیوی (اجتماعی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی، فرهنگی) مردم تحت اداره و رهبری او را تنظیم می کردند. این آیات در اساس ربطی به وظیفه پیامبری محمد نداشتند و دین و دینداری موضوع رسالت او را در بر نمی گرفتند.

این حرف البته نه ادعائی تازه است و نه فقط وسیله محققان سکولر مطرح شده است. در طول تاریخ اسلام این نظر همیشه مطرح بوده و از هر مدتی

⁶⁶ شجاع الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، جلد 1، ص 126.

⁶⁷ دارالاسلام که به مناسبت های مختلف دارالخلافة، دارالسعدت، آستانه و بلد التبیه هم خوانده می شود (مقایسه شود با "آستانه رضوی مشهد" و دارالخلافة تهران). غیر مسلمانان دارالاسلام از نظر حقوق شهروندی به گروه های مختلف تقسیم می شدند: زمی ها یا غیرمسلمانان شهروند، مستمندان که بدون داشتن حق شهروندی اجازه اقامت داشتند و حربی ها، که غیر مسلمانان بدون حق امنیت جانی و مالی را در بر می گرفتند. ر. ک. به: Islam ansiklopedisi, Ibid

نیز به موضوع روز تبدیل می شده است. نیروی شریعت ساز و حکومتگر از همان آغاز دوره پس از رسول مانع پخش آگاهی در مورد تفاوت بین این دو دسته *وظیفه دینی* و *وظیفه سیاسی* محمد بود و برای جلوگیری از گسترش آن در بین توده های مسلمان، تا می توانست با تحریف و دروغ دیواره ها و موانع شرعی به وجود می آورد. این نبود مگر آن که جدا کردن وظائف 1- پیامبری و 2- سیاسی محمد، خود به خود ادعای "الهی بودن حکومت و شریعت اسلامی" را زیر سؤال می برد و اصل نمایندگی دینی-نبوی خلفا و حاکمان اسلامی را از بیخ و بن رد می کرد.

بحث رابطه بین با حکومت در آخرین نمود خود در سال های دهه 1920 که خلافت اسلامی در امپراطوری عثمانی در حال فروپاشی بود، در بسیاری از حوزه های درسی اسلامی، از آن جمله در حوزه علمی دانشگاه الازهر، از نو زنده شد. کسانی در این حوزه دینی به تفاوت بین «محمد پیامبر» و «محمد رهبر سیاسی و اداری» انگشت گذاشتند و برای جدا کردن دین از سیاست فتوا صادر کردند. به نظر اینان، پیامبر اسلام دو وظیفه و سمت متفاوت ولی همزمانی را به انجام می رسانید:

1- *وظیفه دینی* با سمت پیامبری و دعوت دینی و،
2- *وظیفه دنیوی* (سیاسی، اجرائی، قانونگذاری و دادرسی) با سمت رهبر و تصمیم گیرنده تام الاختیار.

1- آن چه به *وظیفه دینی* و سمت پیامبری اش مربوط می شد، دعوت به ایمان دینی، یا ایمان به خدای واحد بود ولی،
2- آن چه به *وظیفه دنیوی* او مربوط می شد، رهبری تمام عیار جامعه اسلامی اش در همه حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. این دو وظیفه متفاوت بودند و در نتیجه، دو نوع احکام و آیات قرآن را لازم داشتند و سبب شدند:

1- *وظیفه دینی* و سمت پیامبری اش، نزول و نگارش «آیات دینی» مربوط به دعوت به ایمان به خدای واحد را به دنبال آوردند و،
2- سمت و رهبری نبوی اش، باعث نگارش «آیات و احکام غیر دینی» (یا دنیوی) مربوط به «کارکرد جامعه تحت رهبری اش»⁶⁸ شدند.

⁶⁸ بعداً در همین کتاب خواهیم دید که وظیفه اول رسول به عنوان پیامبر با درگذشت وی پایان پذیرفت. به سبب وجود آیه در مورد خاتم النبیین بودن محمد، این وظیفه را هیچ جانشینی، چه دینی یا سیاسی نمی توانست و نتوانست به عهده بگیرد، یا به ارث ببرد.

از این طریق، دو دسته آیه 1- دینی و 2- غیر دینی نازل و ثبت شدند، ولی بعد از رسول این دو دسته آیه دینی و غیر دینی بدون هر تمایز و جدائی با هم دیگر مخلوط شده و در یک کتاب دینی جای داده شدند.

به گفته علی عبدالرازق استاد سابق دانشگاه الازهر⁶⁹، "درست است که پیامبر در طول دوره پیامبریش بعضی کارهای سیاسی هم نظیر رهبری غزوات، نصب قضات، و گردآوری صدقات و جزیه و تقسیم غنائم جنگ انجام می داد، ولی هیچ یک از این کارها (و لزوماً آیات و احکامی که در این امور صادر و نازل می شدند) ربط مستقیمی به رسالت و دعوت به اسلام نداشت. حتی جهاد از وظائف پیامبری نبود، چرا که "خداوند به مسلمانان دستور داده که دین خود را فقط از طریق ملایمت و حکمت و موعظه حسنه تبلیغ کنند. هر گاه که پیامبر ناگزیر از دست زدن به جنگ شده، نه برای پراکندن دعوت دینی اش بوده، بلکه «به خاطر ملک» و در جهت استوار داشتن قدرت و حیثیت اسلامی بوده است"⁷⁰.

قابل توجه است که عالم دینی بی همچون عبدالرازق بدین وسیله خط مشخصی می کشد بین:

1- موضع محمد به عنوان پیام آور دینی و روحانی و،

2- موضع محمد به عنوان سیاستمدار و رهبر.

به بیان این عالم اسلامی، از این رو:

- 1- همه اعمال سیاسی (دنیوی) پیامبر (و لزوماً آیات و احکام قرآنی ناظر بر آن ها) باید بر وفق الزامات حفظ دولت و حکومت نوحاسته تبیین شوند و،
- 2- هر تلاشی در جهت ربط دادن آن ها به اصل رسالت الهی پیامبر به کلی ناموجه است⁷¹.

می بینیم که این نظر به معنی:

- «بی اعتباری دینی و الهی» آیات «غیر دینی» و،

- عدم تعلق این آیات به «کتاب دینی قرآن» است.

⁶⁹ علی عبدالرازق، "الاسلام و اصول الحكم"، ص 40، به نقل از حمید عنایت، اندیشه سیاسی و اسلام معاصر، چاپ سوم، ص 117.

⁷⁰ علی عبدالرازق، "الاسلام و اصول الحكم"، ص 118، به نقل از حمید عنایت، پیشین، ص 119.

⁷¹ علی عبدالرازق، پیشین.

به گفته این استاد دانشگاه اسلامی الازهر:

- "اگر خداوند می خواست که پیامبر، رهبری سیاسی مسلمانان را نیز همانند رهبری دینی شان بپذیرد (یا به بیان دیگر اگر خداوند کارهای سیاسی و نظامی رسول را نیز جزو وظیفه دینی و پیامبری وی قرار داده بود) کراراً به او هشدار نمی داد که "وکیل" یا "حفیظ"، یا "مصیطر" (دارنده سلطه مطلق) بر مسلمانان نیستی"⁷²، حال آن که به او یادآوری می کرد که تنها وظیفه اش ابلاغ پیام الهی از طریق حکمت و موعظه و جدال احسن⁷³ است"⁷⁴.

- تاریخ مصرف «آیات غیر دینی» قرآن

به گفته بسیاری از محققین و اسلام شناسان، از آن جمله " P.K. Hitti به خاطر چنین سمت ها و اشتغالات متفاوت محمد بود که این آئین به جای «اسلام آئینی (یا اسلام دینی) مکه»، در مدینه به صورت «اسلام سیاسی» در آمد. یکی از نتایج این تحول این بود که تقریباً همه آیات دوران مدنی قرآن:

- یا به جنگ ها و زد خوردها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی «روزمره مسلمانان در مدینه» اختصاص یافت،
- یا به قوانین و مقرراتی که رویارویی با این مسایل لازم می شمرد.

⁷² ر. ک. به آیات و سوره های مربوطه، از آن جمله: *الر راه خدایت با حکمت و موعظه نیکو به دعوت مردمان پرداز و با بهترین صورت با آنان گفتگو کن، و بقیه را به خدای خود واگذار* (آیه 125 سوره نحل).

⁷³ *"ما خود بدان چه آنان می گویند ار تو آگاه تریم، و تو حقی و تسلطی بر آنان نداری. پس آن کس را که از ما بیم دارد از راه قرآن هشدار بده (آیه 45 سوره قاف)؛ اما ترا فرستاده ایم تا مردمان را بشارت رسانی و هشدار دهی، ولی تو مسنول آن هانی که به راه دوزخ می روند نیستی"* (آیه 48 سوره انعام، آیه 2 سوره هود، آیه 56 سوره فرقان، آیات 24-25 سوره فاطر، آیه 188 سوره اعراف، آیه 17 سوره اسراء) و *"آن چه را که خدا بر تو فرستاد به مردمان ابلاغ کن تا رسالتت را انجام داده باشی، ولی بر تو جز این ابلاغ وظیفه ای نیست"* (آیات 6 و 48 سوره شوری، آیه 35 سوره احقاف، آیه 18 سوره عنکبوت، آیه 65 سوره ص، آیات 35، 82 و 125 سوره نحل، آیه 106 سوره انبیاء، آیه 52 سوره ابراهیم، آیه 17 سوره یس، آیه 23 سوره جن) و آیات و سوره های هم معنی و مشابه دیگر.

⁷⁴ علی الرازق، الاسلام و اصول الحکم، ص 143، به نقل از حمید عنایت، پیشین، ص 120.

این آیات ناشی از حل و فصل امور جاری دوره حکومت زمینی رسول بودند و ربطی به وظیفه پیامبری او نداشتند. هم از این رو، این آیات- «آیات غیر دینی، نیمه غیر دینی قرآن، یا قرآن غیر دینی»:-
1- بر دانش، دانائی و منطق زمان خود ساخته و پرداخته شده اند و،
2- اکثراً نه فقط با دانش و دانائی خدای حکیم و توانا، بلکه حتی با دانش و منطق مردم امروزی هم سازگاری ندارند.⁷⁵

«آیات غیر دینی» از همان آغاز نزول، از نظر اعتبار دینی با «آیات دینی» فرق داشتند و متفاوت بودند. دیدیم⁷⁶ که این آیات، در زمان رسول نیز احکام دینی به حساب نمی آمدند و حتی اگر عدم پذیرش و رد آن ها "گناه" به حساب می آمد و مجازات این و آن جهانی به دنبال می آورد، کسی را بی دین نمی کرد.

این آیات/اعتبار دینی نداشتند، اما از نظر دنیوی مهم بودند و اکثراً به عنوان شرط پذیرش در جامعه اسلامی رسول به حساب می آمدند. برای نمونه، کسی که در جامعه مدینه دوره رسول، مالیات نمی داد، دزدی می کرد، در جهاد شرکت نمی کرد، یا حتی آدم می کشت، به مجازات های مختلف محکوم می شد، اما حتی زمانی که به سبب ارتکاب به جرائم مهمی از این دست محکوم به مرگ می شد، تا زمانی که از اعتراف به باور دینی به "الله واحد" خودداری نمی کرد، به عنوان مسلمان کشته و اعدام می شد و نه به عنوان کافر.

طبیعی است که این آیات خاص مکان، زمان و مورد جامعه رسول بودند و نمی توانستند پس از فوت رسول و حتی تغییر شرایط در دوره رسول اعتبار و ارزش دنیوی خود را حفظ کنند، یا حتی بر خلاف زمان رسول، ارزش دینی کسب کرده و در «کتاب دینی قرآن» همراه با آیات دینی ثبت شوند. با این وجود، چنین شد! و،

وقتی خلفای اسلامی به جای رسول به جمع آوری و کتابت قرآن دست زدند، هر دو آیات دینی و غیر دینی را بدون هرگونه تفکیک در یک کتاب دینی گرد هم آوردند. بدین ترتیب، آیات غیر دینی بر خلاف فلسفه وجودی خود و

⁷⁵ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "علوم موجود در قرآن" در همین جلد.
⁷⁶ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "قرآن دینی و قرآن غیر دینی" در کتاب دوم جلد 2.

بدون هرگونه مجوز دینی به کتاب دینی قرآن راه یافتند. بدین وسیله آیات غیر دینی ماهیتاً فاقد اعتبار دینی:
- حرمت دینی کسب کردند،
- حکم قرآنی و الهی لقب گرفتند و،
- ابتدا در جامعه عربستان بعد از رسول و بعداً در جوامع تحت تسلط حکومت های اسلامی به نام احکام خدا و قرآن به کار گرفته شدند.⁷⁷

با این وجود، حتی شریعت سازان انکار نکرده و نمی کنند که اکثر آیات غیر دینی، سبب و شأن نزول داشتند و با گذشت آن زمان، مکان و مورد نزول، آن اعتبار و صحت «دنیوی» اولیه خود را هم از دست می دادند و دادند.⁷⁸ از این روست که برخی از فرقه های اسلامی، از جمله «جماعت معتزله» به «فانی بودن قرآن» معتقد بودند.⁷⁹ فانی بودن قرآن می تواند بر اساس درک عام از مجموعه آیات مربوطه کتاب های عهد عتیق، عهد جدید و قرآن به این شرح اتفاق افتاده باشد: «خداوند به سببی که معلوم نیست، همه جهان و هستی را خلق و از نیستی به هستی در آورده است. علی الاصول قبل از خلقت خدا هیچ هستی بی نبوده و نمی توانسته باشد. پس قرآن نیز نمی توانسته و نمی تواند قدیمی (ازلی) باشد.⁸⁰ خداوند در روند خلقت جهان تصمیم به خلقت موجودات و سپس خلقت انسان گرفته و از آن پس، برای هدایت انسان ها پیامبرانی را برگزیده، و سپس به سبب احتیاج، آیات و کتاب هائی خلق و نازل کرده است. در نتیجه،
1- اولاً آیات قرآن مخلوق خدایند و مانند خدا از ازل (قدیم) نبوده اند و نمی توانستند باشند،

⁷⁷ ر. ک. به بحث مربوطه در «تکوین تاریخ حکومت و شریعت اسلامی» در این جلد.
⁷⁸ برای اطلاع بیشتر از موارد تابع زمان و مکان و مورد ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «شأن نزول» در جلد 1.

⁷⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در همین جلد تحت عنوان «عقل گرایان معتزله».
⁸⁰ در این مورد آیه های مختلف قرآن نظریات مختلفی مطرح می کنند و هم از این رو، شریعت سازان و فرقه هائی با استناد به آیاتی، قرآن را «قدیمی» (یعنی ازلی) و شریعت سازان و فرقه هائی هم با استناد به آیات دیگری، قرآن را «حادث» (یعنی خلق شده به وسیله خدا) می دانند. به سبب تعارض بین این دو دسته آیات، هر کدام از این نظریات، به سؤالاتی پاسخ می دهند و در همان حال، سؤالات بی پاسخی را به همراه می آورند.
برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «منبع قرآن به بیان قرآن» در کتاب دوم جلد 2.

2- ثانیاً این آیات برای هدف معین رسانیدن پیام خدا به قبیله معینی خلق شده اند و هر وقت آن هدف موردی به جا آمده، آیه و آیات مربوطه هم علت وجودی خود را از دست داده و منتفی شده اند. با از بین رفتن علت وجودی (شان نزول)، آیه و آیات مربوطه از اعتبار افتاده و به بیان جمائت معتزله به «آیات فائت»⁸¹ (فوت و فانی شده)، یا به تعبیر دیگری به «آیات ایستاده قرآن»⁸² تبدیل شده اند. «آیات فائت» در این معنی:

- با وجود آن که «آیات غیر دینی»، فانی و فوت شده در قرآن ثبت اند، *شان نزول* و *تاریخ مصرف شان* گذشته و از آن رو، فاقد هرگونه اعتبار، حرمت و الزام «دینی و دنیوی» اند.

در فصل های آتی خواهیم دید که از پس ثبت آیات «دینی» و «غیر دینی» در کتاب دینی قرآن از سوی خلفای اسلامی و از این طریق، اعتبار دینی بخشیدن به این آیات، صدها سال طول کشید تا بر اساس این آیات «موردی، فوت شده و تاریخ گذشته»، فقه و احکام شرعی ساختند و مذاهب و شریعت های ملقب به اسلامی به وجود آوردند. و آن همه را نیز الهی، آسمانی و لازم الاجرا نام نهادند.

⁸¹ (فائت، فایت) به معنی فوت شده، از میان رفته (فرهنگ دکتر محمد معین). ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "معتزله" در همین جلد.

⁸² İlhan Arsel, Koran,ının Eleştirisi, cilt 1.

چرائی فقدان اعتبار «آیات غیردینی» قرآن

1- تأکید رسول به این که پاسخ هر سؤال ولو دنیوی و غیردینی را باید خدا بدهد تا آن حد بود که او در موارد متعددی مراجعین را روزها برای گرفتن پاسخ سؤالات جدید و نامنتظره در انتظار می گذاشت و از هرگونه اظهار نظر شخصی خودداری می کرد. از این طریق، "آیه های متعددی در قرآن به مسائل، یا به اشخاص و وقایع خصوصی کاملاً مشخصی پرداختند. این آیات به «مواردی خاص» در زمان و مکانی معین تعلق داشتند و به طور منطقی نمی توانستند جنبه عمومی به خود بگیرند و به حکم عمومی تبدیل شوند. در جلد اول بحث شد که آیاتی را که به زندگی خصوصی شخص پیامبر و همسران او مربوط می شوند نمونه روشنی در مورد این آیات موردی اند. بدیهی است که این نوع آیات بعد از گذشتن آن رویدادها، یا درگذشت آن افراد:

- علت وجودی شان را از دست داده و به آیات فائت، تاریخ گذشته و ایستاده تبدیل شده اند.

این چگونگی باعث شد که در طول حکومت 13 ساله مدینه آیات و احکام فراونی نگارش یافتند که فقط در زمان و مکان خود مورد نیاز بودند، ولی با گذشت آن زمان و حل و فصل شدن موضوعات و مسایل مورد بحثی که باعث نزول شده بودند، علت وجودی خود را از دست دادند. بعضی از این موضوعات و مسائل بعداً بار دیگر در زمان رسول مطرح شدند، ولی به سبب تغییر شرایط شان، در موردشان آیات جدیدی نگارش یافتند. جمعی از این آیات که ناظر بر شرایط جدید بودند، با آیات قبلی در همین زمینه متفاوت و متعارض بودند. این گونه آیات اکثراً معروف به "ناسخ و منسوخ"، پس از فوت رسول در کتاب دینی قرآن گرد هم آورده شدند. بدین ترتیب، کتاب دینی قرآن که به بیان آیاتش نمی تواند حاوی احکام و آیات متعارض باشد، به

کتابی پر از تضاد و تعارض تبدیل شد. بر این اساس، در این مورد باید با رأی متکلمی همچون عبدالکریم سروش هم عقیده بود⁸³ که:

- "اگر پیامبر اسلام چنان نامنتظره فوت نمی کرد و زنده می ماند، باز هم احکام و آیات بیشتر و بیشتری بر قرآن افزوده می شدند".

حرف سروش را می توان به این معنی هم گرفت که:

- اگر پیامبر بیشتر زنده می ماند و مدتی دیگر قدرت سیاسی جامعه را در دست داشت، به سبب نیاز به احکام جدید اجتماعی و سیاسی، «آیات دنیوی» بیشتری نازل می کرد. و با این کار، آیات بیشتری را که دیگر تاریخ مصرف شان گذشته بود و بی اعتبار شده بودند، منسوخ اعلام می کرد.

وجود آیات "ناسخ و منسوخ" که خود ناشی از «تاریخ مصرف داشتن» آیات غیر دینی قرآن است، نشان می دهد که این آیات به اصطلاح "کلام الله" محدود به تاریخ، مکان و مورد نزول اند و پس از گذشت این زمان بی اعتبار شده و به آیات فوت شده تبدیل می شوند.

شریعت سازان اسلامی از سوئی با به کار بردن عناوین "ناسخ و منسوخ" (آیات بی اعتبار کننده و بی اعتبار شده) و از سوی دیگر، از راه ثبت وضبط هر دو آیات ناسخ و منسوخ در یک کتاب دینی، برای رفع و رجوع وجود آیات متعارض در قرآن کوشیده و می کوشند. اما بر خلاف این گونه تلاش های دوگانه و ناامیدانه، باید توجه کرد که در واقع آیات متعارض و ضد و نقیض قرآن همدیگر را نسخ و بی اعتبار نمی کنند. این آیات ناظر بر شرایط مختلف و متفاوت اند و در زمان و مکان های مختلف موضوع واحدی را تعریف می کنند. به بیان دیگر، این آیات ضد و نقیض اند چرا که هر شرایطی آیات و احکام موردی خود را دارند و با گذشت آن شرایط، آیات و احکام قبلی بی اعتبار شده و لزوماً جای خود را به آیات و احکام جدیدی که مناسب شرایط جدید اند، می دهند. به بیان دیگر، آیات و احکام "غیر دینی":

- 1- ناظر بر شرایط مختلف اجتماعی اند،
- 2- هرگز ابدی و الهی فرض نشده و از همان آغاز و به طور ماهوی موقتی و میرا بوده اند و،
- 3- مشکل تضاد و تعارض موجود در کتاب قرآن را، نه فقط تضاد و تعارض موجود بین آیات، بلکه اساساً نگارش هر دو آیات متناقض و ناسخ و

⁸³ ر.ک. بهنام عربی زنجانی، شریعتی و سروش، پیشین، ص 51.

منسوخ در یک کتاب، آن هم در یک کتاب دینی، به وجود آورده است. اگر از آغاز به تاریخ گذشتگی و بی اعتباری این نوع آیات غیر دینی توجه می شد و ادعای ضرورت تبعیت از این آیات تاریخ گذشته و اعتبار گم کرده در دوره بعد از رسول مطرح نمی شد، نه این آیات در این کتاب دینی ثبت می شدند و نه با همدیگر مقایسه شده و تعارض و تضادشان مسأله ایجاد می کرد.

2- آیات "ناسخ و منسوخ"⁸⁴ نشان می دهند که در ابتدا برای حل و فصل مسأله ای آیه ای "نازل" شده، ولی پس از مدتی، لزوماً به خاطر تغییر شرایط ناظر بر این آیه، این نظر و حکم تغییر کرده و آیه دیگری "نازل" شده که در همان مورد و موضوع، ولی مغایر و متفاوت با آیه اولی است و آن را از اعتبار انداخته است. در نتیجه، وجود آیات "ناسخ و منسوخ" نشان می دهند که آیات غیر دینی قرآن تابع:

1- زمان،

2- مکان و،

3- شرایط اند.

هر زمان، مکان و شرایطی، حکم و آیه خود را لازم دارد و با تغییر آن زمان، مکان و شرایط، آیات و احکام قبلی ناظر بر آن ها نیز اعتبار اجرایی خود را از دست داده و منسوخ و ملغی می شوند. در این صورت باید به جای آن ها احکام جدیدی را که مناسب زمان، مکان و شرایط جدیدند، جایگزین کرد.

آیات "ناسخ و منسوخ" نشان می دهند که این منطق و قانونمندی حتی در دوره کوتاه حکومت رسول عمل می کرده و با تغییر زمان، مکان و شرایط، بسیاری از آیات و احکام بی اعتبار و به اصطلاح "منسوخ" شده و به جای آن ها احکام جدیدی که مناسب شرایط و موارد جدید بودند، نگارش می یافتند. طبیعی است که وقتی آیات و احکام غیر دینی در مدت کوتاه حکومت رسول از اعتبار افتاده و جای خود را به آیات و احکام دیگر داده اند، پس امروز پس از گذشت بیش از 1400 سال از جامعه بدوی و قبیله ای عربستان، لزوماً و قطعاً این آیات و احکام اعتبار خود را از دست داده و به آیات تاریخ گذشته کتاب تبدیل شده اند. به بیان دیگر:

⁸⁴ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

- آیات و احکام غیر دینی قرآن، که در زمان نزول نیز فاقد اعتبار و حرمت دینی بودند، امروزه حتی آن اعتبار دنیوی خود در زمان رسول را هم از دست داده اند. و در نتیجه، نه قابل مراجعه اند و نه دلیلی برای ثبت و ماندگاری در کتاب دینی قرآن را دارند.

3- در ضمن، به نظر قرآن 1- آیات قرآن از آن خدا و نازل و وحی شده از سوی خداست⁸⁵ و 2- در کار خدا هیچ تصادف و اتفاق راه ندارد. یعنی مثلاً نمی توان فکر کرد که "خدا ابتدا در موردی معین، «بی هیچ اندیشه ای» آیه ای نازل کرده و بعداً کشف کرده، فهمیده، یا خبردار شده که آیه بهتری وجود داشته، یا راه حل بهتری بوده که او نمی دانسته! و حالا می تواند آیه قبلی را با آیه جدید و بهتری منسوخ کند". یک چنین فکری با ایمان به "خدای حکیم، عالم و توانا" در تضاد قرار می گیرد و به معنی ردّ خداوندی خداست. در نتیجه، تنها پاسخ ممکن این است که تبعیت آیات از «زمان، مکان و شرایط موجود» تصادفی نبوده و ناشی از قانونمندی بی است که در آن:

1- هر زمان، مکان و شرایطی آیات و احکام خود را طلب می کرده و،
2- آیات در این زمان، مکان و شرایط نازل می شده و اعتبار می یافته و،
3- با گذشت آن شرایط هم از اعتبار می افتاده و منسوخ می شده اند.
بر اساس این قانونمندی، آیات «غیر دینی ناظر بر زمان، مکان، یا شرایط» با گذر به شرایط جدید، اعتبار و حرمت خود را از دست می دهند و داده اند. به بیان دیگر، آیاتی که زمان، مکان و شرایط نزول شان تغییر کرده، منسوخ و بی اعتبار شده اند. هم از این رو به طور مجدد می توان نتیجه گرفت که:
- آیات زمان، مکان و شرایط دوره رسول، در امروزه روز از سوی خدا بی اعتبار، مرده و باطل اند.

بسیاری از شریعت سازان اسلامی به نحوی سر بسته در این جا و آن جا بر این واقعیت اذعان دارند که "احکام قرآن را می شود نسخ کرد، زیرا وضع افراد مردم بر حسب زمان و مکان تغییر می یابد و از این رو احکام الهی نیز بنا به مصلحت مردم تغییر می کنند. ...". اما از آن جا که تبعیت از این قانونمندی خدا و قرآن همه ادعاهای رهبری، حکومت گری و شریعت خواهی اسلامیان را زیر سؤال برده و باطل اعلام می کند، از طرح

⁸⁵ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "نزول با، یا بی واسطه" در کتاب دوم جلد 2.

آشکار آن خودداری می کنند. بدین ترتیب، این قانونمندی مهم خدا و قرآن همانند بسیاری حقایق دینی دیگر به صورت تابوی دینی و اسلامی در آمده و در افکار عمومی مردم تحت استحمار دینی به شدت سانسور می شود.

4- غیر از این قانونمندی های ناشی از آیات "ناسخ و منسوخ"، سوابق تاریخی نیز نشان می دهند که آیات تاریخ گذشته در زمان خود رسول هم حرمت دینی و دنیوی نداشتند و در مناسبات اجتماعی او هیچ نقشی بازی نمی کردند. سابقه برخورد پیامبر با ابوسفیان رهبر کفار مکه یکی از آن ها و از این نظر جالب و قابل توجه است. در زمانی که ابوسفیان رهبر کفار مکه بود، تعداد فراوانی آیه مستقیم و غیر مستقیم علیه او نازل شدند. با این وجود، پس از فتح مکه، بر اساس توافق نامه صلح، پیامبر نه تنها این همه آیه محکومیت را به اجرا نگذاشت، بلکه در موقع فتح مکه، خانه وی را همانند کعبه به عنوان تنها محل امن و غیر قابل تعرض به رسمیت شناخت. از آن پس نیز به ابوسفیان و پسرش معاویه مقام و عنوان داد، با خواهرش وصلت کرد و حتی به این دشمن سابق اسلام، که تعداد فراوانی آیه قرآن در محکومیتش نازل شده بودند، از تاراج و تالان اقوام و طوایف کافر به قدری سهم داد که دیگر مسلمانان به اعتراض بلند شدند.⁸⁶ حالا سؤال این است که آیا پیامبر با این عمل خود:

- 1- علیه آیات سابق "قرآن کلام الله" بلند شد و دوستی ابوسفیان را بر اجرای فرامین خدا ترجیح داد، یا که نه،
- 2- به سبب تغییر شرایط، آیات «غیر دینی» ناظر به رابطه با کافران مکه و ابوسفیان، دیگر اعتبار خود را از دست داده بودند و در نتیجه، پیامبر خود را مجبور به تبعیت از آیاتی که دیگر از اعتبار افتاده و تاریخ مصرف شان گذشته بود نمی دید؟

⁸⁶ ر. ک. به شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 2، ص 155 و:

İlhan Arsel, Koran, nın Eleştirisi, cilt 1.

در جنگ حنین 6000 زن و دختر و 20000 شتر و تعداد بیشتری گوسفند به دست مسلمانان افتادند ... محمد به رهبر کفار مکه، ابوسفیان، 40 انس نقره و یکصد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزید و معاویه تکرار کرد، و از وی برای هر کدام از آنان هم به همین اندازه نقره و شتر گرفت... در مقابل برای هر سپاهی مسلمان معمولی! چهار شتر و چهل گوسفند، و به هر یک از سواران آنان سه برابر آن تعلق گرفت (جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص 45).

می بینیم که «فقط» با پذیرش شق دوم، رفتار و برخورد پیامبر با ابوسفیان هیچ مغایرتی با آیات قبلی قرآن پیدا نمی کند و از نظر دینی و پیامبری وی قابل توضیح و توجیه است. به بیان دیگر، فقط با پذیرش اصل موقتی و بی اعتبار شدن آیات تاریخ گذشته، رأی و اقدام پیامبر، اقدام علیه خواست و کلام خدا به حساب نمی آید.

بر این اعتبار، در جائی که آیات «غیر دینی»، با گذشت زمان و تغییر شرایط نزول حتی برای نازل کننده و پیامبرش بی اعتبار می شده، امروزه نیز که شرایط زندگی مسلمانان نسبت به زمان نزول قرآن از زمین تا به آسمان عوض شده،

- برای مسلمانان و باورمندان قرآن و اسلام فاقد هر گونه اعتبار اند و هیچ اجباری در پی ندارند. با بیان دیگر:

- احکام و آیات ناظر بر زمان رسول، مکان عربستان و مورد زندگی و مناسبات دنیوی اعراب آن زمان و مکان،

1- خاص آن زمان، مکان و مورد اند،

2- برای برداشت، تقلید و به کاربندی در زمان، مکان و مورد امروزی نگارش نیافته و نازل نشده اند و،

3- قابل انتقال از مکان و زمان نزول به زمان ها و مکان های امروزی نیستند.

منطق ناظر بر «آیات غیر دینی» به پرسش های کتاب پاسخ می دهد

نتیجه گیری از جریان بی اعتباری آیات غیر دینی قرآن، خود به خود به سوالات اساسی ما به شرح روی جلد کتاب پاسخ می دهد. بدین معنی:

1- آیات غیر دینی قرآن در اساس فاقد «شرط و اجبار دینی» بودند و فقط شرط دنیوی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی داشتند و تبعیت از آن ها شرط شهروندی در جامعه اسلامی رسول به حساب می آمد.

2- حتی در زمان رسول، با تغییر شرایط (زمان، مکان و مورد)، این آیات اعتبار دنیوی اولیه خود را از دست می‌دادند و در واقع، تاریخ و مورد مصرف‌شان به پایان می‌رسیده و به آیات "منسوخ"، یا «فائت» (مردده و فوت شده) تبدیل می‌شدند.

3- طبق این قانونمندی، با درگذشت رسول و تغییر بنیادی شرایط، زمان و مکان مورد نظر آیات غیر دینی، تاریخ مصرف این آیات به تمامی به پایان رسید و از هر گونه اعتبار دنیوی باقیمانده هم افتادند.

4- خلفای اسلامی که در فصل‌های آتی خواهیم دید که از همان آغاز از حول حلیم حکومت و قدرت به دیگ اعمال ضد خواست خدا و قرآن افتادند، با مخلوط کردن آیات دینی و غیر دینی و نگارش آن‌ها در کتاب دینی قرآن، این قانونمندی را هم نادیده گرفتند، ولی حتی این کار نمی‌توانست این آیات فوت شده را از نو زنده کند و به آن‌ها اعتبار دینی، یا غیر دینی ببخشد.

بر این اعتبار، آیات غیر دینی، یا دنیوی قرآن امروزه پس از 1400 سال که از بی‌اعتباری‌شان گذشته فاقد هرگونه حرمت، یا اعتبار اند و از این رو:

1- نه "شرع و احکامی شرعی پی" که بر این آیات ساخته می‌شوند، دارای اعتبار و شرط دینی و دنیوی اند و،

2- نه می‌توان این آیات را مبنای نگارش حکم و شریعت اسلامی قرار داد. به اعتبار این نتیجه‌گیری:

- هر "حکومت اسلامی" هم که با استناد به «آیات غیر دینی» و بر اساس یک چنین "شریعت اسلامی بی‌اعتبار" تشکیل می‌شود، "فاقد" هرگونه اعتبار و حرمت دینی و غیر دینی است و هیچ مسلمانی موظف و مجبور به پذیرش آن نیست. و حتی بالاتر از این:

- هرگونه تبعیت از شریعتی که بنا به ادعا، بر آیات «غیر دینی فوت شده» ساخته و پرداخته شده و همچنین پذیرش «حکومت اسلامی پی» که مجوز خود را از یک چنین شریعت اسلامی می‌گیرد، فاقد هرگونه مجوز و به مثابه سوء استفاده از دین و خداست. این کار همچون بازی با نام و عنوان خدا و دین در سیاست و حکومت، و از آن نظر، ضد قانونمندی قرآن و علیه خواست خداست. بر این اساس، تبعیت از حکومت و شریعت اسلامی برای هر مسلمان معتقد به خدا و قرآن، "حرام" و موجب مجازات دینی است.

کتاب دوم

تکوین تاریخی "حکومت و شریعت
اسلامی"

فصل اول بدعت بی پایه حکومت دینی و اسلامی

1- از باور دینی تا تبعیت سیاسی- نظامی

در جلد دوم این کتاب به این نتیجه رسیدیم⁸⁷ که آن چه در «آغاز دعوت رسول»، به عنوان شرط اساسی بین مسلمان و کافر فرق می گذاشت، «ایمان به الله واحد» بود. این شرط، مبنای آیات نازله در مورد دین جدید و دعوت رسول به دین اسلام را تشکیل می داد.

در این دوره، «ایمان آوردن به خدای واحد» با «مسلمان شدن» یکی فرض می شد. این مفاهیم اما، بعدها با تشکیل "حکومت اسلامی" در مدینه از هم منفک شدند و در عمل اجتماعی و سیاسی آن روز:

- «ایمان به خدا و حتی ایمان به خدای مورد معرفی اسلام» با «مسلمان شدن» دو تا شد و فرق کرد.

دیدیم که به نظر قرآن:

- ایمان به معنی باور به خداست⁸⁸، در حالی که:

- اسلام، «تسلیم شدن» و «گردن نهادن» معنی می دهد.

ایمان آوردن مبین یقین دینی است و همان طور که در جلد های 1 و 2 دیدیم بسیاری از مردم عربستان، از آن جمله ایمان آورندگان به دین حنیف، بسیار پیش از دعوت رسول، جزو ایمان آورندگان به "الله واحد" بودند⁸⁹.

اینان ایمان آورده بودند، اما اسلام نیاورده بودند.

⁸⁷ ر. ک. به بحث "دین، باور دینی و خداشناسی در اسلام" در کتاب دوم جلد 2 و "قرآن دینی و غیر دینی، فصل پیشین در این جلد.

⁸⁸ ر. ک. پیشین.

⁸⁹ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "پروسه تشکیل باور دینی اسلام در نقطه تلاقی گرایشات حوزه دینی عربستان" در کتاب اول جلد 2.

در آغاز دعوت، ایمان آوردن به الله واحد، شرط اساسی اسلام آوردن بود و تنها شرط عضویت در دین جدید را تشکیل می داد. به همین سبب نیز در مورد پیوستن مسلمانان به دین یکتاپرست حنیف آیه می آمد و دین اسلام با دین یکتاپرست قبل از خود، دین حنیف، یکی فرض می شد (آیه 105 سوره یونس و آیه 30 سوره الروم)⁹⁰. این شرط اما، بعداً به خصوص با تشکیل حکومت اسلامی پیامبر در مدینه کفایت نکرد، چرا که تبعیت از رهبر اسلام از نظر سیاست و حکومت دینی رسول ضروری شده بود. از آن رو، طبق آیات جدید مدنی، تبعیت از رسول به شرط تکمیلی ایمان به الله واحد تبدیل شد⁹¹. از آن پس، آیات قرآن به جای تبلیغ "ایمان به خدا"، تبعیت از "خدا و رسول" را عمده کردند⁹². بر خلاف گذشته، دیگر راه ایمان به خدای واحد، جدا از راه حکومت پیامبر نبود⁹³ و عبور از آن بدون تبعیت بی چون و چرای سیاسی- نظامی از رسول امکان نداشت⁹⁴.

این دگرگونی اما، در این حد نیز باقی نماند، بلکه با ادامه حکومت اسلامی رسول و بروز نیازهای جدید سیاسی- نظامی در مدینه، "اسلام" به معنی تسلیم و تبعیت سیاسی و نظامی، نسبت به "ایمان" به معنی «باور به الله واحد» عمده شد و حتی به شهادت آیه 14 سوره الحجرات به شرح زیر در مواردی به جای آن نشست:

- «اعراب بادیه نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، «ایمان» نیاورده اید، ولی بهتر است بگوئید «اسلام» آورده ایم. چون هنوز ایمان در دل های شما داخل نشده و (با این وجود) اگر از خدا و پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از (پاداش) اعمال تان نمی کاهد...»⁹⁵

بدین ترتیب، تنها شرط اساسی ایمان به خدا از پذیرش مسلمانی حذف شد و برای ورود به اسلام صرف اطاعت و تبعیت از رسول کفایت کرد.

⁹⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "دین یکتاپرست حنیف" در کتاب اول جلد 2.

⁹¹ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "تغییر منزلت رسول" در کتاب دوم جلد 1.

⁹² پیشین.

⁹³ در مورد محدودیت رسالت محمد ر. ک. به آیه 45 سوره قاف، آیات 6 و 48 سوره شوری، آیه 35 سوره احقاف، آیه 18 سوره عنکبوت، آیه 65 سوره ص، آیات 35، 82 و 125 سوره نحل، آیه 106 سوره انبیاء، آیه 52 سوره ابراهیم، آیه 17 سوره یس، آیه 23 سوره جن و سایر.

⁹⁴ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "تغییر منزلت رسول"، پیشین.

⁹⁵ قرآن ترجمه تفسیر المیزان و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- اسلام به واسطه سران قبائل

در ضمن، در روند توسعه اسلام به قبائل جدید، ولو بر خلاف آیات اولیه قرآن، «تبعیت دینی» به جای آن که فردی و مستقیم باشد، جنبه قبایله ای و نمایندگی به خود گرفت⁹⁶. بدین معنی که سران قبائل به سبب های مختلف به نمایندگی اعضای قبایله خود، «سرسپردگی سیاسی و نظامی به فرمانده اسلام» را به گردن می گرفتند و همراه با آن، به پذیرش الله مورد معرفی فاتح و رهبر جدید خود نیز تن می دادند. با این تصمیم و بیعت سران، اعضای قبائل هم، نه به سبب ایمان شخصی، بلکه به سبب ضرورت تبعیت از سران شان اسلام می آوردند.

این شرایط جدید، چه 1- عمده تر شدن تبعیت سیاسی- نظامی نسبت به اصل اساسی ایمان به الله، یا 2- اسلام آوردن اعضای قبائل به واسطه تصمیمات سران شان، به طور طبیعی باعث شد تا بسیاری:

- تبعیت سیاسی- نظامی از رسول را به جای ایمان به الله واحد، اصل اساسی اسلام فرض کنند و «دین» را جز به صورت فرع این تبعیت و بیعت سیاسی- نظامی، و «عبادت دینی» را نیز جز به عنوان «عبادت خدای فرمانده سیاسی- نظامی» خود نبینند.

جمعی به بیان آیه 14 سوره الحجرات به شرح فوق، بی آن که نیازی به اعتراف قلبی به اصل اساسی «ایمان به الله واحد» احساس کنند، "اسلام آوردند". «اسلام آوردند بی آن که ایمان بیاورند». با این وجود، به سبب مصالح سیاسی- نظامی روز، پیامبر نیز مسلمانی آنان را پذیرفت و حتی برای تأیید «اسلام آوردن شان بدون آن که نیازی به ایمان آوردن شان به خدای واحد باشد» آیه آورد.

- تنازع بقای قبایله ای و فروپاشی حکمرانی اسلامی

لازم به یادآوری است که گردن نهادن رهبران کم توان به امر و فرمان رهبران توانمند در بین قبایل و ایلات سنتی مسبوق به سابقه است و در

⁹⁶ ر. ک. به آثار متعدد، از آن جمله پس از 1400 سال، جلد 1، شجاع الدین شفا و 23 سال، علی دشتی.

جوامع قبیله ای و ایلیاتی، مورد و موضوعی عام و تاریخی است.⁹⁷ در این جوامع، قوانین ناظر بر «تنازع بقاء»؛ به معنی «مبارزه برای زنده ماندن»، حاکم بر امور قبایل و انسان قبیله ای است. انسان قبیله ای یاد گرفته که بدون یاری خویشاوندانش (قبیله، تیره و طایفه) از عهده کنترل طبیعت بر نمی آید و قادر به ادامه حیات و بقا نیست. گروه خویشاوندی، قبیله، تیره و طایفه، نیز یاد گرفته که برای تحقق این مهم، راهی جز جنگ، چه برای دفاع از دارائی های جمعی و جماعتی خود، یا تالان و تاراج دست آوردهای اقوام دیگر ندارد.

تالان و تاراج مناطق مسکونی و اقوام و قبائل دیگر، شیوه تولید گروه های خویشاوندی این دوره تاریخی است.⁹⁸ از این رو، جنگیدن و به یغما بردن اموال دیگران برای «حفظ بقاء»، قانون اول ناظر بر جوامع قبیله ای است.⁹⁹

در این شرایط تاریخی، به حکم قوانین ناظر بر «تنازع بقاء»، قوی می ماند و ضعیف نابود می شود. اقوام قدرتمند پیروز می شوند و حکم می رانند و اقوام ضعیف و مغلوب راهی جز فرمان برداری از آنان نمی یابند. شکست خوردگان به تمامی به تصاحب فاتحان و پیروزمندان در می آیند و راهی جز تسلیم در برابر نیروهای قوی تر نمی یابند. گردن نهادن به امر و فرمان فاتحان و شرکت در اردوی آنان، هم بقاء و حیات اقوام ضعیف را تضمین می کند و هم راه به دست آوردن سهمی از غنائم حاصل از تالان و تاراج را به روی شان هموار می سازد.

این تسلیم و گردن نهادن ضعیف به امر و فرمان قوی اما، ابدی و همیشگی نیست، چرا که نزاع برای بقاء امری دائمی و مستمر است و رهبری رهبران و پیروزمندی فاتحان نیازمند اثبات و یادآوری دائم است. بسیاری امروز هستند و بر سریر قدرتند، ولی فردا به آسانی مغلوب شده، از صحنه قدرت حذف می شوند. «تنها تضمین بقاء برای فاتحان، فتح و سرکوب دائمی است». این است که فاتحان و قدرتمندان هر آن با خطر عصیان، مغلوب

⁹⁷ ر. ک. به پلی کیی درسی نویسنده تحت عنوان "ایلات و عشایر ایران، دانشگاه تبریز، 1983"؛ و به بحث مربوط به "شرایط جغرافیایی و قدرت ایلات و عشایر در ایران" در کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه"، ص 85-107.

⁹⁸ پیشین.

⁹⁹ پیشین.

شدن و از دست دادن توان و قدرت خود رو به رویند. هر آن ممکن است نیروی تازه نفسی سر بر آورد و جام قدرت را از دست فاتح پیشین به رباید و بر اریکه قدرت بنشیند. در آن صورت، برای قبایل کوچک راهی نمی ماند جز آن که به امر و فرمان فاتح جدید گردن نهند و با تقدیم هدایا و نثار کردن جان و مال خود، وفاداری شان را به اثبات برسانند.

در چنین حال و هوایی، مرگ رهبران قدرقدرت، حادثه ای بس مهم است. با مرگ رهبر رهبران، فرصت رهائی و استقلال برای قبایل مغلوب و فتح شده از نو زاده می شود. آنان یاد گرفته اند که برای رها شدن باید از هرج و مرج ناشی از غیبت ناگهانی رهبر فوق قبیله ای خود بهره بگیرند و شانس خود را برای رهائی به آزمایش بگذرند. این است که با مرگ رهبران اول قبایل، نظام متکی به مناسبات قبیله ای با عصیان قبایل و طوایف تحت فرمان وی رو به رو می شود. در آن صورت، وارثان قدرت را راهی نمی ماند جز آن که یا به سرکوب عصیان گران و رقیبان خود دست بزنند و با تنبیه آنان، توان و قدرت خود را به اثبات برسانند، یا تن به فروپاشی نظام سرقبیله ای خود داده، جای خود را به دیگران بدهند.

بر اساس این قانونمندی، حکومت اسلامی رسول نیز با فوت فرمانده اسلام، رو به فروپاشی نهاد. بسیاری از قبایل عربستان که بر اساس گردن نهادن به امر و فرمان رسول به جرگه «مسلمانان جنگ جو» در آمده بودند، با تصمیم همین سران از «دینی» که خود را با زر و زور بر آنان تحمیل کرده بود و بر هیچ ایمان دینی متکی نبود، روی بر تافتند. فروپاشی قریب الوقوع حکومت اسلامی باقی مانده از رسول در راه بود.

2- فردای بدون رسول

فوت پیامبر نابهنگام بود و فرصتی برای اندیشیدن به حکومت دوره بعد از خود نداده بود. در تمام این مدت، او از ورود به موضوع تعیین تکلیف دوره بعد از خود خودداری کرده و به هر سببی، "هیچ رهنمود مشخصی برای

جانشینان خود به جا نگذاشته بود¹⁰⁰. به نظر اسلام شناس روسی، پطروشفسکی¹⁰¹ این که "محمد هیچ دستوری برای پس از مرگ خود باقی نگذاشته، ظاهراً از این جا ناشی می شد که "نه محمد و نه صحابه وی انتظار داشتند که مرگ به این زودی به سراغش آید".

به ادعای شریعت سازان فرقه های شیعه گری، پیامبر در آخرین سفر حج خود، معروف به "حج الوداع"، وصیت نهائی خود را برای همه مسلمانانی که او را همراهی می کردند، بیان کرده و در این سخنرانی پایانی، به قرآن و ضرورت حفظ آن هم اشاره کرده است: "دو چیز سنگین میان شما می گذارم. یکی "کتاب خداوند"¹⁰² که در آن هدایت و نور است و هر کس بدان چنگ زند و آن را بگیرد قرین هدایت است و هر کس آن را رها کند گمراه می شود. کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید..."¹⁰³

اما سخنان پایانی رسول در این سفر به اصطلاح "حج الوداع" نیز از رهنمودهای مشخص سیاسی مربوط به آینده عاری است و حتی سفارشات او به آن چه "چنگ زدن به کتاب" نامیده می شود، روشن نمی کند که آیا مقصود وی حفظ مبانی «ایمانی و دینی» مندرج در کتاب بوده، یا حفظ همه احکام «دینی و غیردینی» آن را در بر گرفته است. و اساساً مقصود از "چنگ زدن به کتاب"، به معنی حفظ و نگهداری آن به عنوان «کتاب مقدس دینی» بوده و نگهداری آیات مربوط به ایمان به الله واحد را در نظر داشته، یا اجرای عبادات دینی را نیز در بر می گرفته و حتی بالاتر از آن، اجرای «آیات و احکام دنیوی» در امور حقوقی، سیاسی و اقتصادی دوره حکومت خود نیز منظور نظر بوده است.

در هر صورت، این سخنرانی مورد ادعا نیز هیچ رهنمود مشخصی در مورد چگونگی اجرای احکام کتاب ندارد و بیشتر به نصایح روزانه و پدران می ماند، تا به وصیت سیاسی بانی و رهبر سیاسی-دینی یک حکومت نوظهور دینی.

¹⁰⁰ شجاع الدین شفا، 1400 سال، جلد 1، ص 254.

¹⁰¹ ای. پ. پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص 36.

¹⁰² در آن زمان نه آیات نگارش یافته به صورت کتاب در آمده بود و نه نام قرآن بر آن گذاشته شده بود. از این نظر، وجود کلمه "کتاب" در زمانی که هنوز کتابی در بین نبود، در این و سایر متون قابل بحث است و اصل صحت آن ها را زیر سؤال می برد.

¹⁰³ ر. ک. به نهج الفصاحه، راهنمای انسانیت، گردآورنده مرتضی فرید تنکابنی.

تعهد پیامبر به وظیفه پیامبری اش ایجاد می کرد که در این سخنرانی پایانی خود، به روشنی و صراحت به رسالت اساسی بعثت خود بپردازد و در مورد حفظ ایمان به الله واحد به عنوان اساسی ترین پیام خود سخن براند و سفارش کند. همچنین تعهد او به وظیفه رهبری سیاسی- نظامی اش نیز ایجاب می کرد که از سرنوشت فردای بدون خود حرف بزند، در مورد چگونگی و ضرورت اجراء، یا عدم اجراء احکام و سنت های غیر دینی خود اظهار نظر کند و تکلیف فردای بدون حضور خود را برای همه بازماندگانش روشن سازد.

با این وجود، پیامبر در این سخنرانی ظاهراً پایانی نیز، مثل همه سخنرانی های دیگرش، در مورد حکومت و سیاست دوره بعد از خود هیچ نگفته و حتی جمله معروف مورد ادعای شیعیان در مورد دوستی و آقائی علی هم، نه به معنی تعیین جانشین بود، نه جانشینی برای کار و منظور معینی را نشان می داد و نه نوع نظام سیاسی، اجتماعی و حقوقی دوره بعد از خود را روشن می ساخت.

او حتی وارد بحث "مراجعه به قرآن و سنت" که دعوی اصلی آیندگانش را تشکیل داد، نشد و با سکوت در مورد این همه مسایل مهم و سرنوشت سازی که در راه بودند، تکلیف سیاسی، اجتماعی و حقوقی و همچنین مسئولیت رو در روئی با مسایل اجتماعی و سیاسی دوره بعد از خود را تماماً به عهده آیندگان محول کرد.

اعلام پایان کار پیامبری محمد در آیه 3 سوره المائده به شرح صفحات آتی نقطه پایان را بر این سکوت معنی دارش در مورد آینده "حکومت اسلامی" می گذارد و تعیین تکلیف آینده و آیندگان را به تصمیم گیری آنان محول می سازد.

- سکوت قرآن و تنها توضیح ممکن

جالب آن که قرآن نیز در مورد تکلیف مسلمین و جامعه اسلامی بعد از فوت رسول ساکت است و در مورد آینده بعد از دوره رسول هیچ آیه ای ندارد¹⁰⁴. این کتاب که تنها سند کتبی و رسمی دوره رسول است و بنا به ادعاهای بعدی شریعت سازان و حکمرانان اسلامی، گویا برای اجرای تمام و کمال

104 ر. ک. به بحث های مربوطه تحت عناوین "بدعت «ضد دینی» نهاد خلافت و حکومت اسلامی" و "چرایی ناممکن بودن ابدیت و جهانی بودن قرآن" در همین جلد.

در هر آینده ای نازل شده بوده، در زمان فوت رسول، حتی جمع آوری نشده و به صورت مصحف و یک جا قابل مراجعه و در دسترس نبود¹⁰⁵.

آیه سوم سوره المائده که بسیاری آن را آیه پایانی قرآن و "وحی پایانی خدا" می دانند، به جای پرداختن به آینده مردم مسلمان و تکلیف حکومت ساخته و پرداخته شده اسلامی در فردای فوت رسول، از موضوعاتی به غایت جزئی همانند حرام بودن گوشت خوک و حیوانات مرده حرف می زند و در پایان نیز در چند جمله کوتاه، کار پیامبری را تمام شده و به کمال رسیده اعلام می کند: **"مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نامی جز نام خدا به هنگام نبشش برده باشند و خفه شده، و به ضرب مرده، و از بلندی افتاده، و شاخ خورده و آنچه درندگان از آن خورده باشند، مگر آنچه حلال کنید و همچنین آنچه برای بتان نبح شده است و نیز تعیین قسمت به کمک از لام همه به شما حرام شده است. اینها نافرمانی است؛ امروز کافران از دین شما نومید شده اند، لذا از آن ترسید و از من بترسید؛ امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛ اما هر کس در مخصوصه ای ناچار شود و مایل به گناه نباشد خداوند آمرزگار و مهربان است"** (سوره المائده، آیه 3)¹⁰⁶.

می بینیم که در این آیه پایانی¹⁰⁷ هم هیچ حرفی از فردای فوت رسول و تکلیف احکام دینی و غیر دینی قرآن در دوره و جامعه بعد از رسول به میان نیامده است.

این موضوع در هیچ آیه دیگری هم که به وسیله برخی دیگر از مفسرین به عنوان آیه پایانی معرفی شده¹⁰⁸ مورد بحث قرار نگرفته و حتی یک آیه از این چندین هزار آیه قرآن برای طرح موضوع بسیار مهم «قابل اجرا بودن، یا نبودن این یا آن حکم و آیه قرآن» اختصاص نیافته است. انگار که با پایان

¹⁰⁵ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن" در کتاب دوم جلد 2.

¹⁰⁶ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁰⁷ ر. ک. به بحث مربوط تحت عنوان "آیات اول و آخر قرآن" در کتاب دوم جلد 1.

¹⁰⁸ پیشین. آیات 128-129 سوره توبه که به وسیله برخی شریعت سازان آیات پایانی قرآن اند، به رنج رسول و دلجوئی از وی در مورد رویگردانی مردم اشاره می کنند و آیات 126-127 سوره النساء هم که به وسیله جمعی دیگر به عنوان آیات پایانی معرفی شده اند، به اختصار در مورد تعلق همه هستی به خدا، موضوع زنان، ازدواج دختران یتیم و رعایت عدل و انصاف در مورد یتیمان مطالبی ارائه می دهند.

دوره حکومت رسول دیگر هیچ فردائی برای این همه کوشش و کشش دینی و سیاسی وجود نداشت. چرا؟

1- آیا رسول همانگونه که خود از پرداختن به موضوعی به این مهمی خودداری کرده بوده، نگارش آیه ای را هم لازم ندیده، یا به فراموشی سپرده بود؟ این فرض اصل الهی بودن قرآن را از بین می برد و از این رو، از نظر اعتقادات دینی اسلام قابل طرح و بیان نیست.

2- آیا خداوند پرداختن به تکلیف آینده قرآن و جامعه مسلمین را از یاد برده بوده؟ در آن صورت، تکلیف این همه آیه ای که خدا را "قادر، دانا و توانا" و در نتیجه، عاری از هر خطا، اشتباه و فراموشی معرفی می کند چه می شود؟ یک چنین فرضی هم اساس اعتقادات دینی اسلام را زیر سؤال می برد و از زاویه اعتقادات اسلامی مردود است.

3- آیا خداوند همچون رسول خود از هنگام مرگ پیامبرش بی خبر بوده و فکر می کرده که مثلاً می تواند در این موضوع خاص و بسیار مهم بعداً آیه نازل کند؟ این نیز در تعارض با آیاتی است که خدا را اول و آخر هر شدن و بودنی نشان می دهند و گذشته و آینده را در ید تسلط و اختیارش معرفی می کنند¹⁰⁹، و از این رو، بدون رد باورهای اساسی اسلام قابل طرح نیست.

4- آیا خداوند پرداختن به این موضوع مهم را به عهده پیامبر دیگری واگذار کرده بوده، یا می خواسته آن را به دست «جانشینان و وارثان دینی» رسول حل و فصل کند؟ این نیز با آیه مربوط به خاتم النبیین بودن پیامبر (سوره احزاب، آیه 40) و همچنین آیات مربوط به پایان وظیفه پیامبری محمد و ختم و کمال قرآن (سوره المائده، آیه 3 و سوره انعام، آیه 115) در مغایرت قرار می گیرد و اصل و اساس اعتقادات دینی اسلام را بر هم می ریزد.

5- یا که نه، خداوند مورد معرفی قرآن، نه فراموش می کند، نه آیات ضد و نقیض نازل می کند و نه مرتکب سهو، یا اشتباه می شود. در آن صورت، راهی نمی ماند جز آن که بپذیریم:

- سکوت قرآن در مورد آینده احکام مربوط به حکومت و سیاست جامعه مسلمین «عمدی و آگاهانه» بوده، معنی و منظوری داشته و از سهو و فراموشی ناشی نشده است.

¹⁰⁹ از آن جمله آیه 3 سوره الحديد.

این فرض از نظر اصول دینی اسلام تنها نظر ممکن و تنها فرض قابل قبول و عرضه است و بر خلاف سایر فرض ها، در مغایرت با توانائی و حکمت خدا قرار نمی گیرد و اصل و اساس دین و اسلام را زیر سؤال نمی برد.

با این وجود، پذیرش عمدی و آگاهانه بودن عدم نزول هر گونه حکمی در مورد تکلیف آیات و احکام در دوره بعد از رسول، چرائی این عمل «عمدی و آگاهانه خدا» را مطرح می سازد. چرا خداوند در قرآن خود به عمد و آگاهی از چگونگی ادامه حکومت اسلامی دوره رسول و اجرای آیات و احکام قرآن در هر آینده ای هیچ نامی نبرده، هیچ حمایتی نکرده و هیچ آیه ای نفرستاده است؟

این آیا به این سبب نبوده که نازل کننده "دانا و توانای" قرآن نه می خواسته که در پس فوت رسول، زندگی اجتماعی و سیاسی "بندگان" خود را به دست خود اداره کند و نه بر آن بوده که آیات «موردی» دوره رسول را به احکام ابدی و غیر قابل حذف و تغییر تبدیل سازد؟¹¹⁰

خودداری قرآن و خدا از حمایت از تداوم نظام سیاسی دوره محمد نشان می دهد که ادامه نظم اجتماعی و سیاسی دوره رهبری و حکومت اسلامی در هر آینده ای خواست خدا نبوده است. به طور منطقی نیز از "خداوندی عادل" غیر از این انتظار نمی رود که از سوئی با آیات فراوانی مردم را مسئول اعمال شان معرفی کند و برای سنجش اعمال آنان دستگاه سنجش و پاداش و مجازات بسازد، ولی از سوی دیگر امور «دنیوی و غیر دینی» آنان را به اجرای احکامی غیرقابل تغییر مشروط کند، و با این عمل، جلو گزینش و "امتحان" مردم مورد آزمایش خود را بگیرد.

به سبب نبودن راه توضیحی دیگر، تنها فکر قابل عرضه این است که خدا به سبب "حکمت و دانائی" خود حتماً می دانسته که یک چنین آیه و حکمی در تضاد و تعارض با احکام و آیه های خود در مورد ضرورت مسئولیت پذیری انسان قرار می گیرد و صحت منطقی دین وی را زیر سؤال می برد.¹¹¹

¹¹⁰ ر. ک. به نظر جماعت معتزله و هم چنین "چرائی ناممکن بودن ابدیت و جهانشمولی" در فصول آتی.

¹¹¹ ر. ک. به نظر معتزله در مورد "عدالت خدا" در فصول آتی.

قبول این تنها فرض ممکن به این معنی است که همان گونه که مردم مورد خطاب قرآن از طریق گزینش دینی خود به پاداش، یا مجازات "دینی" نایل می شوند، از طریق گزینش دنیوی نیز، نه با پاداش و مجازات دینی، بلکه با نتایج دنیوی پاداش می گیرند، یا مجازات می شوند. این چگونگی می تواند توضیح دهد که:

- چرا "خداوند حکیم و توانا" در میان بیش از 6200 آیه نازل شده خود، هیچ جمله ای و آیه ای برای ضرورت و لزوم اجرای احکام غیر دینی دوره رسول در هر آینده ای بیان و نازل نکرده است.

این تنها توضیح قابل قبول برای فقدان حتی یک آیه در قرآن "کلام الله" در مورد تأیید احکام و آیات مربوط به حکومت دینی دوره رسول در فردای پس از اوست. این توضیح در همان حال، بر خلاف پاسخ های شریعت سازان، با آیات دیگر قرآن در تعارض و تضاد قرار نمی گیرد و صحت قرآن، یا وجود "خدای حکیم و توانا" را زیر سؤال نمی برد.

3- توافق بر سر جانشینی

به هر حال، سبب سکوت قرآن و رسول در مورد تکلیف دینی و سیاسی جامعه اسلامی در دوره بعد از رسول هر چه بوده، به سبب فقدان هرگونه رهنمودی در قرآن و حدیث، با فوت او موضوعات مهم و سرنوشت سازی همچون تعیین تکلیف اداره جامعه اسلامی (دارالاسلام) بدون تکلیف رها شدند. معلوم نبود که:

- این همه آیات «دینی» و «غیر دینی» به چه کار خواهند آمد،

- هر آیه چگونه به اجرا خواهد آمد، یا نخواهد آمد و،

- اساساً شکل حکومتی و نوع قانونگذاری و مبنای دادرسی دوره بعد از رسول چگونه خواهد شد، حکومت جدید بر چه پایه هائی قرار خواهد گرفت، احکام جدید را چه کسانی نازل خواهند کرد، یا در غیاب احکام مورد نیاز روز، چه منابعی مبنای قضاوت حاکم و قاضی خواهند شد.

این و بسیاری سوالات مهم و بدون پاسخ دیگر به بحران "چه باید کرد" دوره پس از رسول دامن زدند. این بحران بعداً با جنگ قدرت بازماندگان رسول در هم آمیخت و به برپائی الیگارشی خلیفه گری اسلامی انجامید. این

ابداع هم به سهم خود به جنگ ها و برادرکشی های تاریخی بین فرقه های اسلامی دامن زد.

بسیاری از اسلام شناسان، از آن جمله مورخ سرشناس Arnold Toynbee در «تاریخ داستانی جهان» این سؤال اساسی را مورد بحث قرار می دهند و تأکید می کنند که "با مرگ (نامنتظره) محمد، این پرسش اصولی مطرح شد که آیا «اسلام» و «حکومت اسلامی» پایدار خواهند ماند، یا از میان خواهند رفت"¹¹². بازماندگان وی حتی به درستی نمی دانستند که اساساً باید فوت طبیعی رسول را بپذیرند و در آن صورت، جانشینی برای پیامبر لازم است یا نه. آیا یک چنین کسی باید برگزیده شود، یا از سوی خدا برگزیده خواهد شد، یا شده؟ و این کس و کسان، «مقام پیامبری و دینی رسول» را به ارث خواهند برد، یا همانند رهبران و امیران سایر جوامع قبیله ای، مقام و رهبری «سیاسی و نظامی» وی را تصاحب خواهند کرد، یا هر دو را؟

ظاهراً بحث ها و رایزنی های اولیه، به بخشی از این سوالات پاسخ دادند:

- 1- طبق آیات قرآن، پیامبر بشری است برگزیده و در نتیجه، مرگ وی نیز امری طبیعی است. در همان حال،
 - 2- از آن جا که طبق آیه 3 سوره المائده به شرح زیر، کار و وظیفه ابلاغ دینی پیامبر به طور تمام و کمال به پایان رسیده بوده، دیگر کسی نمی توانسته بر پیام دینی وی چیزی بیفزاید، یا به نام خدا به نگارش و نزول معانی جدید دینی دست بزند.
- در ضمن، پیامبر خاتم النبیین است (سوره احزاب، آیه 40) و این بدان معنی است که بر خلاف سنت رسولان پیشین یهود، کسی نمی تواند:
- «جانشین دینی» وی شود،
 - پیامبری وی را به ارث ببرد یا،
 - به نیابت پیامبری وی مأمور شود.
- هم از آن رو:

- در قرآن، جانشینی برای تصدی مقام «پیامبری و دینی» محمد از سوی خدا در نظر گرفته نشده است. از آن جا که طبق آیات قرآن، انتخاب پیام و مبعوث کردن پیامبر برای هر مورد و مأموریت از آن خداست، پس

¹¹² شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 215.

مسلمانان هم مجاز به انتخاب، یا انتصاب وارث، جانشین و "نایب" پیامبر نیستند.

این نتیجه گیری ها اما، شامل جانشینی دنیوی و سیاسی وی نمی شدند. البته در این مورد نیز قرآن کسی را برای تصدی مقام «سیاسی و نظامی باقیمانده از رسول» معرفی نکرده و همانند فقدان هرگونه آیه ای در مورد تکلیف سیاسی-اجتماعی مردم در دوره بعد از رسول، در مورد جانشین و جانشینی دنیوی و سیاسی وی نیز سکوت کرده بود. این اما، به معنی ناممکن بودن تصدی مقام سیاسی و نظامی بازمانده از «محمد رهبر سیاسی» نبود، چرا که بر خلاف وجود آیه ای در مورد پیامبری پایانی رسول (خاتم النبیین)، در قرآن هیچ آیه ای محمد را رهبر و حاکم دنیوی پایانی (خاتم الحکام) معرفی نکرده بود. از این رو، تصدی مقام رهبری سیاسی- نظامی محمد:

- 1- امری دنیوی بود،
 - 2- ربطی به رسالت او نداشت و،
 - 3- حالا هم برای تصدی این مقام دنیوی باقیمانده از رسول هیچ معنی وجود نداشت.
- بدیهی است که به سبب «دینی نبودن» مقام و منصب «رهبری سیاسی»، انتخاب و نوع انتخاب متصدیان این امور نیز گفتمانی دنیوی بود و از وظایف و حقوق انسان زمینی به شمار می رفت.

تجربیات بعدی اما نشان دادند که حتی در این مسایل و موضوعات ظاهراً حل شده و به توافق رسیده، توافق جمعی حاصل نبوده، و رأی مسلمانان و دستجات و فرقه های بزرگ و کوچک اسلامی در هیچ کدام از این موارد و مسایل به یک راه نمی رفت و نرفت.

- گزینش "خلیفه اسلامی" به رسم قبائل

در هر صورت، مجموعه این مباحث و ضرورت هائی که اداره جامعه اسلامی به ارث رسیده ایجاد کرده بود، نهایتاً به گزینش «خلفای اسلامی» منجر شد. در این جا نیز رسم سرسپردگی قبیله ای رایج و باقی مانده از دوره به اصطلاح "جاهلیت" عربستان به کار گرفته شد. بدین ترتیب که سران و بزرگان قبائل از سوی تابعین خود از خلیفه پیشنهادی بزرگان و

اشراف اسلامی بیعت کردند و بر رهبری سیاسی- نظامی جانشینان رسول و "خلفای اسلامی" بوسه زدند.

بر اساس سنت های قبیله ای در صورت فقدان فرزند ذکور، نوبت به نزدیک ترین خویشاوندان مذکر می رسید. این بود که به سبب آن که تنها فرزند ذکور رهبر فقید اسلام در قید حیات نبود، دعوی اولیه خلافت بین سه پدر زن و دو دامادش جریان یافت.

در این میان، فرقه هائی، از آن جمله شیعیان، خلافت را صرفاً از آن خاندان قریش می دانستند. اینان هنوز هم نزول قرآن برای "ام القرا و من حولها" «به مکه و حومه» را به معنی نزول قرآن "به قوم قریش و اطرافیان شان" تفسیر می کنند¹¹³ و با استناد به قرآن، قوم قریش را قوم برگزیده خدا برای اسلام آوردن و رهبری مسلمانان معرفی می کنند.

این همه نشان می دهد که به وقت گزینش خلفای اسلامی، در ساخت گزینش رهبری پس از رسول هیچ تغییری که خاص اسلام باشد به وجود نیامده بود و سنت های قبیله ای باقیمانده از دوره "جاهلیت" کماکان تعیین کننده بودند. از آن پس نیز سنت ها و تعلقات قبیله ای و نژادی راه تاریخی رقابت ها، برادرکشی ها و فرقه سازی ها را ترسیم کردند. با هر چه بیشتر دست بالا گرفتن امور حکومتی و سیاسی در برابری با امور «دینی»، تعلقات خویشاوندی، طایفه ای و قبیله ای به منشأ عمده تر فرقه بندی ها و شریعت سازی های آتی تبدیل شدند.

- قبیله بدون سر قبیله

با این وجود، کار اداره کشور نو بنیاد اسلامی به این آسانی ها پیش نرفت. بر اساس سوابقی که بیان شد، با فوت محمد، سران دینی و رهبران طوایف و قبایل نومسلمان، ناگهان خود را در جامعه ای یافتند که نه قانونی داشت و نه حکم و عرف و عادت جا افتاده ای را به ارث برده بود. با فوت رسول، نه فقط پیامبر و پایه گذار حکومت اسلامی از بین رفته بود، بلکه همچنین:

- منبع قدرت، رهبر حکومت، قانونگذار و قاضی دعاوی نیز به آنی گم شده بود. این در حالی بود که در مورد چگونگی کاربرد احکام دوره رسول هیچ حکم و قاعده تأیید شده ای وجود نداشت. حتی آن عرف و عاداتی هم که از اعراب دوره به اصطلاح جاهلیت و یهودیان اخذ شده بودند، فقط تا نیمه،

¹¹³ ر. ک. به تفسیر سور آبادی، تفسیر آیه 92 سوره انعام، ص 685 و سایر تفسیرات مشابه.

لباس اسلامی به تن داشتند و چگونگی مراجعه به این، یا آن نیمه اش معلوم نبود.

4- ترک آشکار و پنهان اسلام

الف- ترک آشکار

با فوت ناگهانی و پیش بینی نشده یک چنین رهبر دینی و سیاسی بی رقیب و بدون جانشین، قبائلی که به جبر، یا به هوای سهم بری از غنائم، اسلام آورده بودند، روی از آن بر تافتند. طبق قاعده تاریخی تنازع بقای قبیله ای، فروپاشی جامعه اسلامی، به صورت فسخ تبعیت قبائل نو مسلمان از اسلام سیاسی- نظامی آغاز شد.

فروپاشی در شکل ترک «آشکار» اسلام از قبائل دور تر به مکه و مدینه آغاز شد. ظاهراً "هنگام مرگ محمد همه جزیره العرب این آیین تازه را پذیرفته بود، یا این که قبائل مختلف آن جملگی مطیع شده بودند. این امر اما، تنها در مورد قبائلی که مجاور بی واسطه مکه و مدینه بودند صادق بود. در مقابل، به همان نسبتی که از این دو شهر دور می شدند، این ها جای خود را به قبائلی می دادند که مسلمان شدن شان جنبه ای کاملاً سطحی داشت، زیرا که یا برای فرار از عواقبی بدتر، پرداخت مالیات خمس را قبول کرده بودند، یا حتی همین تعهد را هم نکرده بودند. بدین جهت همه این ها با شنیدن خبر درگذشت محمد در بازگرفتن آزادی پیشین خود درنگ نکردند."¹¹⁴

این قبایل به رسم معمول با مرگ فرماندهی که به ضرب شمشیر، یا به طمع شرکت در تاراج کفار به رهبری پذیرفته بودند، سر از تبعیت و بیعت برتافتند. جمعی حتی، همین طور که در جریان دعوت مدعیان دیگر پیامبری هم پیش آمد، به فکر تبعیت از مدعیان پیامبری دیگر¹¹⁵ افتادند.

قبایلی پیامبران جدیدی را علم کردند، یا به پیامبرانی که فردای بهتری را نوید می دادند، روی آوردند. پیامبرانی همچون اسود بن کعب عنسی ملقب به «رحمن الیمن»، ابن خویلدالاسدی معروف به «طلیحه»، سجاح بنت الحارث

¹¹⁴ شجاع الدین شفا، پس از 1400، جلد 1، ص 286.

¹¹⁵ به اصطلاح، "پیامبران دروغین" زمان دعوت.

ملقب به «متنبیه» و مسیلمه¹¹⁶ شهرت و محبوبیت وسیعی یافته و به خطری جدی در برابر اسلام تبدیل شدند¹¹⁷.

ب- ترک پنهان

مکه و مدینه شرایط خاص خود را داشتند و بر این اساس، بر تبعیت «آشکار» دینی و سیاسی خود وفادار ماندند. رؤسای قبائل و بزرگان این دو شهر به جای ترک آشکار دین، سعی کردند اسلام بنا شده و به ارث رسیده را به کنترل خود در آورند و از منافع سیاسی و اقتصادی آن بهره ببرند. این نیز خود نوعی فروپاشی دینی منتها به شکل «پنهان» بود و به صورت «ترک پنهانی محتوی و مضمون دینی» ظاهر شده بود.

این تفاوت از آن جا ناشی می شد که مدینه مرکز زایش اسلام حکومتی و پایتخت سیاسی و نظامی اش بود و بخش اعظم دارائی مهاجرین، قبایل اوس و خزرج و سایر مسلمانان مقیم مدینه، اموال و نخلستان های به غرامت و تاراج گرفته شده از یهودیان و سایر قبائل دور و نزدیک بود. دارائی ها و منزلت اجتماعی- اقتصادی این مردم از تالان، تاراج و راهزنی های دوره حکومت اسلامی مدینه ناشی می شد و فقط از طریق دین اسلام و حکومت اسلامی مشروعیت می یافت. به این سبب ها نیز مسلمانان مدینه نه انگیزه ای برای «بازگشت آشکار» از اسلام داشتند و نه از چنین کاری سود می بردند.

قبائل مکه نیز به تازگی مرکزیت دینی و بازرگانی شهر خود را با نام اسلام و حکومت اسلامی زینت داده و تحکیم بخشیده بودند. بازرگانان و سران قبائل این شهر حالا دیگر ثروت، مقام و قدرت خود را با منزلت دینی و اسلامی خود پیوند داده بودند. حتی رهبر کفار مکه و دشمن درجه یک اسلام و پیامبر، ابوسفیان، به عنوان صاحب منصب و پدر زن پیامبر¹¹⁸ موقعیتی کسب کرده بود که برتر و مطمئن تر از مقام و منزلتش در دوره قبل از اسلام بود. وی نیز همانند دیگر کسانی که از نعمت تاراج اموال "کفار

¹¹⁶ شجاع الدین شفا، پس از 1400، جلد 1، ص 209-212.

¹¹⁷ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "پیامبران یکتاپرستی" در جلد 2.

¹¹⁸ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 36؛ "محمد هم ام حبیبه، دختر ابوسفیان و هم میمونه خواهر زن ابوسفیان را به همسری گرفته بود." (ر. ک. فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و تاریخ دولت اسلانی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران، استنسیل، ص 37).

نافرمان " دوره رسول نصیب کافی برده بودند¹¹⁹، خود و موقعیت جدیدش را مدیون اسلام بود و حتی در منزلت جدید اسلامی خود، خواب پیروزی ها و دریافت سهم بیشتری از غنائم و تاراج های بزرگ آینده را می دید. به زودی، به دست گرفتن مقام امیر المؤمنی اسلام، چنگ انداختن به مقام خلیفه ارثی مسلمین و تشکیل سلسله اموی از سوی پسر ابوسفیان، معاویه، نشان داد که محاسبه این رهبر کفار مکه که با ده ها و صدها آیه قرآن تهدید و محکوم شده بوده و با این وجود از سوی رسول بخشیده شده و پاداش گرفته بود، درست بوده است.

تاریخ زندگی ابوسفیان، سیر «فروپاشی ناپیدای دین اسلام» در مکه و اساساً فروپاشی «نهاد دینی اسلام» در برابر مصلحت های سیاسی را نمایندگی می کند.

در هر صورت، این چگونگی ها باعث شدند که ساکنان این دو شهر و حتی نومسلمانان مکه که به تازگی با زور شمشیر با حکومت رسول بیعت کرده بودند، نه تنها به "تبعیت دینی و سیاسی آشکار" خود ادامه دادند، بلکه حتی در سرکوب، تاراج و تالان قبایلی که به طور «آشکار» از اسلام روی بر تافته بودند فعالانه شرکت کردند.

5- بدعت «ضد دینی» نهاد خلافت و حکومت اسلامی

به سبب تهدید رو به گسترشی که ترک آشکار اسلام به وجود آورده بود، وارثان رسول و قبل از همه، پدر زن هایش ابوبکر و عمر راهی نیافتند، جز آن که با شتاب تمام حکومت اسلامی باقیمانده از رسول را به همان نحو سابق سازمان داده و اداره کنند، و به عنوان «خلیفه مسلمین»، به نام خدا، قرآن و رسول (کتاب و سنت) حکم برانند.

¹¹⁹ جرجی زیدان در ص 45 ترجمه فارسی کتاب خود تحت عنوان "تاریخ تمدن اسلامی" می نویسد: در جنگ حنین 6000 زن و دختر و 20000 شتر و تعداد بیشتری گوسفند به دست مسلمانان افتادند ... محمد به رهبر کفار مکه، ابوسفیان، 40 انس نقره و یکصد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزید و معاویه تکرار کرد، و از وی برای هرکدام از آنان هم به همین اندازه نقره و شتر گرفت... در مقابل برای هر سپاهی مسلمان معمولی! چهار شتر و چهل گوسفند، و به هر یک از سواران آنان سه برابر آن تعلق گرفت.

آنان همه از حول حلیم قدرت سیاسی و تعصب دینی به دیگ فراموشی افتادند و از خاطر بردند که حکومت اسلامی محمد، خاص رهبری بود که در همان حال پیامبر و بنیادگذار اسلام بود، و سازمان دادن آن به همان نحو سابق فقط از سوی پیامبر دیگری ممکن بود. آنان اما،

- نه پیامبر بودند و،

- نه به سبب اعتقاد به خاتم النبیین بودن محمد می توانستند چنین ادعائی بکنند.

دیدیم که "پیش از آن نیز،

- نه در قرآن اشاره ای به نهاد خلافت اسلامی شده بود و،

- نه از جانب پیامبر مطرح، یا پیش بینی شده بود.

این است که نهاد خلافت حتی در هنگام تأسیس، چه از نظر نوع وظائف خود، یا از لحاظ اختیارات و چه در زمینه نوع انتخاب، یا انتصاب خود وضع کاملاً مبهمی داشت¹²⁰. در این مورد جمعی از اسلام شناسان شریعت ساز، از جمله "علی الرازق استاد سابق دانشگاه الازهر نیز هم عقیده اند و انکار نمی کنند که "خلافت"، یا (حکومت اسلامی بعد از رسول)،

- نه مبنائی در کتاب (قرآن)،

- نه در سنت (حدیث) و،

- نه در اجماع داشت¹²¹ و صرفاً بدعتی سیاسی- نظامی بود.

در هر صورت، با وجود فقدان هرگونه مجوزی در قرآن و در بین تعلیمات پیامبر، اولین حکمرانان اسلامی، «نهاد خلافت اسلامی» را همچون «بدعتی دینی-سیاسی» در اسلام بنا نهادند و به این همه منعی که از آیات قرآن و سنت رسول ناشی می شد، وقعی ننهادند.

با تأسیس نهاد خلافت و حکومت اسلامی، راه رشد حکمرانی دینی و اسلامی هموار شد و متقابلاً اسلام به عنوان دین و ایمان به خدای واحد رو به قهقرا نهاد. حاکمان و متولیان دینی- سیاسی بنیادگرائی که می خواستند بدون هر گونه مجوز دینی، اختیارات دینی و سیاسی پیامبر را در زمان خود کپی

¹²⁰ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 216 و 286.

¹²¹ C. C. Adams, (1933): Islam and Modernism in Egypt, PP. 259-269;
Quoted by: Hamid Enayat, ibid, 116.

کنند، کنترل دین را هم به دست گرفتند و هر آن چه را که لازم داشتند به نام حکم خدا و رسول به خورد مردم تحت ستم دادند. «اسلام به عنوان حکومت اسلامی» دست بالا را گرفت و خلفا و حاکمان اسلامی حق جمع آوری، اصلاح و رد، یا تأیید آیات قرآن را هم از آن خود کردند. در جایی هم که رد و تأیید آیات قرآن کفایت نکرد، به تفسیر آیات قرآن دست زدند و اختیار شریعت و شریعت سازی را به دست گرفتند. بدین ترتیب، آرایش اسلام هم به عنوان دین و هم به عنوان سیاست به دست خلفا افتاد و صف بندی های دینی و دنیوی جامعه مسلمانان به کنترل خلفا و رهبران سیاسی در آمدند. فرقه های دینی- سیاسی به جای فرقه های صرفاً دینی در این جا و آن جا قد علم کردند و حاکمان و رهبران فرقه ها "سیلی نقد" ثروت و قدرت این جهانی را برای خود نگه داشتند و توده های شیعه و جانباز خود را با "حلوای نسیه" بهشت و حوری بهشتی دل خوش کردند.

در واقع، تأسیس نهاد خلافت اسلامی (و نه حکومت مسلمانان)، هم نمایان گر فروپاشی پنهان اسلام به عنوان دین بود و هم فروپاشی دینی اسلام را تعمیق بخشید. در فصل های آتی خواهیم دید که چگونه روند حکومت گری دینی در اسلام تا به جایی به فروش ارزش های دینی در بازار سیاست و حکومت انجامید که به تعبیر سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان¹²²، رفته رفته از اسلام جز دو کلمه «لا اله الا الله و محمداً رسول الله» (آن هم توخالی و با تفسیری مختلف و مناسب حال هر فرقه و دسته) کلمه واحدی نماند.

عقب ماندگی تاریخی جوامع مسلمان نشین و حال و روز رقت بار توده های مسلمان در امروزه روز محصول رشد و تداوم یک چنین روند «حکومت دین گرایانه»، یا «دین در خدمت حکومت» است.

- ادعای مردود شریعت سازان

خلفا و مدعیان "حکومت اسلامی" در آغاز، حکومت دینی خود را معادل با «مراجعه به کتاب» و «اجرای آیات قرآن» می دانستند. این در حالی بود که "قرآن در زمان فوت محمد مجموعه ای بی نظمی از قطعات «وحي هائی» بوده که عده ای از صحابه پیامبر عمدتاً بر روی مصالح فاسدشدنی مثل

¹²² تفسیر المیزان، پیشین، ص 9.

پوست و برگ درختان¹²³، ضبط کرده، یا بعضی از اصحاب از بر کرده بودند¹²⁴. دیدیم که تا نیمه خلافت ابوبکر هنوز این "وحی های" پراکنده جمع آوری و مصحف نشده بودند و کتابی به نام "مصحف"، یا آن چه بعداً "قرآن" نامیده شد، وجود خارجی نداشت. تا نیمه دوره خلافت عثمان هم هنوز بخشی از آیاتی که بعداً با تغییراتی رسمیت یافت، فقط در ذهن مسلمانان و حافظان قرآن بود و ثبت و ضبط نشده بود¹²⁵.

با این وجود، خلفای اولیه، مدعی حکومت به نام کتاب آسمانی «کتاب نشده» بودند و آن را با ترم هائی همچون "مراجعه به کتاب" و "استخراج حکم دینی" بیان می کردند. "مراجعه به کتاب" و "استخراج احکام" در اساس به معنی «دخالته و تصمیم گیری در امور دینی» است و بر این دو فرض اساسی متکی است که:

1- کتاب خدا دارای علوم و دانش های دینی و دنیوی ناظر بر همه زمان ها و مکان هاست و،

2- کافی است کسی بر این گنجینه دانش ها مراجعه کند و همانند جستجوی معنی کلمه ای در برنامه های اینترنتی، به کد و آدرس معینی کلیک کند و آیه و حکمی را که برای موضوع، زمان و مکان امروزی ثبت شده، بیابد، کپی کند و به کار ببرد.

خلفا و سپس سایر حکام و شریعت سازان اسلامی ادعا می کردند که به این کدهای دینی دسترسی دارند و می توانند پاسخ هر سؤال دینی و غیر دینی را در لا به لای کتاب بیابند و بر اساس آن ها قضاوت کنند. «تفسیر قرآن» نیز با جا انداختن یک چنین باور ساده لوحانه و عوام فریبانه توجیه شده و می شود.

در هر صورت، صرف دادن آدرس آیات باقیمانده از پیامبر و رهبر فقید، قدرت نامحدودی به خلفا و حکام اسلامی می بخشید و در بین توده های مسلمان حکم و دستور آنان را ناشی از خواست و اراده خدا قلمداد می کرد.

123 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن" در کتاب دوم جلد 1.

124 ر. ک. پیشین؛ پطرشفسکی، اسلام در ایران، ص 113.

125 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن"، پیشین.

برای نشان دادن سوء استفاده شریعت سازان از این ادعای عوام فریبانه و چرائی غیر دینی بودن "مراجعه به قرآن" ، نمونه هائی را در جلد اول این کتاب مورد بحث قرار دادیم. در همین جلد همچنین توضیح داده شده که چرا قرآن چه از نظر ساختار نظم و نثر، یا محدودیت های محتوی ئی قابل مراجعه برای استخراج حکم نیست و اساساً:

1- نه برای مراجعه و «استخراج حکم و دستور خدا» در این، یا آن مورد خاص و عام نگارش یافته و،

2- نه واجد ظرفیت های لازم برای مراجعه و استخراج حکم است. برای عمق بخشیدن به این اطلاعات و تأیید مجدد این نتیجه گیری ها، در این جا نتایج به دست آمده در جلد ها و فصل های پیشین را به اختصار مرور می کند و برای این منظور مورد بحث قرار می دهد.

فصل دوم «کتاب دینی» قرآن قابل «مراجعه و استخراج حکم» نیست

1- «نظم و نثر بی نظم» قابل «مراجعه» نیست

در کتاب دوم جلد 1 این نتیجه به دست آمده که:
[الف- قرآن فاقد یک «نظم ساختاری منطقی» است. مشکل فقدان نظم منطقی فقط شامل کلیات قرآن نیست، بلکه در مورد محتوی ی سوره ها و فصل فصل قرآن نیز صادق است. اکثر سوره ها دارای نظم زمانی و مکانی نیستند. اکثر سوره ها، به خصوص سوره های بزرگ، فاقد نظم موضوعی هم هستند و از تعدادی آیه هائی مربوط و نامربوط به نام و عنوان خود تشکیل می شوند¹²⁶.

فقدان «نظم ساختاری منطقی» کار «مراجعه به قرآن»، «استخراج احکام» و به دست آوردن «درک و فهمی منطقی» از مجموعه نظریات مختلف در آن را دشوار و گاهی ناممکن می کند. گاهی مراجعه برای یک موضوع معین، مطالعه تمام قرآن را لازم می شمارد و گاهی حتی مراجعه به تمام کتاب نیز پاسخی به سؤالات نمی دهد. این چگونگی ها، خواندن و فهمیدن قرآن را به حد کافی محدود و در زمینه ها و مواردی هم ناممکن می سازد.

ب- شکل نگارش آیه های قرآن، به نظم عقلانی و آمادگی منطقی بشری پاسخ نمی دهد¹²⁷ و برخی کلمات در معنی درست و معمول خود به کار نرفته اند. کلمات و لغات برای نامیدن چندین موضوع و مورد نامشخص به کار رفته و «کلمات معلوم»، «معانی فراوان و نامعلومی» دارند. کشف همه معانی بسیاری از این گونه کلمات جز با حدس و گمان ممکن نیست¹²⁸.

126 ر. ک. به بحث های مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

127 پیشین

128 ر. ک. به بحث های مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

این مسایل نیز همراه با مخلوط شدن موضوعات مربوط و نامربوط مورد بحث در آیه ها و سوره ها بر سختی درک و فهم موضوعات قرآن می افزایند و گاهی نیز به خاطر نامعلوم بودن پیوند قسمت های مختلف آیه ها با موضوعات قبلی، سوالاتی بدون پاسخ ایجاد می کنند. این مسائل و نواقص غیرقابل توضیح و جبران نشان می دهند که قرآن با این «نقائص ساختاری»¹²⁹ فاقد ظرفیت لازم برای مراجعه و استخراج حکم است. در نتیجه، کتاب قرآن به خاطر نقیصه های ساختاری اش:

- 1- نه در زمان خلفای اولیه قابل مراجعه و استخراج حکم بود و نه بعد از جمع آوری و مصحف شدن قابل مراجعه و استخراج حکم و شریعت شده است.
- 2- نه شرایط لازم برای مراجعه و استخراج حکمی را دارد و،
- 3- نه برای مراجعاتی این چنینی؛ کاری که با کتاب های قانون و علم الاشیاء می شود، نگارش یافته است.

2- مشکلات محتوی ئی مانع "استخراج حکم قرآنی" است

مشکلات و نقیصه های ساختاری قرآن به شرح فوق، تنها چهره بیرونی این «نظم نا منظم» را نشان می دهند. در درون و از نظر محتوی و معنی و مفهوم نیز، مسایل و مشکلات فراوانند:

- 1- تعدادی از آیات از نظر معنی و محتوی در «تعارض و تضاد» با همدیگر قرار دارند¹³⁰.
- 2- تعدادی از آیات قرآن جزو «متشابهات» اند و معانی روشن و صریحی ندارند¹³¹ و،
- 3- اکثر آیات قرآن "شان و سببی برای نزول" دارند و از این نظر، «مقطعی و موردی» اند¹³². طبیعی است که آیات و احکام موردی با سپری شدن آن مورد و سبب نزول، اعتبار خود را از دست می دهند.

¹²⁹ ر. ک. پیشین.

¹³⁰ این واقعیت با ارزیابی قرآن که هر تضادی را نشانه غیر الهی بودن کتاب می داند (آیه 82 سوره النساء) سوال انگیز است. ر. ک. به بحث و نتیجه گیری مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

¹³¹ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

¹³² ر. ک. پیشین؛ ر. ک. به فصل های آتی جلد حاضر.

این مشکلات در ساخت درونی در رابطه با «نظم بی نظم» ساختار بیرونی، موانع عمده ای در راه مطالعه و درک و فهم معنی و مفهوم آیات و قرآن ایجاد می کنند و کار مراجعه به قرآن و استخراج حکمی را که بتواند مجموعه آیات مربوطه قرآن را نمایندگی کند، ناممکن می سازند.

بدیهی است که هر آدم بدون تعصب با دیدن این منظره به این نتیجه می رسد که با وجود این همه آیاتی که هر کدام به راهی می روند،

1- هیچ آیه ای نمی تواند تنها حرف و نظر قرآن تلقی شود و،

2- پذیرش هر آیه به عنوان نظر قرآن، به معنی ردّ "آیات" دیگر است.

این نیز به تکرار می رساند که:

- قرآن هم از نظر ساختار نظم و نثر و هم از نظر ساختار محتوی ئی برای "مراجعه و استخراج حکم" نگارش نیافته و اساساً فاقد ضرورت های لازم برای چنین مراجعاتی است.

- استخراج حکم مشترک از جمع اضداد محال است

بسیاری از آیات قرآن در تضاد و تعارض با همدیگر قرار دارند. جمعی از این آیات به صورت ناسخ و منسوخ، متقابلاً همدیگر را بی اعتبار می سازند و برخی نیز در مورد موضوعی معین نظریات مختلفی ابراز می دارند. این آیات همه در قرآن ثبت اند، ولی نه با علامت و مشخصه ای قابل تمایز و شناخت اند و نه کدام معتبر و کدام غیر معتبر بودن شان معلوم است.¹³³ از این رو، اکثراً معتبر بودن، یا نبودن این، یا آن آیه متعارض و متفاوت بر اساس نیاز لحظه ای اسلامیان به وسیله شریعت سازان، اعم از متکلم، مفسر، فقیه تا قاضی، حاکم و آخوند اسلامی تعیین می شود.

3- تعدادی از آیات نیز بدون آن که ناسخ و منسوخ همدیگر شناخته شوند، به صورت «مجموعه های پروسه ای»¹³⁴ با همدیگر در تعارض و تضاد قرار می گیرند. دیدیم که این آیات، توضیحات مختلف و متفاوت یک موضوع واحدند و همراه با هم، پروسه ای را بیان می کنند. در این پروسه، انتخاب بین گزینه های مختلفی مطرح است که هر کدام نسبت به دیگری، یک کمی

¹³³ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

¹³⁴ پیشین.

فرق می‌کند. آیات ناظر بر رابطه اسلام با ادیان "صاحب کتاب" به شرح کتب دوم جلد 1 از جمله از این مجموعه های پروسه ای اند. وجود آیاتی که به صورت ناسخ و منسوخ، یا پروسه ای و غیره نسبت به همدیگر در تعارض و تضاد قرار دارند، یکی از موانع عمده جمع بندی نقطه نظریات قرآن در امور معین دینی و غیر دینی است. از چند حکمی که یکی بر له، دیگری علیه و سومی در بینابین آن هاست، هیچ حکمی قابل استخراج نیست و هیچ حکمی، این سه حکم متفاوت را نمایندگی نمی‌کند. برای مثال، اگر آیه ای حکم به آزاد بودن دین و باور دینی می‌دهد (آیه 256 سوره البقره، آیه 125 سوره النحل، آیه 108 سوره یونس و سایر)¹³⁵، آیه دیگری باور دینی مخالف را محدود می‌سازد (آیه 109 سوره البقره و سایر)¹³⁶ و آیه سومی امر به قتل دگراندیشان می‌دهد (آیات 216 و 244 سوره البقره، آیات 75-76 سوره النساء و سایر)¹³⁷، در آن صورت، هیچ

¹³⁵ "بگو: هان ای مردم! از ناحیه پروردگارتان دین حق برایتان آمده، پس هر کس هدایت شود به نفع خود هدایت شده، و هر کس گمراه شود علیه خود گمراه شده و من مأمور (به اجبار) برای شما نیستم" (سوره یونس، آیه 108) (قرآن ترجمه تفسیر المیزان) و همچنین: "و اگر تو را دروغگو انگاشتند، بگو عمل من از آن من و عمل شما از آن شما؛ شما از آن چه من می‌کنم بگری و برکنارید و من از آن چه شما می‌کنید بگری و برکنارم" (سوره یونس، آیه 41) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی)؛ "شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبادا آن‌ها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند، ما بدینسان برای هر امتی عملشان را بیاراستیم..." (سوره انعام آیه 108) (قرآن ترجمه تفسیر المیزان).

¹³⁶ "ای در راه خدا با کسانی که با شما آغاز کار و زار می‌کنند کار و زار کنید، ولی ستمگر (آغازگر) نباشید، چرا که خداوند ستمکاران را دوست ندارد" (سوره بقره، آیه 190) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی). "به کسانی (از مومنان) که (مشرکان) با آنان کارزار کرده‌اند، رخصت جنگ با دشمنان داده شده است، زیرا که ستم دیده‌اند و خداوند بر یاری دادن آنان تواناست" (سوره حج، آیه 39) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی)؛ "همان کسانی که از خانه و کاشانه‌شان به ناحق رانده شده‌اند، و جز این نبوده که گفته‌اند خداوند پروردگار ماست؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، هم صومعه‌های راهبان، هم معابد (مسیحیان) و هم عبادتگاه‌های یهودیان و هم مساجد (مسلمانان) که نام خدا در آن‌ها بسیار یاد می‌شود، ویران می‌گردید، و خداوند هر کس را که او را یاری کند، یاری دهد، که خداوند توانای پیروزمند است" (سوره حج، آیه 40) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی).

¹³⁷ "قتال بر شما واجب شد در حالی که از آن کراهت دارید. چه بسا از چیزی کراهت دارید در حالی که آن امر برای شما خیر است و چه بسا که چیزی را دوست می‌دارید، در حالی که شر شما در آنست" (سوره بقره، آیه 216) (قرآن ترجمه تفسیر المیزان). "ای در راه خدا کار و زار کنید (و قاتلو فی سبیل الله) و بکشید در راه خدا؛ و بدانید که خداوند شنوای داناست" (سوره بقره، آیه 244) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی)؛ "مؤمنان در راه خدا کار و زار کنند (بقتلون) قاتل کنند؛ و کافران در راه شیطان؛ آری با دوستداران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است"

حکمی نمی تواند این «سه رأی مختلف و متعارض» را نمایندگی کند. در این شرایط، هر انتخابی از این «جمع اضداد» به معنی تأیید آیه ای و ردّ آیات دیگر در همان مورد و موضوع است و از همین رو:

- نه می توان از احکام متعارض و متناقض قرآن حکمی ساخت و استخراج کرد و آن را «حکم قرآن خدا» نام نهاد و،

- نه می توان ادعا کرد که چنین کتابی که منسوب به "الله حکیم و تواناست"، برای مراجعه و استخراج حکم نوشته شده است. چرا که فرض بر این است که اگر "الله قادر و توانای مورد معرفی قرآن" «می خواسته» که قرآن را به صورت کتاب قابل "مراجعه و استخراج احکام آینده و آیندگان" خلق کند، حتماً می بایست از عهده اش بر آمد. و احکام قرآن را یکدست و بدون تعارض و تضاد می آفرید. حالا که نیافریده، پس:

1- یا آن "الله واحد" قادر به تحقق خواسته خود نبوده،

2- یا بوده و به عمد نخواست قرآن را کتاب منبع احکام الهی برای آیندگان قرار دهد.

فرض اول به معنی رد باور دینی اسلام است و طبق پیش شرط این کتاب، در این جا قابل عرضه و پذیرش نیست. در آن صورت تنها فرض باقی مانده و قابل پذیرش موجود، فرض دوم، یا فرض «نخواستن عمدی خداست». به بیان دیگر، خداوند این کتاب را برای مراجعه و استخراج خلق نکرده و مراجعه به آن را نیز نخواست است. از آن رو:

- هرگونه اقدام برای مراجعه به قرآن، مخالف خواست الهی و از نظر دینی مردود است.

(سورة النساء، آیه 76) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی). 'و چه بوده است شما را که مؤمنانید که کار و زار نکنید {لا تقاتلون} قتال نکنید؟ در راه خدا برای خدای و ...' (سورة النساء، آیه 75) (قرآن ترجمه تفسیر سورآبادی)؛ "پس شما آنان را نکشته اید، بلکه خداوند آنان را کشته است، و چون تیر انداختی به حقیقت تو نبود که تیر می انداختی، بلکه خداوند بود که تیر می انداخت، تا مؤمنان را بدین وسیله به آزمونی نیک بیازماید که خداوند شنوای داناست" (سورة انفال، آیه 17) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی)؛ 'و با آنان کار و زار کنید و قتلوهم = و بکشیدشان؟ تا آن که فتنه ای باقی نماند و دین، فقط دین خدا (یعنی دین اسلام) غالب آید؛ و اگر دست بردارند خداوند به کار و کردارشان بیناست" (سورة انفال، آیه 39). "همانا جزای کسانی که با خداوند و پیامبر او به محاربه بر می خیزند و در زمین به فتنه و فساد می کوشند، این است که کشته شوند، یا بر دار شوند یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شوند، یا از سرزمین خویش تبعید شوند؛ این خواری و زاری دنیوی ایشان است و در آخرت هم عذابی بزرگ خواهند داشت" (سورة المائدة، آیه 33) (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی) و آیات دیگر.

- آیات قرآن ناظر بر زمان، مکان و مورد است

در ضمن در رابطه با موضوع ناسخ و منسوخ در قرآن این نتیجه حاصل شده¹³⁸ که:

- 1- اولاً هر «زمان، مکان و شرایطی»، حکم و آیه زمان و مورد خود را لازم دارد و،
- 2- در ثانی، با تغییر آن زمان، مکان و شرایط، آیات و احکام قبلی ناظر بر آن ها نیز اعتبار اجرایی خود را از دست داده و باطل، منسوخ، مرده و ملغی شده اند.

بر اساس این منطق و قانونمندی قرآنی:

- «آیات غیر دینی، یا نیمه غیر دینی قرآن»، به خاطر آن که امروزه زمان، مکان و شرایط نزول شان به تمامی تغییر یافته، اعتبار و حرمت دینی¹³⁹ و دنیوی خود را برای هرگونه مراجعه از دست داده اند. در نتیجه:

- 1- قرآن به سبب منطقی که خود بیان کرده، فاقد آمادگی لازم برای «مراجعه به قرآن و استخراج حکم» در زمان، مکان و شرایط امروزی است و،
- 2- اصل «مراجعه به قرآن» حتی اگر تمام شرط و شروط خود را نیز یک جا داشته باشد، به خاطر این رابطه و منطقی که بر قرآن حاکم است، ناممکن و مغایر با خواست خداست.

- مراجعه به آیات "متشابه" منع دینی و منطقی دارد

در جلد 1 این کتاب همچنین توضیح داده شده¹⁴⁰ که آیات متشابه، یا متشابهات قرآن در نقطه مقابل آیات محکّمات، «غیر روشن»، «واجد خلل و فساد»، «قابل نفوذ و تردید پذیری»، «ناقص»، «قابل انکار، سوء استفاده و توجیه» اند. آیات متشابه فقط با مشکل معنی و مفهوم رو به رو نیستند. برخی از این آیات از نظر زمانی، برخی از نظر مکانی و برخی دیگر نیز

¹³⁸ ر. ک. به بحث مربوطه در جلد 1 کتاب.

¹³⁹ قبلاً بحث شده که چرا آیات غیر دینی قرآن در زمان نزولش هم فاقد اعتبار و اجبار دینی بودند و فقط از نظر تبعیت حکومتی و شهروندی زمان و مکان خود اعتبار داشته، یا اعتبارش فقط دنیوی

بود.
¹⁴⁰ ر. ک. به بحث مربوطه در جلد 1 و 3 این کتاب.

از نظر موضوعی نامفهوم اند. برخی نیز از همه نظر بی مفهوم اند، یا در چند معنی و مفهوم به کار می روند¹⁴¹.

در ضمن، به بیان شریعت سازان مذاهب و فرقه های مختلف اسلامی، این آیات در لا به لای قرآن پخشند، نه کسی از تعداد و محل دقیق آن ها مطلع است و نه در این مورد بین شریعت سازان فرقه های اسلامی توافق جمعی (اجماع) وجود دارد. بدیهی است کتابی که بخش نامعلوم آن طبق نظر خود شریعت سازان اسلامی¹⁴²، "غیر روشن، واجد خلل و فساد، قابل نفوذ و تردید پذیر، ناقص، نامفهوم، یا در چند معنی و قابل انکار، سوء استفاده و توجیه" است،

- نه قابل «مراجعه و استخراج حکم» است و،

- نه می توان به حکمی که از آن استخراج می شود، اطمینان کرد و آن را "حکم روشن، بدون خلل و فساد، کامل و غیر قابل انکار" فرض کرده و واجد اعتبار دینی و دنیوی دانست.

- آیات از اعتبار افتاده قابل مراجعه نیستند

در بحث پیشین نیمه دینی و نیمه غیر دینی¹⁴³ این نتیجه به دست آمده که:

- اکثر آیه های غیر دینی قرآن به سببی نازل شده و برای پاسخ به مسأله، یا حل و فصل مشکل و «مورد معینی» نگارش یافته اند. این علل نزول را "شأن نزول" می نامند. "شأن نزول" به معنی آن است که:

- 1- آیه به سبب و علت «موردی» و معینی نازل شده،
- 2- بدون بروز آن واقعه و ضرورت نازل نمی شده و،
- 3- با گذشت آن «مورد معین» و تغییر شرایط ناظر بر آیه، فاقد اعتبار شده و به آیات "فانت" (فنا شده، فوت شده و مرده) و بدون اعتبار تبدیل شده اند.

از این رو، آیات و احکامی که سبب و "شأن نزولی" دارند، دارای تاریخ مصرف اند، و با گذشت آن تاریخ:

- نه می توانند در زمان، مکان و مورد دیگری به کار آیند،

- نه می توانند عام و جهانشمول¹⁴⁴ فرض شوند.

¹⁴¹ ر. ک. به نظر خود شریعت سازان اسلامی مندرج در بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1، ص 237-247.

¹⁴² پیشین.

¹⁴³ ر. ک. به بحث های مربوطه در جلد 1 و 3 این کتاب.

بر این اساس، هر گونه عمومیت دادن به آیاتی که تعداد نامعلومی از آن ها دارای «شأن نزول» اند، مغایر خواست و ارادهٔ خدائی است که آیه ها را «موردی» و فائت (فوت شدنی) خلق کرده و بدین وسیله، نشان داده که عمومیت دادن به آن ها را نمی خواهد. بر این اساس، احکام و آیات ناظر بر زمان رسول، مکان عربستان و مناسبات دنیوی آن زمان و مکان:

- 1- خاص آن زمان، مکان و مورد اند،
- 2- برای برداشت، تقلید و به کاربردن در زمان، مکان و مورد امروزی نگارش نیافته و نازل نشده اند و،
- 3- هرگونه برداشت و نامگذاری آن ها به نام خدا و قرآن در امروزه روز، خلاف خواست و ارادهٔ خدائی است که این آیات را خاص «موردی معین» نازل کرده و قرن ها از آن مورد سپری شده است. ابدی و عام فرض کردن حکم و آیه ای که خداوند برای «موردی معین» نازل کرده، مثل ابدی کردن حکمی است که خداوند ابدی بودن آن را ممنوع، «حرام و گناه»، اعلام کرده است.

3- احکام و آیات بیرون از زمان و مکان قابل "مراجعه" نیستند

قبلاً این نتیجه حاصل شده¹⁴⁵ که بسیاری از مسایل و موضوعات زمان های بعدی در زمان رسول پیش نیامده بوده و در نتیجه سابقه ای نیز در قرآن ندارند. احکام «دنیوی» قرآن:

- 1- یا از موضوعاتی بحث می کنند که در زمان و مکان روزگار رسول مطرح بودند و موضوع، مشکل و مسأله به حساب می آمدند. بسیاری از این موضوعات امروزه روز هیچ معنی و مفهومی ندارند، صحت ندارند، یا از نظر تاریخی مرده به حساب می آیند. آیات ناظر بر اطلاعات ناقص و دانش های نادرست آن دوره، مثل «مسطح بودن زمین»، «هفت گانه بودن اقمار شمسی»، «کارکرد قلب به عنوان مرکز ضبط و ثبت یادگیری ها» و همچنین «محل بارآوردن منی مرد در سینه» و غیره¹⁴⁶ از آن جمله اند.

¹⁴⁴ جهت توضیحات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «ابدیت و جهانشمولی قرآن همچون خمیرمایه حکومت دینی» در این جلد.

¹⁴⁵ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "وابستگی آیات نزولی به موضوعات زمان نگارش" در همین جلد.

¹⁴⁶ ر. ک. به بحث های مربوطه تحت عنوان "جلوه علمی قرآن" در کتاب اول جلد 1 و "تفسیر کفایت علمی قرآن لازمه حکومت و شریعت اسلامی" در این جلد.

2- یا فاقد موضوعاتی اند که امروزه مطرح اند، ولی در زمان نزول نه شناخته می شدند و نه مطرح بودند.

طبیعی است که «مراجعه به قرآن»، یا یافتن سابقه در آن، در هیچ کدام از این مواردی که به عصرها و دوره های تاریخی علمی و اجتماعی بسیار دوری تعلق دارند، به هیچ پاسخ درست و قابل استفاده ای منجر نمی شود. به بیان دیگر:

- «مراجعه به قرآن» در خارج از بعد زمان و مکان نزول خود، نه ممکن و نه دارای مبنای منطقی است، و بی شباهت به جستجوی دیدار «دست یار» مورد مثال کوزه شکسته خیام نیست. و رفتن با تکه پاره های کوزه شکسته ای که روزی «دست یاری» بوده¹⁴⁷، به دیدار هیچ «دستی» نمی انجامد و انجامدنی هم نیست. از این زاویه نیز،

- عنوان دهان پرکنی به نام «مراجعه به قرآن» هیچ مفهومی عینی و عملی دینی و غیر دینی ندارد و به هیچ نتیجه ای جز «الهی نشان دادن ابداعات شخصی مراجعان شریعت ساز» منجر نمی شود.

4- «مراجعه به قرآن» به معنی ردّ «کلام الله»

«مراجعه به قرآن» و «استخراج حکم قرآنی» از مجموعه ای از «دست یازیدن های غیر مجاز دینی» تشکیل می شود.

از سوئی، «مراجعه به قرآن» نیازمند قیاس موارد خاص و «برابر سازی شرایط امروزی با یکی از موارد، اتفاقات و شرایط دوره رسول» است. در این جا، مراجعه کننده باید بتواند انتخاب کند که این موضوع مورد نظر با کدام حادثه زمان نزول و آیه قرآنی ناظر بر آن قابل تطبیق و مقایسه است و از چه نظر این دو موضوع مختلف با فاصله ای بیش از 1400 سال، محتوایی یکسان دارند و با یک قضاوت و نتیجه گیری قابل توضیح اند. در این بحث خواهیم دید که «برابر سازی شرایط موجود با زمان نزول آیه»

¹⁴⁷ این کوزه چو من عاشق زاری بوده ست- در بند سر زلف نگاری بوده ست
این دسته که بر گردن او می بینی- دستی است که بر گردن یاری بوده ست

گاهی از عهده خود پیامبرش هم ساخته نبوده¹⁴⁸ تا چه رسد به شریعت سازان و متعصبان دینی 1400 سال بعد از آن.

از سوی دیگر، «مراجعه به قرآن» نیازمند «انتخاب این، یا آن آیه و آیات» از میان آیات گوناگون، متعارض و متفاوتی است که در مورد و موضوع معینی نازل شده و همه نیز بدون هرگونه علامتگذاری در قرآن ثبت اند¹⁴⁹. از این رو:

الف- لازمه مراجعه به قرآن، انتخاب آیه، از آن میان انتخاب آیه از میان آیات متفاوت و متعارض است. در نتیجه، قیاس و برابری شرایط، خود به خود، «انتخاب آیه و آیه هائی» از میان آیات مربوط به موضوع معینی را به دنبال می آورد.

ب- به سبب متعارض بودن آیات با همدیگر¹⁵⁰، انتخاب آیه به معنی برتر شمردن آیه و آیاتی نسبت به آیه و آیات ناظر بر همان موضوع، و در نتیجه، معادل با «رد آیه و آیات دیگر در همان موضوع و مورد» است.

به طور مثال، هیچ کسی نمی تواند از بین احکام و آیات متعارض در مورد مصرف مشروبات الکلی، آن جا که آ- در آیه ای نعمت قابل شکر الهی (آیه 67 سوره النحل)، ب- در جایی دیگر مکروه و دور ایستادنی (آیه 43 سوره النساء) و ج- در جایی هم شیطانی و حرام (آیه 90 سوره المائده) نامیده می شود، حکمی بیابد و آن را هم حکم مورد نظر خدا معرفی کند¹⁵¹. انتخاب هر کدام از این آیات به عنوان حکم قرآن و خدا، به معنی رد آیات دیگر است.

همچنین هیچ کس نمی تواند از بین آ- آیات مربوط به آزادی دین و عقیده (آیه 256 سوره البقره، آیه 125 سوره النحل، آیه 108 سوره یونس و سایر)، ب- آیات بینابینی محدود کننده آزادی دین و عقیده (آیه 109 سوره البقره و سایر) و ج- آیات «قتالی» که هرگونه انتخاب دینی را با قتل و کشتار مجازات می کند (آیات 216 و 244 سوره البقره، آیات 75-76 سوره النساء

¹⁴⁸ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان تجربه رسول از ناممکن بودن "قیاس" و "برابری سازی" در این جلد.

¹⁴⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

¹⁵⁰ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1 و بحث مربوطه تحت عنوان "استخراج حکم مشترک از جمع اضداد محال است" در این جلد.

¹⁵¹ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

و سایر)¹⁵²، حکم مشترکی بیابد و الهی اش بخواند. از آن رو، مراجعه کننده به قرآن هر کدام از این آیات را انتخاب کند، متقابلاً و خواهی و نخواهی آیه و آیات دیگری را ردّ می کند. به بیان دیگر:

ج- لازمه «مراجعه به قرآن»، انتخاب آیه و آیاتی از سوئی و متقابلاً نیز ردّ آیه و آیاتی دیگر است. ردّ آیات قرآن اما، به سهم خود به معنی ردّ "کلام الله" است و از این نظر، با مبانی اساسی دینی اسلام که بر شرط ایمان به خدای واحد بنا می شود، در تضاد و تعارض قرار می گیرد. در نتیجه:

- لازمه «مراجعه به قرآن»؛ که ورد زبان شریعت سازان اسلامی است، به معنی ردّ "کلام الله" و لزوماً «ضد دینی و الهی» است.

¹⁵² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1 و بحث مربوطه تحت عنوان "استخراج حکم مشترک از جمع اضداد محال است" در این جلد.

عدم مشروعیت الهی "خلافت و حکومت اسلامی"

- تجربه رسول از ناممکن بودن "قیاس" و "برابری سازی" در زمانی که پیامبر به نام "حکم خدا و قرآن" فرمان می راند و بنا به عقیده دینی حاکم، به بسیاری از اطلاعات ویژه و خاص پیامبری هم دسترسی داشت، گاه به گاه تصمیماتی می گرفت و به کارهایی دست می زد که یا از سوی یاران مؤمن و هوادارانش قابل بحث به نظر می رسیدند و به آسانی پذیرفته نمی شدند¹⁵³، یا از سوی خدای نازل کننده آیات قرآن مورد نقد و اصلاح قرار می گرفتند (سوره اسراء، آیات 75-73؛ سوره قاف، آیه 45؛ سوره انعام، آیه 107 و آیات دیگر).

برای نمونه در پایان جنگ «بدر» بر سر آزادی، یا کشتار "کفار" به اسارت در آمده مکه بین شخصیت های مهم دور و بر رسول اختلاف نظر افتاد. محقق ترک عارف تکین¹⁵⁴ با مراجعه به منابع اسلامی¹⁵⁵ جریان این اختلاف را چنین توضیح می دهد که گویا جمعی، از آن جمله پدر زن رسول ابوبکر، خواهان آزادی اسیران بود و حتی جمعی از مسلمانان می خواستند برای آزادی اسیران خویشاوند خود تعهد بسپارند. در مقابل، جمعی، از آن جمله پدر زن دیگر رسول عمر، بر این نظر اعتراض داشت و معتقد بود که "اینان اگر زنده بمانند به زودی برای گرفتن انتقام باز خواهند گشت و یک بار دیگر با مسلمانان به جنگ خواهند پرداخت. پس چه بهتر که همین حالا تکلیف شان روشن شود و همه به قتل برسند".

بنا به پیشنهاد او لازم بود که قاعده قتل عام اسیران، از جمله قتل عام همگی 800 نفر اسیران یهودی قریظه¹⁵⁶، در مورد اسیران مکه هم که اکثراً قوم و خویش مسلمانان بودند، به اجرا در آید. بر این قرار، هر مسلمانی می بایست

¹⁵³ Refer to: Arif Tekin (2000): Koranın Kökeni, Kaynak Yayınları, Istanbul.

¹⁵⁴ Arif Tekin, Kuranın Kökeni, ibid, s. 63-65.

¹⁵⁵ Tecrid-i Sarihi, No: 261-2/350; Tirmizi, Enfal tefsiri, 8 No: 3084; Müslim, Cihad. 58 No: 1763 VS.

¹⁵⁶ حکم کردند تمام مردان قبیله را گردن بزنند، زن و فرزندان شان را به بردگی بگیرند و تمام اموال شان بین مسلمانان تقسیم شود. ر. ک. به علی دشتی، 23 سال، ص 196-202.

قوم و خویش اسیر خود را به قتل برساند. این برادرکشی قومی می بایست از بالا و اطرافیان پیامبر شروع شود و تا به معمولی ترین مسلمانان ادامه یابد. مثلاً علی ابن ابوطالب برادر خود عقیل را بکشد، خود عمر هم خویشاوندان نزدیک خود را به قتل برساند و الی آخر. نا گفته نماند که دو نفر از خویشان نزدیک رسول، عباس عموی پیامبر و ابوالعاص¹⁵⁷ شوهر دخترش زینب نیز در بین این اسیران بودند و طبق پیشنهاد می بایست به دست رسول، یا به حکم او کشته شوند.

با وجود این نظر و پیشنهاد، پیامبر راه مصالحه و گرفتن فدیة (خون بها) و آزادی اسیران را برگزید. ترس از این بود که کشتار این همه خویشاوند نزدیک مسلمانان به اندازه کشتار قبایل یهودی از سوی همراهان رسول قابل هضم نباشد، و در ضمن، کینه ای درازمدت و عمیق در دل خویشاوندان ساکن مکه به جا بگذارد. گرفتن "فدیة" همچنین بر توان اقتصادی حکومت نوبنیاد اسلامی رسول می افزود و آنان را برای جنگ های بعدی آماده تر می ساخت.

بر اساس این تصمیم، اسیران جان سالم به در بردند و آزاد شدند. این تصمیم پیامبر اما:

- مغایر با خواست خدا بود و مورد رضایت او قرار نگرفت. خداوند با نظر عمر موافق بود و تصمیم رسول را کاسبکارانه و انحراف از هدف قلع و قمع مشرکان و پیروزی نهائی اسلامیان می دانست. به اعتراف خود مفسران اسلامی¹⁵⁸، از آن پس آیات 67-68 سوره انفال به شرح زیر نازل شدند: "هیچ پیامبری را نسزد که اسیران را نگاه دارد، مگر در زمانی که در این سرزمین استیلا و استقرار یابد؛ شما مطاع دنیا را می خواهید و خداوند آخرت را می خواهد؛ و خداوند پیروزمند فرزانه است. اگر حکم پیشین الهی نبود، به خاطر آنچه گرفته بودید، عذابی سهمگین به شما می رسید"¹⁵⁹ (سوره انفال، آیات 67 و 68).

¹⁵⁷ İlhan Arsel, Şariattan Kıssalar, Ibid, s. 78.

¹⁵⁸ ر. ک. به تفسیر المیزان، جلد 9، ص 178.
¹⁵⁹ از آن جا که این آیه مغایر اصل مورد ادعای «معصومیت» پیامبر است، جمعی از مفسرین و شریعت سازان سعی کرده اند به نحوی از انحاء طرف خطاب آیات را از پیغمبر اسلام به افراد و اشخاص دیگر برگردانند. از جمله سید محمد حسین طباطبائی در تفسیر المیزان (جلد 9، ص 178) چنین می نویسد: "و به خاطر اختلاف همین روایات است که تفسیر آیات مختلف شده، یکی ظهور در این دارد که عتاب و تهدیدی متوجه به رسول خدا و مؤمنین هر دو است، دیگری در این که

با یادآوری این خاطره، حالا این سؤال مطرح می‌شود که وقتی "برابری شرایط" و "مراجعه به آیات سابق" از سوی شخصیتی مثل پیامبر همیشه درست از آب بر نمی‌آمده و تا حد تهدید و توبیخ موجب نارضایتی خدا می‌شده،

- آیا منطقی و عقلانی است که ادعا شود که کس دیگری، آن هم در زمان، مکان و مورد دیگری، بتواند کاری را که از عهده رسول بر نمی‌آمده به درستی به ثمر برساند و باقی‌بماند و "برابری" درست شرایط، حکم و آیه درست و مورد نظر خدا را انتخاب بکند؟

پاسخ این سؤال البته که منفی است، چرا که هر پاسخ مثبت به معنی قبول پیامبری جدید آن هم بالاتر از محمد و ردّ خاتم النبیین بودن اوست. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که گزینش این، یا آن آیه قرآن برای پاسخ به موردی خاص در قرن‌ها پس از نزول قرآن:

- نه عملی بوده و هست و،

- نه به راه درست و خداپسندانه رفته و می‌رود.

از این نظر نیز آن احکام و سنت‌هایی که شریعت سازان بر اساس "قیاس" و "برابری" به وجود آورده و به نام خدا و قرآن عرضه کرده و می‌کنند، هیچ تضمینی برای الهی و دینی بودن ندارند. بر این اساس نیز، هرگونه "مراجعه به قرآن" و ادعای "استخراج حکم قرآنی و الهی"، از نظر دینی ناممکن و در اساس، محکوم به مخالفت با خواست و اراده خداست.

- ورد جادویی استعمارگران دینی

این همه نشان می‌دهد که دادن حق «حکومت و اختیارات دین» به «خلفا و حاکمان اسلامی» به علل مختلف مخالف خواست و اراده خدا بوده و هست. از آن جمله، تصاحب این اختیار از سوی حاکمان، رهبران، یا "روحانیون" اسلامی، به معنی در اختیار گرفتن حق و صلاحیت «گزینش و

متوجه آن حضرت و مؤمنین به غیر از عمر است، و یا به غیر از عمر و سعد بن معاذ است و یا متوجه تنها مؤمنین است به غیر از رسول خدا و یا متوجه یکنفر معین و یا اشخاصی است که در مشورتی که رسول خدا با ایشان کرد رای دادند به این که از اسیران فدیة گرفته شود".
به خاطر خارج بودن موضوع "معصومیت" وارد این بحث نمی‌شود.

رد آیات» است. رد آیات اما، به معنی «بی اعتبار کردن "کلام الله"» و از نظر دینی همچون دخالت در کار خدا و مطلقاً "حرام" است. از این رو، حکومت های اسلامی که به نام قرآن و با ادعای "استخراج و اجرای احکام قرآنی" تشکیل می شوند، نه فقط هیچ مشروعیت دینی و اسلامی ندارند، بلکه از همان ابتدای تشکیل عملی ضد دینی و الهی بوده است. بدیهی است در جایی که برپائی و اداره حکومت دینی و اسلامی به سرمداری یاران و خویشان نزدیک پیامبر¹⁶⁰ فاقد مشروعیت دینی و عملی ضد دینی بوده، حکومت اسلامی آیندگان آنان، یعنی این، یا آن شاه، سلطان، آخوند، سید و سایر متشرعینی که حتی از امتیازات و ویژگی های آنان برخوردار نیستند، نه فقط هیچ بهای دینی ندارد، بلکه حتی:

- تصرف غیر مجاز اختیارات خدا به حساب می آید، و هم از این رو، در دینی که یکتائی خدا اصل اساسی است، مطلقاً «ضد دینی» است و معنایی جز فروش «مبانی دینی» به خاطر «منافع دنیوی» و بهره کشی سیاسی از دین و احساسات دینی مردم مسلمان ندارد.

به خاطر این ممنوعیت های دینی است که آن چه "مراجعه به قرآن" نامیده می شود، چیزی جز:

- «قالب کردن» تصمیمات، پیشداوری ها و قضاوت های حکام و شریعت سازان به نام این، یا آن "آیه، وحی و کلام الله"، نیست و به کاری جز لباس قرآنی و الهی پوشاندن به نیات سیاسی، دینی و فرقه ای انواع دین سالاران نمی آید. هم از این نظر:

- نتایجی که از به اصطلاح "مراجعه به قرآن" حاصل می شود، با باورهای یکتاپرستی اسلام به شدت مغایر و به طور ماهوی «ضد دینی» اند.

در نتیجه، حکومت های اسلامی هم که از همان آغاز با این ادعای ضد دینی "مراجعه به قرآن" بر سر کار آمده و فرامین و فتاوی خود را دینی و الهی نامیده اند، ضد دینی و ضد الهی اند. بدین معنی:

- حکومت اسلامی که به طور ماهوی بر اساس ادعای "مراجعه به قرآن" تشکیل می شود و به نام قرآن و حدیث حکم می راند، نه فقط از نظر دینی و قرآنی هیچ مشروعیتی ندارد، بلکه ضد دینی و ضد الهی هم هست.

¹⁶⁰ که در شأن برخی از آنان وحی الهی نازل شده، جملگی خود منبع حدیث بوده اند و هر کدام میلیون ها مرید و معتقد دینی به دنبال دارند.

با این وجود، مدعیان "مراجعه به قرآن"، خواست های دینی و غیر دینی حاکمان، رهبران و شریعت سازان اسلامی را "حکم قرآنی" نامیده و با این نام و عنوان عوامفریب اربابیت های دینی-سیاسی خود و رهبران شان توجیه کردند. این ادعا همچنین این فرصت طلایی را برای حاکمان اسلامی فراهم آورد تا بر خلاف همه موانع و منعیات دینی مذکور، با استفاده از عنوان "مراجعه به قرآن" و "تفسیر و تأویل" آیات، اختیار ساختن و پرداختن احکام و دستورات دینی و الهی را به دست گیرند و حاصل کار خود را به نام قرآن، دین و خدا به خورد توده های نا آگاه مسلمان بدهند.

این بود که از همان آغاز گزینش خلفا و حاکمان اسلامی، اختلاف بر سر حقوق و مشروعیت سیاسی و اقتصادی بی که هر فرقه ای از آیات قرآنی استخراج می کرد، به دعوی اصلی گروه ها و فرق اسلامی تبدیل شد. و بزرگترین انگیزه اختلافات و برادرکشی های بعد از رسول و همچنین اساس برپائی مذاهب و فرقه های اسلامی را، نه اختلاف بر سر «عقیده دینی و ایمانی» بلکه:

- اختلاف بر سر «تعیین خلیفه، امیرالمؤمنین و حاکم اسلامی» و «تقسیم و تصاحب قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی» تشکیل داد.

در این رابطه هم بود که توجیه و توضیح قدرت سیاسی و منافع حکومتی هر چه بیشتر در مرکز تفسیر و درک و فهم متون قرآن قرار گرفت و حتی معنی و مفهوم امور دینی و ایمانی قرآن نیز به تبع آن ساخته و پرداخته شدند. این بود که شریعت سازان اسلامی از سویه های مختلف دست به دست هم دادند و "ابر و باد و مه و خورشید و فلک" را به کار گرفتند تا با استفاده از اوراد جادویی "مراجعه به قرآن" و "استخراج حکم قرآنی":

- 1- به هر فرمانی که مورد نیازشان بود مهر دینی و الهی بزنند،
- 2- دین و دینداری را در خدمت اربابان دینی لحظه حاضر تاریخ 1400 ساله قرار دهند و،
- 3- برای هر حاکم نورسیده ای مشروعیت دینی و قرآنی فراهم آورند.

در همهٔ این موارد، ادعای ناممکن و ضد دینی 'مراجعه به قرآن' به عنوان ورد جادویی استحمار¹⁶¹ دینی مردم مورد استفاده قرار گرفت. و با این ادعاهای دروغین، توده های محروم، این به اصطلاح "بندگان و بردگان خدا"، به "بندگی و بردگی" حاکمان اسلامی و مدعیان نمایندگی خدا در آمدند و قرن ها و قرن ها در معاملات سیاسی و نظامی رقبای قدرت و حکومت اسلامی مورد معامله و خرید و فروش قرار گرفتند.

'تفسیر آیات' به شرحی که خواهد آمد، در این رابطه ساخته و پرداخته شده و بر اساس تکرار ادعای 'مراجعه به قرآن' شریعت سازان، به سنت و نهاد غیر قابل تعطیل اسلامی تبدیل شده است.

¹⁶¹ از ریشهٔ حمار به معنی خر

فصل سوم سنت رسول و شمارش معکوس دینی

- جایگزینی "سنت رسول" به جای "قرآن خدا"

این همه مسایل و مشکلات ناشی از آن چه "مراجعه به قرآن" و "استخراج احکام قرآنی" خوانده می شود، اسلامیان اولیه را واداشت تا به اصطلاح "مراجعه به سنت رسول" را به جای "مراجعه به قرآن" مورد استناد و مراجعه قرار دهند. به بیان علی ابن ابی طالب: "با ایشان به قرآن مناظره و استدلال مکن، زیرا قرآن قابل تاویل و تفسیر و متضمن احتمالات است. تو چیزی می گوئی و آن ها چیزی می گویند، و سخن به ابهام می کشد. ولی تا می توانی با آنان به سنت و حدیث استدلال کن، که راه فرار بر آن ها بسته شود"¹⁶².

اما در آن زمان از "کردار و گفتار رسول" جز خاطرات لحظه ای و پراکنده اطرافیان رسول چیزی باقی نبود. در این مورد نه نوشتاری باقی بود و نه منبعی قابل مراجعه وجود داشت. حتی ثبت و ضبط سنت و نقل قول اظهارنظرهای رسول مدت ها ممنوع بود¹⁶³.

این نقیصه در ابتدا به صورت مانعی در راه "مراجعه به سنت رسول" به نظر نمی رسید، چرا که خلفای اولیه همگی خویشاوندان و یاران رسول بودند - ابوبکر و عمر پدر زنان، عثمان و علی دامادها و معاویه برادر زنش. در ضمن همگی و به خصوص چهار خلیفه اول مستقیماً در تصمیم گیری های رسول و اداره امور کشورداری آن دوره شرکت کرده و اجرای برخی از احکام را به عهده گرفته بودند. این بود که به «طور نظری» برای آنان سخت نبود که به شرط فائق آمدن بر دگم های دینی به

¹⁶² نهج البلاغه، پیشین، ص 948.

¹⁶³ ر. ک. به فصل "جعل حدیث برای تحریف معنی و مفهوم قرآن" در همین جلد.

حافظه خود و دیگران مراجعه کنند و در راه دنباله روی از رسول و تصمیماتش پیش بروند. اما این کار نیز نیازمند 1- "برابری" و 2- "قیاس" اتفاقات و شرایط حاضر با دوره رسول بود.

ظاهراً این کارها نیز نمی بایست برای نسل اول خلفا سخت باشد و آنان به طور نظری هم که شده می بایست تا حد و حدودی از عهده این کار بر می آمدند.

با این وجود، «در عمل» این کار حتی برای نسل اول حاکمان اسلامی میسر نشد. مگر رسول در زمان حکومت خود در هر موردی فقط یک نوع دستور داده، یا حکم رانده بود؟ دیدیم که در اکثر موارد دستورات دینی و حتی آیات نازله متفاوت بودند و این نیز از شرایط مختلف و متفاوت زمان نزول ناشی می شد. و مگر تفاوت و تعارض بین آیات قرآن مبین تفاوت و تعارض بین برخوردهای مختلف رسول با موضوعاتی معین و مشترک در شرایط مختلف نبود؟

در ضمن، چه کسی می توانست این شرایط جدید را درست و نعل به نعل در برابری با این، یا آن شرایط دوره رسول قرار دهد و قیاس کند؟ و اساساً: - چگونه چنین کاری، در حالی که خود رسول در زمان خودش برای موضوعی معین در دو روز مختلف، نظریات متفاوتی ابراز می کرد و آیات پیشین خود را با آیات جدید منسوخ و بی اعتبار اعلام می کرد، امکان پذیر بود؟

با وجود این همه منع دینی و منطقی، ادعای «مراجعه به سنت رسول» همراه با "مراجعه به قرآن" در نسل های بعدی خلفا و حاکمان دینی ادامه یافت. این نسل ها اما، نه مستقیماً با پیامبر و کشورداری اش آشنا بودند، نه چگونگی "مراجعه به آیات قرآن" شخص پیامبر را به عینه دیده و تجربه کرده بودند، و نه آثار مکتوبی از آن دوره و سنت رسول در اختیار داشتند. اینان با این وجود، مجبور بودند به پرسش های فراوانی که در زمان پیامبر و حتی خلفای اولیه مطرح نبودند پاسخ دهند.

این پاسخ های ظاهراً دینی و قرآنی به عنوان «فتاوی دینی امیرالمؤمنین اسلامی» به خورد مردم مسلمان داده می شد. بدین وسیله، حکومت های اسلامی خلفا و امرای اسلامی به نام «خدا و رسول» جنبه تقدس به خود می گرفت و برای دوام و بقای آن ها، توده های مسلمان خود را موظف به تبعیت و جانبازی می دیدند.

- فقدان آثار مکتوب

این همه در زمانی اتفاق می افتاد که از زمان رسول هیچ آثار مکتوبی جز آیات پراکنده قرآن باقی نبود.

در زمان پیامبر به خاطر حفظ قرآن به عنوان تنها سند مکتوب اسلام، ثبت وقایع، تاریخ نویسی و حتی ثبت سخنان رسول و ایجاد هرگونه اثر مکتوب غیر از قرآن ممنوع بود. این ممنوعیت ظاهراً به خاطر ترس از بروز آثار مکتوبی که ممکن بود جانشین "کتاب" شوند، یا با آن رقابت کنند، در زمان خلفای اولیه هم ادامه یافت. آشنا نبودن اعراب با فن نوشتاری رایج در بین سایر ملل نیز به محدود شدن تولید آثار مکتوب اسلامی یاری رسانید. این نقیصه نیز بر دوام ممنوعیت نگارش سوابق و سنت های رسول افزود و «نقل قول های شفاهی» را به تنها منبع تاریخی اسلام تبدیل کرد.

ادامه ممنوعیت دینی آثار مکتوب باعث شد که برای نمونه، "از هنگام درگذشت محمد در سال یازدهم هجری، تا زمان تألیف "سیره ابن اسحاق"، نخستین وقایع نگار زندگی او در نیمه قرن دوم، هیچ اثر مدونی در جهان عرب و اسلام درباره زندگانی محمد نوشته نشد، و هیچ سند کتبی دیگری نیز، در هیچ زمینه ای، برای این فاصله در دست نیست"¹⁶⁴. به نوشته محقق ایرانی شجاع الدین شفا، "سیره ابن اسحاق" (کتاب های ابو عبدالله محمد بن اسحاق، متوفی در آغاز نیمه دوم قرن دوم هجری) مجموعه ای از *خاطرات و روایاتی* است که در دوران صد ساله بعد از درگذشت محمد در میان مسلمانان صدر اسلام شکل گرفته، گسترش یافته و دهان به دهان نقل شده بود. وجه مشخص غالب این روایات، شکل گیری آن ها بر اساس روایات مربوط به زندگی پیامبران پیشین به خصوص موسی و عیسی بود، زیرا طبقه باسوادی که این خاطرات و روایات را شکل می دادند، عمدتاً یهودیان و مسیحیانی بودند که واقعاً، یا به ظاهر به اسلام گرویده و با متون

¹⁶⁴ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 320.

عهد عتیق و عهد جدید آشنا بودند¹⁶⁵. سید محمود طالقانی در کتاب "پرتوی از قرآن" این دخالت را "تأویلات مبهم و احادیث اسرائیلیان" می خواند¹⁶⁶. "بسیاری از روایات ابن اسحاق درباره زندگی محمد بعداً از جانب مورخان و سیره نویسان سرشناس دیگری چون عبدالملک ابن هشام (متوفی در 218 هجری) و ابو عبدالله محمد ابن سعد مورخ و محدث عرب معروف به کاتب واقدی (متوفی در 230 هجری)، و در دوران های دیرتر از جانب طبری، ابن اثیر و دیگران بازنویسی شدند"¹⁶⁷.

"آیت الله" بروجردی نیز به فقدان سابقه نگارش در اسلام اعتراف می کند، ولی گناه آن را به گردن "اهل سنت" که اکثریت قاطع مسلمانان را تشکیل می دادند، می اندازد: "اهل سنت که جمهور عظیم مسلمانان را تشکیل می دهند تا نیمه قرن دوم هجری (قریب 140 سال پس از فوت رسول) چیزی از کتاب های حدیث را تألیف نکرده بودند، تنها در آن عصر «موطاء» مالک بن عامر مدنی (177-93 ه.ق.) تألیف شد"¹⁶⁸.

به هر حال، در غیاب آثار کتبی، نقل قول ها، شایعات و روایت شفاهی به تنها وسیله ارتباط با تاریخ و مبدأ اسلام تبدیل شدند. بدیهی است که این روایات و شایعات، تحت تأثیر تعصبات دینی، نیازهای حکومتی و رقابت های فرقه ای و قبیله ای، دور به دور از کاهی به کوهی تبدیل شدند و هرگونه ارتباط خود را با واقعیت های تاریخی گذشته از دست دادند.

¹⁶⁵ پیشین، ص 321.

¹⁶⁶ محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، جلد 1، ص 115. در ضمن، بنا به تحقیقات انجام شده از سوی محققین اسلامی، بیشترین جعلیات اسلامی، از آن جمله جعل احادیث از سوی متعصبان اسلامی انجام شده تا مثلاً مخالفان، یا دشمنان دین اسلام.

¹⁶⁷ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 320-322.

¹⁶⁸ بروجردی، جامع احادیث شیعه، جلد 1، ص 2، به نقل از اربعین شیخ بهائی، ص 19-20.

شرایط جدید و ناتوانی خلفا و حاکمان اسلامی

حکمرانی دینی و اسلامی با بر سر کار آمدن سلسله بنی امیه و سردودمانش معاویه وارد دور جدید خود شد و با حکمرانی سلسله بنی عباس، یا عباسیان از مرز کشورها و قاره ها هم فراتر رفت. با گذشت زمان و به موازات تحولات سیاسی و نظامی جوامع مسلمان نشین، نقل قول ها، شایعات و روایات شفاهی بیشتر و بیشتری ساخته شدند و بر کاه های کوه شده قبلی افزودند. روایات شفاهی اولیه نیز هر چه بیشتر به فراموشی سپرده شدند و بیش از پیش با تعصبات دینی و فرقه ای آلوده شده و از اتفاقات سیاسی و اجتماعی و تعصبات فرقه های نوظهور تاثیر پذیرفتند. در نتیجه، حتی آن اندک اطمینانی هم که به روایات صرفاً «شفاهی» نسل اول راویان وجود داشت، از بین رفت. همراه با آن، «مراجعه به قرآن» و تفسیر و توضیح آیات، دیگر آن کارکرد محدود و نه چندان دینی اولیه در دوره نسل اول خلفا را هم از دست دادند و ابداعات شریعت سازانی که اکثراً «نوکر آقا بودند تا بادمجان»¹⁶⁹، به جای «احکام قرآن و سنت» نشستند.

با گسترش حوزه حکومتی اسلام به جوامع جدید، شرایط داخلی جوامع اسلامی نیز عمیقاً تغییر یافتند و موضوعاتی مطرح شدند که نه در قرآن بحث شده بودند و نه سابقه ای در سنت های رایج شفاهی داشتند. آیات و احکام قرآن، که برای پاسخ به سؤالات دوره رسول نگارش یافته بودند، برای پاسخ به نیازهای جدید جوامع متصرفی و گروه های اجتماعی نومسلمانان کفایت نمی کردند و از عهده پاسخ به پرسش های جدید بر نمی آمدند. این بود که:

¹⁶⁹ به نوکرش ایراد گرفت که "تو دیروز در موقع بی میلی من به بادمجان، مفصل در مورد مضرات آن بالای منبر رفتی، ولی امروز که دلم بادمجان خواسته، از شمردن فوائد آن دست بر نمی داری". جواب داد: "قربان من نوکر شمام، نه نوکر بادمجان! شما بگین خوبه تعریف خوبیشو می کنم، بگین بده، بدیشو میگم".

- با گذشت زمان، "حکومت های دینی و اسلامی خلفا" آن کارکرد سنتی و اولیه خود را هم از دست دادند. احکام قرآنی و سنت های باقیمانده هر چه بیشتر از کفایت افتادند و برای پاسخگویی به شرایط جدید راهی جز ابداع پاسخ های دینی شده جدید باقی نماند.

همزمان، تفکرات دینی ادیان همسایه و فلسفه مناطق فتح شده و مجاور، بر اذهان مسلمانان تأثیر گذاشتند و هر چه زمان گذشت، با تقلیل «شیدائی دینی» دوره رسول، پرسش های جدید و بی پاسخ بر روی هم انباشته شدند. این پرسش های دینی و غیردینی به سهم خود، اربابان دینی و "حاکمان اسلامی" را مجبور به جستجوی راه های برون رفت جدیدی کردند.

- مشکل لاینحل "مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت"

با این وجود، هر چه زمان گذشت و هر اندازه که حکومت و سیاست بر دین به مفهوم خداپرستی برتری یافت، "مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت" بیش از پیش به لازمه حکومت های اسلامی تبدیل شدند و همچون اورادی جادویی حق سرکوب و بهره کشی حاکمان اسلامی و متقابلاً وظیفه تبعیت و تسلیم توده های محروم مسلمان را تضمین کردند.

"مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت" اما موضوع "قیاس و برابری" شرایط امروزی با شرایط دوره نزول و انتخاب حکم قرآنی و متقابلاً رد احکام قرآنی دیگر را به دنبال می آورد. به خاطر این دشواری ها بود که با وجود نزدیکی، همراهی و خویشاوندی خلفای اولیه با رسول، مراجعه به آیات و پیروی سنت رسول حتی برای نسل اول خلفا خالی از اشکال نشد و در بهترین شرایط، جز به انتخاب این، یا آن آیه و سنت و متقابلاً رد این، یا آن آیه و سنت نیانجامید. به بیان دیگر، تحت این عناوین، خلفا و حاکمان اسلامی این اختیار را به دست آوردند که حکم مورد علاقه خود را از میان احکام مختلف قرآن برگزینند و متقابلاً احکام قرآنی مغایر میل خود را مردود به شمارند. این خود به معنی حق رد "آیه، وحی و کلام" منسوب به الله بود و حاکمان اسلامی را مجاز به بازنویسی معنی و مفهوم قرآن می کرد.

این بود که با گذشت زمان، "انتخاب آیات" و دنباله روی از احکام کتاب و سنت از راه دینی دور شد و به وسیله ای برای نگارش احکام ملقب به قرآنی به دست شریعت سازان اسلامی تبدیل شد. دیدیم که این عمل در تضاد با اصل و اساس دینی، "وحی" خدا و همچنین خاتم النبیین بودن رسول قرار می گیرد و مشروعیت دینی «حکومت اسلامی» را زیر سؤال می برد.

- غلبه عطش حکومت و قدرت بر حساسیت دینی

قابل توجه است که با وجود فقدان هرگونه سابقه در قرآن و حدیث، جانشینان رسول، بدون توجه به این همه منع دینی، حکومت دینی و اسلامی تأسیس کردند و نسل به نسل، به عنوان خلیفه اسلامی و به نام خدا و رسول حکم راندند.

امروزه طرح این سؤال که آیا آنان دانسته و آگاهانه به چنین کار غیر مجاز و ممنوع دینی دست زدند یا نه، پاسخی قطعی ندارد. ظاهر امر آن است که خلفای اولیه نه راه دیگری برای جلوگیری از فروپاشی جامعه اسلامی بلد بودند و نه مدلی دیگری برای برای اداره جامعه اسلامی باقیمانده از رسول در دست داشتند. می توان فکر کرد که آنان در آغاز بدون طرح هر سؤالی راه دنباله روی از رهبر فقید خود را برگزیدند و در هر کاری به پیامبر و اعمالش استناد کردند. موضوع "مراجعه به قرآن" نیز در این رابطه مطرح شد، باشد که نه دستور مکتوبی در دست بود و نه حتی تا مدتی کتاب و قرآنی جمع آوری شده در اختیار بود¹⁷⁰. این است که از همان آغاز، صرف نام و عنوان توخالی "مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت رسول" به عنوان مبنای مشروعیت دینی حکمرانی خلفاء و حاکمان اسلامی انتخاب شد و برای جلوگیری از فروپاشی حکومت نوین اسلام مورد استفاده قرار گرفت. در همان حال، از همان آغاز معلوم شد که نه قرآن و نه سنت جوابگوی نیازهای موجود اند و مراجعه به آن ها نمی تواند به سؤالات جدید پاسخ دهند.

در ضمن، از همان آغاز، انگیزه حکومتگری اسلامی و دستیابی به قدرت و ثروت، چه در بین بازماندگان رسول، یا در بین قبایل و طوایف دخیل و

¹⁷⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "کتابت قرآن" در کتاب دوم جلد 2.

درگیر، نقش تعیین کننده ای ایفا کردند. هر چه حوزه متصرفات اسلامی گسترش یافت و بر موجودی خزانه و بیت المال افزود، رقابت های فردی و قبیله ای هم بیشتر شد. اشتهای برای قدرت و ثروت، مرزهای دینی را در نوردید و بالاخره در دوره خلفای بعدی، طعم شیرین حکومت و قدرت به برخورد های آشکار بین مدعیان خلافت که همه خویشان و یاران رسول بودند منجر شد. این اختلافات و کشاکش ها در دوره خلیفه چهارم به اوج خود رسید و کار را به جنگ خانگی رو در رو در بین برادران اسلامی رقیب کشانید.

این سنت اسلامی بعدها و در زمان خلفای اسلامی بعدی حتی به صورت سرکوب تمام عیار و کشتار دسته جمعی مدعیان قدرت و حکومت اسلامی در آمد¹⁷¹ و به عمومیت یافتن سنت های اخلاقی بی انجامید که طبق آن، هر عملی برای به دست آوردن و حفظ مقام حکومتی، اخلاقی و الهی می نمود و هیچ منع و مرزی در راه پیروزی بر رقیبان و مدعیان حکومت و قدرت وجود نداشت. این چگونگی امروزه به اخلاق سیاسی ماکیاولیستی¹⁷² معروف است.

در این مدت هیچ کدام از خلفا، اصل مجاز بودن یا نبودن حکومت دینی را مورد بحث قرار ندادند. ظاهراً حتی اگر بتوان در آغاز تأسیس نهاد خلیفه گری این بی توجهی به موضوع غیر مجاز دینی بودن «حکومت به نام خدا و رسول» را بیشتر ناشی از فوریت برقراری حکومت و جلوگیری از فروپاشی دانست، نمی توان ادامه خلیفه گری در دوره های بعدی را صرفاً به این سبب توجیه کرد. مدارک موجود بر آنند که عشق به قدرت و حکومت در میان جانشینان رسول چنان قوی عمل می کرد که هیچ کدام از آنان در مورد صلاحیت دینی «حکومت دینی و اسلامی» و علت «فقدان هرگونه سابقه و مجوز آن در کتاب و سنت» به بحث پرداختند. هیچ کدام علیه این بدعت غیر مجاز به پا برخواستند و اصل و اساس «ضد دینی و

¹⁷¹ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه".

¹⁷² نیکولو ماکیاولی Nicolo Machiavelli 1469-1527 سیاستمدار و نویسنده جمهوری خود مختار فلورنس عقیده داشت که حاکم یک کشور حق دارد که برای حفظ قدرت خود به هر کار لازم و ولو غیر اخلاقی دست بزند. بر این اساس، در علوم سیاسی ماکیاولیست به حکومت، حاکم و کسانی اطلاق می شود که برای پیشبرد کار خود به هر عمل اخلاقی و غیر اخلاقی دست می زنند (Norstedts uppslagsbok, Sweden).

الهی» بودن آن را زیر سؤال نبردند. آنان همه امر به تأسیس این نهاد دینی- حکومتی دادند و برای به دست گرفتن عنان حکومت و قدرت سرسختانه به رقابت پرداختند و با هم جنگیدند. آنان حتی برای نشستن بر تخت خلیفه گری و حکومت «دینی- دنیوی فاقد مشروعیت الهی» از آلوده شدن در کشتار جمعی برادران دینی خود دور نایستادند.

این بود که کسی از این همه یاران، خویشان و جانشینان رسول که خود را خلیفه و امیرالمؤمن می نامیدند، یا مدعی کسب این منصب دینی- حکومتی بودند، از مخلوط کردن «دین با غیر دین» و «مجاز و غیر مجاز» در قرآن، تردیدی به خود راه نداد و بر منعیات قرآنی و دینی در مورد تشکیل حکومت به نام خدا و دین واقعی ننهاد. در نتیجه:

- نهاد دینی- دنیوی خلیفه گری و حکومت اسلامی از همان آغاز به عنوان نهاد جنگ افروزی و برادرکشی به ابزار ستم و بهره کشی از محرومان مسلمان تبدیل شد. خلیفه گری و حکومت اسلامی، به عنوان راهی دینی برای حکومت و سرکوبی، با تداوم خود سرنوشت تلخ فردای مردم مسلمان را رقم زد.

برای شناخت این حاکمان، حکومت گران، رهبران و امیرالمؤمنان اسلامی تشنه قدرت و حکومت که هر کدام در جای خود و به نوعی "خدا را به خرمای ناقابل جهانی فروختند"، نگاهی ولو گذا به چگونگی «ایمان دینی و تعهدات اخلاقی» آنان را لازم می شمارد و در این جا می آورد.

فصل چهارم بی ایمانی به خدا و عدم تعهد اخلاقی رهبران اسلامی

کارنامه سیاه مجریان "قرآن و سنت"

"نتیجه مستقیم بدعت بد فرجام خلیفه گری موروثی ابداعی «امیر المؤمنین و خلیفه اسلامی معاویه»، "روی کار آمدن «امیر المؤمنین» هائی چنان ناصالح، فریبکار، فاسق، دروغ گو، آدمکش و طماع بود که وجودشان حتی به عنوان وارثان سلسله های بیابانگرد غارتگر نیز مایه شرم بشریت بود. با این همه، اینان یکی پس از دیگری با ادعای نمایندگی تام الاختیار خداوند و رسول او در روی زمین بر مسند خلافت نشستند"¹⁷³ و با استناد به احکامی که نتیجه "مراجعه به قرآن" و "پیروی از سنت رسول" به حساب می آمد، به نام اسلام حکم راندند.

از پس اموی ها، عباسی ها که گویا سید و اولاد قریش بودند، به اعتبار خویشاوندی با پیامبر و ظاهراً برای جبران اعمال ضد بشری امویان بر سر کار آمدند. اما طولی نکشید که اینان نیز در همان باطلاق قدرت و حکومت جنون آمیز دینی و اسلامی غرق شدند.

بسیاری از اینان حتی روی خلفای اموی در کار تجاوز به جان و مال مردم و به بازی گرفتن احکام دینی و نام خدا و پیامبر را سفید کردند. اینان نیز کاخ ها ساختند، دربارها آراستند و برای پر کردن مریض گونه خزانه های شخصی، برخی حتی آن کردند که در تاریخ دوره به اصطلاح "جاهلیت"

¹⁷³ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص 1006، به نقل از شجاع الدین شفا، 1400 سال، جلد 1، ص 509.

نیز بی سابقه بود. عیش و عشرت جنون آمیز، زن بارگی، بچه بازی¹⁷⁴، و همراه با آن، کشت و کشتار بی حد و مرز و تجاوز و شکنجه هائی که فقط در صفحات سیاه تاریخ بشری می شود خواند، معمولی ترین اعمال این حاکمان دینی و نمایندگان حکومت الله بودند.

ورق ورق تاریخ خلیفه گری ها و حکومت های اسلامی پر است از جنایت، کشتار و تجاوز به جان، مال و نوامیس بشری مردم، از آن جمله به جان و مال مردم مسلمان و به اصطلاح "خواهران و برادران دینی خود شان". اینان که عمری مدعی مجری احکام خدا و رسول بودند، برای حفظ قدرت و شوکت خود حتی از ارتکاب به اعمالی که در افکار عمومی مسلمانان، خاص "شیطان رجیم!" تلقی می شود، خودداری نکردند. برای رهبران حکومت های یهودی حداقل زیر پا گذاشتن ده فرمان موسی یک تابو بوده و خط مرزی بین انتخاب شیطان و خدا را ترسیم می کرد. حکمرانان و امیر المؤمنین های اسلامی این گونه مرزبندی ها هم را نداشتند و حتی اصل صیانت از "جان و حیات مخلوقات خدا" را هم محترم نشمردند. آنان قرن ها پیش از آن که ماکیاول¹⁷⁵ به دنیا بیاید، در عمل از هیچ اقدام ضد بشری و هیچ جنایتی که لازمه حکومت و قدرت شان بود، روی بر نگرداندند. مقایسه ای ساده و بی تعارف بین امیر المؤمنین های اسلامی و رهبران مغول معروف و مشهور به وحشیت، خشونت، تخریب گری و جنایت، در عمل هیچ تفاوتی را که مبین تأثیر و بهبودی ایمان اینان به دین و خدا، یا به قول معروف نشانه "خدا ترسی"¹⁷⁶ اینان باشد را نشان نمی دهد. اینان نیز هر کاری را که به سود خود و حکومت شان بود مرتکب شدند و در این راه از هیچ عمل غیر اخلاقی¹⁷⁷ و غیر انسانی رو بر نگرداندند. فرق این دو در آن بود که:

1- مغولان حداقل به "یاسای" خود وفادار بودند و حرمت مرزبندی های آن را حفظ می کردند. رهبران مغول در کشتار و سرکوب خلقی که از آنان

¹⁷⁴ امروزه باید مصرف «تریاک و سایر مواد مخدر حلال اسلامی» را هم بر این ها افزوده است.

¹⁷⁵ نیکولو ماکیاولی 1469-1527 - Nicolo Machiavelli - ر. ک. به زیر نویس "غلبه عطش حکومت و قدرت بر حساسیت دینی" در این جلد.

¹⁷⁶ بر گرفته از شبیه غلط توده های مسلمان که گویا مؤمنین به خدا (آدم های مؤمن اهل نماز و روزه، یا آخوندها و اولیای امور دین و حکومت اسلامی) به خاطر ترس از خدا از مرتکب شدن به اعمال زشت و نادرست می پرهیزند.

¹⁷⁷ Ethics, morality.

نبود، هیچ مرزی نمی‌شناختند. آنان اما در برخورد با خلق مغول از مرزبندی‌های سنتی خود پا فراتر نمی‌نهادند.

2- خلفا و حاکمان اسلامی نیز ظاهراً "یاسای" خود را از احکام قرآن و احادیث نبوی استخراج می‌کردند، اما اینان بر خلاف رهبران مغول، با استفاده از سنتی که "تفسیر" نامیده می‌شود، از یک کتاب و یک سنت، هر حکم و قاعده‌ای را که می‌خواستند و لازم داشتند، در می‌آوردند. مغولان یک یاسا داشتند و یک اجرا، ولی اسلامیان یک "یاسا" داشتند و هزار اجرا. یک کتاب داشتند و صد راه دینی و شرعی با صدها نوع تفسیر و تأویل مناسب روزشان. یک سنت داشتند و هزاران هزار حدیث دروغینی که بر اساس نیاز هر روزه بر آن می‌افزودند.

اینان نیز به اندازه مغولان از فقدان تعهد بشری و اخلاقی رنج می‌بردند؛ وحشیانه می‌کشند، غارت می‌کردند و به تصاحب در می‌آوردند. اینان اما بر خلاف مغولان، این رفتار و وحشیانه را فقط با «غیر خودی‌ها» نداشتند، بلکه مستقیماً مردم خود، یعنی مسلمانان را مورد سرکوبی قرار می‌دادند. اینان در برخورد با توده‌های خودی نیز هیچ تعهد و ملاحظه‌ای نشان نمی‌دادند.

مغولان گاهی به سبب رمز و رازی که که از ارواح و شایان‌های دینی-سنتی خود دریافت می‌کردند به طور موقت هم که شده، از جنگ و جدل پرهیز می‌کردند و برای یک لحظه تاریخی هم که شده از تخریب و قتل و غارت دست می‌کشیدند. اینان اما به خاطر ایمان و اعتقادشان به خدای "رحمان و رحیم‌شان" هم از هیچ عمل شری که به سودشان بود روگردان نشدند.

و حتی بر عکس، ادعای همزمان اینان در مورد ایمان و اعتقادشان به خدا به این واقعیت اشاره می‌کند که ایمان اینان به خدا نه فقط در دل اینان شفقت و عاطفه بشری ایجاد نمی‌کرده، بلکه بیشتر مطمئن‌تر شان می‌ساخته که باید تا می‌توانند تسلط و خشم مطلق خدای مورد معرفی قرآن را نمایندگی کنند و به نمایندگی از سوی خدای جبار، حيله گر و انتقام جوی مورد معرفی قرآن (آیه 23 سوره الحشر، آیه 16 سوره الطارق، آیات 50-51 سوره النمل و سایر)، بدون هر گونه دغدغه وجدانی به هر عمل ولو ضد بشری دست بزنند و رل خدا و شیطان را یک جا بازی کنند.

- رونوشت برابر اصل است

با این وجود:

این خلفا و امیرالمؤمنین اسلامی همه، چه بد یا خوب، جنایتکار یا بشردوست، بی دین یا دیندار، در رأس حکومتی دینی قرار داشتند و به نام خدا و رسول بر منسب حکومت تکیه زده و مجری مقررات و احکامی بودند که دینی و اسلامی خوانده می شدند. اینان فقط خود را "امیرالمؤمنین های اسلام" نمی خواندند، بلکه در واقع نیز همه برای مسلمانان معتقد و مؤمن به اسلام، مقدس و قابل ستایش به نظر می رسیدند و نماینده خدا و رسول و مجریان قرآن و سنت به حساب می آمدند.

جالب است که با وجود استناد تمام و کمال خلفا و حاکمان اسلامی به خدا و رسول، هیچ شرطی و شروطی برای حداقل ایمان و تعهدشان به خدای مورد بحث و مراجعه شان وجود نداشته و به وجود نیامده است. هیچ انکار دینی، یا زیر پا گذاشتن تعهدات اخلاقی اینان را از سریر قدرت بر نمی انداخت. امروزه روز هم هیچ خطا، گناه و حتی شبهه بی دینی و دین فروشی مانع ارتقاء به مقام حاکم و "روحانی و مجتهد" اسلامی نیست. تا کنون هیچ عملی شنیع و حتی "عدم ایمان به خدا" و به دینی که به آنان سروری داده، هیچ امیرالمؤمنینی را از خلافت نینداخته و هیچ حکومت اسلامی بی را غیر اسلامی قلمداد نکرده است¹⁷⁸. "خلیفه و حاکم اسلامی برحق" همیشه آن می شده و بوده که شمشیرش بیشتر خون می ریخته، در برابری با رقیبانش قساوت بیشتری به خرج می داده و برای به دست گرفتن قدرت و حکومت اسلامی از به کار بردن هیچ حيله و زر و زوری که به سودش بوده، رویگردان نبوده است.

از این زاویه، برای خلیفه، امیرالمؤمنین و رهبر اسلامی شدن و ماندن مهم آن نبوده که اینان مؤمن به خدا بودند و به راه راست "خدای رحمان و رحیم" می رفتند یا نه! مهم آن بوده که:

¹⁷⁸ در کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه" می خوانیم که برخی از سلاطین عثمانی که خود را خلیفه مسلمین می خواندند، به بهانه های مختلف دینی و غیر دینی از مقام سلطانی برکنار شده و پس از مدتی هم جان خود را از دست می دادند. در همین جا توضیح داده شده که همگی این اتفاقات علل سیاسی و نظامی داشتند و عنوان دینی و ایمانی مطرح شده فقط بهانه ای برای این سلب قدرت سیاسی و نظامی بودند.

- اینان همه نقش *خلفای اسلامی*، «امیر المؤمنین های جانشین رسول»، و پاسداران و مجریان *قرآن* را به عهده داشتند، یا با ادعای اجرای «حکام *قرآن* و *سنت رسول*» بر مردم حکم می راندند. اینان همه با استفاده از *وحی آسمانی*، *حدیث نبوی* و *اجماع فقهای جان نثار* و دین فروش خود، از مردم مسلمان تبعیت می طلبیدند. و همه با ادعای راست و دروغ قوم و خویشی با پیامبر، خود را متعلق به قوم و نژاد برتر قریش و وارثان رسول معرفی می کردند¹⁷⁹. اینان همه با استفاده از این نام ها و عناوین، قدرت طلبی و ثروت اندوزی شهبوانی و غیر قابل کنترل خود را الهی و آسمانی و غیر قابل ردّ و مخالفت می خواندند. هر مخالفتی در برابر حاکمان اسلامی، نه فقط مخالفت با حکم حاکم اسلامی، بلکه ایستادگی در برابر «فرمان الله» نیز بود و با استناد به قرآنی که دیگر حق تفسیر و تعبیرش به انحصارشان در آمده بود، شدیدترین مجازات ها را به دنبال می آورد.

می بینیم که تعرضات حکام دینی و اسلامی 1400 ساله گذشته به جان و مال و نوامیس بشری مشابه تعرضات «اسلامیان و رهبران اسلامی» امروزی علیه حقوق بشر اند، و برخلاف برخی ادعاها که برای زلال نشان دادن منبع و سرچشمه آب گل آلود امروزی می کوشند، تعرضات امروزی در مقام مقایسه با اعمال حکومت های اولیه اسلامی، نه ابداعاتی تازه اند و نه به راهی غیر اسلامی می روند.

¹⁷⁹ از اینان آل عباس و صفوی ها به عنوان خویشاوندان مستقیم پیامبر شناخته می شدند و از این رو خون آنان را به هیچ قیمت نمی شد ریخت. از همین رو، مغول ها خلیفه مسلمین و امیر المؤمنین اسلامی را در یک قالی پیچیدند و آرام آرام فشارش دادند تا اگر به ادعای مسلمانان زمین و آسمان به لرزه در آمد، رهایش کنند. نشان به آن نشان که خلیفه عباسی بر اثر فشار پای آنان له و لورده شد و جان باخت، ولی نه زمین به لرزه در آمد و نه آسمان.

حکام اسلامی و امیرالمؤمنین های "بی دین"

1- دین فروش و نه دیندار

بر خلاف تصور عمومی که فکر می کنند مدعیان حکومت و سیاست دینی لااقل باید به خدا و دین مورد ادعای خود ایمان داشته باشند، بسیاری از خلفا و امیرالمؤمنین های اسلامی نه فقط به هیچ دین و خدائی ایمان نداشتند، بلکه عدم ایمان خود را هم به صراحت بیان می کردند. برخی از اینان به قدری به دینی که برای آنان حکومت و قدرت ارمغان آورده بود، بی اعتقاد بودند که کتباً و به نثر و شعر، به صراحت تمام اصل و اساس باور دینی اسلام را انکار می کردند که مثلاً "بنی هاشم به نام دین با حکومت بازی کردند، و گر نه، نه وحی بی نازل شده بود، نه خیری از غیب آمده بود"¹⁸⁰. این خلیفه مسلمین اما، از نظر ردّ علنی اسلام تنها امیرالمؤمنین و حاکم اسلامی نبود. بسیاری از اینان دین و خدایی را که منبع اختیارات بی حد و مرزشان معرفی می کردند، جز وسیله عوام فریبانه حکومت و قدرت خود نمی دیدند و حتی خود را مدیون و سپاسگزار اسامی جادویی ی "امیرالمؤمنین و حاکم اسلامی" که توده های مسلمان را در برابرشان به زانو در می آورند، حس نمی کردند.

این بود که به دستور یک امیرالمؤمنین اسلامی، کعبه را تخریب و سنگ سیاه را خرد کردند. یکی دیگر هوس باده پیمائی بر بالای کعبه کرد. آن دیگری خانه کعبه را به آتش کشید. یکی دیگر، به جای خود معشوقه هایش را مأمور امامت نماز جماعت کرد و یکی هم به بوزینه اش لقب "امام" داد و برای او از دختران باکره مسلمان حرمسرا ساخت¹⁸¹.

امروزه روز نیز وضع بر همین منوال است و هیچ حاکم، رهبر، مفسر، متکلم، فقیه، قاضی، محدث یا مجتهد اسلامی مجبور به اثبات تعهد خود به

¹⁸⁰ شعر منسوب به یزیدین معاویه، خلیفه ششم اسلامی، یا ولیدین یزید خلیفه یازدهم اموی، نقل از ابوالفرج اصفهانی: الاغانی، ج 7، ص 49. ر. ک. به شجاع الدین شفاء، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 509.

¹⁸¹ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "آب از سرچشمه آلوده است" در صفحات بعد.

دینداری و ایمان به خدا نیست و برای حفظ مقام و منزلت دینی و فرقه ای خود هم که شده، برای ایمان آوردن به خدا و نشان دادن آن چیزی که "خدا ترسی" نامیده می شود، اجباری حس نمی کند. سنت روگردانی از دین به خاطر دنیا و رها کردن معنویت به خاطر مادیت و کامیابی های دنیوی تا به جایی پیش رفته که دیگر کسی از اینان حتی خود را نیازمند انکار زن بارگی ها و ثروت اندوزی های شهوانی خود نمی بیند. کسی در مقابل توده های مسلمان استعمار شده، از زندگی در کاخ های به اصطلاح "طاغوتی" شمال تهران و مناطق خوش آب و هوا، احساس شرم و شرمندگی نمی کند و حتی از فخرفروشی ثروت و قدرت دین آورده خود و آقازاده های شان دل نگرانی و هراسی به خود راه نمی دهند.

بر این اساس:

- باور به دیندار و مؤمن بودن حاکمان دینی و اسلامی و اصولاً همه کسانی که با فروش دین و کالای دینی امرار معاش می کنند، از اساس شبهه ای باطل است. باور به این که مثلاً این یا آن حاکم، "روحانی" و شریعت ساز اسلامی حتماً به دین و خدای مورد ادعای خود ایمان دارد، از اساس نادرست است و نه با واقعیت های تاریخی و نه با واقعیت های امروزی می خواند.

چه کسی گفته که مثلاً حاکم دینی بی که به نام دین و اسلام بر گرده مردم سوار شده، قاضی بی که به نام خدا و شرع، جان و مال می ستاند، یا "عالم دینی" بی که خود را نایب امام و نماینده خدا و پیامبر معرفی می کند، حتماً باید دیندار باشند؟ چه کسی گفته که کسانی که در مقام مفسر، متکلم، فقیه، واعظ، آخوند، مرده شور و غیره از راه فروش خدمات دینی امرار معاش می کنند، حتماً مؤمن به ادعاهای خود اند، یا باید به دین و خدای مورد ادعای خود، ایمان داشته باشند؟

تجربیات تاریخی و موجود نادرستی این باور و غلط بودن این ذهنیت عمومی شده را نشان می دهند و همه بر آنند که:

- آنان که دین و خدا را برای امرار معاش خود معامله می کنند، این عناوین و نام ها را بیشتر به صورت ابزار عوامفریبی خود می بینند تا باور دینی و ایمانی.

در حقیقت، این نوع شبه‌ها و قضاوت‌های غیر واقعی، بیشتر از تلقینات و تعلیمات تاریخی اسلامیان در افکار مردم تحت ستم دینی ما حاصل شده تا از تجربیات مردم مسلمان «دین زده‌ای» که هر روزه روز شاهد به حراج رفتن دین و خدا در بازار قدرت و ثروت اند. این چگونگی به سهم خود توضیح می‌دهد که چرا بخشی از توده‌های مسلمان استعمار شده¹⁸² با وجود این همه حقایق تاریخی، باز هم هیچ درسی نگرفته‌اند و کماکان مدهوش از شیدائی دینی به دنبال حکام اسلامی، دین‌سازان و شریعت خواهانی که در عمل حتی خداشناسی و دیندار بودن شان به اثبات نرسیده، می‌دوند، و چرا با وجود این همه تجربیات زنده و عینی روزانه، از دنباله‌روی از ادعاهای دروغین اسلامیان روی بر نمی‌تابند.

امروزه اما، وضع در حال دگرگونی است. به حکومت رسیدن اسلامیان دست خیلی‌ها را که "چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند" رو کرده و امکان "تقیه" و انکار را از آنان سلب کرده است. آنانی که بر مسند حکومت و قدرت نشسته‌اند، دیگر نمی‌توانند مثل گذشته با استتار اعمال پشت پرده خود به راه "تقیه" بروند و با دروغ و تزویر، تمامی واقعیت‌های زشت پشت پرده‌های تقیه را انکار کرده و وارونه جلوه دهند. در واقع، به خاطر تغییر و تحول شرایط، هم به "خلوت رفتن اسلامیان" مشکل‌تر شده و هم «آن کار دیگر کردن شان» علنی‌تر شده است. با این حساب، اگر اینان از جهتی برنده شده و بر مسند قدرت و دارائی نشسته‌اند، از جهت دیگر، توان تقیه و کتمان واقعیت‌ها از دست داده‌اند.

این است که امروزه بسیاری از توده‌های گول خورده، در می‌یابند که دین سالاران اسلامی بی‌که خدا و رسول را به ابزار عوامفریبی خود تبدیل کرده‌اند، به آسانی "خدای مورد ادعای" خود را به خاطر یک "خرمای ناقابل دنیوی" به "جوی" می‌فروشند. در کاخ‌ها زندگی می‌کنند و از مواهب ثروت و قدرت اسلام آورده‌شان حداکثر بهره را برده و برای رسیدن به حداکثر رفاه و لذت دنیوی از هیچ تجاوز و عمل غیر اخلاقی خودداری نمی‌کنند. حالا دیگر خیلی‌ها پس از این همه رسوائی‌های

¹⁸² بر گرفته از حمار به معنی خر.

سیاسی، اخلاقی و مالی غیر قابل کتمان آخوندها، "آقازاده ها" و شرکای دین فروش جمهوری اسلامی نیاز به اثبات این امر ندارند که: - «بسیاری از دین سالاران و مدعیان دینداری، خود به دینی که به آنان مقام و منزلت داده، باور ندارند».

این نیز البته نه تازه و نه تعجب انگیز است، چرا که «تاجران دین» هم مثل خیلی از فروشندگان اجناس دیگر ممکن است جنس مورد عرضه خود را مصرف نکنند. خیلی از فروشندگان به جنسی که می فروشند، اعتماد ندارند و خیلی ها هم در ته دل، جنس خود را بنجل و غیر قابل مصرف ارزیابی می کنند. با این وجود، بازار و بازاریابی ایجاب می کند که حتی همین فروشندگان و تجاری که اجناس خود را بنجل و بی ارزش تشخیص می دهند، در بین مردم حرف دیگری بزنند و برای کتمان بی باوری خود به جنس خود، روی کیفیت آن تبلیغ کنند.

تاجران و فروشندگان دین و خدا هم چنین اند. های و هوی آن ها برای ایجاد باور به دین و خدا و حفظ "بیضه اسلام"، بیشتر از همه، به خاطر بازاریابی کالای دینی شان است تا/ایمان دینی شان. مثال آن آخوندی است که در پاسخ اعتراض موجود گول خورده تحت تجاوزی اظهار داشت: "این حرف های بالا منبری برای ترساندن دیگران است و گرنه من طوری می کنم! که عرش خدا که نه، حتی قالی زیر پیمان هم به لرزه در نیاید".

نتیجه آن که این همه نمونه و تجربه زنده تاریخی همه بر آنند که:

- لازمه دین سالاری، دینداری و ایمان به خدا نیست. و به بیان دیگر:

- 1- نه حاکمان دینی حتماً دیندار و متدین اند، یا باید باشند و،
- 2- نه برای دینی و اسلامی بودن یک حکومت، وجود حاکمان متدین و معتقد به دین و خدا شرط است و،
- 3- نه بی دینی و بی/ایمانی حاکمان و نمایندگان دینی مغایرتی با حکومت دینی و اسلامی آنان دارد¹⁸³ و مانع اسلامی نامیده شدن حکومت شان است. بر عکس، تجربیات تاریخی نشان می دهند که:

¹⁸³ این شبیه شبیه ای است که در مقابل نقد از حکومت مخلوط دینی و دنیوی دوره مدرنیسم پهلوی ابراز می شد و کسانی به این سبب که چون شاهان و درباریان پهلوی اعتقادات دینی کمی داشتند، نتیجه می گرفتند که گویا حکومت آنان به تمامی سکولر است.

- اکثر رهبران و حاکمان اسلامی، حتی به دینی که برایشان حکومت و قدرت داده، ایمان ندارند و اکثراً دین را جز وسیله عوامفریبی و ابزار حکومت‌گری نمی‌بینند.

- مشخصه تاریخی حکومت دینی

بر اساس استدلال فوق، آن چه حکومتی را دینی می‌کند:

- اجرای احکام شرعی اسلامی و توجیه خواست و اراده حاکمان با استفاده از نام دین، خدا و قرآن است، و نه لزوماً وجود حاکمان، مجریان، یا مأموران دیندار و معتقد به خدا.

1- در زمان پهلوی‌ها نیز، آن چه آن حکومت را «نیمه دینی» می‌کرد و از حکومت‌های سکولر و لائیک متمایز می‌ساخت، «وجود قوانین متکی بر حقوق و احکام دینی و شرعی در نیمه‌ای از سیستم حکومتی بود»¹⁸⁴. و گرنه بی‌توجهی به باور دینی در دربار و در بین درباریان و گردانندگان رژیم، اگر هم وجود عینی داشته، این حکومت را غیردینی و سکولر نمی‌کرد.

2- در زمان جمهوری اسلامی نیز اجرای مقررات دینی ناشی از «شریعت اسلامی» و انواع توجیهات و توضیحات اجتماعی و سیاسی با استفاده از نام خدا، دین و قرآن است که این حکومت و نظام را دینی و اسلامی می‌کند. برای «دینی و اسلامی بودن نظام و جمهوری اسلامی» مهم آن است که همه اینان، با همه هزار خط‌شان:

- دین را وسیله بهره‌کشی و اربابیت دینی خود قرار داده، خواست و اربابیت دینی-دنیوی خود را به زبان دین، آیات قرآن، حدیث نبوی و فتاوی‌نامه فرقه توجیه می‌کنند و،

- با استفاده از عنوان «حکومت خدا و رسول» و «شریعت اسلامی» از مردم محروم سواری می‌گیرند.

حکومت‌آخوندها از همین رو «حکومت اسلامی» است. و این همه بازی‌های سیاسی ماکیاولیستی¹⁸⁵، تجاوزات غیر انسانی به حق و حقوق انسان‌ها، یا ثروت‌اندوزی و عیاشی، و حتی بی‌توجهی رهبران و

¹⁸⁴ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «زن در گرداب شریعت».

¹⁸⁵ ر. ک. به توضیحات پیشین در همین جلد.

آیت الله ها به باورهای دینی اسلام مربوط به خدای واحد، اسلامی بودن این نظام و حکومت را زیر سؤال نمی برد.

3- عین این استدلال در مورد خلفا و به اصطلاح امیرالمؤمنین های اسلامی نیز صادق بود. بسیاری از خلفای اموی، عباسی (یا فاطمی، عثمانی، صفوی غیره) از اسلام و حکومت اسلامی درکی جز آقائی مطلق بر مسلمانان نداشتند و کسانی حتی اساساً به اسلام، یا هر دینی دیگری معتقد نبوده و وفادای حس نمی کردند. با این وجود، این چگونگی حکومت آنان را غیردینی و غیراسلامی نمی کرد. تعیین کننده آن نبود که امیرالمؤمنین اسلامی ولید بن یزید به صراحت وجود خدای مورد ادعای خود را رد می کرد و بر بام "خانه خدا" باده پیمائی می کرد¹⁸⁶، مهم آن بود که او عمل خود را به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین اسلامی توجیه می کرد و برای میلیون ها مردمی که به زور شمشیر از آسیای میانه تا اندلس به اسلام گرویده و به خدای واحد اسلامی شهادت داده بودند، جانشین پیامبر و نماینده خداوند در روی زمین بود¹⁸⁷ و با این عناوین، هر چه را که می خواست به توده های مردم دیکته و تحمیل می کرد. تعیین کننده آن بود که:

- همه اینان به نام دین و اسلام حکومت می کردند و همه نیز کتاب، سنت و شریعت اسلامی را ملاک رأی و قضاوت خود قرار می دادند. تعیین کننده آن نبود که همه این خلفای اسلامی همه آن کردند (و آن می کنند) که روزی ابوسفیان، جد بزرگ خلفای اموی، در باره حکومت اسلامی گفته بود: "با خلافت بازی کنید، چنان که با گوی بازی می کنید"¹⁸⁸. «این نسخه ماکیاولیستی رایج همه جباران و جباریت هاست». آن چه به حکومت اینان جنبه دینی و اسلامی می داد آن بود که در این جا "دین به عنوان تریاک توده های محروم"، برای خواب کردن توده های مسلمان و ایجاد نشئه کاذب دینی در بین آنان به کار می رفت. بر این اساس:

¹⁸⁶ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "آب از سرچشمه آلوده است" در صفحات بعد.

¹⁸⁷ پیشین.

¹⁸⁸ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 509.

- این «سیستم حکومتی آلوده به احکام شرعی اسلامی»¹⁸⁹ است که از نظر نامیدن یک نظام به «نظام دینی و حکومت اسلامی» تعیین کننده است و نه اعمال حکمرانان اسلامی، یا وجود و عدم وجود ایمان و تعهدات دینی و اسلامی رهبران و مدعیان نمایندگی خدا و دین.

2- آب از سرچشمه آلوده است

دیدیم که تقدم دادن به امور نبوی در برابر ایمان دینی سابقه ای دراز در اسلام دارد و از دگرگونی هائی که با تشکیل حکومت مدینه آغاز شد، ریشه می گیرد. این گزینش از همان آغاز، از سوئی به «فروپاشی دینی» اسلام انجامید و از سوی دیگر، پیروزی های سیاسی اسلام حکومتگر را سبب شد. دیدیم که این دگرگونی تا آن جا پیش رفت که طبق آیه 14 سوره الحجرات اصل ایمان به خدا از شرط مسلمانی حذف شد و به جای آن، تبعیت سیاسی و نظامی از رسول نشست و به تنها شرط لازم و کافی تبدیل شد¹⁹⁰.

گرایش برتر دیدن سود سیاسی نسبت به ایمان دینی در طول حکمرانی خلفا و امیرالمؤمنین های اسلامی هم ادامه یافت و تا جنگ های داخلی و برادرکشی در بین دستجات و فرقه های اسلامی پیش رفت. در این راستا بود که:

- سربازان یزید بن معاویه شهر مکه را در محاصره گرفتند و خانه کعبه را سنگباران کردند¹⁹¹.

- عبد الملک مروان، نهمین خلیفه و امیرالمؤمنین عالم اسلام برای دستیابی به رقیب خود که به خانه کعبه پناهنده شده بود، دستور تخریب خانه کعبه با منجنیق را داد. سپاهیان وی کعبه را گشودند و عبدالله بن زبیر را در حرم آن سر بریدند، سپس خانه کعبه را آتش زدند و حجرالاسود را چهار پاره کردند¹⁹².

189 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "چرائی غیر الهی و قرآنی بودن شریعت اسلامی" در همین جلد.

190 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "از باور دینی تا تبعیت سیاسی- نظامی" در همین جلد.

191 شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 510.

192 پیشین.

- ولید بن یزید، پانزدهم خلیفه و امیرالمؤمنین عالم اسلام یک بنای زرتشتی را فرستاد تا در کنار کعبه میخانه ای بسازد¹⁹³. باور دینی او به حدی نازل بود که روزی نیز زن همخوابه اش را به جای خود برای پیش نمازی نماز جماعت به مسجد فرستاد¹⁹⁴.

- "مقام بوزینه زن هارون الرشید، خلیفه و امیرالمؤمنین با نام و نشان "عباسی"، تا به آن جا رسید که به فرمان این "امیرالمؤمنین جنت مکان!"، بوزینه را شمشیر بر کمر بستند و فرمان «امامت» به نامش نوشتند و سی مرد از درباریان را ملتزم رکابش کردند. و آن بوزینه چندین دختر مسلمان را بکارت بر داشته بود¹⁹⁵.

- امیرالمؤمنین دیگر، ولید بن یزید صریحاً "به زبان شعر می گفت که نه تنها به خود قرآن بلکه به خدایش هم اعتقادی ندارد، و به پیروانش می گفت که نه از آسمان وحی بی برای محمد آمده و نه کتابی برایش نازل شده است. وی حتی شبی هم هوس باده پیمائی بر بام خانه کعبه کرد¹⁹⁶.

- عناوین عوام فریب دینی- سیاسی

بی سبب نبود که نام و عنوان اکثر خلفای عباسی که اکثراً برای حفظ قدرت خود از هیچ کاری خودداری نمی کردند، همانند آخوندهای ملقب به "آیت الله" فرقه حاکم، با کلمه «الله» تزیین داده می شد:

- المنتصر بالله،

- المستعین بالله،

- المعتز بالله،

- المهدي بالله،

- الهادي الى الحق،

- الامين الله،

- المعتصم بالله،

- على الله،

¹⁹³ رسائل ابوالعلاء معری، ترجمه فرانسه، ص 18؛ به نقل از شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 520.

¹⁹⁴ ابوالفرج اصفهانی: الاغانی، جلد 7، ص 49؛ ر. ک. شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 520.

¹⁹⁵ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 535.

¹⁹⁶ شجاع الدین شفا، پیشین، ص 523.

- المنصور بالله،
- المقتدر بالله،
- المكفَى بالله،
- المعتضد بالله،
- المعتمد على الله،
- القاهر الله،
- المتقى بالله،
- القائم به امر الله و و¹⁹⁷.

تأثیر این عناوینی که یادآور مقام *امیرالمؤمنی و نمایندگی دینی* بود، به قدری در افکار عمومی توده های محروم و فریب خورده مسلمان عمیق بود و تا به جایی کارکرد داشت که بعداً که فروپاشی نهاد خلیفه گری اسلامی و حکومت دینی آغاز شد، فرماندهان نظامی و حکمرانان مناطق مختلف اسلامی، از جمله ایران، این خلفا را بر سر کار نگه داشتند و تا توانستند از آنان برای جنایات و کشتار خود تأییدیه دینی گرفتند. و از این راه، برای سواری گرفتن از توده های مسلمان محروم و چشم و گوش بسته، برای خود مشروعیت اسلامی و الهی کسب کردند.

این بود که قرن ها عناوین "الله"، "قران"، "سنت"، "امیرالمؤمنین"، حاکم، قاضی، "امام" و "روحانی" اسلامی، همچون اوراد جادویی برای مرعوب کردن مردم و تضمین اربابیت سران عشایر و سردارانی که در این جا و آن جا بر سریر حکمرانی می نشستند، به کار رفت. حکمرانان و فرمانروایان قدر قدرت وقت نه تضعیف مقام دینی خلفا را به سود خود دیدند و نه ضرورتی برای سرنگونی نظام خلافت احساس کردند. آنان به درستی کشف کرده بودند که می توانند با *استفاده* از این عناوین دینی، اسلامی و فرقه ای:

- به جنایات خود مشروعیت دینی ببخشند و حق حیات و ممانت توده های مسلمان را آسان تر در اختیار بگیرند. استفاده از نام و عنوان "کتاب و

¹⁹⁷ مقایسه شود با القاب آیت الله، حجت الاسلام، ثقة الاسلام، شیخ الاسلام ... از آن جمله با عناوین: آیت الله خلخالی، آیت الله خوئی، آیت الله بنابی، آیت الله اردبیلی، آیت الله زنوزی، آیت الله خمینی، آیت الله بروجردی، آیت الله قمی، آیت الله کاشانی، آیت الله تهرانی، آیت الله تبریزی، آیت الله اصفهانی، آیت الله مشهدی، آیت الله بجنوردی و غیره و غیره. همه اینان نام شهر، قصبه و ده خود را با عناوین "آیت و الله" تزیین داده اند تا نشان دهند که چی؟

سنت" و مطرح کردن احکام خود ساخته "شریعت اسلامی" از مقاومت مردم معتاد به تریاک باطل "حکومت دینی و اسلامی" در برابر بهره کشی بی حد و مرز دینی شده اربابان دینی می کاست، و سواری گرفتن از توده های استعمار شده دینی را تسهیل می کرد. تحت این شرایط و تلقینات و تبلیغات، توده های گول خورده نیز "حکام اسلامی" را نماینده خدا و رسول فرض می کردند و در برابر تضییقات و بهره کشی هائی که به نام دین و خدا انجام می شد، سر تعظیم و تسلیم فرو می آوردند.

این بود که حکومت های محلی ایران، از آن جمله "طاهریان (872-802 میلادی)، صفاریان (903-867) و سامانیان (999-874 میلادی) تحت اتوریتة دینی خلفای عباسی تأسیس شدند"¹⁹⁸ و به جای نابودی این مرکزیت و اتوریتة دینی، به راه استفاده از آن رفتند:

- "المتقی بالله، یکی از این امیرالمؤمنین های عالم اسلام، فقط برای تقدیس و تبلیغ دینی قدرت فرماندهان ارتش خود بر مسند خلیفه گری نشست.

- المستکفی بالله، یکی دیگر از این امیرالمؤمنین های عالم اسلام برای آن بر سر تخت خلافت باقی ماند که فرماندهان زورگو و وزرای طماع و توطئه گر حاکم بر اوضاع، احتیاج به تأیید این مقام و صاحب عنوان دینی-سیاسی عباسی داشتند.

- المطیع بالله، چهل و یکمین امیرالمؤمنین عالم اسلام، آلت دست کامل معزالدول دیلمی، سپس مطیع محض پسر او عزالدین دیلمی و سرانجام بازیچه سرداری به نام سبکتکین بود. او با انجام وظیفه عوام فریبی دینی، توانست سی سال بر اریکه خلیفه گری اسلامی باقی بماند.

- الطائع امرالله، امیرالمؤمن دیگر عالم اسلام، به خاطر انجام وظایف عوام فریبانه به نفع حکمرانان دیلم در تخت امیرالمؤمنی بغداد باقی ماند"¹⁹⁹. آل بویه در سال 945 میلادی پیروزمندانه وارد بغداد شدند. آنان نیز به خلافت عباسیان پایان ندادند و به جای آن، ترجیح دادند از خلیفه و امیرالمؤمنین اسلامی به عنوان ابزاری برای تحمیل حکمروائی خود بر طبقه فرودست جامعه استفاده کنند"²⁰⁰.

¹⁹⁸ فرشید فریدونی، "نقدی بر فلسفه و تاریخ دوات اسلامی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران"، استنسیل، ص 92.

¹⁹⁹ ر. ک. به شجاع الدین شفا، پیشین، ص 565-560.

²⁰⁰ فرشید فریدونی، پیشین.

- چهل و سومین امیرالمؤمنین عالم اسلام، القادر بالله، فقط برای مشروعیت دادن به غارتگری های سلطان محمود غزنوی بر مسند خلافت نشسته بود. سلطان محمود وی را "سلطان برّ و بحر" و «نماینده تام الاختیار خدا و رسول در روی زمین» خطاب می کرد. او "موقفیت های خود را در سرکوبی بی امان ملاحظه و قرمطیان و غیره منظمأ در "عریضه هائی به حضور این امیرالمؤمنین اسلام" می فرستاد. "امیرالمؤمنین القادر بالله" نیز با صحنه گذاشتن بر همه این کشتارها و غارت ها، هر بار او را به اعطای لقب تازه تری از نوع "شهسوار اسلام" و "شمشیر دین" مفتخر می ساخت. این «خیمه شب بازی دینی» تا پایان عمر محمود غزنوی ادامه یافت و سلطان شمشیرکش در حالی به جهان دیگر رفت که این امیرالمؤمنین اسلام بر همه هفده غارتگری او در هندوستان و بر صدها هزار قربانی جنگ های جهان گشایانه او در ماوراءالنهر و خراسان، و بر ویرانگری های فاجعه انگیزش در ری و اصفهان مهر "خدمت خالصانه به اسلام ناب محمدی" زده بود²⁰¹.

- المقندی بامرالله، به موجب دستخطی "اداره کار بلاد و عباد" را که شرعاً در اختیار او بود، به سلطان ملکشاه سلجوقی، فرمانروای واقعی دستگاه خلافت واگذار کرد²⁰². این همان وکالتی بود که در دوران صفوی، برای اداره عملی امور مؤمنان از جانب فقهای اعظم به نیابت شرعی "امام زمان" به پادشاهان این سلسله داده می شد^{203، 204}.

از نظر فقهای عالیقدر عصر صفوی، "مجموعه سنگین آدمکشی ها، فسق و فجورها، امردبازی ها و مال اندوزی های نامشروع "مرشدان کامل" و "کلب های²⁰⁵ آستان علی" دلیلی شرعی برای اعتراض بدانان، یا عدم پیروی از آنان تلقی نمی شد. آن هم در شرایطی که منافع مالی و اداری

²⁰¹ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 566.

²⁰² شجاع الدین شفا، پیشین، ص 568.

²⁰³ محمد رضا شاه پهلوی این وکالت روحانیون شیعه دوره خود را «ودیعه ای الهی» می خواند که گویا از طرف "مردم" به وی تفویض شده بود.

²⁰⁴ شجاع الدین شفا، پیشین.

²⁰⁵ به عربی کلب به معنی سگ است و "کلب آستان علی" به معنی سگ آستان علی است. بر اساس این فرهنگ خود آزاری و حقیرسازی، امروزه کسانی در جلو دسته های سینه زنی مانند سگ ها چهار دست و پا راه می روند و کسانی را وامی دارند تا زنجیری به گردن شان ببندند و با آنان مثل سگ ها رفتار کنند. گویا هر چه رفتار کوچک کننده تر، ثوابش هم بیشتر است.

فقهای جهان تشیع از جانب این مرشدان کامل و کلب های آستان علی به بهترین صورت حفظ می شد²⁰⁶.

سنت حمایت "بیضه داران" اسلام سیاسی و ماکیاولیستی در پس دوره تسلط شیعه گری صفوی نیز دوام آورد و در ایران دوره قاجار و پهلوی و بعد از آن نیز همزمان با بازسازی دوباره حکومت اسلامی در ایران جمهوری اسلامی، "نایبان امام زمان" برای کسب و حفظ قدرت و شوکت خود، به هر کاری که حتی از "شیطان رجیم" هم متصور نیست، دست زده و می زنند و همه این اعمال را نیز به نام خدا، دین و اسلام توجیه کرده و می کنند.

با درد و غم فراوان باید گفت که بسیاری از این توجیهاات از سوی توده مردم «دین زده» و استعمار²⁰⁷ شده به آسانی پذیرفته شده و می شود. این همه جنایات و تجاوزات بی حد و مرز آخوندها به حقوق مردم، صرفاً به خاطر مقام "بیضه داری" مذهبی و فرقه ای مرتکبین آن ها، به آسانی از سوی میلیون ها مردم محروم معتاد به تریاک حکومت دینی و فرقه ای به فراموشی سپرده شده و مورد بخشش قرار گرفته و می گیرند.

روزی "حاجی ملا علی کنی، که به قولی "از علمای اعلام ایران" بود در قحطی عام سال 1871 (1288 هجری قمری) گندم را به قیمت بیست و پنج برابر به بازار می فروخت و هنگامی که 18 سال بعد مرد، بیش از «سی کرور نقد و ملک» داشت و با وجود این، مردم در مرگ او به عنوان «نایب پیغمبر» خاک بر سر می ریختند²⁰⁸.

روزی دیگر، در تشییع جنازه خمینی، رهبری که فقط در یک مورد مسئولیت شکنجه و اعدام ده ها هزار جوان و کودک ایرانی را به گردن داشت، میلیون ها ایرانی استعمار شده شرکت کردند، خاک بر سر ریختند، شیون کردند و گریستند. خمینی مسئولیت کشته و علیل شدن بیش از یک میلیون نفر²⁰⁹ از مردم ایران در جنگ، و همچنین مسئولیت خرابی و

²⁰⁶ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، جلد 1، ص 364.

²⁰⁷ از ریشه حمار به معنی خر.

²⁰⁸ باقر مؤمنی، دین دولت در عصر مشروطیت، ص 21.

²⁰⁹ نویسنده در مورد میزان دقیق این ارقام تحقیق نکرده، چرا که ارقام به قدری بزرگ اند که حتی اگر نصف، یک پنجم، یا یک دهم شان هم صحت داشته باشند، در صحت بیان این مقصود هیچ تغییری ایجاد نمی شود.

نابودی بنیادهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور را به عهده داشت. با این وجود، امروزه قبر خمینی که برای مستقرکردن نظام سیاسی خود از هیچ تجاوزی به جان و مال مردم خودداری نکرد و هر تجاوز به حقوق بشر را "حلال" و واجب دینی اعلام کرد، به کعبه آمال هزاران زوار ستایشگر و جان بر کف تبدیل شده است. بسیاری او را "آیت الله"، "سید و اولاد رسول" و "لایب امام زمان" می خوانند و به صرف اعتقاد به این عناوین جادویی دینی و فرقه ای، همه اعمال و جنایات های او را از خاطرها زدوده و با دعا و «شکرگزاری» یاد می کنند.

این همه آیا علت حفظ و نگهداری عناوین دینی و اسلامی از سوی حکام و شریعت سازان اسلامی را توجیه نمی کند؟

فقدان تعهد اخلاقی اسلامیان

بسیاری از محققان اسلامی بر سر کار آمدن خلفای اموی را آغاز دور جدیدی از تجاوز به جان و مال می دانند. اموی ها، هم خلیفه گری اسلامی را موروثی کردند و هم در راه تجاوز و قضاوت، به مرزهای جدیدی از ستم، ظلم و برادرکشی رسیدند. با این وجود، این قضاوت تاریخی در مورد سلسله اموی نباید به این استنباط غلط منجر شود که:

- 1- انگار که «حکومت حاکمان دینی و اسلامی» در قبل از سلسله امویان بدون ظلم، ستم، تجاوز، قضاوت و برادرکشی حکم راندند و مثلاً این حکومت های "عادل اسلامی" در دوره خلفای اموی متوقف شده، یا تغییر هویت داده است. 2- یا انگار خلیفه گری ها به حق و حقوقی به نام «حقوق طبیعی بشر» معتقد بودند و بر اساس احکام ناظر بر «حقوق بشر» حکم می راندند. 3- یا مثلاً در اسلام، «سنتی» وجود داشته، یا شکل گرفته که کسانی که به نام حاکم، یا رهبر دینی و اسلامی بر تخت حکومت اسلامی تکیه می زنند، حتماً باید:

- به سبب ایمان دینی شان و به خاطر ترس از خدا²¹⁰، یا آن چه "خدا ترسی" خوانده می شود"، به حداقل اصول اخلاقی²¹¹، وجدانی و انسانی وفاداری نشان دهند. نه!

1- نه حکومت های اسلامی اولیه درکی نسبت به حق و حقوقی به نام «حقوق بشر» داشتند،

2- نه "ارزش های اخلاقی اسلام اولیه"، «حقوق طبیعی انسان ها» را که نه، بلکه حتی حقوق و قراردادهای ناظر بر عدم تعرض به انسان ها در زمان خود را به رسمیت می شناختند و،

3- نه اساساً بخشی از سنت های اخلاقی بی که امروزه مورد تأیید و احترام است، در اسلام شکل گرفته، یا وجود داشته است.

آیات قرآن، احادیث و روایات موجود و از پس نیز، انتقادات و افشاگری های متقابل مذاهب و فرقه های اسلامی از همدیگر نشان می دهند که حاکمان اسلامی از آغاز دسترسی به قدرت دنیوی، از هیچ تجاوزی به حق و حقوق مردم خودداری نکرده اند و آن چه "ترس از خدا نامیده می شود" نیز مانع تجاوزات غیر بشری شان به حقوق انسان ها نشده است. واقعیت آن است که:

- معتقد و متعهد بودن دین سالاران اسلامی به ارزش های «اخلاقی و وجدانی» نیز به اندازه *دینداری و ایمان شان به خدا* زیر سؤال است و به شهادت تاریخ 1400 ساله با شبهه های جدی رو به روست. با بخشی از این نمونه ها در فصل پیشین آشنا شدیم.

ناگفته نماند که بر خلاف باور عمومی، *دین و اسلام با اخلاق*، و *ایمان به خدای اسلام با تعهد اخلاقی به حقوق بشر* مترادف نیست. نه هر عمل دینی و اسلامی، اخلاقی است و نه راه دینی اسلام به راه رعایت قواعد و تعهدات اخلاقی می رود. در واقع:

1- *اسلامی بودن یک چیزی است و احکام و قواعد دینی خود را به دنبال می آورد،*

²¹⁰ بر گرفته از شبهه غلط توده های مسلمان که گویا *مؤمنین به خدا* (آدم های مؤمن اهل نماز و روزه، با آخوندها و اولیای امور دینی و حکومت اسلامی) به خاطر *ترس از خدا* از مرتکب شدن به اعمال زشت و نادرست دور می ایستند.

²¹¹ Ibid.

- ولی اخلاقی بودن و احترام به حقوق بشر، چیز دیگری است و قواعد دیگری را لازم می‌شمارد.

برای نمونه در اسلام، ازدواج با یک دختر نه ساله و حتی کمتر از آن به شرط رضایت پدرش هم الهی و هم شرعی و "حلال" است²¹². دختران نه ساله در جامعه امروزی کودک به حساب می‌آیند و رابطه جنسی با آنان نه فقط مجوز اخلاقی ندارد، بلکه حتی به معنی «تجاوز به عنف به کودک» است. ازدواج با این کودکان از زاویه اخلاق اجتماعی امروزه جرم و در ردیف جنایت به حساب می‌آید.

در اسلام، برده داری "حلال" و پسندیده است. سران اسلام همیشه و همه وقت هم برده داشتند، هم برده می‌خریدند، هم برده می‌فروختند²¹³ و هم هر وقت خواستند کنیزان برده خود را بدون جلب رضایت آنان مورد انواع تجاوزات و استفاده های جنسی و غیر جنسی قرار می‌دادند²¹⁴. از زاویه نرم های اخلاقی امروزی، تک تک این اعمال غیر اخلاقی، جرم و تجاوز به حقوق بشر اند و در بسیاری موارد هم جنایت به حساب می‌آیند. از این نمونه ها فراوان است و همه بر آنند که:

- "حلال و حرام" دینی و اسلامی یک چیزی است، ولی اخلاقی و انسانی بودن آن چیز دیگری است. به بیان دیگر، در اسلام سنت ها، احکام و قواعد حقوقی و سیاسی فراوانی الهی، قرآنی و شرعی به حساب می‌آیند، بدون آن که اخلاقی و انسانی باشند، یا لااقل از دید ارزش های اجتماعی و اخلاقی امروزی اخلاقی و انسانی به حساب می‌آیند. در نتیجه:

- مؤمن مسلمان دیندار لزوماً انسان متعهد به قواعد اخلاقی و تعهدات بشری نیست. امروزه نه فقط حاکمان و سیاستمداران، بل که بازاریان، شریعت سازان و "روحانیون و مجتهدین" اسلامی و شیعی این فقدان تعهدات اخلاقی را در رفتارهای روزانه خود به صراحت نشان می‌دهند. آنان می‌توانند ایمان دینی داشته باشند، ولی به شهادت تاریخ و نمونه های بسیار فراوان

²¹² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب نویسنده تحت عنوان "زن در گرداب شریعت".

²¹³ ر. ک. به آیات مربوطه و İlhan Arsel, Şariat ve Kölelik, s. 15-22.

²¹⁴ در مود تصاحب و خرید و فروش برده و کنیز ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب نویسنده تحت عنوان "زن در گرداب شریعت" و همچنین آیات: 56 زریات، 21 و 178 بقره، 16 و 75 نحل، 45 و 89 مائده، 31، 33 و 58 نور، 55 احزاب، 13 بلد، 3 مجادله، 3، 24 و 25 نساء و سایر.

موجود، این مؤمنان اسلامی می توانند به آسانی مرتکب اعمال ضد اخلاقی و ضد انسانی شوند و آن ها را با آیات قرآنی و "احکام الهی" توجیه کنند.

با این وجود، هنوز هم بخشی از مردم تحت بمباران تبلیغاتی اسلامی ها که داستان های بی اخلاقی تاریخی خود را "داستان راستان" می خوانند، این دو؛ یعنی ایمان دینی و تعهد اخلاقی، را با هم مخلوط می کنند و فکر می کنند که انگار کسی که مؤمن به خداست و نماز و روزه اش فراموش نمی شود، حتماً مقید به میانی اخلاقی، وجدانی و انسانی هم هست. از این نظر، بسیاری به آسانی به تور شکارچیان دین می افتند و تازه وقتی که تا نوک دماغ شان کلاه رفت، آه و ناله سر می دهند که گویا «گول ظاهر» این ها را خورده اند و و. اینان باید از همان اول می دانستند که:

- نرم های دینداری اسلامی با نرم های اخلاقی و انسانی دو تاست و سازگاری تمام ندارد، و موارد عدیده ای وجود دارند که از نظر شریعت اسلامی "حلال" و حتی "ثواب" اند، ولی از نظر اخلاقی و انسانی جنحه و جنایت به حساب می آیند.

رابطه احکام دینی با ارزش ها و نرم های اخلاقی و انسانی در همین حد هم خلاصه نمی شود. ورق ورق تاریخ حکومت های دینی و اسلامی شهادت می دهند که حکومت های اسلامی، در قساوت، ظلم و تجاوز به جان، مال و حقوق مردم بی پروا تر از سرکوب گران غیر متدین اند، و اسلامیان آن کرده و می کنند که به همان سادگی از عهده غیر مسلمانان و غیر دینداران بر نمی آید. ایران و عراق نمونه های روشن این ادعایند.

- اعدام های کودکان در زندان های جمهوری اسلامی جرم جنایت کارانه ای است که در سایر کشورها و دیکتاتوری ها هم پیش آمده و می آید، اما «تجاوز سازمان یافته شرعی» به دختران خردسال محکوم به اعدام را شیعیان حاکم امروزی به راه انداخته اند.

- کشتن دسته جمعی مردم در عراق صدام حسین هم پیش می آمد، اما بمب گذاشتن در ملاء عام، میدین میوه، محل تجمع کارگران ساختمانی و محل تجمع کودکان را اسلامی ها ابداع کرده اند. در مدارس و حوزه های اسلامی طلاب دینی صرفاً برای کشتارهای جمعی مردم غیر نظامی، آن هم بدون هرگونه انتخاب بین پیر و جوان، مرد و زن، یا کودک و بزرگسال تربیت

می شوند و مأموریت می یابند. کشتار غیرنظامیان در تمام طول تاریخ پیش آمده، ولی تنها اسلامیان از هر جنایتکاری که با انفجار خود به کشتار مردم بی گناه دست می زند، به عنوان "شهید" و "کلیددار بهشت" یاد می کنند و *قهرمان/اسلامش* می خوانند. قتل عام گروهی مردم بر اساس آیات "جهاد" و "قتال" قرآن جزو برنامه های درسی مدارس اسلامی است و به طلاب و طالبان های اسلامی تعلیم داده می شود که قتل عام برای منافع سیاسی رهبران اسلامی راه بهشت آسمانی را هموار می سازد. در این مدارس هیچ حرفی از «تعهد اخلاقی و انسانی» مثلاً برای دوری گزیدن از تجاوز به حقوق مردم بی گناه، یا کشتار مردم غیر نظامی و کودکان زده نمی شود. این شاید از آن روست که طبق آیات قرآن اعضای خانواده، خویشاوندان و حتی مردم غیر نظامی قبیله کافران و مخالفان به همان نسبت گناهکار به حساب می آیند و بی توجه به سن، جنس، یا دخالت شان در جرائم رؤسای خانواده، خانوار و قبیله مجازات می شوند. در هیچ جای قرآن جهاد و سرکوب کافران اسلام با هیچ منع اخلاقی محدود نمی شود و حتی بر اساس آیات قرآن و سنت رسول ناظر بر جامعه قبیله ای عربستان، فرزندان خردسال و بی گناه "کافران" نیز با بردگی و تحمل انواع تجاوزات جنسی و غیره، مجازات گناهان پدرشان را قسمت می کنند²¹⁵.

- آواز خوان و آواز

امروزه علاقه شهوانی به کشتار دسته جمعی مردم بی گناه در عراق، افغانستان، ایران، سومالی، اندونزی و هر جای دیگر دنیا که در آن مسلمانان متعصب و بنیادگرا یافت می شوند و برای یافتن راه زندگی امروزی شان به قرآن و سنت رسول مراجعه می کنند، دیده می شود. چرا؟

- 1- چرا «ایمان به اسلام» به «انسانی شدن» مناسبات و احترام بیشتر به «حقوق شناخته شده بشر» نمی انجامد،
- 2- به چه سبب هائی مسلمان دیندار بنیادگرا در راه تجاوز به حقوق بشر جری تر و بی پروا تر عمل می کند و،
- 3- چرا مؤمنان دینی و اسلامی لزوماً انسان هائی متعهد اخلاقی و انسانی نیستند. چرا؟ تجربه تاریخی نشان می دهد که اسلامیان به سبب پایبندی به

²¹⁵ ر. ک. به شجاع الدین شفا، جلد 2، ص 129-131 و 143-152 و کتاب های تفسیر و حقوق اسلامی.

کدهای "حلال"، مکروه" و "حرام" اسلامی و شرعی، از نظر زیر پا گذاشتن قواعد اخلاقی و تعهدات بشری بسیار ناپروا تر عمل می کنند و می توانند به اعمال جنایتکارانه ای دست بزنند که معمولاً از مردم غیر متدین و غیر مسلمانی که فاقد حکم و توجیه دینی برای صحت تجاوز به حقوق بشر اند، ساخته نیست.

چرا مسلمانان مؤمن و متعهدی که مهر نماز در پیشانی شان پینه بسته، به آسانی دست به گرانفروشی می زنند، احتکار می کنند، رشوه می خورند، رشوه می دهند و با هزار شیوه کلاهبرداری و حقه بازی مال و منال جمع می کنند، و آن طور که همه شاهدش هستیم، برای پیش بردن خواست های لحظه ای خود حتی از کشتن گروه گروه مردم بی گناه نمی پرهیزند.

درست است که ایمان دینی در اسلام یک چیزی است و تعهد اخلاقی چیزی دیگر، ولی سؤال این است که چرا این آدم ها به خاطر خدائی که این همه در مورد "رحمان و رحیم" بودنش حرف می زنند، از مرتکب شدن به اعمالی که نه رحمانی و نه رحیمانه، بلکه ضد بشری و "شیطانی" اند، خودداری نمی کنند، و چرا در ارتکاب به اعمال شر و ضد اخلاقی و ضد انسانی هیچ آثاری از ترس از خدائی که خود را خالق و حافظ حیات و انسان می نامد، نشان نمی دهند؟ چرا؟

مگر این عشق به کشتار و این همه عطش سیری ناپذیر به خونریزی و تخریب از کجا می آید؟ و این چه نیروئی است که این عطش سیری ناپذیر به کشتار و تخریب و بی پروائی برای تجاوز به جان و مال دیگران را در دل و جان اسلامیان مؤمن و بنیادگرا به وجود آورده و می آورد و به انجام این چنین جنایتکاری های ضد بشری فرصت بروز داده و می دهد؟ این آیا:

- از خصایل دینداری است، یا از حالت روحی و روانی بیمارگونه رایج در فرقه های دینی و مذهبی ناشی می شود؟ محصول آموزشهای بیمارگونه رهبران دینی فرقه های اسلامی است، یا بر روانشناسی اجتماعی مرحله معینی از تاریخ تحولات اسلام و فرقه های اسلامی بنا می شود؟ یا نه،

- این همه مستقیماً از ارزش های مراجع دینی، یا به عبارتی از مفاد قرآن و سنت رسول زاده و ناشی می شود و محصول نوع نگرش قرآن و اسلام به پیروزی سیاسی و همچنین ادامه طبیعی پروسه برتر دیدن امور دنیوی نسبت به ایمان دینی است؟

هر چه هست، کند و کاو روند تحولات سیاسی اسلام و انگیزه نزول "آیات قتال" و ثبت و ضبط آیات تاریخ گذشته در قرآن در توضیح این چگونگی نقش مهمی ایفا می کنند و به برخی از این سؤالات نیز پاسخ می دهند... .

می بینیم که ادامه این بحث در این خلاصه نمی گنجد و نیز از محدوده های تعیین شده در این کتاب فراتر می رود. از آن رو، بحث کافی در این مورد و پاسخ درست به این سؤالات را به انتشار نوشته ای مستقل در این زمینه موکول می کند و با تکرار این نتیجه این بحث را به پایان می برد که: 1- *اسلامیت با اخلاق و همچنین مسلمانی و مؤمن به خدا بودن با تعهدات اخلاقی دو تاست و،*

2- *بسیاری از رهبران دینی از زمان خلفا و امیرالمؤمنین های اسلامی تا به رهبران اسلام بنیادگرای امروزی نشان داده اند که تعهد اخلاقی اسلامیان به حق و حقوق بشر به اندازه باورشان به خدای مورد ادعای شان زیر سوال و شبهه دار است.*

در ضمن، نباید فراموش کرد که بر اساس اعتراف بسیاری از مرتکبین به این اعمال ضد بشری، از طریق "مراجعه به آیات قرآن و سنت رسول" به چنین کج راهی های ضد بشری کشانیده می شوند و با استناد غیر مجاز به این، یا آن آیه قرآن، اعمال غیر اخلاقی خود را توجیه می کنند. این در حالی است که قبلاً این نتیجه حاصل آمده که اساساً "مراجعه به قرآن" ضد دینی و خلاف خواست خدا و قرآن است.

در ضمن، آیات مربوط به قتل و غارت و انتقام در قرآن 1- یا مربوط به قصه های قرآن در مورد مجازات گروهی و جمعی مردم و قبائل از سوی خداست، 2- یا آیاتی اند که در موقع جنگ های رسول نگارش یافته اند. بدیهی است که:

1- نه آیات مربوط به انتقام و مجازات خدا قابل استناد و نمونه برداری اند و،

2- نه آیات مربوط به قتل و غارتی که به پیامبر نازل شده اند. استناد به 1- آیات مربوط به خشم و انتقام خدا به معنی نشستن در مقام الهی و ادعای شراکت با خداست و استناد به 2- آیات نازل به پیامبر نیز به معنی

نشستن در جایگاه پیامبر خاتم النبیین است. استناد به هر دو این آیات در هر حالتی، ضد دینی و خلاف خواست خداست. به بیان دیگر:

بیش از آن که این گونه آیات قرآن مسئول کج راهی های بنیادگران حکومتگر اسلامی به حساب آیند، اصل "مراجعة غیر مجاز به این آیات" مسئول این بد آموزی ها و ارتکاب به جرائم ضد بشری به نام دین و اسلام است. خطا در فکر و عمل "مراجعة به کتاب و استخراج حکم" است و بدون این مراجعات غیر مجاز به آیاتی که امروزه فائت (فوت شده)، تاریخ گذشته و بی اعتبار شده اند، هیچ آیه ناظر بر تعرض به حقوق بشر جایی برای اجرا و تقلید نمی یافتند و نمی یابند.

از این رو، قبل از همه باید علت این بدآموزی ها، قتل و غارت ها و تجاوزاتی که اسلامیان به نام دین، اسلام و قرآن انجام می دهند را در عمل ضد دینی "مراجعة به قرآن و استخراج حکم" جستجو کرد. گناه این همه را باید به حساب حکومت گران و شریعت سازان اسلامی نوشت تا وجود آیات مربوط به قتل و غارت هائی که دیگر جز یادآوری های تاریخی نیستند و اساساً جز برای اجرا در لحظه نزول و مورد معین مکان و زمان خود نگارش نیافته اند.

تریاک توده ها

در ادامه این روند تاریخی، هر چه زمان گذشت نهادهای ایمانی بیش از پیش کارکرد خود را از دست دادند و در عوض، نهادهای سیاسی و حکومتی رشد کردند. دین هر چه بیشتر در خدمت دنیا قرار گرفت و عناوین دینی-سیاسی همچون "خلیفه اسلامی"، "امیرالمؤمنین"، "امام، قاضی، فقیه و مجتهد اسلامی" و همچنین عناوین فرقه ای همچون "آیت الله"، "حجة الاسلام"، "ثقة الاسلام"، "شیخ الاسلام"، "عالم"، "مجتهد"، "سید"، "حزب الهی و غیره و غیره هر چه بیشتر به مناصب حکومت اسلامی تبدیل شدند و در راه استحمار توده مردم و گرفتن تبعیت و بیعت از آنان به کار آمدند.

با آن که این عناوین هیچ معجزه ای را سبب نمی شدند و نشدند و برای توده مردم مسلمان و جوامع مسلمان نشین جز فقر و ستم چیزی به ارمغان نیاوردند، اما اثر جادویی آن ها صدها سال مردم چشم و گوش بسته مسلمان را به تبعیت و تسلیم واداشت. بسیاری از ترس جهنم موعود الهی به هر بهره کشی دینی و اسلامی تن دادند و بسیاری نیز به جبران محرومیت های احتمالی از سوی همین حکام و رهبران اسلامی در این دنیا، به امید دست یابی به حوریان نارپستان همسال (آیات 31-36 النبأ) و پسران همچون مروارید بهشتی (سوره طور، آیات 24-20) به سادگی از حق و حقوق این جهانی خود صرف نظر کردند. و بسیاری برای نیل به نعمات بهشتی، که گویا کلیدش در اختیار اربابان دینی است، طوق "بندگی" "نمایندگان زمینی خدا" را به گردن آویختند.

فکر فرهنگی به قدری قلیل و قدرت منطق و استدلال ناشی از شور و نشئه دینی به قدری ضعیف که کسی نپرسیده و نمی پرسد که اگر بهشتی در کار است و رمز ورودش هم به دست این اربابان و صاحب منصبان دینی است، پس چرا خود اینان حاضر به تعویض نعمات "ناقابل" این دنیا با پاداش های بی پایان "بهشت آسمانی" نیستند و چرا این مدعیان همه نعمات آن دنیا را به "جوی" در این دنیا معامله می کنند. اینان چرا برای دقیقه و ساعتی زندگی طولانی و لاجرم دیر رسیدن به بهشت مورد ادعای خود، از هیچ عملی روگردان نیستند و برای نرفتن به بهشتی چنین پرنعمت، حتی دست به دامن پزشکان نامسلمان و علم بی ایمان! می شوند و از خوردن نوشیدن هزاران انسان دیگر نیستند.

- بازده تاریخی بده و بستان دین و دنیا

در هر حال، ادامه سنت «دادن دین و گرفتن دنیا» در بین رهبران اسلامی بر حرص و آز شهوانی حاکمان و شریعت سازان اسلامی بعدی افزود. در نتیجه، به جای آن که عدم کارکرد "قرآن، سنت و شریعت اسلامی" در شرایط و نسل های جدید، حکام دین سالار اسلامی را وادارد تا «محتوی و مضمون دینی» را نگه داشته و حکومت و سیاست «غیر دینی» را رها سازند و به دست مردم مسلمان بسپارند، برعکس:

- حکومت دینی را به بهای قربانی کردن «محتوی و مضمون دینی» حفظ کردند، و همه هم و غم خود را به کار بردند تا برای پیشبرد امور «دنیوی»

خود، هر چه بیشتر، دین و خدا را در بازار سیاست، قدرت و ثروت به فروش رسانند. آنان در صورت لزوم، حتی از دست بردن در معنی و مفهوم "آیات" معروف به "کلام الله" و از جعل مفاهیم جدیدتر به جای پیام صریح قرآن خودداری نکردند. از این طریق، "تفسیر و تأویل" به وجود آمد و به صورت سنت اسلامی تمام بازار دینی را پر کرد.

از آن پس، دین به تمامی به تبع دنیا در آمد و سیاست و قدرت معیارهای ارزشی دین و اسلام را تعیین کردند. توده های محروم به خواب «مدهوشی و نشئه کاذب دینی» رفتند و دین به عنوان «تریاک توده های نگون بخت مسلمان» آنان را در وادی پس افتادگی و عقب ماندگی تاریخی سرگردان کرد. امروزه در دوره اجرای پروژه های نواستعماری بنیادگرای²¹⁶ می توان این مدهوشی و بود زدگی دینی را در همه جا به چشم دید.

مردم تحت استعمار ایران تحت نشئه کاذب فراهم آمده، برای خرید جایی در بهشت، در صف بلند زیارتگاه ها به انتظار ایستاده اند و هنوز هم رهائی از ظلم ها و بی عدالتی های جامعه دین و آخوند زده خود را در تبعیت این، یا آن آخوند فرقه حاکم جستجو می کنند. و برای ظهور امام زمانی که قرار است به نجات شان برخیزد، چاه می کنند و جاده می سازند.

به بیان قصه های فرقه شیعه گری ایران، وقتی جهان متمدن و مدنی امروزی از راه تخریب و ترور نابود شد و خون تا کمر اسب "امام" رسید، زمان ظهور و موقع نجات فرا خواهد رسید. در آن وقت، دیگر سرتاسر زمین به تسلط حاکمان و شریعت سازان شیعه در آمده، همه میلیاردها بشر کره زمین نابود شده و پرچم حکومت دینی شیعیان بر خرابه های کره زمین به اهتزاز در آمده است.

کسی از این میلیون میلیون محرومان گول خورده، از آمدن آن روز چیزی نمی داند و دلیل و منطقی هم برای فرار سیدن چنین روزی نیست. کسی هم به قبیح اخلاقی و وجدانی چنین پیروزی بی که به بهای نابودی مردم جهان تمام می شود، دل نمی سوزاند. کسی هم فکر نمی کند که اگر جهان و مردم تولید کننده و بازرگان آن نابود شوند، پس این همه کالائی که امروز وسیله این توده های عقب نگه داشته شده عاجز و ناتوان از تولید نان شب خود مصرف می شود، از کجا تأمین خواهد شد و این مردم مسلمان بیکاره معتاد «دین و نفت» از کجا امرار معاش خواهند کرد.

²¹⁶ ر. ک. به مقدمه این جلد.

کسی هم نمی پرسد که حکومت های اسلامی بی که از زمان خلفا و دوره "حکومت عادل علی" تا به امروز، از دست آوردهای تاریخی خود چیزی جز "صدقه"، "فطره" و صندوق های خیریه به آنان نداده، چرا باید فردا که اختیار جهان را به دست می گیرند، ثروت و قدرت خود را با آنان قسمت کنند.

کسی هم نمی پرسد اگر طبق آیات قرآن این خداست که کسی را فقیر و گرسنه و کسی را هم ثروتمند و توانمند خلق می کند (آیه 32 سوره الزخرف، آیه 38 سوره النور و سایر) و اگر خداوند قادر و توانا توزیع ثروت و نجات دادن فقیران و بردگان از فقر را به معنی جدال با خود و رأی و اراده اش می داند (آیه 71 سوره النحل)، پی دیگر چه امیدی برای "ظهور و نجات" باقی می ماند. آیا "امام زمان" برخلاف خواست قرآن و سنت رسول و علی حکم خواهد راند؟ اگر نه، پس دیگر برای این محرومان چه امیدی باقی است؟ و این همه قصه و روایت به چه دردی جز ایجاد نشئه کاذب تریاک توده ها می خورد.

- اعتیاد تاریخی و حذف حفاظ های عقل و منطق بشری

مهم ترین ویژگی های تریاک در آن است که 1- از سوئی رخوت و ناتوانی می آورد و 2- از سوی دیگر، اعتیاد، وابستگی و وابسته ماندن به وجود می آورد. تریاکی هم که استعمارگران دینی به خورد مردم می دهند، 1- از سوئی مردم را به رخوت ناشی از باور غیر عقلانی و غیر منطقی دچار می کند و حفاظ عقل و منطق را از باورمندان شان می ستاند و 2- از سوی دیگر، آنان را به بی خردی معتاد و وابسته می کند. مردم به جای آن که بتوانند با عقل و منطق به دنیای منطقی و عقلانی موجود بنگرند و اعتقادات دینی خود را هم در این راستا ارزیابی کرده و شکل دهند، به ایمان بدون اندیشیدن دعوت می شوند، چرا که دین سالاران، رها کردن عقل و منطق را بهترین راه به تسلیم و تبعیت و داشتن مردم می دانند. از نظر آنان ایمان اول می آید و عقل و منطق فقط بعداً و به تبع آن عمل می کند.²¹⁷ مردمی که ایمان دینی را در نقطه مقابل عقل و منطق می یابند، عقل را با ایمان معامله می کنند. عقل را می دهند تا ایمان را به دست می آورند.

²¹⁷ ر. ک. به بحث های مربوطه در مورد «عقل دینی» در "اندیشه دینی و نه فلسفی" در کتاب اول جلد 2 و "عقل دینی و عقل گرایان معتزله" در همین جلد.

این جاست که اعتقاد دینی به تریاک توده ها تبدیل می شود.

این جا نقطه گسستن از عقلانیت و پیوستن به جهالت است. از این نقطه به بعد، می توان هر ادعای غیر عقلانی و غیر منطقی را به نام دین و ایمان به خورد مردمی که دیگر فاقد محافظت عقلی و منطقی شده اند، داد. از این جا، دوری باطلی بین دوری گزیدن از عقل و اندیشه از سوئی و ایمان آوردن به موضوعات و مسایل غیر عقلانی و غیر منطقی شروع می شود. باور به جادو و جنبل، جن و پری، نیروهای غیبی مرموز و شیطانی، سرنوشت های از پیش تعیین شده، و بهشت و جهنمی که جای هر کس از قبل در آن ها رزرو شده، به آسانی در بین مردم عمومیت می یابد.

جادوگران و رهبران دینی، نیروهای مرموز و غیر منطقی حاکم بر جهان را نمایندگی می کنند و بر دریای ساده نگری و حماقت بی پایان مردمی که دیگر حفاظ عقلانی و منطقی خود را از دست داده اند، می رانند. چنین مردم استعمار شده راهی جز دنباله روی از رهبران دینی و "تقلید اجتهادات" و رفتارهای منطقی ناهنجار آنان نمی یابند. کم شدن عقل و منطق از مناسبات بین انسان ها، به آسانی رهبران دینی را به مقام الوهیت و خدائی می رساند و دیکتاتوری های مقدس دینی- دنیوی را در پی می آورد.

مردم اسیر اوهام دینی که حفاظ عقل و منطق خود را از دست داده اند، امکان بهره مندی از مغز و اندیشمندی بشری خود را ندارند. رهبران دینی و فرقه ای به آسانی عنان اختیار کسانی را که به مناسبات انگلی "تقلید" از رهبران دینی و امامان امت اعتیاد پیدا کرده اند به دست می گیرند. بدین ترتیب، تریاک دینی، هم عقل و منطق انسان ها را زایل می کند و به موجوداتی بیمارگونه تبدیل شان می سازد و هم آنان را به مناسبات بیمارگونه غیر منطقی و غیر عقلانی با طبیعت و جامعه وابسته می سازد.

چنین بود که اعتیاد به دینی که دیگر دنیوی شده و به کنترل دین سالاران، خلفا و شریعت سازان در آمده بود، از اسلام حکومتگر تریاکی ساخت که اموی ها، عباسی ها، عثمانی ها، صفوی ها، جمهوری اسلامی ها، القاعده ها، حزب اللهی ها و غیره غیره را در دود و هم آلود خود پرورد. اینان هر کدام در جائی و مکانی با استفاده از نشئه این تریاک تاریخی، عنان اختیار مردم معتاد و وابسته را به دست گرفتند و به نام خدا و سنت، پایه های تاج و تخت خداگونه خود را بر دوش مردم مسلمان معتاد این دین تریاک شده بنا نهادند.

این است که امروزه روز اینان هم خود را به جای خدا می گذارند، به جای خدا بر تخت می نشینند، به نام خدا حکومت می کنند، به نام خدا جان می ستانند و به جای خدا خود را صاحب اختیار "مخلوقات خدا" می بینند. هم از این رو، برای درک و فهم بهتر بحث پیشین در مورد عدم تعهد دینی و اخلاقی رهبران و مجریان و دینداران اسلامی و همچنین بحث های آتی مربوطه، گذری ولو کوتاه به موضوع خیزش و فروپاشی جنبش عقل گرایی در بین مسلمانان را لازم می بیند.

فصل پنجم عقل گرایان در برابر جماعت قشری

زمان گذر از "حکومت باطل اسلامی" به "حکومت مشروع غیر دینی"

بی پاسخی به سؤالات جدیدی که با گسترش امپراتوری اسلامی در جوامع تحت سلطه دینی-سیاسی مطرح شده بودند، هر چه بیشتر شرایط را بر خلفا و شریعت سازان سنتی دشوارتر کرد. ناتوانی در راه پاسخ به مسایل دینی و سیاسی تا به جایی قابل تحمل و توجیه بود، ولی از آن به بعد، صحت اعتقادات دینی-سیاسی اسلام را زیر سؤال می برد.

ظاهرا در آن موقع، زمان گذر از "حکومت دینی و اسلامی" که از پس فوت رسول بدون هرگونه مجوز و سابقه دینی تأسیس شده بود، به حکومتی غیردینی فرا رسیده بود. زمان آن بود که خلفا، حکام و قضات اسلامی برای پاسخ دادن به شرایط جدید امپراتوری اسلامی به آرایش حکومتی «دنیوی و غیر دینی» مسلمانان و جوامع مسلمان نشین روی آورند و نظمی نو بر اندازند، اما:

1- نه خلفا، حکام و شریعت سازان اسلامی به این آسانی حاضر به از دست دادن سالارمندی دینی خود بودند،

2- نه این دین سالاران و رهبران اسلامی با ذهنیات و معتقدات باقیمانده از صحرای عربستان و دوره جاهلیت، استعداد و توانایی چنین کاری را داشتند

و،

3- نه ساخت ابتدائی دولت اسلامی قادر به چنان دگرگونی ساختاری بود. این بود که هر رهبر سیاسی، حقوقی و دینی:

- چیزی بر آن چه به صورت احکام قرآنی و سنت رسول²¹⁸ تحویل گرفتند افزود و،
- برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و اربابیت دینی خود به هر حکم و دستور مورد نیاز لحظه حاضر، مهر تقدس دینی و الهی زده و برای هر فرمان خود دلایل دینی تراشید. در واقع، آنان:
- نه جز این را می خواستند، یا خواستند و،
- نه جز این را می توانستند، یا توانستند.

- توسل به عقل دینی

این بود که با گسترش امپراتوری اسلامی و در ادامه تحولاتی که به بر سر کار آمدن سلسله عباسی انجامید، راه برای توجیحات جدید تر دینی و سیاسی هموار شد و شریعت سازان و فرقه هائی با اعتقاد به نگرش عقل گرایانه به مسایل دینی، معروف به «اصحاب رأی» فرصت ابراز عقیده یافتند و در برابر جماعت قشری "اهل سنت و حدیث" قد بر افراشتند. اینان سعی می کردند بین «ایمان دینی» از سوئی و «عقل بشری» از سوی دیگر، آشتی به وجود آورند و از این طریق، به بخشی از مسایل و مشکلات حکومت و شریعت اسلامی راه حلی بیابند.
عقل گرایان راه برون رفت از مسایل و مشکلات را در رهایی از قشر گری و تعصبات دینی و بازگشت به عقل و منطق بشری می دیدند. در مقابل، قشریون دینی کماکان دست بردن در معنی و مفهوم آیات و ایجاد توجیحات جدید دینی-سیاسی را تنها راه چاره بی کفائی حکومت و احکام دینی و اسلامی می دانستند و شریعت سازی از طریق جعل حدیث و ساختن و پرداختن "تفسیرات و تأویلات" جدید را تنها راه خروج از بن بست ها می دانستند.

"اصحاب رأی نیز همانند مخالفان شان، در مسایل دینی و حقوقی در درجه اول، "قرآن و سنت" را ملاک قرار می دادند. اینان اما، در مواردی که این دو ریشه نخستین حقوق اسلامی پاسخگوی مسائل تازه ای که تکامل جامعه فئودالی دوران خلافت اسلامی ایجاد کرده بود نبودند، "استنتاج منطقی" را

²¹⁸ ر. ک. به زیرنویس بحث مربوطه در مورد "قرآن غیردینی" دوره حکومت و رهبری" در همین جلد.

جایز می شمردند. اینان حتی در بسیاری موارد به سائقه¹ - استنتاج عقلی و 2- نفع جامعه مسلمین، عدول از معنی و مفهوم تحت اللفظی بعضی جاهای قرآن و حدیث را جایز می شمردند²¹⁹ و "توجیه عقلی" برای آن قائل می شدند.

با این وجود، روش عقلی اینان بر روی هم محدود بود و از بیم انحراف از "مذهب حقه"، مرزبندی و قاعد ای مقرر داشتند که اصطلاحاً "قیاس" نامیده شد. بدین طریق، ریشه و اصل جدیدی در حقوق اسلامی پیدا شد²²⁰. به کار بردن اصل "قیاس" اما، بر گوناگونی فتاوی فرقه های اسلامی و حتی اسلامیان عضو فرقه های یکسان افزود و راه را برای توجیهاات لحظه ای شریعت سازان و حکومتگران اسلامی هموارتر کرد.

عقل دینی و عقل گرایان معتزله

در جلد دوم این کتاب اشاره شد²²¹ که عقل دینی مورد نظر متکلمان اسلامی با آن چه در فلسفه و علم به خرد و عقلانیت بشری معروف است فرق دارد. در سیستم دینی، «ایمان» قبل از «عقل» می آید، یا به بیان دیگر:

- «عقل» تابع ایمان است.

از این رو «عقل دینی» «محدود» به حدود ایمان و حد و مرزهای دینی و شرعی است. به بیان دیگر، «عقل دینی»:

- نه مستقل از فرامین دینی و نه قائم به ذات خود است و،

- نه می تواند آزادانه و فارغ از مرزبندی های دینی به طرح پرسش و پاسخ هایی که ممکن است مغایر مبانی، باورها و دگم های دینی باشند دست بزنند.

²¹⁹ ر.ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه اسلام و مدرنیسم در ایران و ترکیه».

²²⁰ پتروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص 142-144.

²²¹ ر.ک. به بحث های مربوطه در مورد «عقل دینی» در "اندیشه دینی و نه فلسفی" در کتاب اول جلد 2 و "عقل دینی و عقل گرایان معتزله" در همین جلد.

«عقل فلسفی»، بر عکس، «آزاد از پیشداوری دینی و قائم به ذات منطقی» است. در این جا «خرد و عقلانیت بشری» اول می آید و با هیچ حد و مرزهای پیش ساخته چه دینی، یا غیر دینی محدود نمی شود. «عقل دینی» فقط رأی دینی این، یا آن کتاب و فرقه را بیان و توجیه می کند. در این جا، هر منطق عقلی، زمانی پذیرفته می شود که اعتقادات و فتاوی دینی حاکم را تأیید می کند، وگرنه:

- عقل و خردی که علیه تعصبات و باورهای دینی موجود عمل کند، "شیطانی"، ممنوع، "کفر" و قابل مجازات است.

این است که در جریان تحولات تاریخی:

- 1- «عقل دینی» به تابع دین تبدیل شد و وظیفه ای جز توضیح و تبلیغ دین نیافت. عقل دینی از این رو، به نتیجه ای جز تربیت متکلم دینی نرسید.
- 2- «عقل فلسفی» اما، علیه تبعیت دینی و فرهنگی به پا خواست و علم و منطق بشری را مهم ترین سنجش و حتی سنجش صحت ادعاهای مورد تقدیس دینی قرار داد. عقل فلسفی از این رو، علوم و دانش های بشری را در پی آورد.²²²

معتزله²²³ اولین فرقه اسلامی است که تا به جایی به راه عقل و خرد بشری و فلسفی رفت و در این راستا کوشید. از نظر آنان:

²²² پیشین.
²²³ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "عقلانیت، مدرنیسم و شیوه های تفکر اسلامی" در کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه". در زیر نویس مربوطه با استناد به منابع زیر:

(Meydan Larousse, Buyuk Lugat Ansiklopedi, Meydan Yayınevi, Istanbul, 1988, vol. 2-5, S. 946-947 vol. 8, S. 756-764; E.J. Brill, s, First Encyclopedia of Islam 1913-1936, New York, 1993, vol. 3, S. 459-460 & vol. 5, S. 787-793.)

می خوانیم که معتزله (900-700 میلادی) و اخوان الصفا (1000-900 میلادی) همانند جنبش های دنیالهر و خود به هواداران مسلمان شان این امکان را دادند تا خود را از قید احکام کتاب، و خشک اندیشی های ظاهراً مقدس و الهی-دینی رها کنند. معتزله همانند جنبش های مشابه، به رد برخی آثار کتبی اسلامی؛ از جمله بخشی از قرآن که با درک عقلانی انسان سازگار و قابل توجیه نیست، دست زد. اینان انسان را موجودی مستقل و مسئول و از نظر تشخیص نیک و بد، کاملاً آزاد و بالغ تعریف می کردند و هر وقت تضادی بین احکام مقدس دینی و قرآنی با عقل بشری پیش می آمد، حق را به رأی انسان و مردم می دادند. "بر اساس احکام قرآنی، سرنوشت و حال و آینده انسان از طرف خدا تعیین می شود، حال آن که خداوند به انسان توانایی انتخاب راه درست را داده و از همین رو، انسان

- 1- یکتائی خداوند و احکام الهی همه عقلانی اند و ،
 - 2- عقل انسان بزرگترین شاهکار خلقت خداست و حتی بر خلقت قرآن نیز پیشی دارد. به بیان دیگر:
- هر چه عقلانی است، دینی و الهی است و ،
- هر چه عقلانی نیست، ولو آیات قرآن، دینی و الهی نیست و مردود است.

به بیان تاریخ جامع ادیان²²⁴، "معتزله در همان حال معتقد بودند که اعمال شان بر طبق روح و معنای دین محمدی است، زیرا خداوند عالم، ضمیر و وجدان فرد مؤمن را ... بر بنیان "عقل سلیم" قرار داده است. از این رو، معتزله این قضیه را مسلم دانستند که مبادی و «تعالیم اخلاقی بی»²²⁵ که بر شالوده قرآن بنیاد نهاده شده ... باید با «موازین منطق» سنجیده شود. مطالعاتی که ائمه و مشایخ این جماعت در ترجمه کتب فلسفه یونان کرده بودند، برای ایشان این نتیجه را به بار آورد که:

در برابر عملکرد خود مسئول شناخته شده است. بنا بر این، منابع دینی مانند قرآن و سنت نمی‌توانند منکر حق انسان برای تصمیم‌گیری شوند، یا به بیان دیگر، انکار حق تصمیم‌گیری انسان با استفاده از کتاب مقدس قرآن قابل پذیرش نیست. این آثار فقط صلاحیت آن را دارند که در جهت تقویت تصمیماتی که انسان از طریق عقل و منطق اتخاذ می‌کند به کار روند. حتی این رأی بعدها از طرف برخی از معتزله پس گرفته شد و از استناد به متون دینی، حتی به قصد تقویت تصمیمات بشری خودداری شد.

حالا در دوره‌ای دیگر، پس از هزار و اندی سال و در زمانی که مسلمانان سراسر جهان مجبور شده اند در برابر کشورهای غرب و کشورگشایی مدرنیسم غربی ناشی از به کاربرد عقل و منطق در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زانوی تسلیم بر زمین بزنند، اندیشه‌های عقل‌گرایانه اسلامی مجدداً مطرح شده اند. در این میان، برخی از بازیگران بنیادگرایی اسلامی تلاش می‌کنند تا مثلاً برای اعمال و حرکات اعتقادی خود تفسیرهای عقلانی بیابند و ارائه دهند، ولی این‌ها اغلب کاری نمی‌کنند جز آن که نوشته‌ها و احکام مقدسه و سنت‌های اسلامی را با به عاریت گرفتن زبان، ترمولوژی و اصول جاری جامعه مدرن امروزی، توجیه و تکرار کنند و، با تقدیس مجدد احکام اعتقادی، امکان هرگونه تغییر در میانی و احکام دینی را ناممکن اعلام کنند (ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "زن در گرداب شریعت"). این است که این جریانات باید راهی طولانی و مسیری متفاوت از تحول و سازگاری را طی‌کنند تا روز و روزگاری بتوانند حداقل مثل جنبش‌های عقل‌گرایانه هزار و اندی سال پیش؛ معتزله، اخوان الصفاء و غیره- جرأت زیر سؤال بردن نوشته‌های مقدسه و احکام قرآنی مغایر با خرد بشری را بیابند.

²²⁴ جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، پیشین، ص 751-750.

²²⁵ Ethics, morality.

- هیچ مبدأ و اصل کلامی، منافای با عقل دینی نیست، زیرا که "شریعت خدا حق است" (یا باید باشد) و حق امری است معقول و منطقی. (به بیان دیگر، شریعتی که معقول و منطقی نباشد، الهی نیست.)
آنان احتجاج می کردند که:

1- "عدالت خدا" با عقل و منطق مترادف است (چرا که خلقت و طبیعت منطقی است و خالق این هستی منطقی نمی تواند غیر منطقی باشد. پس خدای عادل لزوماً خدای منطقی است و عدالت با منطق همدیاف است) و،
2- "توحید ذات خدا" به مقضای حکم عقل است.

3- در نتیجه، عقل منبع ارزشگذاری صحت و سقم هم "عدالت" و هم "توحید" است. هم از این رو، هر مبدأ و اصلی (از آن جمله آیات قرآن) که با عدل (منطق) و یگانگی خدا اندک منافاتی داشته باشد، به حکم عقل مردود است (به بیان دیگر، «آیات غیر منطقی قرآن» در حد و اندازه هر جمله شرک آمیز، فاقد اعتبار دینی و مردود است!).

آنان از ورای این منطق نتیجه گرفتند که عقیده عامه در انکار «فاعلیت مختار انسان» قابل قبول نیست. به بیان دیگر، آن چه جبریون و قشرعیون ادعا می کنند که انسان جز تبعیت چشم و گوش بسته از احکام دینی و شرعی و همچنین از به اصطلاح «نمایندگان خدا در روی زمین» وظیفه ای ندارد، مردود است. زیرا مسئولیت انسان آزادی او را الزامی می کند. انسانی که آزاد نیست نمی تواند مسئول شناخته شود. در نتیجه:

- این مبدأ (قرآنی) که خداوند هر که را خواهد هدایت می کند و هر که را خواهد به ضلالت می اندازد و به حکم تقدیر سعادت و شقاوت هر فرد بر حسب مشیت الهی از ازل محتوم است، مغایر با اصل "عدالت" (منطق) می باشد.²²⁶

- این استدلال معتزله به «رد آیاتی» منجر می شد که هدایت و ضلالت را از آن خدا معرفی می کردند و هیچ دلیل و منطقی جز رأی بی چون و چرای خدا را دخیل نمی دانستند. باید اضافه کرد که در قرآن بیش از پنجاه آیه وجود دارد که هدایت و ضلالت را از آن خدا می داند.²²⁷ این در حالی است

²²⁶ جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، پیشین، ص 751-750.
²²⁷ ر. ک. علی دشتی، 23 سال، پیشین، ص 314-315؛ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 126-124.

که "باز بیش از پنجاه شصت آیه هست که خدا عذاب الیم جاودانی برای مردمی که خداوند خود نخواستهدایت شوند، ذخیره فرموده است"²²⁸. جماعت معتزله در برابر این گونه دوگانگی ها و تعارضات در بین آیات قرآن، آیات مربوط به «آزادی انتخاب و مسئولیت پذیری بشر» را اصل می گرفتند، چرا که بدون این اصل که «این بشر است که می تواند انتخاب کند و هم از آن رو پاداش بگیرد، یا به مجازات برسد»، اصل نبوت و هدایت الهی زیر سؤال می رود. چرا باید خداوند این دستگاه عریض و تأویل خلقت و رسالت را صرفاً برای دعوت مردم به راه ایمان دینی به وجود آورد، پیامبرانی را برگزیند، کتاب هائی نازل کند، پاداش و مجازات برقرار کند، دستگاه آزمون، ارزشیابی و پاداش و مجازات به وجود آورد و و، در حالی که از قبل، سرنوشت هرکس را خودش تعیین کرده و نتیجه کار و زندگی هر بنده اش را خود رقم زده است. «این کار منطقی نیست» و هم از این رو:

- این گونه آیات با "عدالت خدا" مغایر و در نتیجه، فاقد اعتبار اند.
با یک چنین استدلال های عقلی، معتزله آیاتی را که هدایت و ذلالت را از آن خدا می دانند، عقلاً "غیر عادلانه" (غیر منطقی) تشخیص می دادند. و چون از نظر آنان، "خداوند عادل (منطقی) است، یا عدالت (منطق) از صفات الهی و اساس خلقت است"، پس:
- این دسته از آیاتی را که در تضاد با اصل اساسی عدالت خدا (منطق خدا) قرار می گرفتند رد می کردند. بدین ترتیب، آیاتی از قرآن که با اصل و اساس منطق مغایر بودند، فاقد اعتبار دینی اعلام می شدند.

«اصحاب رأی» پیش از معتزله، وقتی به تضاد 1- بین «عقلانیت و منطق دینی» و «عقلانیت و منطق فلسفی» می رسیدند، راه اول را بر می گزیدند و در نتیجه، از غلاف دینی بیرون نیامده و پا فراتر نمی نهادند. در عوض، جمعی از معتزله وقتی به تضاد بین "وحی الهی" و «منطق بشری» می رسیدند، ولو با مرزبندی هائی که طبیعی ی دوره و شرایط آنان بود، به منطق بشری تقدم قائل می شدند و لاجرم به رد هر "وحی آسمانی و آیات قرآنی بی" که خلاف عقل و منطق بشری بود، فتوا می دادند.

²²⁸ علی دشتی، پیشین، ص 315.

این را باید به عنوان مهم ترین اتفاق در تاریخ تحول تفکرات اسلام ثبت کرد، چرا که از نظر اینان:

1- *منطق*، رکن اساسی *خلقت* به حساب می آمد، الهی فرض می شد و حتی به عنوان خصلت عارضی خدا، بر خلقت قرآن به عنوان "کلام الله" نیز مقدم شمرده می شد. از این رو، بر این اساس،

2- آیات قرآن، یعنی مقدس ترین و مهم ترین منبع دینی اسلام، جز با عبور از فیلتر *عقل* و *منطق* پذیرفته نمی شدند.

این اتفاق نظر عقل گرایانه دیگر هرگز در جامعه مسلمان پیش نیامد.

"معتزلیان در برابر کسانی که به «ازلی» و در نتیجه، «ابدی» بودن قرآن اعتقاد داشتند، قرآن را "مخلوق" و حتی "فانی" می دانستند"²²⁹. دیدیم²³⁰ که عقل و منطق ایجاب می کند که آیه ای که در زمانی و به سبب «اتفاقی از قبل نامعلوم»، لازم آمده و نازل شده، با گذشت آن لحظه تاریخی اعتبار اجرائی خود را از دست بدهد و به «آیه تاریخ گذشته»، فائت (فوت شده و مرده) تبدیل شود.

چنین بود که معتزله خود را به عنوان اولین گروه، فرقه، یا جماعت «مسلمان» تابع «عقلانیت بشری» به ثبت رسانید و از همین رو نیز نابود کردن این جمعیت، خط فکری و گزینش فلسفی به هدف اساسی همه دین سالاران، شریعت سازان و قشریون اسلامی تبدیل شد.

از نظریات دیگر معتزله، لزوم "قیاس" احکام قرآن با اصل "*عدل* (منطق) الهی" و ضرورت رد اعتبار هر آیه ای بود که در تضاد با این اصل قرار می گرفت. "خدای تعالی عادل است و از این رو، محال است که از روی اراده حاکمه یا از روی میل خاص، کسی را محکوم به خطاکاری و سپس مجازات کند. گناه کیبیره «اگر مقدر باشد»، یا کفر و الحاد «اگر بر حسب تقدیر الهی رقم زده شده باشد»، نمی تواند موجب جزا و عقاب باشد. «در غیر این صورت، خدشه در *عدالت* الهی وارد می آید.» پس خدای تعالی به آدمی آن قدر «آزادی و اختیار» عنایت کرده که:

²²⁹ İlhan Dursun, Koran Eleştirisi 1, ibid. s. 71,

²³⁰ ر.ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "آیات از اعتبار افتاده قابل مراجعه نیستند" در این جلد.

- 1- ما بین حق و باطل را تمیز دهد،
- 2- خطا و صواب را فرق بگذارد،
- 3- از کذب و دروغ بپرهیزد و،
- 4- به صدق و راستی بگراید.

از این قرار، به سبب وجود آزادی و اختیار «لازم و کافی انسان»: - هر آدمی مسئول افعال و اعمال خویش شناخته می شود، یا باید شناخته شود²³¹. با سلب اختیار و آزادی انسان و با مجبور دیدن وی برای تبعیت از احکام دینی و مذهبی، اصل «مسئولیت انسان» به طور کلی زیر سؤال می رود. معلوم است که انسانی که آزاد و واجد اختیار نباشد، به طور عقلی و منطقی نمی تواند در برابر اعمال خود مسئول شناخته شده و مورد پاداش و مجازات قرار گیرد. این نتیجه گیری را نمی توان ردّ کرد، چرا که در آن صورت، هم اصول عدالت و حکمت الهی و هم اصل نبوت زیر سؤال می رود.

با این نظر، اصل "الزام و ضرورت" شامل ذات باری تعالی هم می شود. بدین معنی که "خداوند رحمان و رحیم" «نمی تواند!» از این صفات الهی خود بیرون آمده و ظالم باشد، یا خیر و مصلحت بندگانش را نخواهد. خدا «نمی تواند!» «عادل" (منطقی) نباشد و به امری غیر منطقی حکم کند. آیات قرآن و "کلام الله" نیز نمی توانند در تضاد و تعارض با دو اصول اساسی اسلام، یعنی "1- وحدانیت و 2- عدالت" خدا قرار بگیرند. در نتیجه، آیاتی که با عقل و منطق قابل توضیح نیستند و مغایرت دارند، فاقد اعتبار دینی و الهی اند. این گونه آیات نمی توانند آن گونه که مفسرین و شریعت سازان اسلامی ادعا می کنند، «معتبر مشروط»، یا جزو متشابهات²³² شناخته شده و مورد تفسیر قرار گیرند.

آیات فاقد اعتبار نمی توانند از راه تفسیر اعتبار کسب کنند!

می بینیم که هرکدام از این دیدگاه ها به نوبه خود اعتبار تعدادی از آیه های قرآن را زیر سؤال می برد. معتزله تا آن جا که تابع عقلانیت بشری بودند،

²³¹ جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، پیشین، ص 751-750.

²³² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

در این تضاد و تعارض، فرمان عقلی و منطقی بشری خود را می پذیرفتند. این بود که آنان رفته رفته حتی:

- از «مراجعه به قرآن و استناد به آیات قرآنی بی» که در راستای «رأی عقلانی بشری» بودند، دوری گزیدند، چرا که:

- «عدالت خداوند» ایجاب می کند که بشر بر سرنوشت خود حاکم باشد و راساً در امور خود تصمیم بگیرد. ولی از آن جا که رأی بشر تابع شرایط است و تصمیمات بشری باید در شرایط مختلف تغییر پیدا کند، پس چه بهتر که از هرگونه «مراجعه به قرآن و استخراج احکام قرآنی» حتی برای اثبات رأی منطقی بشر خودداری شود. حتی نباید این، یا آن تصمیم بشری را از طریق استناد به آیات قرآن مورد تأیید قرار داد، چرا که در آن صورت، تصمیمات بشری جنبه مقدس دینی به خود می گیرند و به احکامی غیر قابل تغییر تبدیل می شوند. این عمل، به وقت ضرور مانع تغییر و تحول الزامی تصمیمات بشر می شوند²³³.

راه معتزله راهی بود که در صورت تداوم می توانست به «پروتستانیسیم دینی در اسلام» منجر شده و در راستای یک «رنسانس» فرهنگی و علمی در جوامع مسلمان نشین پیش رفته و رشد یابد. بازگشت مسلمانان به عقل و منطق فلسفی می توانست در ادامه خود، راه را برای «بر چیده شدن» بساط حکومت های اسلامی و «برقراری» حکومت های لائیک مسلمانان هموار کند و با فراهم آوردن شرایط ذهنی لازم برای تحولات اجتماعی، رفاه و توسعه جوامع مسلمان نشین را به دنبال آورد.

اما این راه، راه بهره کشی دینی نبود و در بازار فروش دین را به روی همه دکانداران دین؛ از خلیفه و حاکم تا شریعت ساز، مفسر، متکلم، قاضی و آخوند می بست. این بود که همه «فروشنندگان دین» از سویه های مختلف علیه این اندیشه ای که دین را از غیر دین جدا می کرد متحد شدند. همگی به توقف این نگرش عقل گرایانه و فیلسوفانه فرمان دادند. عقل فلسفی، اندیشه منطقی و قضاوت عاقلانه در جامعه اسلامی به تابو پیوست و به جای آن، «تسلیم و تبعیت جاهلانه» به پیام دینی-سیاسی اسلام تبدیل شد. دست

²³³ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه»، ص 222-224.

آورده‌های علمی و اجتماعی ای که این تحولات فکری و فلسفی به همراه آورده بودند، در سرتاسر مناطق و جوامع مسلمان نشین متوقف شد. بازگشت به تعصبات قومی-دینی اولیه از نو دست بالا را گرفت و دین‌سالاران و شریعت‌خواهانی که «ایمان را برتر از عقل» و «آیات و احکام» قرآن را بالاتر از «عدالت و منطق خدا» می‌دانستند، به جای معتزله و سایر جماعت عقل‌گرا نشستند. شریعت‌خواهی جاهلانه پیروز شد و حاکمان و خلفای اسلامی از راه تعمیق مطلقیت و جبریت دینی-حکومتی، قرن‌ها و قرن‌ها بر اعتقاداتی که بر بی‌منطقی و جهالت توده‌های مسلمان بنا شده بودند راندند، و مردم چشم و گوش بسته را به تبعیت و اطاعت بی‌چون و چرا مجبور کردند.

بدین ترتیب، راه رشد اندیشه و فلسفه در سرتاسر جهان اسلام سد شد. فیلسوفان و طرفداران آزادی فکر و اندیشه مجدداً مهر کفر خوردند و به سختی مجازات شدند. شریعت‌مداری به رسم عمومی مسلمانان تبدیل شد. حق دگراندیشی انسان به هیچ گرفته شد و ترس از خدای "جبار و انتقام‌جویی" که گویا هیچ منطقی در اراده، اداره و پاداش و مجازات خود ندارد، بر توان اندیشمندی و عقل‌گرایی مسلمانان فائق آمد.

عقل و منطق‌گرایی که از قرن نهم میلادی در پایتخت اسلامی (بغداد) ممنوع و "کفر" اعلام شده بود، تا آغاز قرن یازدهم در مناطق دور افتاده سرزمین اسلامی، کم و بیش و آشکار و پنهان به حیات خود ادامه داد. از آن پس، مراجعه به عقل و منطق بشری در همه سرزمین‌های اسلامی به تابو تبدیل شد و جای خود را به ایمان کورکورانه و جاهلانه داد.

عقاید ضد فلسفه‌ای حجت‌الاسلام غزالی، همچون آخرین گلوله بر جریان رنسانس فکری مسلمانان شلیک شد. و با مطلق شدن احکام و شریعت دینی-حکومتی، سکون و سکوت و عقب‌ماندگی از قافله تحولات جهانی بر جهان اسلام حاکم شد.²³⁴

²³⁴ Meydan Larousse, Büyük Lügat Ansiklopedi, Meydan Yayınevi, Istanbul, 1988, vol. 2-5, S. 946-947; vol. 8, S. 756-764; E.J. Brill, s, First Encyclopedia of Islam 1913-1936, New York, 1993, vol. 3, S. 459-460 & vol. 5, S. 787-793. Quoted by Reza Eyrumlu, Modernising och Islam i Iran och Turkiet, s. 165-181.

فیلسوف و شاعر ایرانی خیام، موج های پایانی عقل‌گرایی در مناطق دور از پایتخت اسلامی را تجربه کرد و حتی برای رفع شبهه "بی دینی" که دیگر با مجازات مرگ پاسخ داده می شد، در سن پیری مجبور به سفر طولانی و جانکاه حج شد.

با به تابو پیوستن عقل و منطق و دست بالائی تبعیت جاهلانه، پس افتادگی تاریخی به سرنوشت محتوم جوامع مسلمان نشین تبدیل شد و عقب ماندگی تاریخی این مردم و جوامع برای قرن ها و قرن ها به ثبت رسید. در نتیجه، رنسانس فرهنگی و اجتماعی یی هم که ممکن بود در ادامه نوسازی فکری این دوره آغازین در کشورهای مسلمان نشین تحقق یابد و راه را به توسعه تمدن و مدنیت این جوامع هموار سازد، از هم پاشید و با چند سده تأخیر در اروپا تحقق یافت.

- حذف آیات غیر دینی از قرآن، ضرورت اصلاح دینی در اسلام

تجربه معتزله نشان می دهد که هر حرکت و خیزش «پروتستانیسم و اصلاح طلبانه در اسلام»، در نهایت در برابر یک دو راهی تاریخی قرار می گیرد:

1- راه عقلانیت دینی؛ آن جا که "وحی" برتر از «عقل» است و اعتقاد به عقل برتر از "وحی"، "کفر" به حساب می آید.

2- راه عقلانیت فلسفی؛ آن جا که «عقل و منطق بشری» بر «وحی» و آیه منسوب به خدا» تقدم دارد. جهان بر منطق بنا شده و خلقت خدا بر عدل منطقی بنا می شود. خالق این جهان منطقی لزوماً باید بر اساس خرد و منطق حکم براند. در نتیجه، هر چه عقلانی نیست، حتی آیات قرآن، یا آن چه "وحی و کلام الله" خوانده می شوند، مردود است.

از این رو، مدعیان اصلاحات دینی و پروتستانیسم اسلامی راهی جز انتخاب یکی از این دو آلترناتیو را ندارند. آنان:

1- یا همانند مدعیان اصلاح طلب دینی دهه های گذشته ایران، از بیم انحراف از "مذهب حقه" بر معیارها و مرزبندی های سنتی نیمه دینی و نیمه خرافی گردن نهند و در آن صورت، در بهترین حالت ممکن به نتیجه ای جز بازتولید همان کلام و شریعت اسلامی انحصارگران دینی و مذهبی نرسند،

- یا همچون مسلمانان معتزله و قدمی جلوتر از این جماعتی که بیش از هزار سال پیش می زیسته اند، از مرزهای دگم ها و تابوها دینی و فرقه ای عبور کنند و قبل از همه، احکام و آیه های قرآن را مورد ارزیابی عقلی، منطقی و علمی قرار دهند و از رد آیات به اصطلاح "کلام الله" که عقلائی و منطقی نیستند، نهراسند.

تا زمانی که یک چنین حرکت و خیزشی آغاز نشده، اصل و اساس «سیطره دین و دنیای قرون وسطائی اسلام» آماده هیچ تغییر و تحول اساسی نخواهد شد. عقل دینی باز هم به جای عقل بشری حکم خواهد راند و همانند هزار و چهارصد سال گذشته، بینش دینی و اجتماعی مردم مسلمان، هیچ نوسازی و رنسانسی را تجربه نخواهد کرد. در نتیجه، حرف حجت الاسلام مخالف عقل فلسفی، حجت الاسلام امام محمد غزالی، به صحت خود باقی خواهد ماند که "کسی که در علم ریاضی مطالعه و تعمق کند از دین (دین دگماتیک منکر عقل و منطق فلسفی) منصرف گردد"²³⁵.

²³⁵ ر.ک. به صادق زیبا کلام، "ما چگونه ما شدیم، ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران"، ص 268.

فصل ششم

جعل حدیث برای تحریف معنی و مفهوم قرآن

1- جعل حدیث و احادیث جعلی

به این جا رسیدیم که با تأسیس حکومت دینی و سر کار آمدن خلفاء/اسلام به عنوان «دین» هر چه بیشتر فدای «اسلام به عنوان سیاست و حکومت» شد و در خدمت هدف های دینی-سیاسی دین سالاران، حاکمان، شریعت سازان و رهبران فرقه ها، جماعت ها و اقوام و طوائف قرار گرفت. هر چه زمان گذشت، عمده شدن سیاست، غنیمت و قدرت، یا به بیان دیگر، عمده شدن «اسلام دنیوی»، اسلام به عنوان دین را بیشتر و بیشتر به حاشیه راند. و "کتاب دینی" هر چه بیشتر در خدمت منافع و مطامع دنیوی اسلامیان قرار گرفت.

اما برای تغییر معنی و مفهوم آیات و دینی کردن نظر و فرمان دین سالاران، تغییر کتاب دینی ضروری بود. قبلاً بحث شد²³⁶ که چرا تغییر «نظم و نثر» قرآن رسمیت یافته کار آسانی نبود، به این راحتی هم جا نمی افتاد و به نتیجه ای هم نمی انجامید. «هیچ عاقلی درخت میوه خود را از بیخ نمی برد و گاو شیر ده خود را سر نمی برد». خلفاء، حکام و شریعت سازان اسلامی هم جز در مواردی معدود، چنین نکردند و اکثراً از خدشه دار کردن «نظم و نثر»²³⁷ قرآن پرهیز کردند و ضرورتی برای به خطر انداختن اعتبار کتابی که به آنان قدرت و ثروت بخشیده بود ندیدند. اما بر خلاف "نظم و نثر" رسمیت یافته قرآن، تغییر «معنی و مفهوم» آن:

²³⁶ ر. ک. به کتابت قرآن در کتاب دوم جلد 2.
²³⁷ پیشین

- نه رسمیت یافته بود و به سختی افزودن آیات و متون جدید بر "نظم و نثر" منسوب به خداوند بود،
 - نه خطر بی اعتباری کتاب دینی بی را که برای توجیه حکومت و قدرت دین سالاران به کار می رفت به دنبال می آورد و،
 - نه اصل بهره گیری از کتاب برای ایجاد تبعیت در بین توده های مسلمان را از بین می برد.
 این بود که نسل های بعدی حکام و شریعت سازان، «راه انتخاب و تفسیر» آیات قرآن را برگزیدند و با استفاده از آن چه "سنت و احادیث نبوی"²³⁸ نامیده می شوند، به ساختن و پرداختن «معنی و مفهوم جدید آیات» دست زدند. و بدین وسیله، بر هوس های سیاسی، نیت اقتصادی و نظریات فرقه ای خود لباس دینی و اسلامی پوشیدند.
 با ضرورت یافتن استفاده از عنوان «سنت رسول» برای تداوم حکومت اسلامی نیز، حدیث و روایت «مورد لزوم» در مرکز توجه دین سالاران قرار گرفتند و بسیاری مأمور یافتن احادیث و روایات مورد دلخواه دین سالاران شدند.

اما دیدیم که قرآن هیچ جمله و آیه ای در مورد 1- آینده جامعه اسلامی باقی مانده از رسول و 2- کاربرد «احکام غیر دینی قرآن» ندارد. این نقیصه باید از راه دیگری تأمین می شد، چرا که حکومت دینی و اسلامی بدون مجوز دینی ممکن نبود. این بود که "تفسیر و تأویل" شکل گرفت و روایت و حدیث همچون علت وجودی آن ها به کار رفت. این ابداع دینی- سیاسی به شریعت سازان نوع به نوع اسلامی فرصت داد تا با استناد به آن چه "سنت و حدیث رسول" خوانده می شود، «معنی و مفهوم آیات قرآن را از نو انشاء کنند» و نتیجه کار خود را به نام خدا و "کلام خدا" به خورد توده های مسلمان بدهند.

منطق توجیهی این بود که پیامبر بهتر از هر کس دیگر "معنی و مفهوم" آیات قرآن را می دانست و فهم و درک او از آیات و عمل او از نظر اجرای احکام درست ترین بود. این نظر در حالی مطرح می شد که هیچ نوشته ای

²³⁸ معنی نخستین کلمه حدیث (جمع عربی آن احادیث از ریشه حدث) «خبر و داستان»، یا به معنی محدودتر «نقل قول» بوده، ولی معنی ویژه اصطلاح حدیث عبارتست از روایات اقوال و افعال پیامبر (در مورد شیعیان همچنین امامان). ر. ک. به زیر نویس های پیشین در این جلد.

از چگونگی درک و فهم پیامبر و سوابق اجرای احکام از سوی وی باقی نمانده بود و جز فولکور دینی و فرقه ای هیچ سند و مدرکی از سنت رسول در افکار و خاطره ها وجود نداشت.

در این بستر، ذکر روایت و ساختن احادیث به تنها راه چاره تبدیل شدند و احادیث ساخته و پرداخته شده برای "تفسیر آیات" و «ساختن معانی مورد نظر قرآنی» به کار گرفته شدند.

این رابطه اما، در همین حد هم باقی نماند. به سبب توسعه اسلام به جوامع جدید، شرایط جامعه اسلامی در عرصه های مختلف زندگی رو به تغییر نهاد. شرایط و نیازهای جدید نیز نگارش تفاسیر جدیدتری را لازم شمردند. برای انشای تفاسیر جدید نیز، ساختن و پرداختن هر چه بیشتر احادیث جدیدتر لازم آمد. این بود که ساختن و پرداختن روایت و حدیث مورد نیاز در برنامه کار شریعت سازان اسلامی قرار گرفت. حرفه محدثی به شغل مهم دینی تبدیل شد و فرآورده های نوع به نوع محدثین و مفسرین جدید و جدیدتر، تمام بازار دینی اسلامیان را اشغال کرد.

ساختن احادیث جدید و جدیدتر برای پاسخ گوئی به مسایل دینی و غیر دینی جدید و جدیدتر، مثل یک توپ برفی هرچه به جلو غلطید، ابعاد بزرگتری به خود گرفت. تولید روایات مورد نیاز و احادیث مخدوش و دروغین همچون بیماری مسری در بین خدمتگزاران حاکمان اسلامی و هواداران فرقه های اسلامی شیوع یافت و نگارش احادیث جعلی تا به حد زیر سوال رفتن حرمت های دینی، دین و دینداران را آلود.

- جمعی به خاطر تعصب دینی و فرقه ای به ساختن و پرداختن خبر و روایت حدیث روی آوردند،

- جمعی از سوی دین سالاران و حکام ریز و درشت دینی مأمور ساختن و پرداختن روایات جدیدتری شدند و،

- جمعی هم در مقابل پاداش و به سفارش مشتریان بازار سیاست و حکومت، احادیث سفارشی جعل کردند و از آن طریق به خواست دنیوی مشتریان و فرقه دینی شان، لباس دینی و اسلامی پوشانیدند.

در این میان، فرقه‌هائی هم که از عهده استخراج موضوعات مورد علاقه خود از راه "تفسیر قرآن" بر نیامده بودند، به "تأویل"²³⁹ آیات قرآن دست زدند و از این طریق، معنی و مفهومی خلق کردند که هیچ آیه‌ای از این حدود 6200 آیه قرآن در موردش حرفی نزده و بحثی نکرده بودند.

- جعل حدیث تنها چاره کار

تقریباً همه کسانی که در مورد اسلام و شریعت مطلبی ارائه داده اند؛ چه مفسرین و اهل کلام اسلامی، یا محققین اسلام شناس سکولر، چه مخالف، یا موافق این یا آن خط و شریعت، در این نظر متفق القولند که:

- بخش مهم احادیث اسلامی، جعلی و ساختگی است و عمدتاً برای مشروعیت دینی بخشیدن به خواست‌های دینی و دنیوی حکومت‌گرایان اسلامی و رقبیان حکومت ساخته و پرداخته شده‌اند.

شیخ بهالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی در کتاب حدیث خود به نام "اربعین شیخ بهائی" اعتراف می‌کند که رفته رفته ابعاد جعل احادیث تا به جایی گسترش یافت که حتی کسانی پس از صدها سال از زمان رسول، مدعی مصاحبت با وی شدند و با استناد به این مصاحبت، احادیثی را نقل کرده و به بازار آوردند و توده‌های محروم مسلمان را با این تقلبات به دنبال خود راه انداختند. برای نمونه، "پس از انقضای ششصد سال از هجرت رسول، شخصی به نام «بابارتین» در هندوستان ظهور کرد و ادعا کرد که از اصحاب "رسول خداست" و تا امروز زنده مانده است. «طبق معمول هر ادعای خرافی دیگر»، جمعی نیز او را تصدیق کردند. این شخص احادیث فراوانی را بر زبان‌ها افکند به این گمان که آن‌ها را خود از زبان رسول خدا شنیده است"²⁴⁰

²³⁹ "تأویل" بازگشت دادن سخن و منصرف نمودن آن از معنای ظاهری آن به سوی معنی پنهان است (ترجمه و متن اربعین شیخ بهائی، پیشین ص 300). تأویل به معنی تعبیر کلمه و نشانه به موضوعی که در متن ظاهری آیات وجود ندارد. تفسیر آیات حداقل محدود به ظاهر کلمه و جمله آیات است، اما در تأویل هیچ تعهدی برای محدودیت ظاهری نظم و نثر وجود ندارد. برای نمونه از تعداد برادران یوسف (11 نفر) در قرآن این نتیجه تأویل می‌شود که آیه مربوط به دوازده امام است. تأویل بر اساس این باور بنا می‌شود که قسمتی از آیات قرآن دارای یک معنی ظاهری فاقد اعتبار و یک معنی باطنی پر از رمز و راز معتبر است. بر این ادعا، "خواست خدا و علت وجودی نزول آیه برای بیان آن معنی باطنی است".

²⁴⁰ ترجمه و تفسیر اربعین شیخ بهائی، ص 304.

امروزه کار به جایی رسیده که حتی مفسرینی که حدیث را به عنوان ابزار اصلی کار خود به کار برده و می برند، برای متفاوت نشان دادن کار خود، آن را با بحثی در «مورد جعل حدیث، احادیث مجعول و دروغ پردازان اهل حدیث» زینت می دهند²⁴¹. از آن جمله سید محمود طالقانی در تفاسیر خود در "پرتوی از قرآن" می نویسد: "اگر صفحه ذهن مسلمانان از تأویلات مبهم و احادیث اسرائیلیان و نقلیات از کتب هندوها پاک شود، راه تفکر صحیح در این گونه آیات باز می گردد"²⁴². جالب است که وی با این وجود از احادیث موجودی که با چنین راه و روشی فراهم آمده، برای تفسیر آیات قرآن سود جسته است.

2- تاریخ نگار جعل حدیث

کار نگارش حدیث خیلی زود با فوت رسول آغاز و از همان زمان نیز به عنوان بدعتی ضد دینی ممنوع اعلام شد. "ابوبکر در زمان خلافت خود دستور داد پانصد حدیث مکتوب را بسوزانند. خلیفه عمر هم همین که بر خلافت مستقر شد، نوشتن و ضبط حدیث را منع کرد و به همه ولایات دستور داد که هر حدیث نوشته را بسوزانند. آنان هر دو با استناد به سنت رسول از نقل حدیث به سختی جلوگیری می کردند. بدین جهت نوشتن حدیث تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ممنوع و متروک گردید"²⁴³.

جالب این بود که اینان همه از سوئی به "سنت رسول" استناد می کردند و از سوی دیگر، از مکتوب کردن آن ها جلوگیری می کردند. ظاهراً این ممانعت از آن جا ناشی می شد که نسل اول مسلمانان به تبعیت از شیوه رسول، قرآن را تنها کتاب و مرجع دینی می دانستند. اینان تمام دانش و علوم را در قرآن دیده و از نگارش و مکتوب کردن هر مرجع و منبع دیگر پرهیز داشتند.

²⁴¹ برای نمونه ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد 7، پیشین، ص 53؛ جلد 11، پیشین، ص 28-32؛ جلد 16، پیشین، ص 122-123؛ پرتوی از قرآن، محمود طالقانی، پیشین، جلد 1 و 2، ص 10-11؛ علی دشتی، 23 سال، پیشین؛ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، جلد 1.
²⁴² محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، جلد 1، ص 115.
²⁴³ کنز العمال، جلد 5، ص 237؛ نقل از پرتوی از قرآن، محمود طالقانی، پیشین، جلد 1 و 2، ص 9.

باور به این که قرآن حاوی تمام دانش هاست، همچون سنتی دینی از زمان رسول باقی مانده و با آیه های عدیده ای نیز تأیید شده است²⁴⁴.

با این وجود، نقل و ساختن احادیث راست و دروغ خیلی زود و به موازات شعله ور شدن جنگ قدرت و برادرکشی در میان مدعیان خلافت و برای اثبات حقانیت این، یا آن مدعی خلافت و حکومت اسلامی آغاز شد. به بیان علامه طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان: "هنگامی که مردم اطراف ابوهیره، سمره بن جندب، نعمان بن بشیر، کعب الاخبار، عکرمه، مروان، عمر و عاص و ... را گرفته بودند و حدیث دریافت می کردند، شیعه اطراف امیرالمؤمنین علی و فرزندانش گرد آمده بودند و به فراگرفتن حدیث مشغول بودند"²⁴⁵.

"علی بر خلاف خلفای پیش از خود، درس و تدوین حدیث را تجویز می کرد"²⁴⁶. این اقدام با سنت زمان رسول در مورد ممنوع بودن ثبت و ضبط هر موضوعی غیر از "وحی خدا" مغایر بود.

"در زمان امویان، احادیث، «اصل دوم» تعلیمات دینی و حقوقی اسلامی شناخته شدند. این خود محرکی دیگر برای گردآوری و ساختن و پرداختن احادیث شد"²⁴⁷.

"در زمان عباسیان در سه مکتب فقیهان که در عهد امویان پدید آمده بود؛ یعنی مکتب مدنی، مکتب عراقی (در کوفه) و مکتب شامی (سوری) مطالعه منظم احادیث آغاز شد. در جریان کار معلوم شد که:

- قرآن و احادیث نه تنها به بسیاری از مسائل دینی و حقوقی پاسخی نمی دهند، بلکه استفاده از آن ها به سبب محتوی و ساختارشان کاری بس دشوار و بی نتیجه است. نیز به خاطر وجود "ناسخ" در قرآن، و تعارض در حین مقابله برخی از احادیث با بعضی دیگر، فقیهان به منظور چاره جوئی به تدوین اصل "ناسخ و منسوخ" پرداختند. در نتیجه درباره این که کدام جای قرآن را باید "ناسخ" و کدام قسمت را "منسوخ" شمرد تألیفات فراوان

²⁴⁴ ر.ک. به "کیفیت علوم نقل شده در قرآن" در فصول آتی.

²⁴⁵ علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص 420، به نقل از "ترجمه و متن اربعین شیخ بهائی"، پیشین، ص 23.

²⁴⁶ پیشین.

²⁴⁷ ر.ک. به پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 142-143.

پدید آمد²⁴⁸. وجود آیات متعارض "ناسخ و منسوخ" و ضرورت حل و فصل تعارض و تقابل بین آیه های قرآن بعداً به عنوان توجیهی برای بازنویسی احادیث راست و دروغ مورد استفاده شریعت سازان قرار گرفت. کسانی هم به بهانه حمایت از دین به ساختن حدیث دست زدند و جمعی نیز برای نشان دادن حقانیت این، یا آن مدعی قدرت و خلافت احادیث جدید ساخته و به بازار آوردند.

به گزارش خود اسلامیان²⁴⁹ روزی در جمع عالمان دینی از زاهد معروفی به نام میسره ابن عبدالربین²⁵⁰ سؤال کردند که این همه حدیث در مورد این که "این سوره را بخوانی این همه ثواب دارد و آن سوره را قرائت کنی آن همه ثواب دارد" را از کجا دریافت کرده ای. میسره با افتخار جواب داد که این همه را از خود ساخته تا مردم را به خواندن قرآن تشویق کند²⁵¹. از این نوع زاهدان متعصب و هاب ابن هافس²⁵² مدت 20 سال بدون هرگونه ملاقات با دیگران گوشه عزلت برگزیده بود و در تمام این مدت، بدون آن که با کسی تماس برقرار کند از خود حدیث می نوشت و بیرون می داد²⁵³. محدث معروف شیخ بهائی، "تقرب به ملوک و قدرتمندان" را از عوامل مهم جعل حدیث می داند و می افزاید: "در این مورد در تاریخ حدیث و حدیث نگاری نمونه های فراوانی رخ داده است، و ما سراغ داریم، مثلاً عیاش بن ابراهیم بر خلیفه و امیرالمؤمنین مهدی عباسی که یکی از خلفای کیوترباز عیاش بود، وارد گردید و برای جلب عواطف او حدیثی را با نسبت دادن به پیامبر اسلام چنین قرائت کرد: "رسول خدا فرمود: مسابقه جز در تیراندازی، اسبدوانی، شنا و کیوتربازی! نیست". مهدی دستور داد ده هزار درهم به او صلّه و جایزه بدهند و گفت گواهی می دهی که آخر این حدیث در

²⁴⁸ پیشین.

²⁴⁹ Kandemir: Mevzu Hadisler, Diyanet İşleri, refer to Irakı: Fethülü-Muğis, 1/131; Ali al Karı: Şerhu Nuhbetil-Fiker, Ist 1327, s. 128; İbnül Ceviz, Kitabul- Mevzuat, varak 4a; zahabı, Mizan, 3/222.

²⁵⁰ Meysere İbn Abdırabbih.

²⁵¹ Turan Dursun, Tabu Can Çekişiyor- Din Bu 3, 11 Basım, Kaynak yayınları, İstanbul.

²⁵² Vehb İbn Hafs,

²⁵³ Turan Dursun, İbid, s. 79.

مورد کفتربازی دروغی است که برای خوش آیند من بر رسول خدا بسته شده بود²⁵⁴.

"در قرن سوم و چهارم عده/حادیث از هزارها تجاوز کرد. در این زمان، صدها نفر از یک سوی کشورهای اسلامی به سوی دیگر می شتافتند تا حدیث جمع آوری کنند. "طبقه محدثین" که در سراسر کشورهای اسلامی مورد اعتبار و احترام بودند، هزارها حدیث از حفظ داشتند. می گویند «ابن عده»، متوفی به سال 332 هجری، دویست و پنجاه هزار «حدیث با استناد» از حفظ داشت. بدیهی است سنگ بزرگ علامت نزدن است و وجود این همه حدیث، خود دلیل بر عدم صحت آن هاست. معلوم است که با این وجود دیگر جایی برای عقل و تفکر آدمی باقی نبود²⁵⁵.

به نظر محققین اروپائی و از آن جمله به بیان "گولد تسهیر، نفوذ مسیحیت، یهودیت و زرتشتگری و همچنین تأثیر محیط فرهنگی بیزانس، سوری، قبطی و ایرانی در اسلام، بیش از هر رشته ای در زمینه/حادیث تجلی کرد"²⁵⁶. "اندکی بر نیامد که از این مجموعه ها کتاب های ضخیم تشکیل شد. با این وجود:

- بعضی از این روایات با یکدیگر تعارض می کرد،
- بعضی از آن ها در مورد اعتقاد خاصه یعنی شیعه علی بن ابوطالب بود،
- بعضی دیگر منطبق با عقاید عامه می شد که مقام خلافت را انتخابی (بزرگان قوم) می دانستند و،
- بعضی مناسب مذاق بنی امیه و بعضی دیگر مطابق سلیقه بنی عباس بود²⁵⁷.

بسیاری نیز فقط برای فروش قصه های خود در بازار دینی، آن ها را از طریقی به پیامبر نسبت می دادند²⁵⁸ و حتی آن جمعی هم که دست به ساختن و پرداختن حدیث نمی زدند، به نوعی در این دست یازیدن های غیر مجاز دینی مداخله می کردند. محقق مرکز اسلامی ترکیه کاندمیر²⁵⁹ از

²⁵⁴ ترجمه و متن اربعین شیخ بهائی، پیشین، ص 302.

²⁵⁵ علی دشتی، 23 سال، ص 401-400.

²⁵⁶ پیشین، ص 139.

²⁵⁷ جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، پیشین، ص 747.

²⁵⁸ Kandemir, Mevzu Hadisler, Diyanet İşleri, Türkiye.

²⁵⁹ Kandemir.

شریعت سازان نامی همچون سوپوتی و ابن جوزی نقل می کند که حتی محدثین با نام و عنوانی که از خود حدیث جعلی نساختند، بسیاری از احادیث "صحیح" را مردود و احادیث دروغین را "صحیح" قلمداد کردند.²⁶⁰

3- جعل حدیث و فرقه های اسلامی

جعل و عرضه احادیث جدید ادامه یافت و هر فرقه ای برای خود مجموعه ای از سخنان و روایت رسول جمع آوری کرد، باشد که از زمان پیامبر ده ها و صدها سال گذشته بود و اصولاً نقل قول شفاهی در این فاصله زمانی نه ممکن بود و نه ارزش و اعتباری منطقی داشت.

"مالک بن انس (متوفی 179 ه ق) مؤسس مذهب مالکی 1700 حدیث گرد آورد. امام احمد بن حنبل (متوفی 241 ه ق) مؤسس مذهب حنبلی بیش از 3000 حدیث گرد آورد²⁶¹."

امامان شیعه، هم احادیثی نقل کردند و هم منبع نقل و نگارش احادیث شدند. این مرجعیت حتی شامل امام خردسال مهدی هم شد، به طوری که محمد ابن یعقوب کلینی (سال وفات 329-328 ه ق) نویسنده اصول کافی که گویا "امروزه معتبرترین کتاب بعد از قرآن در بین شیعیان است"²⁶²، این کتاب را در رابطه و ارتباط با "امام مهدی غایب" به رشته تقریر در آورده است. حتی ادعا شده که "کتاب کافی بر "امام مهدی" عرضه شده و وی گفته: "همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است"²⁶³.

"شیعیان در این راه به قدری پیش رفتند که مدعی آمدن نامه خدا در مورد امامت علی شدند²⁶⁴ و ادعا کردند که "پیامبر اسلام دو کتاب "جفر و جامه" را بر علی علیه السلام املاء کرد و در آن دو کتاب، علم آن چه بوده و خواهد بود تا روز قیامت وجود داشت"²⁶⁵. بر این ادعا، گویا "این دو کتاب

²⁶⁰ Kandemir: Mevzu Hadisler, Diyanet İşleri, s. 142 refer to Süyuti, tedribur-alravı, 1/279.

²⁶¹ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 136.

²⁶² اصول کافی، کلینی رازی، پیشین، ج 1، ص 4.

²⁶³ ر. ک. اصول کافی، کلینی رازی، پیشین، ج 1، ص 7.

²⁶⁴ به شجاع الدین شفا، توضیح المسائل، ص 27.

²⁶⁵ ترجمه و متن اربعین شیخ بهانی، ص 304-305.

پیش امام علی بودند و همچنان در اختیار ائمه و پیشوایان معصوم قرار داشتند، و آنان یکی پس از دیگری به ارث می بردند²⁶⁶. نتیجه جمع آوری «احادیث تشیع» چهار کتاب اصولی یا «الکتاب الاربعه» است. از اینان، محمد ابن یعقوب کلینی پشتوانه حقوقی تشیع را در کتاب «الکافی فی علم الدین» که شامل 16000 حدیث است مهیا کرد. او 5072 حدیث جمع آورده خود را صحیح، 9485 حدیث را ضعیف و باقی را با احتیاط پذیرفت. ابو جعفر محمد ابن علی القمی ملقب به ابن بابویه یا الصدوق (وفات 991 میلادی) کتابی شامل 4500 حدیث تدوین کرد. محمد ابن حسن طوسی (وفات 1067 میلادی) کتاب های «تهذیب الاحکام» و «استبصار» را به پایان رسانید و شریف الرودی کتاب نهج البلاغه را در قرن دهم! جمع آوری کرد²⁶⁷.

محمد ابن یعقوب کلینی از طریق رابطه ادعا شده با "امام مهدی" نقل می کند: "امام جعفر صادق درباره این گفتار خدای عزوجل در آیه 78 سوره مائده که: "آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند..." فرمود که منظور از این آیه، مسخ شدن آن ها به خوک به نفرین حضرت داود بود و مسخ شدن آن ها به صورت بوزینه بر زبان عیسی بن مریم بود²⁶⁸. بر اساس این حدیث، منظور از «لعنت شدن بنی اسرائیل» در این آیه قرآن آن بوده که گویا حضرت داود، بنی اسرائیل را نفرین کرد و آنان به خوک تبدیل شدند و مریم نیز آنان را نفرین کرد و آنان به بوزینه تبدیل شدند. طبیعی است که یک چنین احادیثی از جنبه های مختلف سوال انگیزند. این مورد خاص بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

²⁶⁶ روایت محمد بن یعقوب کلینی از امام جعفر صادق در کتاب «کافی»، شریف جرجانی در کتاب «شرح المواقف» و دیگر محدثین شیعه، نقل از ترجمه و متن اربعین شیخ بهائی، پیشین.
²⁶⁷ فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و ...، پیشین، ص 93.
²⁶⁸ کلینی، روضة من الکافی، ج 1، حدیث 240، به نقل از شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 199.

4- جعل حدیث همچون سنت اسلامی

با این حساب، در مورد جعل حدیث، حرف فقط بر سر ده ها، صدها، هزارها و صدها هزار حدیث درست و نادرست نیست. به بیان محقق ایرانی شجاع الدین شفا²⁶⁹، تعداد احادیثی که فقط به وسیله شیعیان تولید و عرضه شده، از مرز رقم هزار هزار هم می گذرد و به اندازه ای است که از ظرفیت 23 سال پیامبری و بلکه از ظرفیت تمام طول عمر رسول هم در می گذرد. این رقم به اندازه ای است که فقط "کتاب «الذریه الی تصانیف الشیعه» در باب حدیث و معاجم حدیثی، «743 کتاب» از مجموعه هایی از اصول احادیث با اسامی و مشخصات گرد آورندگان و مؤلفان آن ها را جمع آوری و ذکر کرده است"²⁷⁰.

چنین بود که "صد و پنجاه سال بعد از هجرت، ابن ابی العوجا اعتراف کرد که از ساختن و جعل قریب 4000 حدیث ثروت خوبی اندوخته است. طرفداران عایشه بر ضد علی 2210 حدیث ساختند و در این میان ابوهریره که 5300 حدیث نقل کرده سهم بسزائی دارد. بسی دیگر از جاعلان حدیث نیز بوده اند که درباره آنان سکوت شده و نامی ندارند... پس هر فرقه و حزب دینی و هر مکتب و مشرب کلامی، بر سر صحت یا عدم صحت حدیثی به سلیقه و منفعت خود قضاوت آغاز کرد"²⁷¹. اما با این وجود، آن چه در طول 150 سال بعد از هجرت جعل شده بود، در برابر آن چه بعداً بر اساس «سنت» جا افتاده «جعل حدیث و دست برد در معنی و مفهوم آیات قرآن» تولید شد، باز هم رقم قابلی به حساب نمی آید²⁷².

«سنت اسلامی جعل حدیث» رفته رفته هزاران نفر را در این شغل پر درآمد مشغول کرد. کار ساختن و پرداختن احادیث جعلی و "توضیح و تفسیر" قرآن دینی و دنیوی بر اساس این جعلیات تا به جایی رسید که در طول

²⁶⁹ ر. ک. به شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین و توضیح المسائل، پیشین.

²⁷⁰ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 137

²⁷¹ جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، پیشین، ص 747.

²⁷² ر. ک. به کتاب محقق ایرانی شجاع الدین شفا تحت عنوان توضیح المسائل، پیشین. با وجود این کتاب احتیاجی به بحث زیاد در مورد موضوع جعل حدیث و احادیث جعلی نمی بیند.

زمانی به بلندی 1400 سال، زمینه های مختلف اسلامی؛ از ایمان، اخلاق و عبادت تا زمینه های حقوقی و اجتماعی را آلود و حتی امکان و فرض صحت روایت، سنت و تفسیر اسلامی را ناممکن کرد.

5- رد صحت احادیث به وسیله محدثین اسلامی

رفته رفته آتش جعل حدیث و احادیث جعلی اسلامی به قدری شور شد که جمعی از "عالمان" و محدثین نامی اسلامی، برای نجات اعتبار دینی خود هم که شده، به بررسی و انتخاب احادیث موجود دست زدند. مفسر معروف ابو عبدالله محمد البخاری (275-195 ه ق، 870-810 م) در حدود 600000 (ششصد هزار) حدیث گرد آورد، ولی از آن میان فقط اندکی بیش از یک در صد، یعنی فقط 7270 حدیث را «صحيح» تشخیص داده و در کتاب خود «الجامع الصحيح»، یا به اختصار «الصحيح» آورد. این مجموعه بعداً در جهان اسلام اعتبار عظیمی کسب کرد²⁷³.

مجموعه دیگری باز تحت عنوان "الصحيح" به نام مسلم بن حجاج نیشابوری (262-202 ه ق) به همین قدر مورد قبول عامه قرار گرفت. مفسر اسلامی نیشابوری در این کتاب در باره 300000 (سیصد هزار) حدیث تجدید نظر کرد و فقط 12 هزار، یعنی 4 درصد از آن ها را معتبر شناخت²⁷⁴.

- وجود حدیث "صحيح" به اثبات نرسیده

الف- قابل مراجعه علمی

ابو عبدالله محمد البخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری و خیلی های دیگری که بعداً به انتخاب احادیث دست زده اند، در یک مورد خاص قابل مراجعه علمی اند. آنان حتی تحت تأثیر فاناتیسم مذهبی و دینی آن دوره و زمانه، در موردی 96 درصد و در مورد دیگری 99 درصد از احادیث رایجی را که برای خیلی ها "صحيح" فرض می شوند، بی اعتبار اعلام کرده اند. این اعلام بی اعتباری فقط به این مفهوم نبوده که مثلاً این احادیث از آن رسول نبودند، یا نمی توانستند باشند. این احادیث همچنین مبنای منطقی نداشتند، از

²⁷³ جان بی ناس، پیشین، ص 748؛ پطروشفسکی، پیشین، ص 137.

²⁷⁴ پطروشفسکی، پیشین، ص 137.

طریق زنجیره ای معقول از نقل قول ها نقل نشده بودند، و عقلا نیز ناممکن، یا مخالف و مغایر آموزش ها و عقاید اساسی قرآن بودند.

با این نتیجه گیری، آن هم از سوی این شریعت سازان و محدثین مورد قبول عام و خاص فرق اسلامی، این سؤال مطرح می شود که:

- چگونه می توان به بخشی از مجموعه ای از نقل قول هائی که غلط، جعلی، غیر عقلانی، مغایر احکام قرآن، یا ساختگی بودن بالغ بر 96-99 درصدشان به اثبات رسیده است، اعتماد کرد، یا قسمتی از چنین مجموعه ای را «صحیح» تشخیص داد؟

- آیا باور به صحت چنین مجموعه ای از نقل قول هائی که "حدیث نبوی" نام گرفته اند، منطقی، عقلانی و دینی است؟ آیا وقتی 96-99 مورد از یک جعبه صدتائی گوشت، فاسد است و به مسمومیت منجر شده، نباید در مورد آن یک تا چهار مورد باقیمانده در جعبه صد تائی به تمامی مشکوک بود- بیرونش ریخت، یا جز با آزمایش و اثبات، به «صحت و سلامت» شان رأی نداد؟

- آیا می توان و عاقلانه است که از باقی مانده یک جعبه قارچی که 96-99 درصدش مسموم کننده است، به صرف آن که مسموم بودن آن یک تا چهار درصد باقیمانده به اثبات نرسیده، غذا پخت و نوش جان کرد؟ آدم های عاقل به چنین کاری دست می زنند؟ اگر نه! پس چرا باید میلیون ها میلیون مسلمان و مریدان فرقه های مختلف اسلامی یک چنین مجموعه بی اعتباری را به عنوان سند دینی خود بپذیرند و به آن گردن نهند؟ این آیا از آن رو نیست که:

1- به اینان یاد داده اند که در موضوعاتی که به نام دین عرضه می شود به عقل، منطق و شعور بشری شان رجوع نکنند؟ و،

2- چون همه فرقه های اسلامی در کار جعل حدیث و استفاده از احادیث جعلی دست داشته و دارند، کسی را یارای / امتناع از پختن و خوردن این مواد مسموم کننده دینی بی که خود نیز از تولید کنندگانش اند، نیست؟

ب- غیر قابل مراجعه علمی

با این وجود، ابو عبدالله محمد البخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری و خیلی های دیگری که مدعی انتخاب احادیث "صحیح" شده اند، از نظر منطق و متهای انتخابی شان قابل مراجعه علمی نیستند. می بینیم که این دو "علمای اسلامی" با رد 96-99 درصد احادیث جمع آوری شده به این جا

رسیده اند که گویا بقیه، یعنی 4-1 درصد آن ها، «صحیح» اند. استدلال آن ها این است که *دلیلی برای ردّ این درصدهای اندک نیافته اند*. ولی سؤال این نیست که آنان *دلیلی برای ردّ این درصد ها نیافته اند*، بلکه سؤال این است که:

- اینان از کجا و چگونه فهمیده اند که آن احادیثی که دلیلی برای ردّشان ندارند، یا جعلی و ساختگی بودن شان به اثبات نرسیده، صحیح اند؟

در این مورد اینان هیچ پاسخی ندارند.

می دانیم که فرق بین «عدم اثبات جعلی بودن» و «جعلی نبودن، یا صحیح بودن» از زمین تا به آسمان است. تا زمانی که نشود غلط بودن موضوعی را به اثبات رسانید، آن موضوع *غلط نیست، ولی صحیح هم نیست!* همین طور، تا زمانی که جعلی و ساختگی بودن حدیثی به اثبات نرسیده، آن حدیث جعلی و ساختگی نیست، اما *عدم اثبات جعلی و ساختگی بودنش به معنی «صحیح بودن» آن نیست*. اگر دروغ بودن حرف حسن و حسین ثابت نشده، چه دلیلی وجود دارد که حرف آنان *راست* تلقی شود؟ به بیان دیگر، برای صحیح بودن حدیثی:

- 1- نه فقط باید دلیلی بر جعلی و ساختگی بودنش وجود نداشته باشد،
- 2- بلکه باید دلیلی دال بر «صحت» آن نیز در دست باشد.

ضرورت وجود بند 2 در مورد «اثبات صحت این یک تا چهار در صد احادیث باقیمانده»، همان منطقی است که مورد توجه این آقایان محدثین اسلامی قرار نگرفته است. اینان این «فقدان دلیل برای جعلی و ساختگی بودن» را با «حکم اثباتی برای صحت داشتن» یکی گرفته اند و بدون وجود رابطه مستقیم، آن درصدهای اندکی را که «هنوز ردّ نشده اند»، «صحیح» اعلام کرده اند. از آن رو، نتیجه کار اینان تا نیمه ای درست و منطقی و از آن به بعد نادرست و غیر منطقی است. با اصلاح این نیمه دوم، نتیجه گیری علمی تحقیق این دو "عالم اسلامی" به این صورت در می آید:

- 1- بی اعتباری و عدم صحت 99 در صد از 600 هزار حدیث جمع آوری ابو عبدالله محمد البخاری (معروف به بخاری) ثابت شده و اعتبار و صحت آن یک درصد باقیمانده اش نیز تأیید نشده است و،
 - 2- مسلم بن حجاج نیشابوری نیز بی اعتباری و عدم صحت 96 درصد از 300 هزار حدیث جمع آوری اش را ثابت کرده، ولی اعتبار و صحت چهار درصد بقیه را به اثبات نرسانیده است.
- در نتیجه:

- صحت «همه» / احادیثی که این بزرگان اسلامی در مکان ها و زمان های مختلف در بازار دینی و دنیوی اسلام و مسلمین یافته اند، از نظر تعلق شان به پیامبر اسلام به اثبات نرسیده است! به بیان دیگر، این احادیث نه متعلق به رسول اند و نه ارزش و اعتباری بیش از هر شایعه دیگری را دارند. بر این اساس، بر اساس تحقیق این شریعت سازان معروف اسلامی،
- صحت هیچ حدیثی نه قابل اثبات و نه قابل دفاع است.

در ضمن، حتی بنا به اعتراف این شریعت سازان متعصب اسلامی²⁷⁵ که معتقد به اصل تقدس و الزام احادیث بوده و انگیزه قوی برای اثبات صحت آن ها داشتند، بخش اعظم نزدیک به 99-96% احادیث موجود، ساختگی و مخدوش است. از این نظر اگر احادیث "صحیح" وجود داشته باشند هم، بخش بسیار اندک و ناچیز احادیث موجود را تشکیل می دهند. کسی هم نام، عنوان و آدرس این احادیث به اصطلاح "صحیح" را که با هزاران حدیث و نقل قول دروغین و تحریف شده مخلوط شده اند، نمی داند. مراجعه به این احادیث مثل جستجوی بی حاصل چند دانه جو دوسر گمشده در تل عظیم جو و گندم است. در نتیجه:
- "صحت" هیچ حدیثی نه قابل تشخیص و نه قابل اثبات است.

- عدم صحت احادیث "صحیح" و "مشهور"

در این رابطه و با این نتیجه گیری، ترمولوژی احادیث "صحیح" و "مشهور" از جنبه دیگر نیز مورد انتقاد است. "حدیث صحیح" حدیثی است که محدثین صحت آن را پذیرفته و بدان مهر قبولی زده اند. حدیث صحیح به معنی حدیث متعلق به رسول نیست، بلکه بدان معنی است که عده ای محدث و شریعت ساز، صحت تعلق آن به رسول را پذیرفته اند. احادیث "صحیح"، ولو اگر به نام پیامبر و سنت و نظر او هم ثبت و ضبط شده باشند، در اساس، جز نظر و رأی این، یا آن فرقه اسلامی قرون وسطانی نیستند و بیش از آن هم نمی ارزند.

²⁷⁵ ابو عبدالله محمد البخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری. ر. ک. به بحث پیشین.

این نتیجه گیری شامل احادیث به اصطلاح "مشهور" هم هست. این احادیث به سبب شهرت و پذیرش عامه و نه به سبب اثبات صحت شان، صحیح قلمداد می شوند. در بحث مربوط به "اجماع" در همین جلد از کتاب این نتیجه حاصل شده که یک حرف متکی بر دگم دینی و فرقه ای چه از یک زبان یا صد زبان فرق نمی کند و در همه حال، به اندازه مصوبات شورای نگهبان ایران فاقد هرگونه ارزش دینی و دنیوی است.

طبیعی است که وقتی اعتبار و صحت گزینش حتی یک تا چهار درصدی چنین کسان با نام و عنوان مفسران شناخته شده و مورد قبول اسلامی زیر سؤال باشد، وای به حال صدها هزار احادیثی که علمای دینی و مریدان مذهبی متعصب تر به نام «صحیح» به بازار آورده و می آورند. به استناد این گونه احادیث جعلی و بی آبرو است که، رساله شرعی می نویسند، «حکم اسلامی» صادر می کنند و «حکومت اسلامی» بر پا می دارند.

6- صحت ناممکن نقل قول شفاهی

ادعای صحت سنت و حدیث اسلامی از جنبه های دیگر هم زیر سؤال است. یکی از دلایل ابو عبدالله محمد البخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری و مدعیان دیگر برای «صحیح» جلوه دادن احادیثی چند آن بوده که آنان به ادعای خود، زنجیره نقل قول ها را به پیامبر، یا یکی از اطرافیان او می رسانیدند. به طور مثال، مفسر معروف طبری در تفسیر خود صحت حدیثی را چنین ردیابی می کند:

"محمد ابن طوسی (1) خبر می دهد؛ بنا به اظهار شخصی (2)، وی این حدیث را از ابو عاصم (3) شنیده است. ابو عاصم نیز آن را از تهمان ابن ابراهیم (4)، وی نیز از عبدالله ابن مسلم المله (5)، وی نیز از مجاهد (6) و وی نیز از ابن عباس (7) شنیده است که: "کافران به محمد تهمت می زدند که مردی به نام بل آم که در مکه می زیسته و به زبانی دیگر حرف می زده، دین و قرآن را به وی یاد داده است. آیه 103 سوره نحل در رد این

اتهام آمده است²⁷⁶: "او به خوبی می دانیم که ایشان می گویند همانا بشری او را آموزش می دهد (حال آن که) زبان کسی که آنان کژاندیشانه ادعا می کنند بیگانه است و این زبان عربی روشن است"²⁷⁷.

می بینیم که این حدیثی که "صحیح" قلمداد شده، با یک واسطه فاقد نام و 6 واسطه با نام به ابن عباس و بر این ادعا نیز با 8 واسطه شفاهی به پیامبر می رسد. باید توجه کرد که تازه پیوند این 8 واسطه شفاهی در مقایسه با احادیثی که قرن ها بعد نقل شده اند، «زنجیره» کوتاهی را تشکیل می دهند. بر این اساس، می توان حدس زد که احادیثی که به طور مثال در قرن 11 هجری از کسانی همچون ملاصدرای شیرازی، ملا محمد تقی مجلسی، محقق سبزواری، یا شیخ بها الدین محمد عاملی معروف به "شیخ بهائی" و غیره نقل شده اند، از چند دست و با چه زنجیره طولانی از راویان با نام و بی نام نقل شده اند، و با این حساب، صحت آن ها چقدر عقلانی و باور کردنی است.

با این وجود، حدیث فوق را شریعت ساز معرفی همچون طبری، "صحیح" ارزیابی کرده، چرا که به بیان وی، "1- منبع نقل و واسطه های بیان آن مشخص اند و 2- زنجیره نقل قول هم به یکی از اطرافیان پیامبر می رسد". اما اگر روش تحقیق این مفسر نامی اسلامی را زیر ذره بین علم و منطق قرار دهیم، به سادگی معلوم می شود که قضاوت وی از جنبه های مختلف، زیر سؤال است و هیچ کفایت علمی و منطقی ندارد:

1- طبری و هیچ کس دیگری نمی تواند صحت وجود همه و تک تک این ناقلان را تضمین بکند،

2- هیچ کسی نمی تواند به راستگویی همه و تک تک این ناقلان گواهی دهد.

3- هیچ تضمینی نیست که:

- همه این آدم ها متعهد و امین بوده اند،

- همه راست و درست خیر داده اند،

²⁷⁶ طبری، مسلم، ابن اسحاق، سیوطی و سایرین با ذکر حدیث هائی، منظور آیه مذکور در مورد کسانی که محتوای قرآن را به محمد یاد می دادند را عاداس، پائیش، یسار یا جویر و سلمان فارسی ذکر می کنند. ر. ک. به: Turan Dursun, Kuran, ibid, s.72-74.
²⁷⁷ قرآن ترجمه بهالدین بهالدین خرمشاهی.

- همه روایتی را با امانت تحویل گرفته و آن ها را بدون کم و کاست و افراط و تفریط به نفر بعدی نقل کرده اند.

4- در ضمن، طبری و هیچ کس دیگر نمی تواند ادعا کند که:

- هیچ کدام از این راویان دچار فراموشی نبوده و نشده، و هیچ کدام مشکل حافظه و یاد آوری خاطره نداشته اند²⁷⁸ و،

- هیچ کدام نیز تحت تأثیر تعصبات کور دینی قرار نگرفته و به خاطر علاقه و حساسیت های دینی و دنیوی خود و دیگران، خبر دریافتی را کم و زیاد نکرده اند.

این سؤالات را باید در این زمینه هم دید که این و هزاران محدث، مفسر و ناقلان نوع به نوع احادیث و سنن نبوی، حتی یک نسخه از اولین نسخه های کتاب دینی خود "قرآن کلام الله" را در دست نداشتند، یا اگر هم داشتند، نتوانسته اند حتی یک نسخه از آن را در زمان خود محافظت کرده و برای آیندگان به ارث بگذارند. در نتیجه، امروزه کسی نمی داند که کتاب قرآن اولیه که در دوره حلیفه عثمان جمع آوری شد، چه محتوایی داشته و با قرآن منسوب به عثمان امروزی یکی بوده، یا چه فرق هائی داشته است. آیا این کسانی که حتی برای حفظ و نگهداری نسخه ای از کتاب دینی خود این همه ناتوان و لالایی بوده اند، می توانند از نظر حفظ و نگهداری احادیثی که در درجه چندم بعد از قرآن قرار دارند، قابل اعتماد باشند؟

در ضمن، امروزه حتی بسیاری از مردم تحصیل کرده که مغزی تربیت شده تر دارند، از آن چه دیروز خورده اند خاطره درست و حسابی ندارند و به آسانی شنیده های شفاهی چند ماه و چند سال پیش را فراموش، یا مخلوط می کنند. نقل قول در یک فاصله زمانی 200، 500، هزار و حتی بیش از هزار سال، مانند آن است که من و شما خاطره ای را از زمان نادر شاه، شاه عباس و شاه اسماعیل صفوی، یا حتی از زمان خلفای عباسی و اموی نقل بکنیم، و با برشمردن نام هائی از پدران، خویشاوندان و دوستان فرضی خود، مدعی شویم که "مثلاً این حرف از خلیفه مأمون، یا امین آمده، و دلیلش هم این است که مثلاً به گمان من و شما:

²⁷⁸ این در حالی است که قرآن و شریعت اسلامی مورد مراجعه این شریعت سازان بر فراموشی انسان انگشت می گذارد و به این سبب هم به شهادت یک نفر اکتفا نمی کند.

- نام همه راویان آشنا یا نا آشنا قید شده و همه نیز این حرف را بدون کم و کاست به نفر بعدی نقل کرده اند. هر کس هم یک عمر این حرف و خاطره و حتی صدها و هزاران خاطره دیگر را، بدون هر ثبت و ضبط کتبی، در ذهن خود به درستی حفظ کرده و آن را بدون هر گونه کم و کاست تحویل بعدی و بعدی ها داده است.

آیا یک چنین ادعائی پذیرفتنی است و اساساً با آمادگی ذهنی و ظرفیت بیولوژیکی انسان سازگار است؟ و آیا از ما نمی پرسند که با چه استدلالی به صحت، دقت و سلامت همه راویان یقین داریم؟

چه می شود اگر امروزه کسی در تهران، تبریز یا هر جای دیگر ایران و دنیا به ادعائی مشابه دست بزند و بر اساس نقل قول های شفاهی بی که گویا فقط با پیچ پیچ توگوشی آدم های فعلاً مرده و خاک شده به خودش رسیده، تاریخ جدیدی برای صفوی ها و افشارها بنویسد؟ چقدر به این حرف ها و تاریخ نویسی ها می شود اعتماد کرد؟

در مقابل آدمی که از سوی پدر بزرگ های هفت، هشت، نه و حتی ده تا بیست نسل قبلی مان که نه، بلکه فقط از پدران نسل چهارم و پنجم مان مطالبی نقل می کند و به آن اعتبار، پولی می خواهد، چه واکنشی نشان می دهیم؟ مثلاً چگونه ارزیابی می کنیم وصیتی را که گویا پدر بزرگ پدر بزرگ مان به کسی بیان کرده و ادعا این است که او هم به پسرش و پسرش هم به ملا غلام علی نامی، او هم به مؤذن مسجد مجاور و او هم به نوه چهارم مشهدی قنبر نامی نقل کرده، و حالا کسی با ادعای این که نوه چهارم مشهدی قنبر است، با یک چنین قصه بی سر و ته از جد بزرگ و بزرگ مان، ادعای طلبکاری دارد، یا مدعی مالکیت ملکی است؟ برای یک چنین نقل قول ها و قصه هائی چقدر تره خورد می کنیم و آیا به این حرف ها، مال و دارائی که نه، یک دسته سبزی ناقابل می دهیم؟ اگر نه،

- پس چطور این همه محققین اسلامی با ردیف کردن نام تعدادی از آدم هائی که هیچ تماسی با آن ها نداشته اند، صرفاً به ادعای این، یا آن محدث متعصب حقیقی و غیر حقیقی بی که به خاطر تعصبات شدید دینی در خطر باز آفرینی ذهنی باورهای دگماتیک قرار دارد، پذیرفته و می پذیرند که مثلاً پیامبر این حرف را زده، یا این آیه به این سبب نازل شده و شأن نزولش این بوده، یا نبوده است؟

به خاطر این چگونگی های ناممکن هم هست که محققین اسلام شناس، از آن جمله آ. پطروشفسکی، "اکثریت احادیث را از نظر تاریخی نامعتبر و غیر موثق"²⁷⁹ تشخیص می دهد. به نظر وی:
- نه فقط او، بلکه اساساً "دانش معاصر اروپائی" اکثریت قاطع احادیث را غیر موثق می شمارد²⁸⁰ و تفسیر های مبتنی بر احادیث و روایات دینی را، - نه دینی و اسلامی، بلکه دنیوی، سیاسی و آلوده به تعصبات دینی و دنیوی زمان روایان و حدیث سازان ارزیابی می کند.

- احادیث و معانی مختلف آیات

جالب است که آش به قدری شور است که حتی شریعت سازان متعصب اسلامی، در مورد صحت بسیاری از روایات، احادیث و شأن نزول آیات با همدیگر هم نظر نیستند. نه فقط روایات و احادیث "صحیح" شیعه و سنی با هم فرق می کنند، بلکه در بین مفسرین هر مذهب و فرقه نیز اتفاق نظر حاصل نیست. کمتر موضوع و آیه ای است که همه مفسرین فرقه امامیه، شیعه، یا حتی شریعت سازان فرقه حاکم بر ایران در صحت مورد و معنای آن متفق القول باشند. گاهی ولو گذرا به هر کتاب تفسیر قرآن نشان می دهد که:

- به طور معمول، برای بسیاری از آیه های قرآن نه یک، بلکه تعدادی "شأن نزول" نقل می شود و،

- در هر موضوعی هم تعدادی حدیث گوناگون و متفاوت از همدیگر پذیرفته شده و همه نیز «صحیح» تلقی می شوند²⁸¹.

بر این اساس نیز، بسیاری از آیات قرآن، به سبب این روایات و احادیث مختلف و متفاوت، به معانی مختلفی تعبیر و تفسیر شده، یا قابل تعبیر و تفسیر اند.

هم از این روست که شریعت سازان اسلامی بی که در جستجوی راهی برای کسب مشروعیت دینی فرقه و راه دنیوی خود به هر راهی سر می زنند، شناس این را می یابند تا برای هر آیه و سوره ای، تعدادی حدیث و روایت

²⁷⁹ پطروشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 140.

²⁸⁰ پطروشفسکی، پیشین، ص 139-138.

²⁸¹ ر. ک. به کتاب دوم جلد 1.

در آستین نگه دارند و از هر حدیث و روایتی نیز تفسیری ساخته و در زمان مناسبتش به بازار آورند. از این جاست که:

- آن چه شریعت اسلامی خوانده می‌شود، معجون صد رنگی است که می‌تواند نسبت به نیاز روز بازار سیاست و حکومت به هر رنگ و شکل در آید. کافی است که فرقه ای حق جعل و اجرای شریعت را به دست بگیرد تا هر وقت، به مقتضای مکان و زمان، رنگ و مطلب دلخواه خود را خود برگزیند و به آن چه اساساً فاقد هر مشروعیت دینی است، لباس های نوع به نوع دینی و اسلامی بپوشاند و در بازار سیاست و قدرت بفروشد.

"شریعت اسلامی" تا این اندازه بدون پایه و بدون ارزش دینی و حتی بدون اعتبار دنیوی است.

7- احادیث علیه منطق بشری

دیدیم²⁸² که کلینی (سال وفات 329-328 ه ق) نویسنده "اصول کافی" که گویا "امروزه معتبرترین کتاب بعد از قرآن در بین شیعیان است"²⁸³، در این کتاب که گویا در رابطه و ارتباط با امام مهدی غائب به رشته تقریر در آورده، نقل می‌کند که:

- "امام جعفر صادق درباره این گفتار خدای عزوجل در آیه 78 سوره مائده که: *"آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند..."* فرمود که مسخ شدن آن ها به خوک به نفرین حضرت داود بود و مسخ شدن آن ها به صورت بوزینه بر زبان عیسی بن مریم بود"²⁸⁴. بر اساس این حدیث، منظور از «لعنت شدن بنی اسرائیل» در این آیه قرآن آن است که داود بنی اسرائیل را نفرین کرد و آنان به خوک تبدیل شدند و مریم نیز آنان را نفرین کرد و آنان به بوزینه تبدیل شدند. طبیعی است که یک چنین حدیثی از جنبه های مختلف سؤال انگیز است. اولاً اصل مسخ شدن انسان و به شکل حیوانات در آمدن نه عقلانی است و نه با مبانی منطق و خردمندی خلقت سازگاری دارد. نه یک چنین ادعاهای

282 ر. ک. به بحث مربوطه در صفحات پیشین.

283 اصول کافی، کلینی رازی، پیشین، ج 1، ص 4.

284 کلینی، روضة من الکافی، جلد 1، حدیث 240، به نقل از شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 199.

غیر منطقی و غیر عقلانی به طور مثال موضوع مسخ شدن انسان در آیات 65 و 66 سوره البقره²⁸⁵ قابل پذیرش است و نه می توان این موضوعات بی اعتبار در قرآن را همچون اتیکتی به هر آیه ای چسبانید و با آن هر کلامی را قیمت گذاری کرد.

این سؤالات به حد کافی مهم و تعیین کننده اند، چرا که اگر انسان معیار و ارزیابی عقلانی و منطقی خود را به کنار نهد، دیگر بسیاری از ادعاها و باورهای رایج دینی و نوع دینی هم اعتبار خود را از دست می دهند و در آن صورت، نه خط و مرزی بین باور دینی با باورهای مبتنی بر جادو و جنبل باقی می ماند و نه با این اختلاط دین و خرافات، توجیهی برای وجود دین و اعتقادات دینی قابل عرضه است.

عقل و منطق بشری در واقع انعکاسی از منطق موجود در طبیعت و به قولی در خلقت است. اگر جهان و هستی مادی بر اساس روابط منطقی خلق نشده بودند، بشر نیز آمگی ذهنی خود برای کشف روابط منطقی را به منصفه ظهور نمی رسانید. به بیان دیگر، از آن رو بشر صاحب عقل و منطق شده، یا ظرفیت عقل و منطق بشر امکان رشد و نمو پیدا کرده، که جهان بر اساس منطق عقلانی خلق شده و تحت مناسبات منطقی تغییر و تکامل یافته است.

در ضمن، باشد که این نتیجه حاصل شده که انسان به سبب وجود دلیل و منطق قانع کننده به دینی ایمان نمی آورد²⁸⁶، ولی حتی با این وجود، باور دینی، بخواهی و نخواهی از دلیل و منطق انسان دیندار تأثیر می پذیرد²⁸⁷.

از این رو:

- باور به موضوعات غیر عقلانی، نه فقط مغایر منطق خلقت، بلکه مانع تحقق دینداری هم هست و به بیان معتزله به شرح فصل پیشین، معادل با ردّ "خدای عادل" است. بر این اساس:

- نمی توان به اتفاقاتی که با عقلانیت و منطق حاکم بر جهان قابل توضیح نیستند باور کرد و در همان حال آن را دینداری نامید.

²⁸⁵ "کسانی از شما را که در سبت بی روشی کردند خوب می شناسید که به ایشان گفتیم بوزنیگان مطرود باشید". "آن گاه این را مایه عبرت مردم حال و آینده و پندآموز پرهیزکاران ساختیم" (قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی).

²⁸⁶ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "ایمان و نه اثبات" جلد 2.

²⁸⁷ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان جلد 2.

با این وجود، در مورد حدیث "مسخ شدن" این، یا آن قوم این سؤال مطرح می شود که اگر منظور خدا از این آیه "مسخ شدن" این قوم بود، پس: - چرا خداوند توانا و حکیمی که در توانائی اش شکی نیست و در قرآن نیز به کرات بر "مبین بودن" و صراحت و روشنی آیاتش تأکید می کند، به جای فعل "مسخ شدن" از فعل "لعنت شدن" استفاده کرده و به جای "لعن... (لعنت شدند)²⁸⁸ نگفته که "مسخ شدند"، یا "من آن ها را مسخ کردم"؟ چرا باید خدائی با این همه حکمت و دانائی، به جای استفاده از کلمه درست "مسخ"، کلمه نادرست "لعنت" را برای بیان «مسخ شدن» به کار ببرد و متوجه نامناسب بودن کلمه ای که به کار برده، نشود؟

آیا این را باید به حساب ناتوانائی و عدم موفقیت خدا گذاشت؟ یا مثلاً آن را "آزمایش بی سبب بندگان" یا نوعی "بازی الهی" دید؟ و چرا؟ یعنی چرا باید خدا بخواهد بندگان را در یک بازی «ظاهر و باطن» کلمات پیام خود وارد کند و برای هدایت مردم مورد خطاب خود، به طور عمدی حرف هائی بزند که با محتوایش نمی خوانند؟ با این حساب آیا از این همه، این نتیجه حاصل نمی شود که:

- اگر این خطای ناشی از حدیث مذکور را یک بازی و کمدی الهی نمی دانیم، یا اگر در توان و دانائی خدا از نظر انتخاب و نگارش کلمات مناسب شکی نداریم، به طور منطقی نباید باور کنیم که منظور خدا از «لعنت کردن» همان «مسخ کردن» بوده است؟

این البته به معنی انتخاب "خدای حکیم" و ناگزیر ردّ صحت روایت و حدیث کلینی در کتاب اصول کافی، یا "کتاب دوم شیعیان بعد از قرآن" است.

سؤال مهم دیگر در این زمینه بر می گردد به چگونگی انتقال دانش و دانائی خدا به بشری که مرجع حدیث و تفسیر قرار می گیرد. صورت مسأله ای که تفسیر لعنت شدن به مسخ شدن ایجاد کرده این است که بنا به این حدیث و تفسیر، "ظاهرآ به هر سببی یک خطای لغوی از سوی خدا سر زده و در این آیه، به جای فعل درست و مطابق با منظور نظر مسخ شدن از فعل نادرست لعنت شدن استفاده کرده است. باز گویا این خطای لغوی به جای آن که به وسیله پیامبر و فرشته مأمور خدا کشف و بیان شود، صد ها سال بعد از فوت

²⁸⁸ آیه 65 سورة البقره.

رسول به وسیله یک منبع بشری دیگر کشف و توضیح داده شده است. در این صورت، این سؤال دوباره مطرح می شود که آیا:

- این اطلاعات جدید از کجا آمده اند؟ مستقیماً از خدا؟ از طریق فرشتگانش؟ و اینان، چه خدا، یا فرشتگانش این خطای لغوی را چگونه به این «بنده» مفسر، رهبر و شریعت ساز اسلامی خود رسانیده اند؟

- به وسیله وحی؟ که گویای فقط خاص پیامبر بوده،

- به واسطه فرشتگان؟ که گویا پس از پایان کار رسول "خاتم النبیین" به چنین وظیفه ای گمارده نمی شوند؟ یا چی؟

تازه اگر به وسیله رسول و از راه نقل مستقیم هم آمده، چرا به وسیله خود پیامبرش بیان نشده است. آیا پیامبر و امامان پیشین آن را نمی دانسته، یا می دانسته و افشا نکرده اند و چرا؟

و بالاخره این نتیجه گیری تکراری که اگر قرار است که کلمات نازل شده از سوی خدا، به هر سببی دارای معنای باطنی²⁸⁹ و غیر از آن باشند که ظاهر آیه و کلمه و جمله اش نشان می دهند، در آن صورت و با این منطق:

- چگونه می توان به معنی و مفهوم سایر آیات اعتماد کرد و ایمان آورد؟ یا به بیان دیگر، چه تضمینی وجود دارد که معنی و مفهوم واقعی و باطنی بقیه آیات قرآن نیز غیر از معنی ظاهری شان نباشد و خدا در آن موارد نیز کلمه اشتباهی به کار نبرده باشد؟ و اساساً:

- چرا و بر اساس چه منطقی باید به کتابی که معلوم نیست معنی و منظورش آن است که بیان می شود یا نه، گوش فرا داد و به خدائی که حتی قادر به استفاده از کلمات درست و مناسب نیست، ایمان آورد؟

می بینیم که پاسخ این سؤالات هرچه می خواهد باشد، پذیرش این حدیث نه چندان عجیب و نه چندان غریب، به تنهایی اساس اعتقاد و ایمان دینی و حتی صحت خدای حکیم و توانا و قرآن "کلام الله" را زیر سؤال می برد. با این حساب تکلیف احادیث فراوان و پرشماری که غیر منطقی تر و عجیب و غریب تر اند روشن است.

²⁸⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در جلد 1.

فصل هفتم بازنویسی معنی و مفهوم "کلام الله"

- خشت کج معماری تفسیر قرآن

"تفسیر و تأویل قرآن" به وسیله این گونه احادیث عمدتاً مجعول انجام می‌گیرد و آن چه "شریعت اسلامی" خوانده می‌شود نیز با استناد به چنین احادیث و روایات ماهیتاً بی اعتبار و دروغین ساخته و پرداخته شده است. "خشت اول چون نهد معمار کج، تا قیامت می رود دیوار کج".

احادیث و روایات ساختگی و جعلی، سنگ بنای "تفسیر" را می‌سازند و یک چنین تفسیری هم سنگ بنای "شریعت اسلامی" را به وجود می‌آورد. بر این مبنا و با توجه به «غیر الهی و ضد دینی بودن» احادیث، مجدداً نتیجه می‌شود که:

1- هم "تفسیر قرآن" که عمدتاً بر اساس احادیث ساختگی و جعلی ساخته و پرداخته می‌شود، «غیر الهی و ضد دینی» است و هم از این رو،
2- شریعت اسلامی که بر چنین تفسیری بنا می‌شود، «غیر الهی و ضد دینی» است. به بیان دیگر، هم تفسیر و هم شریعتی که بر احادیثی این چنینی بنا شده،

- نه فقط الهی نیستند، بلکه حتی هیچ ارتباطی به رسول و احکام ناظر بر جامعه اسلامی وی ندارند. در نتیجه، فاقد هر گونه حرمت دینی و حتی اعتبار غیر دینی اند. تفسیر قرآن از این نظر نیز به اندازه احادیث پایه‌ای خود:

- بی اعتبار است و احکام ناشی از آن هیچ تکلیف دینی در پی ندارند.

دیدیم که جعل حدیث و روایت از آغاز بدون سبب و علت آغاز نشد و بدون سبب نیز دوام نیاورده و به «سنت اسلامی» تبدیل نشده است. شریعت سازان و مأموران دینی، اعم از مفسر، متکلم، یا فقیه، قاضی، عالم دینی و غیره، برای دینی و الهی نشان دادن هوس‌های دنیوی خود و اربابان دین سالارشان نیازمند تأییدیه قرآن بودند. اما یک چنین تأییدی در قرآن

موجود نبود و حتی یک آیه از حدود 6200 آیه در مورد لزوم تداوم حکومت دینی و اسلامی زمان رسول در زمان های بعدی، نازل نشده و نگارش نیافته بود. از طرف دیگر، آوردن آیه های جدید و افزودن آنها به قرآن نیز ممکن نبود و حتی می رفت که به بی اعتباری دین و کتابی منتهی شود که برای اسلامیان قدرت و حکومت به همراه آورده بود.

این بود که ساختن و پرداختن روایت و حدیث جعلی و ساختگی به تنها راه ممکن تبدیل شد و در برنامه قرار گرفت.

شریعت سازان دلیل آوردند که رسول احکام قرآن را به بهترین نحو ممکن انجام داده و باید راه و رسم قرآنی را از گفتار و کردار او یاد گرفت. به این بهانه آنان به خود اجازه دادند تا بدون آن که به تفاوت های مکانی، زمانی و موردی توجه کنند، سنت های رسول را به همان شکل خود به جا آورند و هر جا هم که سنتی باقی نبود، حدیث و روایتی از خود بسازند. از آن جا که در این مورد نوشته ای فراهم نیامده بود و اجماع و توافقی هم در کار نبود، فرقه ها و شریعت سازان شروع به ساختن و پرداختن حدیث مورد لزوم لحظه حاضر خود کردند. و سپس با این روایات و احادیث مجعولی که خود ساخته و پرداخته بودند، به سراغ قرآن و آیات قرآنی رفتند و به استناد به این که مثلاً رسول چنین گفته و چنان کرده، به تعبیر و تفسیر قرآن دست زدند. در نتیجه:

- جعل احادیث به عنوان ضرورت و حتی تنها راه ادامه حکومت های اسلامی عمومیت یافت و به ابزار حفظ و حراست از منافع دینی و سیاسی اربابان دینی تبدیل شد.

با گذشت زمان و افزایش تفاسیر مبتنی بر احادیث جعلی، «معنی و مفهوم آیات قرآن» هر چه بیشتر دچار تغییر و تحول شدند و تفسیرات جدید تر و جدید تر بر تفاسیر قبلی افزودند. از این جا، احادیث جعلی به نیمه کامل کننده قرآن تبدیل شدند و آن چه در آغاز هیچ ارزش دینی نداشته، به عنوان اصل اساسی "تفسیر قرآن"، حرمت دینی و اسلامی یافت. بر خلاف آیات قرآن که "کلام الله" خوانده می شوند، احادیث هیچ ارتباطی با خدا و دین ندارند. با این وجود، در جریان تعبیر و تفسیر آیات، احادیث به یکی از دو رکن اساسی فقه و شریعت اسلامی²⁹⁰ تبدیل شدند و ارزشی در ردیف آیات قرآن و "وحی و کلام الله" یافتند.

²⁹⁰ ر. ک. به پطرشفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 113.

به خاطر این چگونگی دوگانه است که مفسرین و شریعت سازان اسلامی²⁹¹ از سوئی به خدشه دار بودن احادیث اعتراف می کنند، ولی از سوی دیگر برای ساختن و پرداختن شریعت اسلامی شان راهی جز مراجعه به همان احادیث مخدوش نمی شناسند. این دوگانگی را می توان با یک بار مراجعه به هر کتاب تفسیر قرآن به چشم دید.

تاریخ شمار تفسیر قرآن

- تفسیر برای نگارش آیه و "وحی"

به بیان سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، نسل اول مفسران اسلامی، جمعی از صحابه رسول مانند ابن عباس، عبدالله بن عمر و غیره بودند²⁹². اولین تفسیر را عبدالله بن عباس پسر عم پیغمبر نوشت²⁹³ و در آن با استفاده از تجربیات مستقیم خود و سایر همراهان رسول، برای توضیح و نه تفسیر یا تأویل معنی آیات قرآن کوشید. توضیح و "تفسیر وی و سایر مفسرین نسل اول از حدود شرح لغات و معانی تجاوز نمی کرد"²⁹⁴. بحث آن روز آنان از قرآن از چهارچوبه جهات ادبی آیات، و شأن نزول آن ها، و مختصری استدلال به آیات برای توضیح آیاتی دیگر، و اندکی تفسیر بر روایات وارده از رسول در باب قصص و معارف مبدأ و معاد، و امثال آن تجاوز نمی کرد²⁹⁵. این شرایط نزدیک به یک قرن دوام آورد. در این مدت، خلفا و امیرالمؤمنین های اسلامی چندان احتیاجی به تعبیر و تفسیر نشان نمی دادند و هر کس خود را در جای پیامبر، نماینده احکام و حکومت اسلامی می دید و به نام احکام قرآن و سنت رسول تصمیم گرفته و حکم شرعی صادر می کرد. دستور خلفای اسلامی، دستور دینی و

²⁹¹ برای نمونه ر. ک. به تفسیر المیزان، پیشین، جلد 1، ص 8-13 و پرتوی از قرآن، محمود طالقانی، پیشین، جلد 1 و 2، ص 6-15.

²⁹² تفسیر المیزان، پیشین، ص 8.

²⁹³ بطروشفسکی، پیشین، ص 126.

²⁹⁴ پرتوی از قرآن، پیشین، جلد 1 و 2، ص 10.

²⁹⁵ تفسیر المیزان، پیشین، ص 8.

واجب الاجرا فرض می شد. این در حالی بود که به بیان طباطبائی، "بعد از رسول خدا و در دوره خلفای امویان و عباسیان میان مذاهب اسلامی هیچ کلمه واحدی جز دو کلمه "لا اله الا الله و محمداً رسول الله" نمانده بود، و گر نه در تمامی مسایل جامعه اسلامی اختلاف پدید آمده بود. ... در نتیجه، همه در طریقه بحث از معانی آیات قرآن متفرق بودند، و هر جمعیتی برای خود طریقه ای بر طبق طریقه مذهبی خود درست کرده بود"²⁹⁶.

"خلفای اموی که از مبارزه قدرت در داخل حکومت اسلامی پیروز بیرون آمده بودند، به مذهب تنها تا آن حدی وابسته بودند که بتوانند از آن به عنوان ابزار اصلی قدرت خود و تحکیم امپراتوری عرب بهره گیری کنند. با چنین برداشتی لازم بود محتوی قرآن طوری تفسیر شود که نظر آنان را به بهترین صورت تأمین کند"²⁹⁷. بر این اعتبار، "از اوائل قرن دوم هجری، محتوی و مضمون تفسیرات قرآن رو به توسعه نهاد و مباحث و معلومات دیگر در تفسیر قرآن راه یافت"²⁹⁸.

کار تفسیر قرآن در نسل های بعدی رفته رفته مرزهای جدیدی از توضیح، تعبیر و توجیه فردی و جمعی را پشت سر گذاشت و موضوعاتی را در بر گرفت که در دوره نسل و نسل های اول مفسرین مطرح نبودند، یا محلی برای طرح نداشتند.

خلفای اموی و عباسی این سنت تعبیر و تفسیر را همچون ارثیه حکومت دینی خود نسل به نسل توسعه داده و رد و بدل کردند و همراه با تخت خلافت و پادشاهی دینی و اسلامی شان در اختیار خلفای بعدی قرار دادند و نسل به نسل به حاکمان اسلامی بعدی و مدعیان رهبری دستجات و فرقه های اسلامی به ارث نهادند.

این در حالی بود که هر نسل بعدی خلفا و حاکمان دینی خود را در شرایط اجتماعی و سیاسی متفاوتی می یافتند و مجبور بودند به سؤالاتی پاسخ دهند که در زمان رسول که نه، بلکه حتی در زمان خلفای قبلی خودشان مطرح نبودند و لزوماً هیچ سابقه ای هم در قرآن و سنت نداشتند. اینان در عین

²⁹⁶ تفسیر المیزان، پیشین، ص 9.

²⁹⁷ I. Goldzier در فصل نشو نمای باورها در کتاب «درس هایی درباره اسلام»، به نقل از: شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 2، ص 358.

²⁹⁸ پرتوی از قرآن، پیشین، جلد 1 و 2، ص 10.

حال، هم از تجربه، تماس و خاطره مستقیم دوره رسول محروم بودند و هم منابع کتبی در دسترس نداشتند.

در این بستر و همچنین در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بی که "مراجعه به کتاب و سنت رسول" کفایت خود را برای پاسخ به مسایل و برخورد با موضوعات جدید از دست داده بود، علمای اسلامی و مسلمانان و نومسلمانان فرقه های مختلف اسلامی، "اوهام و خرافات در هم و برهمی را که در کتاب سابقین هم به چشم نمی آمد به هم بافته و به صورت تفسیر در می آوردند"²⁹⁹.

از اوائل دولت عباسیان انواع کتب علمی و فلسفی یونان و روم به عربی ترجمه شدند و افکار مسلمانان را به بحث در مطالب تازه ای که سابقه ای در قرآن نداشتند، مشغول ساختند. با آن که در فضای مسموم دینی-سیاسی بی که "حکومت های اسلامی" ایجاد کرده بود، «عقل گرایی دینی» دوره آغازین حکومت عباسیان³⁰⁰ فرصت رشد و تعمیق نیافت و دیری نپایید، اما این نه به معنی حل و فصل مسایل دینی-فلسفی جدید بود و نه اختلافات قدرت طلبان دینی-سیاسی و فرقه ای را رفع و رجوع می کرد. "علاوه بر اختلاف سابقه داری که درباره امامت و خلافت بود، اختلافاتی درباره چگونگی معاد، وحی، نبوت، جبر و تفویض و قدیم و حدوث قرآن و فقه در گرفته بود؛ تا آن جا که مذاهب مختلف پدید آمدند و علم کلام تدوین یافت. هر فرقه و پیروان هر مذهبی برای اثبات نظر خود و محکوم کردن مخالف به قرآن تمسک می جست و آیات را مطابق رأی خود تفسیر و تاویل³⁰¹ می کرد"³⁰².

این بود که با سر کار آمدن نسل های بعدی خلفا و حاکمان اسلامی، انواع شریعت سازان؛ از محدثین و مفسرین تا متکلمین، قضات، فقها، مجتهدین، امامان، روحانیون اسلامی و غیره و غیره برای یافتن مجوزی برای «حکومت دینی اربابان دینی-فرقه ای خود» به کار تفسیر و تاویل آیات گمارده شدند. آنان برای پیشبرد این کار و توضیح و توجیه حکومت های

²⁹⁹ سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، پیشین، ص 10.

³⁰⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "عقل گرایان معتزله" در همین جلد.

³⁰¹ ر. ک. به زیر نویس بحث مربوط به "جعل حدیث و احادیث جعلی" در همین جلد.

³⁰² سید محمود طالقانی، پیشین، ص 10-11.

دینی خلفای ریز و درشت بعدی، به ابداع معنی و مفهوم آیات و احکام قرآنی دست زدند و از این طریق، آیات الهی را به وسیله اثبات حقانیت حکومت های اسلامی و فرقه های مذهبی تبدیل کردند.³⁰³

- فرصت طلایی قرآن

اما دیدیم³⁰⁴ که "این قرآنی که می بایست ابزار مشروعیت جهانگشائی عربی و اسلامی قرار گیرد چنان که می دانیم خودش از آیاتی یکدست تشکیل نشده بود. و حتی در موارد بسیاری، مفاهیمی متفاوت و گاه به کلی متناقضی را در بر می گرفت"³⁰⁵. قسمی از آیات، متشابه و بدون معنی بودند و قسمی فقط برای «مواردی معینی» نازل شده بودند. این چگونگی ها و نقائص ساختاری که در کتاب دوم جلد 1 به تفصیل مورد بحث قرار گرفته، فرصتی طلایی ایجاد می کرد تا هر شریعت سازی برای مشروع نشان دادن خواست دنیوی دسته و فرقه اش، دلیل مورد نیاز خود را از قرآن استخراج کند و با انتخاب این، یا آن آیه "متشابه" و متعارض، و تفسیر و تعبیر آن ها، حکمی به مراد دل بسازد.

- تفسیر چرائی "حق با غالب است"

در نتیجه، تفسیر قرآن؛ اگر در آغاز جز توضیح ساده آیات از سوی یاران بلافصل رسول و نسل اول خلفا و امیرالمؤمنین های اسلام نبود، در تداوم خود وسیله ای برای استخراج این، یا آن حکم موافق میل حاکمان، شریعت سازان و فرقه های مختلف دینی-دنیوی شد. از این رهگذر و با توجه به فضای غالب سیاسی و اقتصادی روز، "تفسیر" عمدتاً برای توجیه و اثبات مشروعیت دین سالاران اسلام پناه به کار آمد تا برای توضیح اندیشه دینی.

در این جریان، هر گروه و فرقه ای در جستجوی منافع خود به یکی از این آیات متفاوت و متناقض استناد می کرد و آن را اصل و بقیه را فرع و تابع

³⁰³ ر.ک. به بحث مربوطه همین کتاب.

³⁰⁴ ر.ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

³⁰⁵ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جل 1، ص 256.

می دانست، و هرکدام نیز برای اثبات حقانیت خود به تحمیل معنی مورد نظر خود بر آیات نه چندان واضح و روشن می کوشید. در نتیجه:

- تفسیر به راهی معمول و پذیرفته شده برای تغییر معنی و مفهوم آیات قرآن تبدیل شد و در ادامه خود، راه های شرعی مختلف ایجاد کرد.

راه های شرعی نیز به نوبه خود، مذاهب و فرق اسلامی را از همدیگر متمایزتر کردند، یا برای توجیه حقانیت آن ها به کار رفتند.

برپائی مذاهب و فرقه های اسلامی نیز به سهم خود به تفسیرات گوناگون آیات دامن زد و معنی و مفهوم آن ها را هر چه بیشتر در جهت منافع و نیات دینی و دنیوی حاکمان و فرقه های اسلامی تغییر داد. به اعتراف طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، "متکلمین که اقوال مختلفی در مذهب داشتند، همین اختلاف مسلک و ادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیات قرآنی اسیر آراء مذهبی خود باشند، و آیات را طوری معنا کنند که با آن آراء موافق باشد، و اگر آیه ای مخالف یکی از آن آراء بود، تأویل³⁰⁶ کنند، آن هم طوری تأویل کنند که باز مخالف سایر آراء مذهبی شان نباشد"³⁰⁷.

فلاسفه³⁰⁸ نیز به همان دچار شدند که متکلمین شده بودند. آنان وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند، سر از تطبیق و تأویل آیات مخالف با آراء مسلم شان در آوردند³⁰⁹.

متصوفه نیز به خاطر اشتغال شان به تفکر و سیر در باطن خلقت، و همچنین اعتنای شان به آیات انفسی و بی توجهی شان به عالم ظاهر و آیات آفاقی، به طور کلی باب تنزیل، یعنی ظاهر قرآن را رها کردند و تنها به تأویل آن پرداختند. این امر باعث شد که مردم در تأویل آیات قرآنی جرأت یابند و دیگر مرز و حدی برای آن نشانند، و هر کس هر چه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری! که جز در عالم خیال موطنی ندارد، برهم بافته آیات قرآنی را با آن معنی کنند"³¹⁰.

306 ر. ک. به زیر نویس "جعل حدیث تنها چاره کار" در همین جلد.

307 سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، مقدمه مترجم، پیشین، ص 10

308 در بحث مربوطه این نتیجه حاصل شد که فلسفه از دین جداست و آن چه در اسلام فلسفه خوانده می شود، کلام اسلامی مبتنی بر عقل دینی است و نه فلسفه مبتنی بر عقل و منطق مستقل از دین.

309 سید محمد حسین طباطبائی، پیشین.

310 سید محمد حسین طباطبائی، پیشین.

بدین ترتیب، هر چه زمان گذشت، بازنویسی احکام و آیات قرآن بیش از پیش به کنترل «منابع قدرت دنیوی» و حکومت های دینی و فرقه های مذهبی در آمد. در نتیجه، با هر چه کم رنگ تر شدن اصل "ایمان دینی" در برابر جذابیت های دنیوی، به تعبیر محقق سرشناس قرن نوزدهم A. Von Kremer، "تدریجاً فقه محمدی به صورت اصلی در آمد که صرفاً به شناسائی نامحدود حق قوی تر یعنی قبول «الحق لمن غلب» (حق با غالب است) متکی بود"³¹¹.

چرائی ضد الهی بودن "تفسیر و تأویل" قرآن

1- تفسیر معادل تحریف آیات

دیدیم³¹² که "در این که نظم و نثر قرآن از آن کیست، آیات مختلف و مغایری وجود دارد. بر این مبنا، «نظم و نثر» قرآن می تواند از آن خدا باشد، یا نباشد. اما اکثر آیات به این راه می روند که «معنی و مفهوم قرآن» لزوماً از آن خدا و معرف خواست و نیت اوست، یا باید چنین باشد. اعتقاد به الهی بودن «معنی و مفهوم قرآن» تا به حدی مهم است که ترک کردن این باور، به معنی ترک کردن ایمان به خدا و دین اسلام است". از این رو:

- آن چه در واقع "کلام الله" نامیده می شود، «معنی و مفهوم» آیات است و نه نظم و نثر آن ها.

بر این اساس هم هست که متشرعیتی خواندن قرآن و نماز به زبان های مختلف را مجاز و اسلامی تشخیص می دهند. این به شرطی است که ترجمه آیات به زبان جدید در معنی و مفهوم آن ها هیچ تغییری ایجاد نکند³¹³. به خاطر این ویژگی هم هست که:

³¹¹ شجاع الدین شفا، پیشین، ص 363.

³¹² ر. ک. به بحث مربوط به «نزول با یا بی واسطه» در کتاب دوم جلد 2.

³¹³ از آن میان، ابو حنیفه، پایه گذار مذهب حنفی، خواندن قرآن به زبان فارسی (با زبان های دیگر) را جائز می شمارد.

- دست یازیدن در معنی و مفهوم قرآن مستقیماً معادل با دست بردن در "کلام خدا" و تحریف آن است. به بیان دیگر، هر دست یازدنی که به «تغییر معنی و مفهوم آیه و آیاتی از قرآن» بیانجامد، معادل با «بازنویسی آیه و آیاتی از قرآن» و به منزله نگارش "وحی" است و «تغییر نظر و نیت خدا» به دست "بنده" به حساب می آید و از نظر دینی کاملاً ممنوع و ارتکاب بدان "گناه" است.

در ضمن، قبلاً به این جا رسیده ایم که تفسیر و تأویل آیات مشخصاً با توضیح اضافی محتوای قرآن و همچنین با انتخاب و ردّ این یا آن آیه سر و کار دارند. از این نظر نیز، تفسیر و تأویل آیات، معادل با تغییر «معنی و مفهوم» آیات³¹⁴، یا "کلام الله" است، دخالت در کار خاص خدا به حساب می آید و بر اساس اصل توحید اسلامی، ممنوع و ضد الهی است.

2- تفسیر به معنی تکذیب آیات "مبین"

در بحث های پیشین این کتاب³¹⁵ به کرات و از راه نگرش به قرآن از زوایای مختلف این نتیجه حاصل شده که:

- 1- نه قرآن به خاطر مشکلات ساخت های درونی و محتوی بی خود دارای ظرفیت لازم برای "مراجعه" و "استخراج احکام به اصطلاح الهی" است،
- 2- نه در قرآن حکم و آیه ای برای مجاز بودن چنین مراجعات و استخراج احکام موجود است و،
- 3- نه توضیح، قیاس، برابرسازی و تفسیر آیات منسوب به خدا از نظر دینی ممکن و مجاز است.

در ضمن، درست است که قرآن به خاطر ویژگی ها و نواقص ساختاری خود، به شرحی که در بحث های پیشین گذشت³¹⁶، با دشواری درک و فهم رو به روست، اما همین قرآن حاوی "کلام الله" نه یک، بلکه چند بار و به کرات از صریح و روشن بودن آیات و «احتیاج به توضیح و توجیه

³¹⁴ ر. ک. به بحث های پیشین در همین جلد.

³¹⁵ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1 و بحث مربوطه تحت عنوان "کتاب دینی قرآن قابل مراجعه نیست" در همین جلد.

³¹⁶ ر. ک. پیشین.

نداشتن»³¹⁷ آن ها حرف زده است. دیدیم که ترم «الکتاب المبین» به معنی «کتاب آشکار کننده؛ آشکار، روشن، واضح و هویدا و همچنین بدون احتیاج به توضیح و متکلم»³¹⁸ نه یک بار، بلکه دوازده بار در یازده آیه و سوره قرآن تکرار شده است³¹⁹.

همچنین در بحث مربوط به «آثار قرآن کلام الله»³²⁰ نیز این نتیجه حاصل شده که آیات قرآن به سبب "کلام الله" بودن شان:

- 1- به هیچ تعبیر و تفسیری نیاز ندارند، یا نباید داشته باشند و،
- 2- بدون احتیاج به هرگونه تعبیر، توضیح و تفسیر بشری دارای معنی اند، یا باید باشند.

با وجود این آیات، این سؤال مطرح می شود که:

- چرا باید "کلام الله مبین و آشکار خدا" از سوی رهبران اسلامی نیازمند توضیح و تفسیر تشخیص داده شوند؟ مگر همین مفسرین و شریعت سازان، این کتاب و آیاتش را به استناد آیات کتاب دینی خود، "صریح، روشن و قابل فهم عامه" و همچنین "بدون نیاز به هر تعبیر و تفسیر"³²¹ قلمداد نمی کنند؟³²² و مگر وظیفه اساسی هر مسلمان، ایمان به صحت آیات، یا "وحی و کلام الله" موجود در «کتاب دینی» قرآن نیست؟ اگر آری، پس در آن صورت:

- چرا اینان به عنوان مسلمان مدعی ایمان به الهی بودن قرآن، "کلام الله" را کافی به منظور نمی بینند و برای پیشبرد کار و پاسخ به سؤالات دینی و دنیوی، تفسیر و توضیح آیات خدا را لازم می بینند؟

در هر حال، این همه نشان می دهند که تفسیر و تأویل قرآن در هر شکل خود به معنی رد آیات عدیده قرآن و خدا در مورد "مبین و آشکار" بودن "کلام الله"، و هم از آن رو، مردود است و با باورهای دینی مربوط به قادر و توانا بودن خدا در تضاد قرار می گیرد³²³. این جاست که

³¹⁷ دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی خود آن را چنین توضیح می دهد: "بالجمله مبین آن است که تطابق بر مراد آشکار باشد، بدون بیان متکلم" (جلد 3، پیشین، ص 3778)

³¹⁸ دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، جلد 3، پیشین.

³¹⁹ Kuran Ansiklopedisi, Turan Dursun, ibid.

³²⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "آثار نزول قرآن کلام الله" در کتاب دوم جلد 2.

³²¹ پیشین.

³²² ر. ک. به بحث های مربوطه در همین جلد.

³²³ ر. ک. به «آثار نزول الهی قرآن» در کتاب 2 جلد 2.

شریعت‌سازانی که با تفسیر و تعبیر کلام "خداوند دانا و توانا"، به ادعای خود می‌خواهند به مردم و مسلمانان کمک کنند تا کلام و پیام خدای شان را بفهمند، با ادعای قبلی شان در مورد الهی بودن قرآن در تضاد و تعارض قرار می‌گیرند.

تحت این شرایط دوسویه، بسیاری از مفسرین و متکلمین اسلامی از سوئی به سبب الهی بودن قرآن، اجباراً از روشنی، فصاحت و صراحت آیات حرف می‌زنند، ولی از سوی دیگر، به سبب علائق دینی و دنیوی خود، از تفسیر و تأویل آن چه خود "کلام الله"، صریح و روشن" می‌نامند، خودداری نمی‌کنند. از اینان سید محمد حسین طباطبائی در تفسیر المیزان خود می‌نویسد: "قرآن فصیح‌ترین کلام عرب است، و ابتدائی‌ترین شرط فصاحت این است که اغلاق³²⁴ و تعقید³²⁵ نداشته باشد، و حتی آن آیاتی هم که جزو متشابهات³²⁶ قرآن به شمار می‌آیند، مانند آیات نسخ (منسوخ شده) شده، و امثال آن، در مفهومش غایت وضوح و روشنی دارد. ... از آن نظر، در میان همه آیات قرآن، که بیش از چند هزار آیه است، حتی یک آیه نمی‌یابیم که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد، به طوری که ذهن خواننده در مفهوم آن دچار حیرت و سرگردانی شود"³²⁷.

با این وجود، همین سید محمد حسین طباطبائی کتابی به حجم 22 جلد برای تفسیر این قرآن به قول خودش "مبین، روشن، فصیح و فاقد اغلاق و تعقید" می‌نویسد و در طول کاری چنین پر حجم سعی می‌کند از دیدن تضادی که این دوگانگی گفتار و کردارش ایجاد کرده پفره رود.

3- تفسیر انکار توان و صلاحیت خداست

³²⁴ دشواری و پیچیدگی (فرهنگ معین)

³²⁵ کلماتی که مرادش معنی حقیقی شان نباشد (فرهنگ معین)

³²⁶ ر. ک. به کتاب دوم جلد 2.

³²⁷ تفسیر المیزان، جلد 1، ص 11.

1- الهی بودن قرآن و وجود آیاتی که هدف نزول را هدایت مردم معرفی می‌کنند، ایجاب می‌کنند که آیه هائی که برای دعوت مردم بی سواد و تربیت نشده صحرای عربستان 1400 سال پیش نگارش یافته، باید ساده و قابل فهم چنین مردمی باشند. از یک "بنده ناقص و ناتوان" انتظار نمی‌رود که برای محصلان کلاس اول ابتدائی کتابی بنویسد که آنان که نه، بلکه معلمان شان نیز از فهمیدن متونش عاجز باشند.

موفقیت و توانائی کسی که متون کتاب اول ابتدائی را می‌نویسد، قبل از همه در آن است که بتواند در حد و حدود توانائی محصلان این کلاس مطلب بنویسد و توان و ظرفیت یادگیری آنان را در نظر بگیرد. نویسنده کتاب درسی ای که مطالبی بالاتر از توان و درک و فهم خوانندگان خود بنویسد، در کار خود موفق نیست و حتی فرد مناسبی برای نگارش کتاب درسی نیست. عدم موفقیت در این کار همچنین نشان می‌دهد که این فرد، درک درستی از توان و ظرفیت خوانندگان مورد نظر خود ندارد و اساساً توان و دانائی اش برای نوشتن کتاب اول ابتدائی کفایت نمی‌کند.

حالا که چنین کاری از "مخلوق و برده و بنده خدا" پذیرفته نیست، لاجرم از *خدای عالم و خالق و توانا* نیز انتظار نمی‌رود که با هدف هدایت مردم بر آمده از جامعه به اصطلاح "جاهلیت" عربستان آن زمان، کتابی به بیان خود "صریح و روشن" (مبین) نازل بکند، ولی این کتاب نه صریح و نه روشن باشد و حتی به سبب پیچیدگی و سختی جز از راه تعبیر و تفسیر، برای دانشمندان شان درک و فهم نشود.

اصولاً قبول این فرض که این کتاب بالاتر از درک و فهم مردمی است که کتاب، پیام و دعوت خدا را دریافت کرده اند، *خداوند دانا و توانا* را در حد آن نویسنده ای قرار می‌دهد که برای شاگردان کلاس اول ابتدائی کتابی نوشته که حتی معلمان شان هم از آن سر در نمی‌آورند. همان گونه که چنین کاری معرف ناتوانی نویسنده است، پذیرش دشواری قرآنی که برای مورد خطاب قرار دادن مردم عرب زبان مکه 1400 سال پیش نازل شده، نیز به معنی پذیرش ناتوانی خدا برای تهیه کتاب مناسب حال و روز و فهم و توان مردم بی سواد و کم سواد مورد خطاب قرآن است. این باور با اعتقادات اساسی اسلام در تضاد قرار می‌گیرد و از نظر دینی مردود است. از این رو:

- هرگونه تفسیر، تأویل و توضیح قرآن به طور ماهوی به معنی صحه گذاشتن به ناتوانائی خدا و آن نیز بر اساس باورهای اساسی اسلام، «ضد دینی» و مردود است.

2- برخی از شریعت سازان اسلامی مدعی اند که طبق آیاتی، از آن جمله آیه 7 سوره آل عمران، تفسیر آیات از سوی "عالمان" دینی مجاز است، چرا که گویا در این آیه به "راسخین در علم" اجازه توضیح داده شده است. آیه چنین است: "و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیات آن آیات محکم است که اصل کتابند بعضی دیگر آیات متشابه اند³²⁸. اما آن کسانی که در دل‌هایشان انحرافی است، تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا بدین وسیله فتنه برپا کنند و آیات آن را به دلخواه خود تأویل کنند. {حال آن که} تأویل آن را جز خدا نمی‌داند «وما یعلم تأویله الا الله» و راسخین در علم گویند به همه قرآن ایمان داریم و همه اش از ناحیه پروردگار ما است"³²⁹ (سوره آل عمران، آیه 7).

این آیه و اصولاً وجود "آیات متشابه"³³⁰ سوالات بی پاسخی ایجاد می‌کنند که مثلاً چرا باید خداوند آیاتی برای بندگانش نازل کند که معنی‌اش را فقط خودش می‌داند؟ و چرا باید خداوند آیات غیر قابل فهمی در کتاب "مبین و روشن" خود، آن هم خطاب به مردم بی سواد و کم سواد عربستان بیش از 1400 سال پیش جای دهد؟ و مانند این‌ها.

اما بی توجه به این پرسش‌های بی پاسخ، باید توجه کرد که این آیه صراحت دارد که معنی و تعبیر آیات متشابه را فقط خدا می‌داند و نه کسی دیگر «وما یعلم تأویله الا الله». به بیان دیگر:

- معنی و مفهوم آیات "متشابه" را، غیر از خدا هیچ کس و حتی پیامبر آن آیات نیز نمی‌داند. این آیه همچنین حاوی این معنی³³¹ است که: "عالمان" نیز معنی و مفهوم آن چه را که خاص خدا است نمی‌فهمند، ولی آنان به این آیات، «بدون آن که معنی‌شان را بفهمند»! ایمان می‌آورند. این البته به این

³²⁸ برای توضیح آیات محکم و متشابه ر. ک. به کتاب دوم جلد 1 و همچنین به زیرنویس‌های قبلی این جلد.

³²⁹ قرآن ترجمه "خلاصه تفسیر المیزان".

³³⁰ ر. ک. به کتاب دوم جلد 1.

³³¹ ر. ک. به قرآن ترجمه "خلاصه تفسیر المیزان"؛ قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشه؛ قرآن ترجمه تفسیر سورآبادی و سایر.

معنی نیست که گویا *راسخین* در علم، معنی این گونه آیاتی را که پیامبرش هم نمی دانسته، می دانند، یا می توانند بدانند. از این نظر، استناد به این آیه برای مشروع و مجاز جلوه دادن "تفسیر و تأویل" قرآن جز توجیه مصلحتی کار غیر مجاز تفسیر نیست.

3- در همان حال، در کنار این آیه، آیه دیگری هم وجود دارد³³² که می گوید: **"و از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل هر يك در کار خود مسئولند"**³³³ (سوره الاسراء، آیه 36). آیاتی از این دست نشان می دهند که فرد مورد خطاب قرآن باید قرآن و آیاتش را خود با "گوش و چشم و دل" بفهمد و حتی اگر آیه و آیاتی از *متشبهات* اند، باید آن را به همان معنی و مفهوم که درک می شود (یا حتی نمی شود) بپذیرند. به بیان دیگر، حتی اگر کسانی از آیات نامفهوم و بی مفهوم "متشابه"، درک و فهم خاصی هم داشته باشند، این درک و فهم فقط به درد خودشان می خورد. چرا که هر کس به اندازه درک و فهم خود مسئول است و اگر آیه ای طوری خلق شده که قابل درک نیست، پس لزوماً خداوند حکیم آن را غیر قابل درک خلق کرده و مسئولیتی هم متوجه کسی که آن را درک نمی کند، نیست. با این حساب، نه کسی مجاز به ارائه تفسیر و توضیح است و مجاز به مراجعه به تفسیر و توضیح دیگران است. در نتیجه: - هیچ آیه ای، به کسانی که حتی خود را "راسخ در علم و عالم قرآن" می دانند، این حق را نمی دهد که آیه و آیاتی را برای کس یا کسانی تفسیر و توجیه کنند، یا درک و فهم خود از آیه های غیر قابل فهم و بی معنی را به دیگران عرضه کرده و حتی پذیرش و اجرای آن ها از سوی دیگران را لازم دینی قلمداد کنند.

4- تفسیر در ردّ "کمال قرآن"

1- به بیان آیات، قرآن کامل است³³⁴: **"... امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛**

³³² ر. ک. به فصل مربوط به تضاد در قرآن در کتاب دوم جلد 1 و همچنین به بحث مربوطه در این جلد.
³³³ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

... " (سوره المائده، آیه 3). "کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد ... " ³³⁶ (سوره انعام، آیه 115).

متن و کتاب کامل هیچ نیازی به تکمیل، توضیح و تفسیر ندارد، چرا که هر توضیح و تفسیری به معنی کامل کردن و آن نیز به معنی ناقص و نارسا شمردن آیه و آیات است. از این رو، تفسیر آیات در تضاد با آیه هائی که قرآن را کامل معرفی می کنند، قرار می گیرد. به بیان دیگر، تفسیر قرآن هم به معنی رد آیات خدا در مورد کامل بودن کتاب و هم به معنی ناقص شمردن آیات "کلام الله" و در نتیجه، «ضد الهی و دینی» است.

2- در ضمن، بر اساس آیه 40 سوره احزاب، محمد پیامبر پایانی است: "محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است، ... " ³³⁷. بر این اساس، لزوماً باید قبول کرد که:

1- آن چه را پیامبر اسلام از قرآن نمی دانسته، در هر آینده ای هم هیچ کس، یا کسان دیگری نخواهند دانست و به رمز و رازی که حتی برای "پیامبر پایانی" هم پوشیده بوده، پی نخواهند برد.

از این رو، هر باوری مبنی بر این که کسی در هر آینده ای این معنی و مفهومی را که جز خدا نمی داند، درک کرده و به وسیله تعبیر، تفسیر و تأویل بیان خواهد کرد، باوری کاذب و مغایر نظر صریح قرآن در مورد پیامبری پایانی محمد است، و مستقیماً اصل خاتم النبیین بودن پیامبر اسلام را به زیر سؤال می برد. ادعاهای مفسرین در مورد استخراج و عرضه اطلاعات دینی بی که قبلاً نبوده، از این باور ناشی می شود که کسانی از آیندگان معنی و مفهومی را در قرآن کشف کرده و خواهند کرد که حتی به عهده رسول واگذار نشده بوده و در واقع، بیشتر و بهتر از این پیامبر پایانی از قرآن فهمیده و خواهند فهمید. این خود به معنی ظهور پیامبر، یا پیامبرانی جدید تر است و در تعارض با آیه قرآنی به شرح فوق قرار می گیرد.

³³⁴ ر.ک. به "آثار الهی بودن قرآن" در این و کتاب دوم جلد 2.

³³⁵ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³³⁶ قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشه و قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³³⁷ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

از این نتیجه گیری همچنین این بحث حاصل می شود که هر تفسیر و تأویلی به اطلاعاتی منجر می شود که:

1- یا برای پیامبرش معلوم بوده و وی نیز طبق وظیفه اش آن را به اطلاع دیگران رسانیده،

2- یا برای پیامبرش هم نامعلوم بوده و وی نیز آن را به اطلاع کسی نرسانیده است.

1- در حالت اول، هر تفسیری تکرار مکررات و معلومات شناخته شده قبلی است و نیازی به آن نیست. خاتم النبیین بودن محمد به این معنی نیز هست که وی تمام وظائفی را که به او محول شده بوده به تمامی به انجام رسانیده و اگر سؤالی بدون پاسخ رها شده، یا آیه ای درک و فهم نمی شود، به همان صورتش منظور نظر بوده است.

2- اما در حالت دوم، هر تفسیر و تأویلی به معنی نگارش معنی جدید به قرآن و آن نیز به شرح فوق به معنی پیام آوری و پیامبری جدید است. این کار در عین حال، بشری کردن دانشی است که بنا به آیه 7 سوره آل عمران به شرح بحث پیشین فقط از آن خداست.

3- فرضیه خاتم النبیین بودن محمد همچنین به این معنی است که پس از وی نه کسی می تواند آیه ای بر قرآن بیفزاید و نه آیه ای از آن کم کند. نه کسی مجاز است معنی جدیدی بر آیه ای بیاورد و نه کسی می تواند در عین قبول اسلام، معنایی را که از آیه ای استنباط می شود تغییر دهد. این است که در همه موارد ممکن مورد بحث فوق:

- هرگونه تفسیر و تأویل آیات به معنی دخالت در کار مخصوص خدا، یا رسول است و در هر دو حال، از نظر دین اسلام مردود به حساب می آید. این نتیجه ای است که قبلاً نیز بارها و از آن جمله در بحث مرتبط به «آثار قرآن کلام الله» در کتاب دوم جلد 2 و بحث های پیشین این جلد حاصل شده است.

با این وجود، سنت تفسیر قرآن بی هیچ وقفه ای در طول 1400 سال تاریخ اسلام دوام آورده و می آورد. با استفاده از این شگرد ضد الهی ولی رایج، انواع شریعت سازان اسلامی هر آیه ای را که برای کار و منظور لحظه حاضر خود لازم و مناسب تشخیص می دهند، انتخاب و هم زمان، بقیه را رد می کنند. سپس با استفاده از تفسیر و تأویل در معنی و مفهوم آن دست برده و معنی و مفهومی موافق میل خود فراهم می آورند. از آن پس، برای مشروعیت بخشیدن به ساخته و پرداخته خود، آن را با نام و عنوان "قرآن و

الله" زینت داده و به بازار دینی می آورند. شریعت سازان بر این مبنا، تحت عنوان "مراجعه به قرآن" و "تفسیر" آیات:

- در جایی به آیاتی معنی و مفهوم می بخشند که خداوند آن ها را بدون معنی مشخص خلق، یا نازل کرده،
- در جایی به احکام و آیاتی عمومیت و جهانشمولی می بخشند که خداوند آن ها را فردی، «موردی» و خصوصی خلق کرده و الآن جزو آیات مرده و بی اعتبارند،
- در جایی احکامی را به کار می گیرند که از سوی خداوند منسوخ، یا قدغن و ممنوع شده،
- در جایی نیز آیاتی را به کار می گیرند که از مجموعه آیات متعارض انتخاب شده و از راه رده آیات دیگر حاصل شده اند و،
- در جایی حتی آیاتی را مبنای کار خود قرار می دهند که مثل قصص قرآن اساساً برای اجرا نازل نشده اند و در زمان رسولش هم حکم و دستور اجرائی به حساب نمی آمدند.

در فصول بعدی، علل و زمینه های دیگری از ضد الهی و ضد دینی بودن "تفسیر قرآن" مطرح خواهند شد، باشد که فقط یکی از این دلایل برای اثبات ضد الهی بودن تفسیر کفایت می کند.

فصل هشتم

تفسیر اصل "کلام الله" به وسیله فرع حدیث بشری

- نتیجه گیری از ضد الهی بودن تفسیر و تأویل

در فصل پیش دیدیم که از هر زاویه ای بنگری، "تفسیر و تأویل" قرآن فاقد مجوز دینی و حتی عملی «ضد الهی و ضد دینی» است. نه یک جمله و کلمه ای در سند اساسی و غیر قابل رقیب دین اسلام، یعنی قرآن، این نوع دخالت های بشری را مجاز می شمارد و نه عقل سلیم بشری این راه و شیوه شریعت سازی را تصویب می کند. در نتیجه:

- نه احکام و شریعت ناشی از تفسیر قرآن دینی اند،
- نه اجباری برای پذیرش احکام شرعی ناشی از تفسیر قرآن وجود دارد و حتی به سبب تعارض آن با منطق دینی،
- هیچ مسلمانی مجاز به پذیرش احکام ناشی از تفسیر قرآن نیست.

یکی دیگر از سبب های «ضد دینی» بودن تفسیر قرآن بر می گردد به طرز ارزیابی احادیث بشری در برابری با آیات قرآن و تفسیر اصل "قرآن کلام الله" به وسیله فرع «حدیث بشری» است. از آن جا که این مورد از نظر پاسخ به سؤالات اساسی این کتاب مهم و تعیین کننده است، آن را به طور مستقل و تحت عنوان جداگانه مورد بحث قرار می دهد.

- اصل و فرعی به نام قرآن

ظاهراً با وجود بینش های مختلف در بین مذاهب و فرقه های اسلامی در مورد معیار ارزشی سنت، یا حدیث³³⁸، همه بر این امر معترف اند که قرآن

³³⁸ معنی نخستین کلمه حدیث (جمع عربی آن احادیث از ریشه حدث) «خبر و داستان»، یا به معنی محدودتر «نقل قول» بوده، ولی معنی ویژه اصطلاح حدیث عبارتست از روایات اقوال و افعال پیامبر (در مورد شیعیان همچنین امامان). ر. ک. به زیر نویس های پیشین در این جلد.

کتاب خدا و "کلام الله" است و نسبت به هر سند دیگر اسلامی «اصل» به حساب می آید. ظاهراً در کلام اسلامی نیز «اصل»، «فرع» را ثابت، تأیید یا رد می کند. به بیان دیگر، در کلام اسلامی نیز فرع یک چیزی نمی تواند اصل خود را رد، یا اثبات کند. با این وجود، «چشم بندی دینی- سیاسی حدیث» در این نکته نهفته است که در عین «فرع بودن» نسبت به «قرآن»، اصل خود را توضیح می دهد. به اصل خود معنی و مفهوم می دهد، یا معنی و مفهوم آن را تغییر می دهد.

باور و اعتقاد عمومی توده های مسلمان به یک چنین «چشم بندی دینی- سیاسی» نشان می دهد که ابزار بهره کشی دینی- سیاسی تا چه اندازه مقتدر است و اربابان دینی و شریعت سازان اسلامی چه ابزار جادویی پی مؤثری را فراهم آورده و در اختیار دارند. آنان:

- در حرف، "قرآن کلام الله" را نسبت به هر سند اسلامی، از جمله حدیث، اصل اعلام می کنند ولی،

- در عمل، به جای آن که اصل قرآن را ملاک اثبات احادیث قرار دهند، احادیث را وسیله تأیید، یا رد این، یا آن معنی و مفهوم آیات قرار می دهند. در نتیجه، صرفاً بر اساس این، یا آن حدیث، این، یا آن معنی خاص را از آیه و آیاتی استخراج، یا به آن ها تحمیل می کنند. با این وارونه کاری اصل و فرع، با استفاده از احادیثی که حتی اگر جعلی و ساختگی هم نباشند، نسبت به کتاب دینی قرآن فرع اند، معنی و مفهوم آیات قرآن را تغییر داده و به صورتی در می آورند که شریعت سازان لازم دارند.

- چشم بندی ساحرانه

برای پیش بردن این وارونه سازی «اصل و فرع» و تقدم قائل شدن به فرع سنت و حدیث در برابر اصل قرآن، شریعت سازان اسلامی به راه های توجیهی مختلف و متنوعی دست می زنند. از آن جمله، کسانی برای استخراج معنی و مفهوم مورد نظر خود از آیات قرآن به چشم بندی ظاهراً قابل قبول تری روی می آورند. از نظر آنان لازم نیست که برای "صحیح" بودن حدیثی حتماً باید در قرآن تأییدی دال بر صحت آن وجود داشته باشد، بلکه باید پذیرفت که "هر حدیثی که به وسیله آیات قرآن رد نشود، "صحیح" است و احتیاج به تأیید قرآن هم ندارد!". به بیان دیگر:

- صرف سکوت قرآن و نبودن سابقه قرآنی در مورد صحت حدیثی، آن حدیث را از نظر دینی معتبر می‌کند.

بر این اساس، شریعت‌سازان اسلامی می‌توانند در مورد موضوعات بسیاری که در زمان رسول و موقع نزول قرآن مطرح نبودند و طبیعتاً در موردشان آیه‌ای هم نگارش نیافته، حدیث جعل کنند و صرفاً به بهانه «نبودن سابقه مخالف در قرآن»، آن‌ها را به اندازه آیات قرآن، معتبر و قابل اجرا نشان دهند.

این آیه به معنی نگارش آیات جدید قرآن "کلام الله" به دست "بندگان!" نیست؟

می‌بینیم که ادامه این نظر ابداعی و قضاوت وارونه نهایتاً به برابر شدن اصل "قرآن کلام الله" با فرع «حدیث جعلی و ساختگی بشر "بنده"» منجر می‌شود. اما از آن جا که حدیث را برای تفسیر معنی و مفهوم آیات قرآن به کار می‌برند و نه برعکس، پس ادامه این روش ابداعی، در عمل:

- "کلام بنده" را به اصل غالب "کلام الله" تبدیل می‌کند و "کلام الله" را در فرع ابداعات بشری قرار می‌دهد.

این نیز نه فقط به معنی نگارش آیات جدید از سوی شریعت‌سازان اسلامی، بلکه بیشتر از آن، به معنی غالب کردن آیات بشری شریعت‌سازان به آیات معروف به الهی است.

یک چنین کاری البته از نظر دینی و قرآنی مردود و مغایر باورهای اساسی اسلام است.

انعکاس این وارونه‌سازی اصل و فرع را می‌توان در مثال‌ها و نمونه‌های مختلف دید. برای نمونه، مترجم و مفسر "اصول کافی" که دیدیم از نظر شیعیان مهم‌ترین کتاب بعد از قرآن، یا بعد از قرآن و نهج البلاغه است، برای دفاع از صحت حدیثی چنین می‌نویسد: "خود من از مؤمن ساده و بی‌غرضی که اندکی فضلی هم داشت شنیدم که به زبان انتقاد از مرحوم کلینی (نویسنده اصول کافی) می‌گفت: "در اصول کافی از امام چهارم نقل شده که آن حضرت می‌فرماید: "پره‌های کوچک ملائکه در خانه ما می‌ریزد و ما آن‌ها را از زمین جمع می‌کنیم". به او گفتیم: ای برادر، شما که طبق میانی دینی، وجود ملائکه و فرود آمدن او را از آسمان به زمین، و آوردن وحی او را قبول داری، از پذیرفتن پره کوچک او چه استبعادی

داری؟ مگر پر داشتن ملانکه (و ریختن آن ها در این جا و آن جا!) با چه آیه قرآن و دلیلی عقلی مخالف است؟³³⁹

می بینیم که حدیثی چنین ساده لوحانه در مورد «ریختن پرهای فرشتگان در خانه ها» نیز «نه بدان سبب که دلیل، منطق، سابقه و تأییدی در قرآن دارد و با آیات قرآن تأیید می شود»، بلکه:

- از آن رو که قرآن در موردش ساکت است، یا به وسیله قرآن رد نمی شود، مورد تأیید قرار می گیرد.

بدیهی است که با یک چنین «نظر وارونه» می توان در هر موردی حدیثی ساخت و صرفاً به سبب فقدان سابقه در قرآن به هر حرف و ادعائی، مشروعیت دینی و الهی بخشید.

قبلاً توضیح داده شده³⁴⁰ که در قرآن در مورد موضوعات بسیاری که در عربستان آن روزی مطرح بوده آیه وجود دارد، ولی در مقابل، در مورد موضوعات بسیار مهم تری که در جامعه اسلامی رسول مطرح نبودند، هیچ آیه ای وجود ندارد. این جای خالی قرآن را شریعت سازان پر می کنند، یا به بیان دیگر،

- کار شریعت سازان اعم از مفسرین، متکلمین و محدثین تا فقها، قضات، حکام، آخوندها و رهبران اسلامی کامل کردن "قرآن کلام الله" (لزوماً ناقص و کامل کردنی) و پر کردن جاهای خالی آن با آیات بشری ناظر بر نیازها، ضرورت ها، اطلاعات و دانش های روز است.

آنان از طریق این گونه ابداعات غیر دینی، احادیثی که دیگر نه «اصل و فرع» و نه «عقلانی بودن شان» مورد سؤال قرار می گیرد، معانی و مفاهیم مورد نیاز روز را بر آیه و آیه های مربوط و نامربوط قرآن تحمیل می کنند و نتیجه این تقلبات دینی خود را به نام معنی و مفهوم "آیه قرآن" و تفسیر "وحی و کلام خدا" به خورد مردم مسلمان عامی و بی خبر از کتاب و قرآن می دهند.

هم از این روست که آنان می توانند دم از "ابدی و جهانی" بودن قرآن بزنند و ادعای "استخراج" هر حکم و قضاوتی را برای هر زمان و مکانی از

³³⁹ ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی الرازی، اصول کافی، ترجمه و شرح حاج سید جواد مصطفوی، پیشین ص 12.

³⁴⁰ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "وابستگی آیات نزولی به موضوعات زمان نگارش" در این جلد.

قرآن پیش بکشند. در واقع، این احکام "استخراج شده" ناشی از قرآن و آیاتش نیستند، بلکه در واقع احکام شریعت سازانی اند که از خود معنی و مفهوم قرآنی نازل کرده و به زبان قرآن قرائت می کنند. بدیهی است که آیاتی با این معانی و مفاهیم ساختگی ربطی به قرآن و مفاهیمی که محمد در رابطه با شرایط و نیازهای عربستان 1400 سال پیش با خود آورد ندارند.

تفسیر ضد الهی "قرآن با قرآن"

از آن جا که سنت اسلامی «تفسیر آیات با استفاده از روایات و احادیث بشری مخدوش» به دشواری قابل دفاع است و در عین پذیرش، از دید خود مفسران نیز بی آبرو شده، کسانی برای ابداع مفاهیم جدید قرآنی به چشم بندی ظاهراً قابل قبول تری روی آورده اند. در این راه، برخی از شریعت سازان و مفسرین قرآن برای اثبات نظر پیش ساخته خود و حفظ «هم خدا و هم خرما»، به قول خودشان به این فکر افتاده اند که «آیات قرآن را با آیات قرآن تفسیر کنند» و اسم این کار را «شناخت قرآن از راه قرآن» بگذارند.³⁴¹ این کار «ظاهراً» بهتر از به کار بردن احادیث ماهیتاً خدشه دار و آبرو باخته است و همچنین اسم عامه پسند تری هم دارد.

اما «تفسیر قرآن با قرآن» در عمل چیزی نیست جز اولویت دادن به آیه مورد نظر مفسر و متکلم و در مقابل، فرعی و بی بها شمردن برخی دیگر از «آیاتی» که «وحی و کلام الله» به حساب می آیند. با این عمل، مفسر و متکلم می تواند به انتخاب آیات دست بزند، برخی را بپذیرد و برخی دیگر را مردود اعلام کند. این است که بر خلاف نام و ادعای گول زننده اش، «تفسیر قرآن با قرآن» هم به همان راهی می رود که سایر اشکال تفسیر و تأویل در آنند و به اندازه تفسیر از طریق به کار گیری احادیث و روایات ساختگی بی اعتبار است.

در واقع آن چه تفسیر «قرآن با قرآن» نامیده می شود، نه فقط مطمئن تر و قابل اعتمادتر از «تفسیر بر اساس روایات و احادیث اکثراً نادرست و تماماً

341 ر. ک. به مقدمه "تفسیر میزان"، پیشین.

مخدوش» نیست، بل که از نظر شیوه تحقیق، حتی غیر منطقی تر و «ضد دینی تر» است. چرا؟

1- در تفسیر مبتنی بر حدیث، اصل استدلال که پیامبر بهتر از هر کس قرآن را عمل کرده تا حدودی قابل توجیه است. مشکل تئوریک این گونه تفسیرات در آن است که نه صحت این روایات و احادیث قابل اثبات است و نه اگر قابل اثبات هم می بودند، می توانستند حرف و نظر آیه خدا را تغییر دهند. هیچ دلیلی هم در دست است که اگر پیامبر زنده می بود، در شرایط امروزی درست همان راهی را بر می گزید که مفسر بر می گزیند و مورد مراجعه قرار می داد. این نوع تفسیرات از جنبه های دیگر نیز، از آن جمله به خاطر ناممکن بودن برابرسازی شرایط مختلف و همچنین به سبب گزینش این و رد آن آیه به راه ضد دینی می روند.

2- تفسیر «قرآن با قرآن» اما حتی تا این اندازه هم بر فکر اولیه قابل توجیه بنا نمی شود، چرا که هیچ دلیلی برای گزینش یک آیه به عنوان آیه «محکم و اصلی» (محکمت) ³⁴² در مقابل آیه ای که به وسیله مفسر و متکلم «متشابه و فرعی» (متشابهات) ³⁴³ نام می گیرد، وجود ندارد. اساساً یک چنین کاری (انتخاب آیاتی از سوئی و رد آیاتی از سوی دیگر) به عنوان دخالت در کار خدا و قرآن است و حتی از پیامبر قرآنش هم ساخته نبود تا چه رسد به مدعیان نمایندگان دینی و مذهبی امروزی. این شیوه تفسیر بر تعارض درونی بین آیات معروف به «متشابهات و محکمت» ساخته شده و در واقع، جز سوء استفاده از نقائص ساختاری و دوگانگی های درونی قرآن نیست.

3- در ضمن قبلاً نتیجه شده ³⁴⁴ که بر اساس اصل الهی بودن قرآن، هیچ آیه ای بی اهمیت، خلاف یا قابل اغماض نیست، یا نمی تواند باشد. هر آیه ای از نظر دینی «کلام الله» و از این رو، به سببی معین نازل شده است. در نتیجه، هیچ آیه ای اضافی، بدون معنی و بدون سبب در قرآن وجود ندارد، یا نمی تواند وجود داشته باشد ³⁴⁵. رد این نتیجه گیری معادل با رد صحت قرآن است ³⁴⁶. از این رو، نمی توان آیه ای از قرآن را بر اساس آیه یا آیه های دیگر رد، یا اصلاح کرد، یا به معنی و مفهوم دیگری تفسیر و

³⁴² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

³⁴³ پیشین.

³⁴⁴ ر. ک. به «آثار الهی بودن قرآن» در این و کتاب دوم جلد 2.

³⁴⁵ در این مورد آیات قرآن متعارض اند. ر. ک. به بحث «متشابهات» در کتاب دوم جلد 1.

³⁴⁶ ر. ک. به «آثار الهی بودن قرآن»، پیشین 2.

تأویل کرد. هر اقدامی از این دست، ولو تحت عنوان «تفسیر قرآن با قرآن» به معنی تغییر معنی و مفهوم آیات منسوب به خدا و هم از آن رو، ضد دینی است.

4- همچنین قبلاً این نتیجه حاصل شده³⁴⁷ که در کتاب منسوب به خدا، نقص هر یک آیه به معنی نقص تمام کتاب است و از این نظر، پذیرش نقص در هر یک آیه، خلاف اصل پذیرفته شده الهی بودن قرآن است و اصل اساسی الهی بودن قرآن را زیر سؤال می برد. از این زاویه، آن چه «تفسیر قرآن با قرآن» خوانده می شود، با «تفسیر قرآن با احادیث و روایات عمدتاً جعلی» فرقی ندارد و به همان اندازه «غیر الهی و ضد دینی» است.

5- در ضمن، مدعیان و کاشفان «تفسیر قرآن با قرآن» سؤالات دینی بی پاسخ نوع خود را به وجود می آوردند. آنان نیز همانند همه کسانی که آیات را به معانی «باطنی» تأویل می کنند، قادر به پاسخ دادن به پرسش هائی که قبلاً نیز بارها مطرح شده³⁴⁸، نیستند، و تا به این پرسش ها پاسخ منطقی و قانع کننده ای نداده اند، اساس استدلال و شیوه کارشان زیر سؤال است.

به علاوه، حتی اگر آیاتی نسبت به آیات دیگر از «محکمات» بوده و اعتبار بیشتری داشته باشند از کجا معلوم که حتی با پذیرش این دوگانگی در قرآن³⁴⁹، کدام آیه جزو محکمات و معتبر تر، و کدام جزو متشابهات و بی اعتبار است؟

در ضمن، اگر آیه ای به معنایی دیگر غیر از آن چه در ظاهر معنی می دهد، نازل شده، یا اگر آیه ای نسبت به سایر آیات دارای اعتبار کمتری است، از کجا معلوم که بقیه آیات قرآن چنین نباشند؟ و در آن صورت:

- چگونه می توان از کتابی که قسمتی از محتوایش به معنی دیگری غیر از معنی «ظاهری» آن است و برخی از جملاتش اصل و برخی فرع و حتی قابل صرف نظر کردن اند، قانون و قانونمندی/استخراج کرد و امیدوار بود که آن چه استخراج شده، نظر این کتاب منسوب به خداست؟ و همچنین:

³⁴⁷ پیشین

³⁴⁸ ر. ک به بحث های مربوطه در کتاب اول جلد 1.

³⁴⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

- اساساً چگونه می‌شود به کتابی که معنی و مفهوم بخش نامعلومی از جملاتش مهم تر و مقدم تر، و در مقابل، بخش نامعلومی از جملاتش قابل صرف نظر کردن و نیازمند تفسیر است، اعتماد کرد و ایمان آورد؟

می‌بینیم که، منطق و شیوه اجرائی «تفسیر قرآن با قرآن» نه تنها باعث دست یازیدن در معانی آیاتی از قرآن و ابداع معانی جدید به جای کلام خدا می‌شود، بلکه همچنین منطقی می‌سازد که اصل اساسی و علت وجودی قرآن و صحت کلام منسوب به خدا را زیر سؤال می‌برد. به بیان دیگر، این شیوه تفسیر:

- نه فقط فکر اولیه اش بدون منطق و شیوه کارش غلط است و به مخدوش شدن محتوای قرآن می‌انجامد، بلکه همچنین اصل الهی بودن قرآن را نفی می‌کند.

این همان نتیجه ای است که در مورد شکل قبلی و سنتی تفسیر و تأویل قرآن که با استفاده از ابزار مخدوش حدیث، قیاس و «عقل دینی» انجام می‌گیرد، به دست آمده است.

- گزینش شریعت سازان اسلامی

در بحث های پیشین به کرات این نتیجه حاصل شده که منطقاً همه کسانی که در کار تفسیر و تأویل قرآن دست دارند، قرآن را ناقص، نارسا و نیازمند توضیح و تکمیل ارزیابی می‌کنند. در برابر این منطقی که قرآن را از نظر کلام، یا معنی و مفهوم ناقص و ناکافی نشان می‌دهد، می‌توان دو نظر مختلف ابراز کرد:

1- قرآن و نقص هایش کلاً یا جزاً از آن خدا نیستند.

2- قرآن و نقص هایش، به تمامی از آن خدایند.

- با صحت شرط اول، اصل الهی بودن قرآن و از آن طریق، اساس و اعتبار دینی اسلام زیر سؤال می‌رود.

- با صحت شرط دوم، یعنی که پذیرش این که قرآن و هر چه در آن است از آن خداست، دو نظر مطرح می‌شود:

1- یک نظر آن است که خداوند قرآن را با آگاهی و علم خلق کرده و نواقصش نیز عمدی و بدون سبب نیست. در نتیجه، آیات متشابه فاقد معنی

نیز به همان صورت خلق شده اند و احتیاج به توجیه، توضیح و تفسیر ندارند.

2- نظر دیگر آن است که خداوند می‌خواسته و بیان نیز کرده که می‌خواسته آیات قرآن را صریح و روشن و قابل فهم خلق کند، ولی از عهده این کار بر نیامده است.

1- آنان که به نظر اول اعتقاد دارند، لزوماً باید با هرگونه تفسیر و توضیح آیات ولو متشابه و بدون معنی و مفهوم مخالف باشند و استدلال کنند که این آیات را «خداوند دانا و توانا» به همین صورت ناقص آفریده و باید با همین وضع هم پذیرفته شوند. اما:

2- آنان که صاحب نظر دوم اند و فکر می‌کنند که «خداوند خواسته، ولی نتوانسته!»، اگر با این وجود، متعصب به راه «سیاسی» فرقه اسلامی خود باشند، طبیعی است که باید برای راست و ریس کردن «کار ناموفق خدا!» بکوشند و می‌کوشند³⁵⁰. تفسیر و تأویل آیاتی که قرآن «مبین‌شان» می‌خواند، مبین تلاش این دسته از شریعت‌سازانی است که «کار و کلام خدا» را کافی به منظور نمی‌بینند و برای راست و ریس کردن کار خطای خدا/ به تفسیر و تعبیر دست می‌زنند. اینان با این کار، نابوری خود به توان خدا را نشان می‌دهند و خدائی خدا را انکار می‌کنند. بر این اساس:

- هرگونه تفسیر، تأویل و انواع دست بردن‌های بشری در معنی و مفهوم قرآن، حتی اگر برای جعل عمدی مفاهیم برای رسیدن به پاداش دنیوی هم نباشند، نتیجه و محصول «نابوری دینی» از سوی مرتکبین به تفسیر و تأویل است.

متکلمین، مفسران و سایر انواع و اقسام شریعت‌سازان اسلامی این همه را با هم دارند. بررسی‌های پیشین این کتاب در جلد اول هم نشان می‌دهند که آنان از راه تفسیر و تأویل آیات:

1- از سوئی به اصلاح حمایتی³⁵¹ و راست و ریس کردن معنی و مفهوم مورد ایراد این جا و آن جای کتاب منتسب به خدا دست می‌زنند و،

2- از سوی دیگر با دست بردن در معنای قرآن به خواسته‌های دنیوی خود و فرقه دینی‌شان جامعه عمل می‌پوشانند. آنان اما با این کار:

350 ر. ک. به نمونه‌های کتاب اول جلد 1.

351 برای آشنائی با نمونه‌هایی از این دست بردن‌های اصلاح‌گرایانه ر. ک. به کتاب اول جلد 1 در مورد «دانش دینی با واسطه».

- هم ادعاهای قرآن از نظر صراحت، روشنی و قابل فهم عامه بودن را به هیچ می شمارند،
 - هم صحت الهی بودن قرآن را مردود می شمارند و،
 - هم صلاحیت و توانائی خدا برای خلق آیه هائی که باید صریح و روشن و قابل فهم عامه باشند را رد می کنند.
 این همه آیا برای غیر دینی و غیر اسلامی بودن اشکال مختلف تفسیر و تأویل قرآن کفایت نمی کند و به صراحت نشان نمی دهد که تفسیرگران همه طالب «خرمای» حکومت و اربابیت دینی اند و "خدا" را فقط برای اثبات موقعیت خود و اربابان دینی-سیاسی شان می خواهند و گر نه، به کاری که این همه منع دینی و قرآنی دارد دست نمی زدند؟

چوب سحر آمیز ساحران دینی

می بینیم که این همه علیه علت وجودی شریعت سازانی است که تحت عنوان مفسر، متکلم، قاضی، عالم، مجتهد و فقیه اسلامی، دست یازیدن در معانی آیات را مجاز و مشروع می پندارند و با تفسیر و تأویل خود به آیات قرآن معنی و مفهومی می دهند که در آن معنی نازل نشده اند.
 تاریخ نشان می دهد که شریعت سازان و حکام اسلامی، «حکومت نامشروع اسلامی» خود را جز از راه تفسیر و تعبیر آیات و انشای معانی جدید قرآنی پیش نبرده اند، نمی برند و نمی توانند ببرند. این است که بر خلاف ادعاهای دینداری، ظاهراً برای اینان مهم نیست که «تفسیر» در هر شکل خود به معنی «تغییر و تحریف معنی و مفهوم کلام خدا» و به همین منظور «ضد دینی و الهی» است. مهم آن است که:

- توده مردم چشم و گوش بسته نه فقط قرآن را به عنوان «کتاب دینی»، بلکه همچنین به عنوان «کتاب احکام و قواعد دنیوی» خود بپذیرند و بدان ایمان داشته باشند. مهم آن است که توده های اسیر طلسم دینداران، اربابان دینی و نمایندگان "شریعت اسلامی" را به عنوان نمایندگان مقدسات دینی و فرقه ای خود بپذیرند و به دین سالاران گوناگون فرصت دهند تا نیات و مقاصد

دنیوی خود را به نام قرآن و خدا به خورد توده های استعمار شده دینی و فرقه ای بدهند.

- بازنویسی مکرر قرآن

این است که کار تفسیر قرآن پس از 1400 سال هنوز هم به پایان نرسيده و امروزه روز هم ادامه می یابد و نظریات نوع به نوع اربابان دینی جدید و جدید تر را به نام خدا به خورد مردم محروم مسلمان می دهد. این است که «هر دم از این باغ بری می رسد» و حتی امروزه از طریق احادیث جعلی و تفسیر ساختگی روز، مفاهیم و معانی جدید و جدید تری ساخته و پرداخته شده و بر قرآن و آیاتش تحمیل می شوند.

بدین ترتیب، هر روزه روز معانی و مفاهیم قرآنی جدیدی بر معانی قبلی آیات اضافه می شوند و در واقع، آیات قرآنی جدید تری نازل شده و به بازار می آیند. از مجموعه این آیات، «قرآن هائی» ساخته و پرداخته می شوند که از نظر کلام و نظم و نثر همانند قرآن باقی مانده اند، ولی از نظر معنی و مفهوم متفاوت و جدیدند. این قرآن های از درون تغییر یافته، دیگر واجد و حامل آن معانی و مفاهیمی نیستند که قرآن و آیات قرآنی مستقیماً بیان می کنند، یا منظور نظر زمان نزولش بودند.

این به معنی «بازنویسی مکرر قرآن»، یا «ابداع قرآن های جدید» به وسیله شریعت سازان اعم از مفسرین، متکلمین و انواع اربابان دینی است. از آن جا که تعداد احادیث راست و دروغ (طبق نمونه های قبلی، کمتر از یک تا چهار درصد نامعلوم و بیشتر از 99-96 درصد دروغ) سر به صدها هزار و حتی میلیون می زند، و راه برای ادعا ها و کشف های جدید از طریق جعل احادیث تازه تری هموار است، هر نورسیده ای می تواند تفسیری برای آیه و آیاتی از قرآن بنویسد و می نویسد. از این طریق، هر چه زمان می گذرد، قرآن های جدیدی با مفاهیم جدید و متفاوت نگارش یافته و به بازار می آیند. از این روست که تفسیر قرآن پایان نمی پذیرد و تا زمانی هم که اسلامیان بر اسب دین سالاری سوارند و پاسخ هر مسأله و مشکلی از طریق تفسیر قرآن و آیات غیر دینی تاریخ گذشته می دهند، ادامه خواهد یافت.

چنین بود که عمل ابداع مفاهیم جدید قرآنی کاری نبود که در زمانی آغاز و پایان یابد، یا با انتشار تفسیرات و تشکیل مذاهب و فرقه ها متوقف شود. کار بازی با ابزار دین سالاری تفسیر و تأویل، به موازات رشد جعل احادیث و روایات از مرزهای دینی و ایمانی عبور کرد و احکام و معانی قرآنی بی ساخته و پرداخته شدند که ستم و بهره کشی اشراف دینی-سیاسی از ملت ها، توده های مسلمان و جوامع مسلمان نشین را حلال و واجب دینی اعلام می کردند.

در این جریان، اختیار اداره زندگی و پیدا کردن راه راست زندگی از دست انسان "زمینی" باز ستانده شد و کار پاسخ گوئی به مسایل جدید به عهده "وحی و آیه آسمانی" تحت کنترل اربابان دینی-سیاسی محول شد. رفته رفته تبعیت سیاسی از رهبران دینی و سیاسی این، یا آن فرقه اسلامی با ایمان دینی به خدا یکی فرض شد و مهر دینی خوردن تصمیمات و احکام رهبران دینی-سیاسی، هر حرکت و تحول و تغییر در این جوامع را یخ زده و عقب ماندگی تاریخی ملت های مسلمان و جوامع مسلمان نشین را به ثبت رسانید.

رقابت ها و برادرکشی های فرقه ای راه های شریعت های اسلامی را هر چه بیشتر از گذشته خود دور ساختند و بر میزان تحریفات دینی و قرآنی افزودند.

ادامه این سنت باعث شده که اگر فرقه ها و شریعت های اسلامی در گذشته به سبب دخالت های بشری، فاقد حکم و مشروعیت دینی بودند، امروزه - با گذشت زمان و افزایش ابداعات ناشی از نیازهای دنیای پیچیده امروزی، حتی ضرورت های دنیوی خود را نیز از دست داده و به مانعی عمده در راه رشد و تکامل جوامع مسلمان نشین تبدیل شده اند.

فصل نهم دوره آخرالزمان اسلامی و تفسیر ابدیت و جهانشمولی قرآن

ورود تجاوزگران صنعتی- کاپیتالیستی و ناکفائی شریعت و حکومت اسلامی

1- آخرالزمان اسلامی

تاریخ تحولات حکومت دینی و اسلامی نهایتاً به بر سر کار آمدن عثمانی ها همچون خلفای اسلامی در ترکیه و صفوی ها در ایران انجامید. هر دو این حاکمیت های اسلامی قرن ها دوام آوردند و با برقراری و تداوم خود، کشورها و جوامع مسلمان نشین را بیش از پیش به راه حکومت دینی و اسلامی بردند.

در این مدت، شریعت سازان جدید در این جا و آن جا بر پا ایستادند و برای توجیه الهی بودن حکومت و قدرت خلفا و سلاطین عثمانی و پادشاهان صفوی روایات و احادیث جدید تر جعل کردند، تفاسیر جدید تر ساختند و احکام جدیدتری را به اجرا گذاشتند. و هر کدام نیز برای کسب مشروعیت دینی-فرقه ای خود نظمی نو به راه انداختند، رسومی نو ساختند، فرقه و فرقه هائی سازمان دادند و مردم را به راه این، یا آن مذهب، فرقه و شریعت اسلامی بردند.

با این وجود، اینان هیچ کدام هیچ نقطه عطفی در تاریخ حکومت و شریعت اسلامی به وجود نیاوردند و هیچ تحول غیر مترقبه ای را در تاریخ تحولات حکومت های دینی و اسلامی به ثبت نرسانیدند.

همه چیز طبق روال حکومت های اسلامی سده های پیشین پیش رفت. طبق سنت، قشر برگزیده خلفا و دین سالاران به نام قرآن و سنت حکم راندند و خود را نماینده خدا و رسول قلمداد کردند. طبق معمول، شریعت سازان نوع به نوع برای الهی جلوه دادن این خلیفه گری ها اسلامی و بهره کشی های سنگین دین سالاران، احکام جدیدی از قرآن و حدیث "استخراج" کردند و توجیهاات جدید تری به بازار آوردند. طبق معمول، همه دین سازان و دین فروشان دست به دست هم دادند تا بر باور توده های محروم مسلمان به این شعبده بازی های دینی و اسلامی بیفزایند و طوق تسلط اسلامیان را سفت تر سازند.

در نتیجه، در طول این قرن ها همه امور در کشورهای اسلامی مطابق روال معمول سنتی پیش رفت و نظم نابرابر طلب و ظالم اسلامی بدون هر مانع و رادع مهم به حیات و بقای خود ادامه داد. عقب ماندگی تاریخی جوامع مسلمان نشین محصول این انجماد تاریخی ناشی از تسلط نظم ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی بود.

تحول مهم و غیر مترقبه در جهان مسلمانان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با ورود آفریدگان قرون جدید به امپراتوری ها و سرزمین های اسلامی به وقوع پیوست. گذر به نظام کاپیتالیستی در اروپا و تجاوزات نیزوهای مدرن اروپا به جهان ساکت، ساکن و یخ زده مسلمانان از آغاز 'نوره آخرالزمان اسلامی' خبر می داد. این البته اولین باری نبود که نیروهای تجاوزگر خارجی، مناطق و کشورهای مسلمان نشین را به تصرف و کنترل خود در می آوردند. اما این اولین باری بود که نیروهای تجاوزگر خارجی، انقلاب صنعتی را در پشت سر نهاده و به مراحمی از رشد کاپیتالیستی و به کارگیری شیوه امپیریالیستی به معنی «بهره کشی از راه سرمایه» پا گذاشته بودند. این بود که ظهور این ها در کشورهای مسلمان نشین (از تصرف مصر و سایر مناطق و کشورهای تحت سلطه امپراتوری عثمانی، تا تصرف مناطق نیمه مسلمان نشین هندوستان، مناطقی از ایران و حاشیه های عرب نشین خلیج فارس) با هر لشکرکشی و تصرف و تسلط استعماری پیشین فرق داشت.

این بار آنان به دنبال ارضای نیازهای کاپیتالیستی خود بودند و بر آن بودند تا با استفاده از تکنولوژی مدرن، صدور سرمایه و سازمان دادن بهره کشی

کاپیتالیستی، منابع جهان به خواب رفته مسلمانان را به تصرف و تسلط خود در آورند و آورند.

با ورود کشورهای کاپیتالیستی به امپراطوری های *فروپاشیده* ایران و در حال *فروپاشی* عثمانی³⁵² شرایط، نرم ها و ارزیابی ها یک باره تغییر کردند. از آن جمله، بسیاری از توجیحات دینی-دنیوی بی که تا آن موقع از راه "تفسیر و تأویل" به وجود آمده و به خورد جامعه و توده های مردم داده شده بودند، کارکردهای خود را از دست دادند. توجیحات و توضیحات دینی-دنیوی سابق از عهده پاسخگویی به سؤالات جدید بر نیامدند و شریعت سازان اسلامی بار دیگر با سرنوشت بود و نبود رو به رو شدند. از آن رو، تلاش برای به بازار آوردن *تفسیرات* جدید و یافتن توجیحات قابل پذیرش برای اثبات مشروعیت "حکومت و شریعت اسلامی" به ضرورت حیاتی اسلامیان تبدیل شد.

ورود مدرنیسم به مفهوم اروپاگرایی³⁵³ به کشورها و جوامع مسلمان نشین، کم و بیش و خواهی و نخواهی، به فرو ریزی ساخت های کهنه و بازسازی و نوسازی بناهای جدید اجتماعی انجامید. رفته رفته ساخت های سابق اجتماعی به فروپاشی دچار آمدند و ایستائی اجتماعی و خواب دیرینه، به ناچار جای خود را به پویائی و بیداری ولو نسبی سپردند، و نوعی تحول در اندام های مختلف اجتماعی جوامع مسلمان نشین جریان یافت³⁵⁴.

همه این جوامع به برکت! قرن ها تسلط حکومت ها و شریعت های اسلامی به شدت دچار عقب ماندگی تاریخی بودند و از هیچ نظری؛ چه نظامی و سیاسی، یا اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، قادر به برابری با نیروهای تجاوزگر و تکنولوژی تحول یافته و مدرن آنان نبودند. از این رو، ورود نیروهای تازه نفس اروپائی به این کشورها، نیروهای سنتی حاکم بر این

³⁵² ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام گرانی در ایران و ترکیه».

³⁵³ مدرنیسم وارداتی در اساس مفهومی دوگانه داشت: از سوئی نوسازی، نوزائی، تحول و توسعه اجتماعی بود و از سوی دیگر، معرف عنصر بهره کشی (چه کلنیالیستی به مفهوم بهره کشی به علت رکودی، یا امپریالیستی به معنی بهره کشی سرمایه داری) بود. ورود مدرنیسم اروپائی از این نظر برای نیروهای ارتجاعی این جوامع، از جمله دین سالاران، تأثیری دوگانه داشت (ر. ک. به کتاب نویسنده، پیشین و همچنین به "چرائی ضرورت تحقیق و مطالعه قرآن" در این جلد).

³⁵⁴ ر. ک. به رضا ایرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام گرانی در ایران و ترکیه، پشت جلد کتاب.

جوامع؛ چه شاهان و اشراف، یا رهبران اسلامی، را مستقیماً مورد خطاب و تهدید قرار داد.

در این مورد در بحث مربوط به «مرزهای مخدوش دانش دینی با واسطه» در جلد اول این کتاب چنین می‌خوانیم: "سوالاتی که با ورود دانش و علوم جدید به این جوامع، در هر لحظه تاریخی مطرح می‌شد، پاسخ‌های جدیدی را طلب می‌کردند. اسلام محافظه‌کار و به قولی مکتبی، نه درکی از این سوالات داشت و نه پاسخی به این مسایل می‌داد. این بی‌پاسخی در برابر سوالات جدید، کل سیستم حکومتی شریعت و شریعت خواهان را با خطر فروپاشی رو به رو ساخته بود.

تحت این شرایط، اسلام بنیادگرا و شریعت خواه که دین را حکم و قاعده سیاسی و حکومتی معرفی می‌کرد، بدون تولید و عرضه توجیهات جدید قادر به ادامه حیات نبود. دیگر حتی قول پاداش بهشت و تهدید با شکنجه‌های نوع به نوع در جهنم‌های این و آن جهانی نیز برای ترسانیدن، اقناع و به تبعیت و تسلیم واداشتن توده‌های در حال بیداری طبقات جدید و نسل تحصیل‌کرده جوامع مسلمان نشین کفایت نمی‌کردند³⁵⁵.

این است که با آغاز عصر جدید- هم عصر تجاوزات کشورهای کاپیتالیستی و هم عصر بیداری ملل شرق- و ورود دانش، علوم و اندیشه‌های علمی به کشورها و جوامع مسلمان نشین، سنت «دست‌یازیدن به قرآن» چه برای توجیه مشروعیت دینی- دنیوی اسلام و شریعت اسلامی، یا برای «اصلاح حمایتی قرآن و آیاتش» با شدت و سرعت دوباره و افزون‌تر از سابق از سر گرفته شد. رهبران اسلام سنتی که این بار خود و مبانی دینی‌شان را در خطر بود و نبود می‌دیدند، رفته رفته به این جا رسیدند که حالا دیگر وقت محافظه‌کاری ارتجاعی و وفادار ماندن به همه اوراد و دگم‌های قرون وسطائی به سر رسیده و باید درها را تا نیمه هم که شده، به روی «مدافعان جدید دینی» باز بگذارند. دفاع به اصطلاح «علمی» اسلامیان درس خوانده در مدارس جدید و نوع اروپائی از «جهانی» و «علمی» بودن مبانی شرعی، تنها راه برون رفت ممکن از این بحران دینی- حکومتی بود و مجوز خود را از این شرایط بحرانی می‌گرفت.

³⁵⁵ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «زن در گرداب شریعت».

این بود که قرآن مجدداً در سطحی وسیع تر مورد مرور قرار گرفت و این بار در ورای دگم های مطلق گرانه حوزه های گرد و خاک گرفته، پرسش هائی مطرح شدند که تا کنون نه طرح شده بودند و نه پاسخی دریافت کرده بودند. اسلامیان این دوره دریافتند که «قرآن و سنت» و «شریعت اسلامی» به این آسانی ها نمی توانند اساس سیاستگذاری جامعه و دنیائی قرار گیرند که از سر تا پا در حال تغییر است و به مسائل و موضوعاتی سر و کار دارد که حتی به خواب انسان های زمان نزول هم نمی رسید.

این بود که با استقرار نیروهای مدرن اروپائی در کشورهای مسلمان نشین، تفسیر و تأویل آیات قرآن مضامینی تازه یافتند. متکلمان و مفسران در راه بازبینی «قرآن غیر دینی» و یافتن قرینه های مدرن در آن به صحنه آمدند. با وجود اختلاف نظر ها، اینان همه در موضوع وفاداری به مبانی شرعی اتفاق نظر داشتند و به این سبب نیز اجازه بحث در احکام قرآنی و شرعی را کسب کرده بودند. همه اینان بر مبانی شرعی و دگم های آن وفاداری نشان می دادند و همه نیز بر آن بودند تا از راه پیش بردن "کلامی جدید" که بر مبانی اندیشه های نو بنا می شد، از شریعت و «قرآن دینی و دنیوی» "دفاع" کنند.

در ادامه این ابداعات و تحریفات دینی، نسل های بعدی شریعت سازان، اندیشه «حکومت اسلامی» را به عنوان علی البدل «خلافت اسلامی» ابداع کردند³⁵⁶ و با این نوع ابداعات و تحریفات، برای هموار کردن راه تداوم حکومت دینی و اسلامی در شرایط جدید کوشیدند³⁵⁷.

2- دوره آخرالزمان فرقه اصولی

- رشد فرقه به برکت سیاست های استعماری دوره قاجار
قرن تفسیرات دینی جدید در ایران با آغاز قرن نوزدهم و پیروزی گام به گام فرقه انشعابی "اصولی" بر فرقه "اخباری" و از آن پس بر جریانات و

³⁵⁶ ر. ک. به حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 129 و به بعد.
³⁵⁷ ر. ک. به فصل «بازنویسی معنی و مفهوم "کلام الله"» در این کتاب.

فرقه های دینی و مذهبی شیخی، بابی، بهائی، صوفی، طریقتی و غیره ادامه یافت. قرن نوزدهم آغاز دور جدید مناسبات فرقه ای در ایران بود. دوره آخرالزمان اسلامی در با ظهور و ورود فرانسوی ها از مرزهای غربی و متعاقب آن ظهور و ورود روس ها از شمال آغاز شد و با ظهور و ورود انگلیسی ها از جنوب و جنوب شرقی به راه سازماندهی رفت. این روند در حدود یک صد سال بعد، در اوایل قرن بیستم با رهبری مشروطیت از سوی انگلستان و دخالت اجرائی "روحانیت فرقه" در آن به اوج خود رسید.

بعد ها در طول قرن بیستم بسیاری از متکلمان فرقه شیعه گری با طرح اتفاقات دوره صفوی ها و عمده کردن آن چه علی شریعتی "اسلام صفوی" می خواند، کوشیدند تا این دوره از تحولات فرقه "اصولی گری" و پیوند ارگانیکی که این فرقه با منافع اشغالگران به خصوص منافع و سیاست های انگلستان برقرار کرده بود را از دیده ها پنهان نگه دارند. صرف مراجعه دادن به آدرس صفوی ها از سوئی به سازمان فرقه گری در ایران سابقه تاریخی طولانی تری می دهد و از سوی دیگر، بدعت های دوره تسلط استعماری قرن نوزدهم- از مرحله گذر "فرقه اصولی گری" در اوایل قرن نوزدهم تا ارتقاء رهبری «فرقه اصولی» به "نیابت امام زمان" در پایان قرن- را از نظرها می پوشاند.

واقعیت این است که:

- نهاد شیعه گری ایران امروز ادامه تحولات تاریخی قرن نوزدهم است و هویت فرقه حاکم بر ایران امروز بیش از آن که حاصل اسلام صفوی باشد، بر ارثیه های اسلام قاجاری-انگلیسی بنا شده است.

این دوره همچنین دوره آغازین همزیستی نهاد "فرقه اصولی، یا شیعه گری" با مدرنیسم وارداتی در ایران است و بسیاری از مناسبات امروزی آخوندها با استعمار و امپریالیسم جهانی را توضیح می دهد. در واقع، بدون مطالعه این دوره از تحولات و سازمان دهی فرقه شیعه گری حاکم در رابطه با اهداف استعماری، فهم و درک سازماندهی و عملکرد امروزی شیعه گری و رهبران آن ممکن نیست.

با این وجود، از آن جا که تحلیل تاریخی مناسبات دینی- فرقه ای این قرن با استعمار و مدرنیسم وارداتی موضوع اصلی کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه" است، از ورود به این موضوع و بحث بسیار مهم و ضروری خودداری می کند و خوانندگان را

برای دست‌یابی به این اطلاعات پایه‌ای، به مطالعه این کتاب مراجعه می‌دهد.

- کلام جدید دوره آخرالزمان

مناسبات سیاسی دوره مشروعیّت حاصل تحولات بنیادی در رابطه نهاد‌های اجتماعی-سیاسی ایران در قرن نوزدهم بود. در این دوره دیگر نهاد‌های عقب‌ماندگی ایران³⁵⁸، از نهاد "شیعه‌گری" تانها‌های "ایلات و عشایر" و "شرفیّت زمین‌دار" در ایران به سبب ورود، دخالت و حمایت استعمارگران روس و انگلیس به مرحله خودمختاری رسیده و هر نهادی در حوزه خود نقش دولت مستقلی را بازی می‌کرد. "روحانیت فرقه شیعه‌گری" به جای پادشاه، مقام غیرقابل رقابت "نیابت امام‌زمان" را یدک می‌کشید و به برکت حمایت استعمار انگلیس در برابر شاه و دربار قاجار ادعای خودمختاری می‌کرد. ورود "روحانیت فرقه" به حرکات و اعتراضات این دوره، هم به حمایت از مشروطیّت و هم از مشروعیّت نشان‌دهنده قدرت سیاسی فوق‌العاده‌ای است که این نهاد و رهبران آن در طول یک قرن اشغال استعماری و همکاری با این، یا آن استعمارگر، به خصوص انگلستان، کسب کرده بودند³⁵⁹.

تحت این شرایط ویژه، انقلاب مشروعیّت ایران و تعارضات ناشی از خواست‌ها و انتظارات مختلف اجتماعی و اقتصادی گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی، راه را به بروز کلام جدید اسلامی هموار کرد. اسلامیان و ملایان دوره مشروطه به درستی به این جا رسیده بودند که برای حفظ/حکام اسلامی و شرعی در شرایط جدید راهی جز بیرون کشیدن آن‌ها از صندوق خاک گرفته زمان هائی بس دور و پوشاندن لباس مدرن "ینگه‌دنیائی" ندارند. "بارزترین نمود این تعارضات در گفت‌وگوهای سیاسی مربوط به مشروطه و مشروعه ظاهر شد. در این راستا، اسلامیان «معروف به مشروطه‌خواه» از اصطلاحات وارداتی بی‌استفاده می‌کرد که در اساس مدرن و منطبق با حقوق اروپائی بودند و بر پایه حقوق طبیعی ناشی از مناسبات جامعه مدنی در اروپا ساخته شده بودند³⁶⁰.

358. ر. ک. به "چرائی ضرورت تحقیق و مطالعه قرآن" در این جلد.

359. ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه".

360. رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران، ص 224.

در طول قرن نوزدهم، بسیاری از اصلاح‌گرایان و فرنگ‌گرایان ایران سعی کرده بودند مفاهیم مربوط به حقوق و آزادی‌های موجود در اروپا را به زبان اسلام، قرآن و سنت بیان کنند و با مراجعه به حقانیت جا افتاده احکام اسلامی و شرعی در فضای اسلام و آخوند زده این دوره، به حقوق جدید اروپائی حقانیت و مشروعیت ببخشند. اصلاحات پیشنهادی چهره مورد بحث نیمه دوم قرن هیجدهم میرزا ملکم خان به نام اسلام از آن جمله بود. این بار اما، ورق برگشته بود. به جای اصلاح‌گرانی که به فکر استفاده از مفاهیم مورد پذیرش دینی و فرقه‌ای افتاده بودند، این بار اسلامیان می‌کوشیدند تا با استفاده از مفاهیم حقوقی و سیاسی وارداتی و مدرن به منابع دینی و شرعی خود اعتبار ببخشند. متکلمان اسلامی بر آن بودند تا با یافتن این مفاهیم مدرن در قرآن و سنت، آن‌ها را لایق بقا و تداوم در زمان حاضر نشان دهند.

از اینان، "نائینی مشروعیت وجود پارلمانی را از آیات قرآن در مورد شور³⁶¹ و مشروعیت نفی استیلا را از آیات مربوط به بنی اسرائیل، فراعنه و دیگر طاغوت‌ها³⁶² و هم‌چنین از خطبه‌های امیرالمؤمنین علی در همین مورد³⁶³ استنباط و استخراج می‌کرد. او همچنین مشروعیت تفکیک قوا را در فرازی از عهدنامه مالک اشتر³⁶⁴، و حقوق متقابل والی و رعیت و همچنین حقوق متقابل افراد نسبت به همدیگر را در عهدنامه مالک اشتر³⁶⁵ می‌یافت³⁶⁶. این حرکت جدید برای منطقی نشان دادن منابع و احکام اسلامی با معیارها و ارزش‌های مدرن وارداتی از جنبه‌های مختلف، بدعتی نو بود و راه فردای اسلامیان و شریعت‌سازان فرقه را ترسیم می‌کرد.

1- نائینی و سایر اسلامیان دوره مشروعیت با استفاده از ترمولوژی جدید وارداتی به راه تحول کلام جدید اسلامی رفتند. کلام جدید برای دفاع از محتوی و مضمون احکام کهنه شریعت اسلامی در شرایط جدید، به استفاده

³⁶¹ تنبیه الامه، ص 53.

³⁶² پیشین، ص 18-19.

³⁶³ پیشین، ص 22-25.

³⁶⁴ پیشین ص 102-103.

³⁶⁵ پیشین، ص 97-90.

³⁶⁶ مجید محمدی، دین‌شناسی معاصر، پیشین، ص 45

از اصطلاحات اجتماعی، سیاسی و علمی اروپا و جهان صنعتی رو می آورد، ولی با این وجود، همان اهداف کلام سنتی اسلامی در مورد دفاع از دین و شریعت اسلامی را پی می جست. از آن رو، از همان آغاز، دست بردن در معنی و مفهوم این اصطلاحات برای دفاع از دین و شریعت اسلامی را "مباح و حلال" اعلام شد.

از این زاویه، "دین مورد نظر میرزای نائینی عبارت بود از همان فقه (اسلامی- امامیه- شیعه گری اصولی³⁶⁷) که «نمکی از دموکراسی هم بر آن پاشیده بود»³⁶⁸. بدین معنی که آیات قرآنی پی که وی مورد استفاده قرار می داد، همان آیات قدیمی پی بودند که مورد مراجعه فقها و شریعت سازان سنتی هم قرار گرفته بودند. تفاوت در این بود که او این آیات را در قالب معانی جدیدی که تا آن زمان هیچ سابقه ای در اسلام نداشتند، جا می داد و با استناد به این قالب ها و اصطلاحات جدید، برای اعاده اعتبار اصول سابق "مراجعه به قرآن و حدیث" و "استخراج حکم" می کوشید. او از این طریق، اعتبار مورد ادعای شریعت و حکومت اسلامی را توجیه می کرد.

این بود که همه اسلامیان این دوره، هر دو گروه اسلامیان کمتر و بیشتر دگماتیک، و حتی مرتجع معروف شیخ فضل الله نوری مشروعه خواه که آزادی را "کلام قبیحه" می نامید، رفته رفته به این راه افتادند. و همه برای یافتن راه چاره حفظ و نگهداری حیثیت و اعتبار شریعت اسلامی کهنه و ارتجاعی، از کلام و گفتمان مدرن بهره جستند. این همان شیوه ای است که بعدها از سوی متکلم اسلامی معروف دکتر علی شریعتی «تغییر ظاهری پی که می بایست محتوای دینی را از گزند تحولات محافظت کند»³⁶⁹ نامگذاری شد و با این معنی و مفهوم، حمایت و پشتیبانی نیروهای اسلام سنتی را به خود جلب کرد.

با این وجود، ورود متکلمان جدید به صحنه تفسیر و تأویل دینی و سیاسی، هر چه قدر هم که برای تأیید تفسیرات و شریعت سابق بود، خواهی و نخواهی احکام و شریعت اسلامی را از پستوی سنتی خود بیرون کشید و وارد حوزه مباحثات اجتماعی، حقوقی و فلسفی کرد. متکلمان جدید مجبور

³⁶⁷ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به مباحث مربوطه در کتاب "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه"، پیشین.

³⁶⁸ مجید محمدی، پیشین، ص 45.

³⁶⁹ ر. ک. به کتاب های نویسنده تحت عنوان "زن و اسلام شریعتی" و "زن در گرداب شریعت".

شدند که به شنیدن پرسش های جدیدی که دانش و منطق مدرن ایجاد می کرد، گوش فرا دهند و با استناد به دلایل و منطق امروزی برای توضیح مسایل لاینحل دینی- سیاسی بکوشند.

عبدالکریم سروش، تفاسیر قبل و بعد از تماس با مدرنیسم فرنگی و ینگه دنیائی را به دو *گفتمان گذشتگان* و *گفتمان مدرن* تعبیر می کند³⁷⁰ و حرفش این است که این *گفتمان مدرن* در گذشته وجود نداشته و آن تعداد از به اصطلاح وی "روشنفکران دینی" که می کوشند این مفاهیم مدرن مانند شورا، دموکراسی، عدالت و امثال آن ها را از دل مفاهیم کهن منابعی مانند قرآن و حدیث بیرون بکشند، به راه خطا می روند. وی به درستی اضافه می کند که "مفاهیمی که ما امروز به کار می بریم ممکن است شباهتی صوری با مفاهیم گذشته داشته باشند. اما وقتی به منظومه معرفتی و پارادیم فکری و گفتمان حاکم نظر افکنیم و نسبت و خویشاوندی مفاهیم را با یکدیگر بسنجیم، دیگر دچار این اشتباه نخواهیم شد که بخواهیم یکی از این گفتمان ها را بر گفتمان دیگر تحمیل و تطبیق کنیم"³⁷¹.

این البته بر اساس ضرب المثل "گل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی"، همان شیوه ای است که خود وی در پیش گرفته است. او نیز می خواهد آیاتی را که برای تنظیم زندگی و معیشت در زمان و مکان بسیار دور 1400 سال پیش نگارش یافته اند، با استفاده از به اصطلاح «گفتمان امروزی» زینت دهد و بدون انجام هر گونه اصلاحی، به دلیل عقلی و منطقی حکومت و شریعت اسلامی بنیادگرایی خود تبدیل کند. این شعبده بازی دینی البته که دیگر هیچ تازگی ندارد.

2- درست است که نائینی وجود مفاهیم سیاسی مدرن و وارداتی «پارلمان و تفکیک قوا» را اصل می گرفت و برای اثبات آنان از راه مراجعه به منابع اسلامی می کوشید، اما او با این کار خود، به همان راه بنیادگرایانه ای می رفت که قرن ها بر جوامع مسلمان نشین حاکم بود. نائینی و دیگر متکلمان بعدی دوره مدرنیسم وارداتی در ایران از همان قواعد و سنت های شناخته شده بنیادگرایان پیشین دفاع می کردند. برای اینان نیز، بهترین

³⁷⁰ ر. ک. به عبدالکریم سروش، *آئین شهریاری...*، ص 14-15.

³⁷¹ عبدالکریم سروش، *پیشین*، ص 15.

فردای ممکن بازگشت به قواعد و احکام جاری ناظر بر عربستان 1400 سال بود. آنان نیز همه بر این عقیده بودند که قرآن حاوی همه علوم و دانش های بشری است. و برای "استخراج" این علوم و دانائی ها از کتاب، آنان نیز راهی جز "تفسیر متون قرآن" به وسیله احادیث جعلی و دروغین نمی شناختند. در این میان، بعداً مهدی بازارگان به چهره اصلی جوینده و یابنده علوم جدید در قرآن تبدیل شد.

3- در دوره های بعدی مدرنیسم وارداتی "مهم ترین نزاع کلامی در دوگانه دین- سیاست بروز کرد. از آن پس، چهره دیگر نزاع در دوگانه دین- علم که دیگر نمی توان با معارف فقهی- اصولی به آن پاسخ گفت، یا زمینه ای برای طرح آن یافت، ظاهر شد. عرصه بعدی تر نزاع کلامی، تعارضات دین با اینتولوژی های رقیب بود³⁷².

به بیان مجید محمدی³⁷³، در این دوره به دلیل شرایط سیاسی-تاریخی، مارکسیسم حضور بیشتری می یابد، و عالمان دینی با دغدغه "دفاع از دین" به جنگ مارکسیسم می روند. در دوره بعدی تر، دوگانه دین- علوم اجتماعی به میدان می آید. در این جا، در مرحله اول جامعه شناسی و در مرحله دوم اقتصاد، هم عرض دین قرار می گیرند و مواجهه دینداران و جامعه شناسان و دینداران و اقتصاددانان بر باورها و اندیشه های دینی تاثیر می گذارند".

از این طریق، مهم ترین نزاع کلامی دوره مدرنیسم در حول دو ضرورت اساسی برای حکومت و شریعت اسلامی متمرکز می شود. و نمایندگان این تنازعات در برابر هم صف آرائی می کنند: 1- بنیادگرایان اسلامی که از جهانی بودن و علمی بودن رسالت و "قرآن دینی و غیر دینی" دفاع می کنند و 2- نمایندگان نظام لائیک و دموکراتیک که در آن آزادی دین و وجدان جزو حقوق و آزادی های مورد احترام بشر شمرده می شود و هر حکم، سنت و قاعده قدیمی، مقدس و غیر قابل تغییر، ولو در کتاب دینی قرآن، بی اعتبار و مانع آزادی و دموکراسی بشر به حساب می آید.

این بار نیز، اسلامیان پاسخ به این نزاع های جدید کلامی را مستلزم تفاسیر (مجدد) قرآن انگاشتند و بازگشت به نصوص (قرآن و حدیث) و به خصوص

³⁷² مجید محمدی، دین شناسی معاصر، ص ص 25-26.

³⁷³ مجید محمدی، پیشین.

قرآن را مد نظر خود قرار دادند. "این بار به جای آن که آیات قرآنی در جای خود تفسیر شوند و به این وسیله، صحت فکر و نظری را لااقل برای دینداران متعصب، الهی و آسمانی جلوه دهند، دانش، افکار و اندیشه سیاسی و ایدئولوژی اجتماعی روز، صرفاً به قصد اثبات صحت (و نه بررسی و تحقیق بی طرفانه) آیات قرآن به کار گرفته شدند³⁷⁴. برای پیروزی در این تنازعات، رفته رفته استفاده از تفسیرات جدید آیات مربوط و نامربوط به موضوع رایج تبدیل شد³⁷⁵. از این طریق، میرزای نائینی، مهدی بازرگان، مرتضی مطهری، علی شریعتی، محمود طالقانی، عبدالکریم سروش و حتی رهبران و آخوندها و طلاب ریز و درشت برای اثبات 1- جهانی و 2- علمی بودن قرآن و شریعت اسلامی دست به تفسیر آیات قرآن زدند. هر که آمد "عمارتی نو ساخت" و برای اثبات قرآنی بودن مفاهیم جدیدی که در قرآن موجود نیست، به هر راه تحریف و شعیده بازی سر زد. از این جا، بنیادگرایی جدید اسلامی برای پاسخ گویی به شرایط جدید ناشی از توسعه مدرنیسم ینگه دنیائی در ایران به شکل گیری پرداخت.

³⁷⁴ ر. ک. ، پیشین.

³⁷⁵ مجید محمدی، پیشین، ص 28-29.

الف: ابدی و جهانشمولی قرآن همچون خمیرمایه حکومت اسلامی

- رسالت جهانی هر سابقه قرآنی

ابدی و جهانی بودن آیات قرآن³⁷⁶ و حتی آیاتی که برای مواردی خاص نازل شده اند، لازمه مشروعیت حکومت اسلامی است. بدون اثبات این ادعا و پیداکردن سوابق قرآنی در مورد ابدی و جهانی بودن آیات، و لزوماً همه آیات قرآن، ادعای الهی بودن حکومت های اسلامی با مشکل فقدان توضیح و منطق رو به روست. این است که اولین و عمده ترین انگیزه های دست یازیدن در معنی و مفهوم قرآن از آغاز این بوده که:

- قرآن و احکام دینی و دنیوی آن را ابدی و همیشگی معرفی کنند و حتی آیات «موقتی و موردی» این جا و آن جا "منسوخ شده" را ابدی و غیر قابل تغییر نشان دهند.

اما این خواست و آرزو، سابقه ای هم در قرآن دارد و وسیله پیامبرش هم پیش بینی شده است؟ نه!

1- دیدیم که هیچ آیه ای از حدود 6200 آیه قرآن به طور روشن و صریح، حرفی از ابدی و جهانی بودن نزده و خود رسول هم هیچ وقت ادعای رسالت جهانی نکرده است³⁷⁷. بنا به بررسی و نتیجه گیری دوره ده هزار صفحه ای «سالنامه های اسلام»، محمد هیچ وقت خودش را پیامبر برگزیده برای تمام جهانیان اعلام نکرد، همان طور که پیش از او نیز هیچ پیامبر سامی چنین نکرده بود، به همین دلیل در هیچ جای قرآن موردی نمی توان یافت که در آن صراحتاً بر وجود چنین رسالتی تأیید گذاشته باشد³⁷⁸.

³⁷⁶ ر. ک. به بحث های قبلی، از جمله "قرآن قابل مراجعه و استخراج حکم نیست"، "آیات از اعتبار افتاده قابل مراجعه نیستند" و سایر.

³⁷⁷ ر. ک. به فصول مربوطه تحت عنوان "مقایسه جمعیتی و تنها توضیح ممکن" و "سکوت قرآن و تنها توضیح ممکن" در این جلد.

³⁷⁸ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 248.

در اساس، "موضوع رسالت جهانی پیامبر اسلام هیچ سابقه دینی ندارد و بنا به نتایج بررسی اسلام شناسان اروپائی فقط در پایان قرن اول هجری، یعنی تقریباً یکصد سال پس از درگذشت خود او، در «حدیثی مجعول» مطرح شد، زیرا در آن زمان، گسترش فوق العاده متصرفات مسلمانان ایجاد می کرد که بدین جهان گشائی مشروعیتی دینی داده شود. یعنی تثبیت شود که محمد و قوم عرب رسالتی برای رستگاری همه بشریت و نه تنها برای قوم عرب (که در آیات متعدد قرآن به صراحت اظهار شده³⁷⁹) داشته اند. این حدیث مجعول در چهار جای صحیح بخاری (ج 1، ص 14، از زبان ابن عمر؛ ص 93 و 121 از زبان جابر بن عبدالله؛ ص 111 از زبان انس بن مالک) نقل شده و از آن پس به طور یکنواخت در دیگر کتب حدیث و در تفسیر های بعدی تکرار شده است"³⁸⁰.

از نظر پژوهشگران و اسلام شناسان آکادمیک، واقعیت این است که «بر چسب جهانی بودن اسلام» که بعد از درگذشت محمد، توسط جانشینان وی به اقتضای مصالح و حسابگری ها و به خصوص نیازهای روز به رسالت او تعلق گرفت، همچون برچسب دیگری که پیش از آن توسط حواریون عیسی بعد از مرگ وی به رسالت او زده شده بود، هیچ کدام کار این پیامبران نبود، بلکه کار «میراث بران» آن ها بود. این «میراث بران» هر کدام با انگیزه ها و هدف های معین، و هر کدام از راه هایی ... نخست به اعلام این «جهانشمولی» و بعد به تثبیت و بهره گیری از آن پرداختند. نتیجه این دو تلاش موازی و این دو «تقلب های تاریخی در مورد جهانی بودن مسیحیت و اسلام»، یکی در آسیا و دیگری در اروپا، در طول بیش از ده قرن، برخورد بین این دو مدعیان جهانشمولی دینی را سبب شد. انبوه کشتارها، ویرانگری ها و کینه هایی که صفحات تاریخ بشریت را با سیل خون های هواداران این ادیان رنگین کرده، به نام خدا توجیه شده، بی آن که خدا و عیسی و محمد در آن جز به عنوان ابزار بهره کشی سهمی داشته باشند"³⁸¹.

³⁷⁹ ر. ک. به فصل "قرآن برای کی و کی ها نازل شده" در کتاب دوم جلد 2.

³⁸⁰ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 250.

³⁸¹ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، پیشین، ص 223-224.

2- با ظهور و ورود امپریالیست‌ها و نمایندگان جهان مدرن صنعتی، ضرورت دفاع از ادعای ابدی و جهانی بودن احکام قرآن و شریعت اسلامی به ضرورت اساسی اسلامیان تبدیل شد و یکی از مهم‌ترین علل و انگیزه‌های دست یازیدن در معنی و مفهوم آیات قرآن را تشکیل داد. این گرایش حتی کاری به این ندارد که طبق مدارک و ادعاهای مورد اعتماد و قبول خود اینان، بسیاری از این آیات موردی‌اند، شأن نزول دارند، یا مربوط به اشخاصی‌اند که در لحظه نزول وجود داشته و امروزه نه اثری از این آدم‌ها و کارهای‌شان باقی است و نه امکان تکرار این موارد و صحنه‌های زندگی آن روزی وجود دارد. برای مثال، روزی بین زنان رسول اختلافی افتاده و این اختلاف به رسول منتقل شده و موجبات ناراحتی وی را فراهم آورده بوده³⁸² و برای رفع این مشکل خانوادگی، آیه و آیاتی نازل شده بود. این آیات اکنون در قرآن ثبت‌اند، در حالی که دیگر نه رسولی زنده است، نه اختلاف خانوادگی ایشان مطرح است و نه این اختلافات شامل کس، یا کسان دیگر می‌شوند و نقشی ایفاء می‌کنند. از این رو، آیات ناظر بر این گونه امور مدفون شده در تاریخ، دیگر هر علت وجودی خود را گم کرده‌اند و بود و نبودشان در «کتاب دینی قرآن» علی‌السویه است و فرقی نمی‌کند.

متشرعین اما، اهل گوش دادن به منطق نیستند، چرا که آنان به جای ارزیابی دنیا و مسایل آن با عقل فلسفی و علمی، با انگیزه فاناتیسم و دگم‌های ثابت بنیادگرایانه هدایت می‌شوند. از نظر آنان تمامی قرآن و حتی آیات «موردی» که دارای «شأن نزول»‌اند، قابل انتقال به موضوعات و موارد امروزی‌اند. آنان از نظر ذهنی در دوره‌های آغازین و ابتدائی باورهای دینی متوقف شده‌اند و از این رو، چنین می‌اندیشند که انگار «اتفاقاتی که در زمان رسول رخ داده» نیز دارای «روح معنوی‌اند»³⁸³ و به طور سیال از فاصله زمان و مکان گذشته و در اندام‌های موضوعات امروزی حلول می‌کنند³⁸⁴. بنیادگرایی اسلامی بر چنین باور غیرمنطقی مربوط به جهانی و ابدی بودن احکام زمان رسول ساخته و پرداخته می‌شود.

³⁸² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 1.

³⁸³ ر. ک. به بحث‌های مربوطه تحت عنوان "اعتقاد به نیروی برتر و فرا بشری" و "اعتقاد به مانا" در کتاب اول جلد 2، ص 67-68.

³⁸⁴ پیشین.

بر اساس یک چنین باور دینی ابتدائی است که بنیادگرایان اسلامی حتی آیات موردی «قرآن غیر دینی» را قابل انتقال به امروز و قابل اجرا در شرایط امروزی تشخیص می دهند. این است که بدون آن که رابطه ای منطقی در بین شتر زمان رسول و وسائط نقلیه امروزی در دست داشته باشند، از احکام مربوط به عملکرد باربری شتر برای تنظیم وسائط نقلیه موتوری امروزی که هیچ ربط و شباهتی به شتر و کارکردش ندارند، قانون و قاعده "استخراج می کنند"، مردم متمدن امروزی را با اسلوب های کهنه رایج در بین اعراب بادیه نشین زمان رسول، مانند شلاق زدن، سنگسار کردن و پرتاب از ارتفاعات تنبیه و تربیت می کنند، و اسم همه این بی حرمتی ها به ساحت بشر متمدن امروزی را هم "احکام الهی" نام می گذارند. اینان توجه نمی کنند که اگر خداوند "حکیم و توانای" مورد معرفی قرآن می خواست در مورد وسائط نقلیه موتوری امروزی حکمی صادر کند، یا بر آن بود که با اسلوب قصاص و مجازات وحشیانه ناشی از آن، مردم متمدن و مدنی امروز و فردا را تربیت و هدایت کند، حتماً در قرآن بیش از 6200 آیه ای خود جایی برای اشاره به این موضوعات پیدا می کرد، و اگر چنین نکرده پس چنین «برابر سازی» غیر منطقی را نخواست و صلاح ندیده است.

اینان نمی توانند ادعا کنند که مثلاً خداوند خالق جهان در زمان نزول قرآن از وسائط نقلیه موتوری امروزی خبر نداشته، یا از دادن حکمی مناسب شیوه های زندگی مدرن و پسامدرن 1400 سال بعد از رسول عاجز بوده و از عهده اش بر نیامده است. نه! چرا که این اظهارات مستقیماً مغایر با اعتقادات اساسی قرآن و اسلام مورد ادعای خود اینان است. در نتیجه، تنها راه باقی مانده این است که فکر کنیم:

- خدائی خدا ایجاب می کرده که از مشکل ترافیک و ساخت وسائط نقلیه موتوری امروزی در تهران و کراچی خبر داشته باشد. او همچنین باید قادر به ساختن حکمی در این مورد هم می بود، ولی با این وجود، در آن مورد حرفی نزده و از قانونگذاری ابدی و جهانشمول در مورد مقررات ترافیک «خودداری» کرده است.

«خودداری» اما خود به معنی تصمیم و جانبداری است و الزام و تعهد به دنبال می آورد. طبیعی است که اگر خدا از انجام کاری خودداری کرده، پس با آن کار موافق نبوده و انجام آن را صلاح نمی دیده است. هم از این رو:

- اجرای این یا آن آیاتی که فاقد حکم صریح قرآن در مورد/ابدی بودن شان است، نه درست و نه الهی است، و حتی بیشتر از آن، به معنی رد رأی خوددارانه خدا از ابدی و جهانشمولی است و هم از آن رو، ممنوع و «ضد دینی و الهی» است.

کسانی که به خدائی خدا ایمان دارند، نمی توانند به انجام آن چه از نظر خدا صلاح نبوده بر خیزند و آن را به استناد فقدان حکم قرآنی مخالف، «مشروع و اسلامی» نام بگذارند. این نتیجه گیری در سایر موضوعات و مسایل مورد ادعای شریعت سازان هم صادق است.

"شریعت اسلامی" بر این ادعاهای بدون مجوز جهانشمولی و ابدیت آیات و احکامی بنا می شود که به شهادت قرآن، خداوند آن ها را برای "مواردی" معین در زمان و مکان رسول "نازل" کرده است.

برای اینان که قرآن را ابدی و جهانشمول می دانند و همه قرآن دینی و دنیوی را در امروزه روز معتبر و لازم الاجرا معرفی می کنند، مهم نیست که کلمه و جمله مورد استنادشان در کجای قرآن و برای چه منظوری آمده، یا جزو احکام دینی، یا دنیوی زمان نزول اند. آیا این موضوع در اساس حکم بوده، قسمتی از قصه ای را می ساخته، دستور اجرایی داشته، یا برای نصیحت و نشان دادن نمونه تاریخی نازل شده است. بنیادگران و شریعت سازان اسلامی از سوئی به سبب دگم های دینی و فرقه ای خود و از سوی دیگر، به سبب شهوت جنون آمیز قدرت طلبی و حکمرانی شان در شرایط درک و فهم و تفکیک این چگونگی ها نیستند و برای تبلیغ و جهانی نشان دادن مرام و حکومت خود، به آسانی خدا و کلامش را در بازار معاملات دینی و دنیوی به هیچ می فروشند. از نظر «اینان» گویا:

- آیه آیه است و هر آیه ای در هر موردی حکم خدا و از آن رو، در همه موارد، زمان و مکان لازم الاجراست.

از این جاست که «اینان» با انکار موردی بودن آیات، قرآن را "کتاب قانون اساسی" خود نام می گذارند. این ادعا در واقع به اعتبار این نیست که قرآن برای همه موضوعات جهان مدرن امروز و فردای ما حکم و آیه ای دارد. یک چنین ادعای از بیخ و بن نادرست و مغایر با ساخت و محتوای قرآن است. در واقع اینان این ادعا را بر اساس قرآن پیش نمی کشند و منظورشان از امکان "استخراج هر حکمی در مورد موضوعات و مسائل امروزی" هم

آن نیست که در همه این موارد آیه و آیاتی وجود دارد. ادعای اینان بر عکس، بر این زمینه بنا می شود که اینان می توانند در مورد هر موضوع و مسأله ای از چشم بندی "تفسیر و تأویل" استفاده کرده و از خود حکمی بر وفق مراد بسازند.

ادعای اینان بر تحریف و تغییر معنی آیات بنا می شود و نه خود آیاتی که به زمان و مکان دیگری تعلق دارند.

با این منطق وارونه بنیادگرایانه است که علی شریعتی از آیات مربوط به قصه ای در مورد گذشته قوم یهود کلمه «مستضعفین» را قرض می گیرد و بر اساس آن در مورد بهره کشی طبقاتی جامعه مدرن شهری امروز حکم دینی درست می کند. مهدی بازرگان از آیات مربوط به اعراب جامعه بدوی و ماقبل زمین داری در مورد ماشین بخار و مکانیک نیوتونی حکم و قانون "استخراج" می کند. محمود طالقانی با دست بردن در معنی آیات مربوط به خلقت هفت آسمان بطلمیوسی، از وجود یافته های امروزی در قرآن خبر می دهد و غیره و غیره.

با این حساب البته که می توان از کتاب شعر حافظ هم قوانین اتمی کشف کرد و از کتاب های طبّاحی هم قوانین اجتماعی و دستورات پزشکی "استخراج" کرد و احکام دینی ساخت.

راستی این همه تلاش حرص آلود برای راست و ریس کردن آیات ملقب به "کلام الله" از کجا ناشی می شود و چرا شریعت سازان برای علمی نشان دادن محتوای کتاب دینی قرآن این همه بهای دینی می پردازند و حتی "گناه" دست بردن در قرآن "وحی خدا" را به جان می خرند.

دیدیم که حاکمان و شریعت سازان اسلامی از سوئی نیازمند ارائه آیه و آیاتی در جهت ابدی بودن قرآن و گویا! «تمام قرآن اند»، و از سوی دیگر، از مشکل لاینحل فقدان حتی یک آیه و سابقه دینی در این مورد رنج می برند. منطق وارونه آنان در واقع محصول این نیاز وافر از یک طرف و نیافتن هیچ قرینه ای از طرف دیگر است. تحت این شرایط بحرانی است که یافتن و ارائه آیه و آیاتی برای ابدی نشان دادن قرآن و احکامش، یکی از وسیع ترین دخالت ها، سانسور و اصلاحات در معنی و مفهوم قرآن را در پی آورده و به سهم خود، به تغییر و جا به جایی مفاد و مفهوم آیات فراوانی که اساساً به موضوعات خاص زمان رسول می پردازند، انجامیده است.

آیات تحریف شده برای اثبات ابدیت و جهانشمولی قرآن

آیات قرآنی که از سوی این، یا آن جمع از مفسرین، مترجمین و متکلمین اسلامی به عنوان «آیات مورد خطاب به همه بشریت» نامگذاری شده اند، معدود و مشخص اند و از تعداد انگشتان دست ها تجاوز نمی کنند. مراجعه به تفسیرات مختلف نشان می دهد که ابدی و جهانی بودن قرآن به وسیله ابدی و جهانی نشان دادن آیاتی که کلماتی قابل تفسیر و تعبیر دارند توجیه می شود. مثلاً کلمه "الناس" به معنی مردم و "العالمین" به معنی دو جهان جزو این کلمات قابل بحث و مشکل گشایند. بسیاری از مفسرین اسلامی با استناد به این کلمات، قرآن و تمامی قرآن بیش از 6200 آیه ای را نازل شده برای همه مردم، همه جهان، همه بشریت و همه زمان ها و مکان ها معرفی می کنند. جالب است که بنا به ضرب المثل "دروغگو حافظه ندارد"، خود اینان در جاهای دیگر تفسیرات و ترجمه های خودشان، این کلمات را به همان معانی معمول و ظاهری خود به کار می برند و خواهی نخواهی می پذیرند که:

- 1- کلمه "الناس" (مردم) قید شده در قرآن اشاره به کسانی است که در همان زمان و مکان، مورد خطاب قرآن و رسول بودند و،
- 2- مقصود از کلمه "العالم و العالمین"، نه به معنی همه عالم و عالم ها، بلکه به معنی جهان و دو جهان ایمانی قبل و بعد از مرگی است که مسلمانان نمازگزار 17 بار در 17 رکعت نماز روزانه شان در عبارت "الحمد لله رب العالمین" تکرار می کنند.

این در حالی است که هر مسلمانی که نیمچه سواد می تواند با مراجعه به قرآن به آسانی دریابد که این و سایر آیات مورد بحث شریعت سازان هیچ حرفی در مورد ابدیت و جهانشمولی قرآن نزده و هیچ عبارت و جمله ای در این مورد قید نکرده اند و هر چه ادعا می شود ساختگی و تحریف است. ترجمه کلمه به کلمه و بی شیل و پیل این آیات نیز نشان می دهد که در این مورد «حرف قرآن یکی است» و این آیات هیچ مغایرتی با آیات قرآنی بی

که نزول قرآن را صرفاً برای هدایت ساکنان مکه و حومه معرفی می‌کنند³⁸⁵ ندارند و در واقع:

- نه درک «جهانی بودن» از این آیات قابل استنباط است و،
- نه این آیات برای ابدی و جهانی بودن قرآن نگارش یافته و نه دارای ظرفیت های لازم برای «جهانشمولی همه زمانی و همه مکانی» اند.
در نتیجه، ادعای ابدی و جهانی بودن قرآن جز از راه جعل معانی آیات قابل طرح و بیان نیست.

در این شرایط ناامیدی است که هر از گاهی مفسری به صحنه می‌آید و به سلیقه و ذائقه روز خود ابتکاری به خرج می‌دهد و بدون هر سابقه دینی و عرفی، آیه و آیاتی را جهانی و ابدی ترجمه و تفسیر می‌کند، بدون آن که نگران باشد که همه هم مسلکان قبلی اش همان آیه و آیات را محلی، موردی و خاص شأن نزول معرفی کرده اند. قبلاً با نمونه های این نوع تحریفات آشنا شده ایم. یک نمونه دیگر آن، استدلال کودکانه و عوامفریبانه است که "مکارم شیرازی و شرکاء" در تفسیر نمونه خود در مورد جهانی بودن قرآن و رسالت ابداع و عنوان کرده اند. این نمونه ویژه را در زیر نقل می‌کند.

- دهن کجی به خدا

آیه 7 سوره شورا و آیه 92 سوره انعام جزو آن دسته از آیاتی اند که ارسال قرآن را مختص هدایت قوم و شهر معینی می‌دانند: "و بدین سان قرآنی عربی بر تو وحی کردیم، تا اهل مکه و پیرامونیان آن را (ام القرای و من حولها) هشدار دهی..."³⁸⁶ (سوره شورا، آیه 7)، "و این کتابی است که آن را نازل کردیم... و برای آن که (مردم) مکه و پیرامونیان آن را (ام القرای و من حولها) بترسانی..."³⁸⁷ (سوره انعام، آیه 92). در جلد دوم این کتاب تحت عنوان "قرآن برای کی و کی ها نازل شده" توضیح داده شده که نازل کننده قرآن فقط به این و سایر آیاتی که برای محلی، قومی و عربی بودن قرآن نازل کرده کفایت نکرده، بلکه از طریق آیات دیگر قرآن

385 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "قرآن برای کی و کی ها نازل شده" در کتاب 2 جلد 2.

386 قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

387 قرآن ترجمه تفسیر المیزان و قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

حتی چرایی این محلی، قومی و عربی بودن رسالت و قرآن را توضیح داده و توجیه کرده است³⁸⁸.

بدیهی است که این آیات و دلایل روشن و صریحی که همه "کلام الله" نامیده می شوند، نه قابل کتمان و ردّ و نه قابل اصلاح و تغییر اند. تک تک این آیات، "وحی" و حرف و کلام صریح خدا به حساب می آیند و همه نیز در قرآن درج اند. این است که این آیات آب پاکی روی دست همه مدعیان ابدیت و جهان شمولی رسالت، قرآن و احکامش می ریزند و هر ادعای جهانی بودن رسالت و قرآن را نقش بر آب می کنند. در واقع، با وجود این آیات صریح و غیر قابل تفسیر و تعبیر که همه به تکرار تأکید می کنند که "قرآن برای هدایت مردم مکه نازل شده و رسالت محمد برای رسانیدن پیام خدا به این گروه از قوم عرب زبان است"، نه می توان ادعای جهانی بودن رسالت و قرآن را پیش کشید و نه "همه مکانی و همه زمانی بودن" قرآن و احکام آن را مطرح کرد. برای ادعای جهانی بودن قرآن و رسالت باید ابتدا از دست این آیات خلاص شد و به راهی و شیوه ای آن ها را از کتاب دینی قرآن حذف کرد. اما چگونه؟

ظاهراً برای انکار واقعیت دو راه بیشتر وجود ندارد، عوامفریبی و چشم بندی. کار تفسیر اسلامیان هر دو را با هم دارد.

دیدیم که اگر نظم و نثر قرآن قابل تغییر نیست، در عوض معنی و مفهوم قرآن قابل تحریف و تغییر است، و تفسیر قرآن نیز درست برای این منظور ابداع شده است. در این راستاست که عده ای از بنیادگرایان و مدعیان حکومت جهانی اسلام دست ها را برای تحریف معنی و مفهوم این آیات صریح و روشن بالا زده و برای تغییر که نه، بلکه تعویض و وارونه کردن معنی و مفهوم آن ها از «محلی و موردی بودن رسالت و قرآن» به «جهانی و ابدی بودن آن ها» به تفسیرهای آن چنانی روی آورده اند. چطوری؟ چگونه می توان وجود آفتاب را در روز روشن انکار کرد و حتی نور و روشنایی آن را تاریکی و ظلمت قلمداد کرد؟ برای آشنائی با این تردستی باید به تفسیر نمونه مکارم شیرازی و شرکاء مراجعه کرد. این تفسیر که در این مورد واقعاً نمونه است، بر خلاف متون صریح و روشن آیات 7 سوره شورا و 92 سوره انعام به شرح فوق، این آیات را نه

³⁸⁸ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 2.

دلیل و منطقی برای نزول قرآن به مردم مکه و حومه، بلکه به همه مردم همه زمان ها و مکان ها معرفی می کند. دلیلش هم این است که گویا مقصود خداوند از عبارت *ام القرای و من حولها* (مکه و حومه اش) غیر آن چیزی است که از ظاهر آیه و کلمات بر می آید! به بیان مکارم شیرازی و شرکاء: - "روایات اسلامی تصریح می کنند که همه زمین نخست زیر آب بود و خشکی ها تدریجاً سر از آب بیرون آوردند {مهم نیست که حتی آیات قرآن "کلام الله" چیز دیگری می گویند}. این روایات می گویند: نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بیرون آورد کعبه بود {حتماً چون کعبه بلندترین نقطه زمین بوده! یا قانون هم سطح بودن مایعات مرتبط هنوز به اجرا در نیامده بوده؟!} و سپس خشکی های زمین از کنار آن گسترش یافتند. با توجه به این تاریخچه! روشن می شود که مکه/اصل و اساس و آغاز (!) همه آبادی های زمین است {جل الخالق!}. بنا بر این، هر گاه گفته شود "ام القرا و من حولها" {مکه و حومه اش} پیداست که تمام مردم روی زمین را شامل می شود"³⁸⁹ (حتماً این آیه از زمان زیر آب بودن همه خشکی های زمین باقی مانده بوده. گویا در آن زمان، مکه به جای قلّه اورست به صورت تنها آبادی روی زمین بیرون آب قرار داشته است. از آن رو هم، به جای کلمه کره زمین که گویا هنوز برای خدا نامعلوم بوده، از کلمه "ام القراء" (مادر آبادی ها) استفاده کرده است!}.

می بینیم که مزه حکومت اسلامی چه بر سر بنیادگرایان اسلامی می آورد و آنان را برای حفظ تخت حکومت اسلامی، مجبور به دادن چه «بهای دینی» سنگینی می کند.

جالب است که بر خلاف این ادعای بی پایه کاملاً مغایر متن آیه ها، هم مسلکان دیگر این حضرات، از جمله ابوبکر عتیق نیشابوری مفسر تفسیر سورآبادی، محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، علی اکبر قرشی نویسنده تفسیر احسن الحدیث و بسیاری دیگر، این آیه را در همان معنی ظاهری و موردی اش ترجمه و تفسیر کرده اند. ابوبکر عتیق نیشابوری در کتاب تفسیر خود "تفسیر سورآبادی"، همان معنی موردی و صریح و روشن آیه ها را مورد تأیید قرار می دهد³⁹⁰ و این آیات قرآن را خطاب به مردم مکه و حومه اش معنی می کند و نه خطاب به «مردم جهان» و نه حتی «تا

³⁸⁹ تفسیر نمونه، جلد 20، ص 358-357.

³⁹⁰ تفسیر سورآبادی، جلد 4، ص 2237-2236.

روز قیامت» و سایر دروغ های گنده و گنده نوع ادعا های وزیر تبلیغات رژیم نازی آلمان.

محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان نیز به صراحت می نویسد که «ام القرا» مکه مکرمه است³⁹¹. او نیز نگران تضاد این آیه با ادعاهای دیگر سایر متشرعین است، ولی برای حل و فصل این مغایرت ها به راه های دیگر سر می زند و «من حول ها» را نه حومه اش، بل سایر نقاط جزیره العرب معنی می کند.

علی اکبر قرشی نویسنده تفسیر احسن الحدیث³⁹² نیز معنی موردی «مردم مکه و حومه» را می پذیرد و حتی با ادعاهای هم مسلکانش در مورد جهانی بودن آیه مخالف است:

- «به نظر برخی «و من حول ها» شامل همه روی کره زمین می شود، ولی این از سیاق آیه بعید است»³⁹³.

این همه اما، مانع آن نمی شود که آیت الله مکارم شیرازی و «جمعی از دانشمندان اسلامی همراهش» نه با دروغ های کوچک، بلکه با تحریف تمام عیار معنی و مفهوم آیه برای به جانداختن معانی بی کاملاً مغایر نص صریح آن بکوشند. آنان برای این منظور، نه آیه هائی را که کلماتی بی معنی و «متشابه» دارند، بلکه درست آن آیه و آیه هائی را که به طور صریح و روشن، قرآن را محلی و مورد خطاب قرآن را مردم مکه و حومه اش می خوانند، مورد استفاده قرار داده و «جهانی و جهان شمول» تفسیر! کرده اند. مثل این که بگویند «آفتاب در شب طلوع و در روز غروب می کند».

سؤال که با وجود این سوابق، مکارم شیرازی و شرکاء از کجا و در چه رابطه ای پس از حدود 1400 سال از زمان نزول آیه کشف کرده اند که مراد از «حومه مکه» تمام کره زمین بوده است؟ در جلد اول این کتاب در مورد این گونه تحریفات اسلام خواهانه و دست بردن های مصلحت آمیز در آیات قرآن به تفصیل بحث شده و به ایمان قلیل و حتی بی ایمانی این بازیگران دینی-سیاسی به قرآن و خدای نازل کننده آن اشاره شده است.

³⁹¹ پیشین.

³⁹² تفسیر المیزان، جلد 18، ص 21-20.

³⁹³ تفسیر احسن الحدیث، جلد 98، ص 460.

چرائی ناممکن بودن ابدیت و جهانشمولی قرآن

1- کفایت تنها یک دلیل

گفت "شلیک کن". جواب داد "نمیشه!". پرسید "چرا؟". جواب داد "به هزار و یک دلیل. اولش باروت نداریم، دومش ...". حرفش را قطع کرد که "این یک دلیل به تنهایی کفایت می‌کند. هزار دلیل دیگرش پیشکش ات". در این جا نیز برای ناممکن بودن ابدیت و جهانشمولی قرآن، دلایلی ارائه می‌شوند که هر کدام به اندازه هزار دلیل دیگر می‌ارزد و پذیرش هر کدام شان نیازی برای بیان بقیه دلایل باقی نمی‌گذارد. در مورد نادرست بودن ادعاهای جهانی و ابدیت قرآن دلایل کافی فراوانند و در زیر فقط به مواردی از آن اشاره می‌کند.

1- قرآن دارای تعدادی "وحی و آیه" است که به شرح نمونه های فوق هدف دعوت رسول و نزول قرآن را "مردم مکه و حومه" معرفی می‌کنند. این آیات برای معتقدین به الهی بودن قرآن هیچ جای بحثی در مورد ادعای ابدیت و جهانشمولی قرآن و رسالت باقی نمی‌گذارند.

2- قرآن به شرح فوق فاقد حتی یک آیه صریح و روشن در مورد جهانی و ابدی بودن است. در نتیجه معتقدین به الهی بودن قرآن نمی‌توانند حرفی را که در قرآن نیست و در واقع، خدای نازل کننده قرآن از بیانش در این کتاب دینی خودداری کرده، به قرآن بچسبانند.

3- در فصول پیشین این نتیجه به دست آمده که قرآن فاقد شرایط لازم برای هرگونه "مراجعه و استخراج حکم" است و اساساً برای چنین کاری نگارش نیافته است. در این فصول علل مختلفی مطرح شده که مشکلات ساختاری قرآن از آن جمله اند. این همه نشان می‌دهند که آیات قرآن برای استفاده زمان ها و مکان های دیگری جز دوره رسول نازل نشده و نگارش نیافته است، و هر ادعائی جز این، مغایر با گزینش خدا و الهی بودن قرآن است.³⁹⁴

³⁹⁴ ر. ک. به فصل "«کتاب دینی» قرآن قابل مراجعه و استخراج حکم نیست" در همین جلد.

اما بنا به اعتقاد اسلامی، قرآن کتاب خدا و حاوی "کلام الله" است. در نتیجه غیر قابل مراجعه بودن آن به این معنی است که خالق و نازل کننده آن، یعنی خدا، مراجعه به این کتاب و استخراج حکم و شریعت را نخواست و منع کرده است، چرا که اگر غیر از این بود، خداوند قادر و توانا از عهده این کار بر می آمد و محتوی و ساخت های درونی و بیرونی آن را به نحوی خلق می کرده که برای هر آینده ای قابل مراجعه باشد.

این نتیجه گیری خود به خود حاوی این باور است که «خداوند احکام زمان رسول را فقط برای آن زمان و شرایط خلق کرده» و «ضرورت های زمان ها و مکان های بعدی را در نظر نگرفته است». به عبارت دیگر، خدا خواستار جهانی و ابدی بودن احکام مندرج در قرآن نبوده و نیست و با انتخاب این شکل نگارش، مراجعات بعدی و دیگران به قرآن را نخواست و منع کرده است. در نتیجه نه تنها قرآن برای جهانی شدن نگارش نیافته، بلکه:

- هرگونه ادعای جهانشمولی و ابدیت آن علیه خواست خدا و ضد دینی است.

- شیوه رایج غیر دینی

از این نمونه ها و «دلایل کافی» فراوانند و تک تک شان هم نشان می دهند که هیچ کدام از این اضافات و افاضات در مورد «جهانی و ابدی بودن» این یا آن آیه، تأییدیه و معادلی در متن قرآن ندارند و حرف و بیان قرآن نیستند. از آن رو، همه ادعاهائی که در مورد "ابدیت و جهانشمولی قرآن" عنوان شده و می شود، ساخته و پرداخته شریعت سازانی است که حتی یک آیه هم برای اثبات الهی بودن حکومت و شریعت دینی و اسلامی شان در قرآن نمی یابند.

شریعت سازان خود بهتر می دانند که بدون وجود حتی یک آیه تأییدی در قرآنی با بیش از 6200 آیه، «الهی و واجب دینی نشان دادن» حکومت و شریعت اسلامی ناممکن است. این است که برای تفسیر حتی یک آیه که بتواند قرآن و احکام دنیوی آن را ابدی و جهانشمول نشان دهد، حاضر به

هر فداکاری، از جمله دست بردن در معنی و مفهوم آیاتی اند که به ادعا و اعتراف خودشان "وحی الهی و کلام الله" اند. جلب آن که اسلامیان از سوئی می پذیرند که هر گونه دست بردن در معنی و مفهوم آیات به معنی تحریف دینی و در اساس ضد الهی است، اما از سوی دیگر، از دست بردن در آیات قرآن خودداری نمی کنند. بر خلاف همه ادعاهای "روحانیت" آنان بدین وسیله نشان می دهند که "سیلی نقد قدرت و دولت این جهانی را به حلوای نسیه همه آن چه خدا در قرآن قول شان را داده، ترجیح می دهند.

مگر قبلاً در بحث مربوطه این نتیجه حاصل نشده که اربابان و تجار دینی، خدا و دین را بیش از «اجناس» مورد معامله در بازار دینی نمی بینند و شاید از این رو، به خاطر حفظ دین سالاری این جهانی، مجازات آن جهانی را به هیچ می شمارند؟

2- مقایسه جمعیتی و تنها توضیح ممکن

می دانیم که جمعیت همه عربستان و مردمی که در زمان رسول به دین اسلام در آمده بودند در مقام مقایسه با جمعیت امروز دنیا بسیار قلیل بوده و حتی به یک، یا چند ده هزارم جمعیت مسلمان این لحظه تاریخی نمی رسید. این نسبت در مقام مقایسه با تعداد مسلمانانی که پس از رسول آمده و خواهند آمد، از نظر آماری تا حد صرفنظر کردنی ناچیز است. با این حساب اگر خداوند «ابدی بودن» تمام یا بخشی از محتوای غیردینی آیات قرآن را می خواسته و بر آن بوده که آیات و احکام قرآن به وسیله این میلیارد ها مردم مسلمان دوره پس از رسول، به اجرا در آیند، بسیار «عقلانی، عادلانه و خداوندگاران» می بود که:

- آیات قرآن را به این نسبت بین آیات خطاب به مسلمانان دوره رسول و آیات خطاب به مسلمانان بعد از رسول تقسیم می کرد. در آن صورت، نسبت بسیار قلیل جمعیت مسلمان دوره رسول به جمعیت مسلمان بعد از رسول ایجاب می کرد که مثلاً در برابر هر آیه ای که «شأن نزول» و موردی در زمان رسول داشت، چند ده هزار و صدهزار آیه، مردم بعد از دوره رسول را مورد خطاب قرار می دادند. در آن صورت شاید از حدود 6200 آیه

قرآن، حتی یک آیه هم برای هدایت مردم و مسلمانان دوره رسول نمی رسید.

اما نه فقط چنین نشده و نه فقط هزار و چند هزار، بلکه حتی یک آیه هم به نام و برای این همه میلیارد میلیارد جمعیت مسلمان بعد از دوره رسول نازل نشده است. این در حالی است که آیات فراوانی به صراحت بیان می کنند که قرآن برای هدایت مردم مکه و حومه نازل شده³⁹⁵، اما حتی یک آیه ای هم به صراحت و روشنی بیان نکرده که هدف از نزول قرآن هدایت میلیاردها مردم مسلمان بعد از رسول است.

از این ناامید کننده تر آن است که از این حدود 6200 آیه حتی یک آیه هم به این میلیارد میلیارد مردم و مسلمانان دوره بعد از رسول نگفته که:

- "ای میلیارد ها مردم مسلمان پس از دوره رسول، این آیاتی که برای چندین ده هزار مسلمانان دوره رسول نازل شده، شامل شما هم هست". چرا؟ آیا حیات و هدایت این میلیارد میلیارد ها مسلمان بعد از رسول برای خداوند مهم نبوده یا هدایت قوم عرب در آن زمان مهم تر از هدایت این همه بشر و مسلمان بعد از رسول بوده؟ یا که نه! خداوند همان طور که در آیات بسیاری به صراحت و روشنی بیان کرده، قرآن را فقط برای قوم عرب مکه و حومه دوره رسول نازل کرده و آیات غیر دینی قرآن از آغاز،
- هم محدود به زمان دوره حکومت اسلامی رسول بوده،
- هم محدود به مکان و جغرافیای دور و بر رسول بوده و،
- هم محدود به موضوعات و موارد آن زمان و مکان بوده است.

در غیر این صورت، اگر خداوند طالب اجرای این گونه آیات در آینده می بود:

- هم عادلانه و هم منطقی و عقلانی می بود که "خداوند عادل و منطقی"، این خواست را در هر آیه ای مطرح می کرد و لاقلاً در اول و آخر کتابش به اطلاع بندگان می رسانید که "آن چه در این کتاب آمده، شامل مردم بعد از رسول هم هست و ابدی و جهانی است". اما خداوند نه فقط در هر مورد و هر آیه ای چنین کاری نکرده، بلکه:

³⁹⁵ ر. ک. به فصل مربوطه در کتاب دوم جلد 2.

- اساساً از ذکر ضرورت جهانی و ابدی بودن آیات قرآن خودداری کرده و به این هم قانع نشده، از طریق آیات فراوانی به صراحت محلی و موردی بودن قرآن نازل شده را تأیید و تأکید کرده است.

تردیدی نیست که از زاویه دینی و اصل الهی بودن قرآن، نه خودداری از ابلاغ این حکم بدون سبب و مثلاً به علت فراموشکاری خدا می توانسته باشد و نه این آیات بی سبب نازل شده اند. این همه بلکه منظور و سببی در پی داشته و این، به شرط پذیرش الهی بودن قرآن، جز این نمی توانسته باشد که:

- خداوند اجرای هیچ کدام از این آیات، موضوعات و احکام «دنیوی» دوره حکومت رسول در دوره های بعدی را نخواست و خواست خدا در جهت ابدی و جهانی کردن آیات، به خصوص آیاتی که غیر دینی، دنیوی و حکومتی بودند و شأن نزول داشتند، نبوده است.

3- ابدیت و جهانشمولی دینی، ولی نه دنیوی

دیدیم که برخی تحریفات علاقه بسیاری از شریعت سازان مفسر و متکلم را به خود جلب می کنند. از آن جمله، بسیاری آیات معینی را به عنوان سند و مدرک ابدیت و جهانشمولی رسالت و قرآن ارائه می دهند و تحریفات "مشهور" از آیات قرآن را در این جا و آن جا به تکرار نقل و تکرار می کنند.

"آیه 19 سوره انعام، آیه 158 سوره اعراف، آیه 28 سوره سبأ، آیه 7 سوره شورا و آیه 92 سوره انعام" جزو این دسته از آیاتی اند که در تفسیرات مختلف³⁹⁶ همچون آیات کلیدی ابدیت و جهان شمولی قرآن مورد مراجعه قرار می گیرند.

جالب است که بیشتر آیه هائی که به عنوان آیات ناظر بر جهانشمولی رسالت و قرآن معرفی می شوند، به سوره هائی تعلق دارند که بر اساس تقسیم بندی شریعت سازان اسلامی در مکه نازل شده اند. می دانیم که در موقع نزول آیات مکی هنوز نه حکومت اسلامی رسول شکل گرفته بود و نه احکام حکومتی قرآن نازل شده بودند. از این نظر، حتی اگر حرف و ادعای این مدعیان اسلامی در مورد جهانی بودن رسالت و قرآن در این آیه ها هم نگارش یافته بوده (که نیافته) و به طور صریح هم نوشته شده بوده که "قرآن

³⁹⁶ تفسیر نمونه، فهرست موضوعی، پیشین، ص 306؛ تفسیر احسن الحدیث، پیشین، جلد 3، ص 193؛ تفسیر المیزان، پیشین، جلد 5، ص 179.

برای همه جهان و جهانیان نازل شده و تا قیام و قیامت جاری است" (که نوشته نشده)، باز هم این همه معنائی جز جهانشمولی و ابدیت «پیام آن روز رسول در مکه» نمی داشته، یا نمی توانسته داشته باشد. پیام و دعوت رسول در دوره سکونت در مکه چه بوده جز «ایمان به خدای واحد به تبعیت از دین حنیف و ابراهیم³⁹⁷»؟ این است که حتی اگر به فرض (محال) آیه و آیاتی به صراحت، آن چه را که شریعت سازان در مورد جهانی بودن رسالت و قرآن ادعا می کنند، بیان کرده بوده (که نکرده)، این جهانی بودن فرضی و ادعائی در آیات دوره مکه نمی توانسته جز ابدیت و جهانشمولی «دعوت دینی آن روز رسول به ایمان به خدای واحد» باشد. بدین معنی، حتی با وجود صحت این ادعاهای بی پایه، آن چه از ابدی و جهانی بودن این آیات بر می آمده، «دعوت و پیام دینی ایمان به خدا» می بود و نه «احکام غیر دینی و دنیوی حقوقی، اجتماعی و سیاسی ناظر بر حکومت اسلامی مدینه» که عمدتاً برای ساختن و پرداختن شریعت و حکومت اسلامی مورد استفاده قرار می گیرند.

- پیامبری دینی و نه رهبری سیاسی

در زیر ترجمه آیاتی را که عمدتاً برای اثبات جهانشمولی و ابدیت قرآن مورد استفاده قرار گرفته و می گیرند را می آورد. نگاهی ولو گذرا به معنی و مفهوم این آیات روشن می سازد که:

1- اساساً در این آیات در مورد ابدی و جهانی بودن قرآن و رسالت مطلبی وجود دارد، و اگر آری،

2- کدام یک از این مطالب به طور صریح و روشن، قرآن را نازل شده برای همه مردم جهان و احکام قرآن را لازم الاجرا برای همه جهانیان در هر مکان و زمان آتی معرفی می کند. و در واقع، معلوم می سازد که کدام یک از این آیات، به طور صریح و بدون احتیاج به تعبیر و تفسیر ادعاهای شریعت سازان اسلامی در این زمینه ها را مورد تأیید و تأکید قرار می دهد. ترجمه این آیات در قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی چنین است: "... و این قرآن بر من وحی شده است که بدان شما را و هرکس را که به او برسد هشدار دهم {لأنذرکم به و من بلغ} ..."³⁹⁸ (سوره انعام، آیه 19)؛ "بگو ای

³⁹⁷ ر. ک. به فصل "پروسه تشکل باور دینی اسلام در نقطه تلاقی گرایشات ..."، در کتاب دوم جلد 2.
³⁹⁸ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

مردم من پیامبر الهی به سوی همه شما هستم رسول الله علیکم
جميعاً،...³⁹⁹ (سوره اعراف، آیه 158)؛ "و تو را جز مژده آور و هشدار
 دهنده برای همگی مردم نفرستاده ایم... {و ما ارسلناک الا کافه
 للناس} پیشیرا و نذیرا...⁴⁰⁰ (سوره سبأ، آیه 28)؛ "و بدین سان قرآنی
 عربی بر تو وحی کردیم، تا اهل مکه و پیرامونیان آن را هشدار دهی
 ...⁴⁰¹ (سوره شورا، آیه 7)؛ "بزرگا کسی که فرقان را بر بنده اش نازل
 کرد تا هشدار دهنده جهانیان {للعالمین} نذیراگ باشد"⁴⁰² (سوره فرقان، آیه
 1).

الف- می بینیم که در هیچ کدام از این آیه های مورد ادعای شریعت سازان
 هیچ حرفی صریح و روشنی در مورد ابدی و جهانی بودن قرآن و رسالت
 وجود ندارد. در هیچ آیه، "خدای نازل کننده دانا و توانا" جمله ای نیابورده
 که مثلاً بگوید:

- "قرآن و رسالت پیامبر امری جهانی اند"،

- "احکام قرآن در همه مکان ها و زمان های آتی هم دارای اعتبار اند" یا،

- "تمامی قرآن و آیات و احکامش شامل مسلمانان امروز و فردا در همه
 زمان ها و مکان ها هم خواهند شد و این آیات در دوره بعد از فوت رسول
 هم معتبر و مجری اند".

در نتیجه کسی با مراجعه به این آیات نمی تواند ادعا کند که مثلاً 'قرآن و
 رسالت، جهانی و ابدی اند'، یا "خدای نازل کننده قرآن"، این کتاب و احکام
 و آیاتش را برای همه آیندگان و مسلمانان نازل و واجب کرده است.
 این نیز به تنهایی به معنی ناممکن بودن هر گونه ادعای جهانی و ابدی بودن
 قرآن و آیاتش است.

ب- جالب است که آن چه در همه این آیه ها مورد گفتگوست، "هشدار
 دادن"، 'مژده آوردن' و در واقع، کار 'پیامبری' است. یعنی اگر در این آیه
 ها حرف و ادعای شریعت سازان مدعی جهانشمولی قرآن به همان صورتی

³⁹⁹ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

⁴⁰⁰ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

⁴⁰¹ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

⁴⁰² قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

که ادعا می شود آمده بود (که نیامده⁴⁰³) و به طور صریح و ساده هم از جهانشمولی و «همه مکانی و همه زمانی» بودن آیه ها حرف زده بود (که نزده⁴⁰⁴)، باز هم از نظر این آیات معروف به 'کلام الله'، آن چه می توانسته جهانی و ابدی شناخته شوند، فقط و فقط:

- «*هشدار دادن، مژده دادن و دعوت به ایمان به خدای واحد*» می بوده و نمی توانسته تمامی قرآن و احکام حقوقی، غیر دینی و دنیوی آن را که هنوز مطرح نشده بودند را در بر بگیرد⁴⁰⁵.

بر این اساس، از راه مراجعه به معنی و مفهوم آیات نیز ثابت می شود که حتی اگر آیاتی قرآن و رسالت را جهانی و ابدی اعلام کرده بودند، که نکرده اند، این جهانشمولی صرفاً دعوت به ایمان دینی به شرح هشدار، بیم و مژده دادن و ایمان به خدای واحد را در بر می گرفته و هیچ ربطی به جهانی بودن احکام دنیوی، از آن جمله احکام سیاسی، حکومتی و حقوقی قرآن نداشته و نمی توانسته تأیید و توجیهی برای حکومت ها و شریعت های اسلامی ماهیتاً «ضد الهی» به حساب آیند.

4- دودلی خدا و مأموریت های لحظه ای رسول

در بحث آغازین جلد اول این کتاب بارها این نتیجه حاصل شده که شریعت سازان برای رفع و رجوع مشکلی از مشکلات قرآن، راهی جز دخالت دینی و تحریف آیات نمی شناسند. آنان با این "بازی های کلامی و تغییرات غیر مجاز در معنی و مفهوم قرآن"، به باور خود، توده مسلمان در حال بیداری را در مورد و مواردی مجدداً با نشئه کاذب دینی به خواب می برند، ولی همزمان، ناخواسته مسایل و سوالات جدیدی ایجاد می کنند که

⁴⁰³ ر. ک. به فصول مربوطه تحت عنوان "مقایسه جمعیتی و تنها توضیح ممکن" و "سکوت قرآن و تنها توضیح ممکن" در این جلد.

⁴⁰⁴ پیشین.
⁴⁰⁵ قبلاً نتیجه گرفته ایم که قرآن به دو بخش دینی و غیردینی تقسیم می شود و بر آن اساس، وظیفه محمد نیز به دو بخش وظیفه رسالت و پیامبری و وظیفه حکومتی و رهبری سیاسی قابل تقسیم است. وظیفه پیامبری شامل «دعوت به دین به معنی ایمان به الله و یکتائی» است. این موضوع و موردی است که برای انجامش پیامبر عربی زبان منسوب و کتابی به زبان عربی نازل شده است. ر. ک. به بحث مربوطه در فصول پیشین این جلد.

اصل و اساس ایمان دینی را زیر سؤال می برند. تبلیغ *ابدی و جهانی بودن آیه و آیات* نیز از جمله از این تحریفات دو سویه است. مدعیان جهانی بودن رسالت و آیات برای مقبولیت بخشیدن به ادعای خود، آیه و آیاتی را مورد استفاده قرار می دهند، ولی از آن جا که "دروغگو حافظه ندارد" فراموش می کنند که این ادعاها را با تقدّم و تأخر آیات و سوره ها تطبیق دهند. در نتیجه از سوئی این آیات را برای اثبات ادعای خود به کار می گیرند، ولی از سوی دیگر، در رابطه با کلیات قرآن، پرسش های جدیدی به وجود آورده، اصل و اساس الهی بودن آن را زیر سؤال می برند. نمونه ها فراوانند:

1- آیه 28 سوره سبأ جزو آیاتی است که برای اثبات ادعای جهانی بودن مورد استفاده شریعت سازان قرار می گیرد، ولی این استفاده غیر دینی از این آیه، در رابطه آن با سوره های قبلی و بعدی اش سوالات جدیدی ایجاد می کند. این کار نه تنها برای اثبات ادعاهای بی پایه اینان کمکی نمی کند، بلکه مشکل *فقدان نظم منطقی در قرآن* را دو چندان کرده، اصل الهی بودن آن را زیر سؤال می برد. برای نمونه، کانتانی مؤلف «سالنامه های اسلام» در مورد وجود اشاره ای به جهانی بودن رسالت محمد در آیه 28 سوره سبأ به تقدم و تأخر زمانی سوره های قرآن اشاره کرده و می نویسد⁴⁰⁶:

- "سوره سبأ با یک فاصله بعد از سوره شوری و با سه فاصله قبل از سوره *انعام* "نازل" شده است. این هر دو سوره، یعنی شورا و انعام، درست همان هایی اند که در آن ها صراحتاً از جانب خداوند به محمد گفته شده که رسالت او ابلاغ آئین تازه به "*ام القراء و من حولها*" (مادر قریه ها، یا مکه و پیرامون آن) است. در نتیجه، پذیرفتن این نظر و ادعا بدین معنی است که:

[الف- ابتدا خداوند با نزول آیه 7 سوره شورا به شرح "*و بدین سان قرآنی عربی بر تو وحی کردیم، تا اهل مکه و پیرامونیان آن را هشدار دهی* ..."⁴⁰⁷ مأموریت پیامبر خود را دعوت "اعراب مکه و حومه اش" تعیین کرده،

⁴⁰⁶ شجاع الدین شفا، پس از 1400 سال، جلد 1، ص 227-230.
⁴⁰⁷ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

ب- بعد از مدتی، بنا به این ادعاها از این نظر عدول کرده و از طریق آیه 28 سوره سبأ به شرح "و تو را جز مژده آور و هشدار دهنده برای همگی مردم نفرستاده ایم... {و ما ارسلناک الا کافّة للناس} {بشیرا و نذیرا}..."⁴⁰⁸ او را پیامبر همه پنج قاره جهان قرار داده و،

ج- برای بار سوم از این تصمیم دوم خود هم عدول کرده و از طریق آیه 92 سوره انعام به شرح "و این کتابی است که آن را نازل کردیم... و برای آن که (مردم) مکه و پیرامونیان آن (ام القرای و من حولها) را بترسیانی..."⁴⁰⁹ او را به همان رسالت اولیه در مورد دعوت اعراب مکه و حومه باز گردانیده است"⁴¹⁰.

آیا این تغییر نظرهای مکرر و دودلی های بدون منطق و حساب و کتاب از "خدای قادر و عالم و توانای مورد معرفی قرآن" انتظار می رود و به قول جمعیت معتزله با صفت "عدل و منطق خدا" در مغایرت قرار نمی گیرد؟

2- عین همین چگونگی در مورد آیات مورد بحث دیگر، از جمله آیه 158 سوره اعراف صادق است. "سوره اعراف نیز مانند سوره سبأ، یکی از پنج سوره ای است که در فاصله دو سوره شوری و انعام ابلاغ شده است. شریعت سازان عبارت " ... من پیامبر الهی به سوی همه شما هستیم {رسول الله علیکم جمیعاً}،..."⁴¹¹ در آیه 158 این سوره را صرفاً به استناد وجود کلمه "علیکم یعنی شما" به عنوان دلیلی برای جهانی بودن قرآن و رسالت معرفی می کنند و بدین وسیله، مجدداً همان رابطه ناممکن سوره سبأ با سوره های سبأ و انعام را مطرح می سازند. سؤال ذیل بند یک در این جا نیز مطرح می شود و همزمان غیر دینی و ضد الهی بودن این گونه ادعاها را نشان می دهد.

3- - شریعت سازان همچنین وجود «رحمة العالمین» در آیات قرآنی (آیه 104 سوره یوسف، آیه 107 سوره انبیاء، آیه 21 سوره روم، آیه 52 سوره قلم، آیه 27 سوره تکوین) را به معنی جهانی بودن قرآن تفسیر می کنند و از این طریق نیز با ایجاد سؤالات جدید، اصل و اساس ادعای الهی بودن قرآن

⁴⁰⁸ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

⁴⁰⁹ قرآن ترجمه تفسیر المیزان و قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

⁴¹⁰ شجاع الدین شفا، پیشین، ص 228.

⁴¹¹ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

را مردود می‌شمارند. "به نوشته کانتانی در این مورد نیز هرکدام از این سوره‌ها، درست بعد، یا قبل از سوره هائی آمده اند که در آن‌ها بر این امر که خداوند برای هدایت هر قومی پیامبری از خودشان می‌فرستد⁴¹² تأکید شده است. در این باره، همچنین به توضیح‌گریمه این مضمون را می‌باید در مجموعه ای از مضمون‌های مشابهی قرار داد که در سوره‌های "نمل، قصص، عنکبوت، فاطر، یس، زمر، ص، غافر، فصلت، روم، زخرف، جاثیه، لقمان، دخان و احقاف" نیز در اشاره به قبائل و اقوام مختلف عربستان آمده است⁴¹³. در نتیجه، خداوندی که جهان را بر اساس منطق و قانونمندی خلق کرده و از آن رو "منطقی" است، نمی‌تواند آن گونه که شریعت‌سازان ادعا می‌کنند، به کاری غیر منطقی دست بزند و،

1- در روزی در مورد ضرورت هدایت هر قومی به وسیله کسی از خودشان بحث کند و آن را خواست قانونمند خود معرفی کند و،
2- روزی دیگر، انگار که تمام این توضیحات را از یاد برده، پیامبر قوم عرب را برای هدایت سایر اقوام مأمور کند و رسالتش را جهانی و ابدی بخواند.

این جا نیز ادعای جهانی بودن قرآن و رسالت، قرآن و آیاتش را دچار تضاد و تعارضی غیر قابل توضیح می‌کند و در همان حال، تعدادی از آیه‌های آن را از اعتبار می‌اندازد. می‌دانیم که طبق آیه 82 سوره النساء وجود تضاد و تعارض در قرآن به معنی ردّ الهی بودن قرآن است و هم از این نظر نیز:
- ادعای ابدی و جهانی بودن قرآن، خواست خدا و قرآن را نمایندگی نمی‌کند و از این نظر هم «ضد دینی» است.

4- در همان حال، در آیات فراوانی، از جمله آیات 7 و 92 سوره‌های شورا و انعام به رسالت انحصاری محمد بر قوم عرب تصریح شده و وظیفه محمد به هدایت و دعوت "مردم (الناس) مکه و حومه" محدود شده است. این آیات به صراحت نشان می‌دهند که کلمه "الناس" موجود در این عبارات و آیات

412 ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب دوم جلد 2. در این جا می‌خوانیم که آیات قرآن نه فقط عربی بودن قرآن و رسالت پیامبر عربی زبان را خاطر نشان می‌کنند، بلکه تصمیم خدا در مورد ضرورت رسول و کتاب قومی را نیز مورد تأکید قرار می‌دهند. این آیات به تکرار توضیح می‌دهند که:
- هر قوم باید به وسیله رسولی از میان خودشان هدایت شود و،
- خداوند برای هدایت هر قومی کتابی به زبان همان قوم نازل می‌کند.
413 شجاع الدین شفا، پیشین، ص 228.

به مردم مورد خطاب محمد اطلاق می شده و نه به مردم روی زمین، آن هم در هر آینده ای که شناختی از آن وجود نداشت⁴¹⁴. این است که محققین⁴¹⁵ به تکرار تصریح می کنند که "مراد از "الناس" در این جا نیز مثل دیگر آیات قرآن، آن گروه از مردم عربستانی است که پیام قرآن، منحصرأ خطاب به آن ها و برای هدایت آن ها نازل شده بود".

شریعت سازان اما کلمه "الناس" در این آیات را به معنی مردم و همه مردم جهان امروز و فردا تفسیر می کنند و از این طریق نتیجه می گیرند که این آیات ابدی و جهان شمول اند و حتی بیشتر از آن، تمامی قرآن و حدود 6200 آیه اش به سبب وجود این کلمه در این آیات، ابدی و جهانی اند.

این در زمانی است که آیات قرآن به شرح آیه 12 سوره یوسف، آیه 13 سوره رعد، آیه 20 سوره طه، آیه 39 سوره زمر، آیه 41 سوره فصلت، آیه 42 سوره شوری، آیه 43 سوره زخرف و آیه 26 سوره احقاف به طور مشخص به هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر می پردازند و مأموریت رسول و هدف نزول «قرآن عربی» را "قوم عرب زبان مکه و حومه زمان نزول" معرفی می کنند. در نتیجه بین آن ادعا و این آیات معروف به "کلام الله" در مورد هدف نزول و خطاب قرآن دوگانگی به وجود می آید. در نتیجه، 1- اگر ادعای بی پایه شریعت سازان پذیرفت شود، این آیات "کلام الله" رد می شوند ولی 2- اگر معنی و مفهوم روشن و صریح این آیات پذیرفته شوند، جایی برای ادعای آنان باقی نمی ماند. به بیان دیگر:

- پذیرش این ادعا که مراد از "الناس" نه مردم مورد خطاب قرآن، بل مردم جهان است، اصل الهی بودن قرآن را زیر سؤال می برد و از نظر دینی ادعائی ناممکن است.

5- تحریف بی فرجام مفسران بنیادگرا

⁴¹⁴ شجاع الدین شفا، پیشین، ص 229.

⁴¹⁵ Grimme refer to Shafa, ibid, s. 228.

جهانی و ابدی دیدن تمام قرآن از نظر عقلی ممتنع و در مواردی ناممکن است و نه فقط معنای بسیاری از آیات را تغییر می دهد، بلکه علت وجودی بسیاری از آیات را از بین برده و ماهیت موجود کتاب را به نحو غیر قابل دفاع تغییر می دهد.

آیاتی از قرآن در جایی از شگرفی "مکر زنان" سخن می گویند (سوره یوسف، آیه 28). در جایی انسان یا انسان هائی را "گمراهان" (سوره حقه، آیه 51)، "سگ" (سوره اعراف، آیه 175)، "شتر تشنه"، "متکبر و حرامزاده و بی اصل نسب" (سوره قلم، آیات 12-13) "کافر" (سوره عبس، آیه 17) و مانند این ها می خوانند و مرگ انسان ها را می خواهند (سوره عبس، آیه 17). در جایی هم از تأیید حق برده داری، الهی بودن بردگی و نابرابری بردگان در این دنیا و حتی در پیش خدا سخن به میان می آورد (آیات 71 و 75 سوره نحل، آیه 178 سوره بقره، آیه 45 سوره مائده، 24 سوره نور، آیه 28 سوره نور و سایر). اساساً قرآن بر چند نابرابری تقدیس شده بنا شده است⁴¹⁶. از آن جمله اند:

- نابرابری بین زن و مرد، فقیر و غنی، مسلمان و غیر مسلمان، برده و برده دار، سیاه پوست و غیر سیاه پوست، عرب و غیر عرب، قوم قریش (و خویشان رسول) و غیر قریش (و غیر خویشان رسول) و غیره.

آیا آیات مذکور و آیات ناظر بر این نابرابری ها در امروزه روز نیز صادق و ابدی اند و جزو ارزش ها و خواست های ابدی خدای اسلام به حساب می آیند؟ اگر آری، در این صورت آیا ابدی و جهانشمولی این آیات و نابرابری های جنسی، نژادی، طبقاتی، قومی تقدیس شده به شرح فوق، در مقایسه با ارزش های جهانی امروز که بر برابری انسان ها حکم می کنند، این دین را دین نابرابری ها و مظالم بشری نمی نمایند؟ آیا ادعای دینی و الهی بودن این و این گونه آیات ناظر بر نابرابری ها، کشتارها و تجاوزات غیر انسانی کلیات و باورهای دینی کتاب قرآن را خدشه دار نمی کنند و اصل و اساس این کتاب و دین را زیر سؤال نمی برند و به مخاطره نمی اندازد؟

اگر آری، در آن صورت، آیا می ارزد که ادعای کاذب ابدی و جهانی بودن همه قرآن را به بهای سنگین به زیر سؤال رفتن اساس ایمان و باور دینی به

⁴¹⁶ برای ملاحظه نمونه آیات مربوطه ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان"، پیشین.

خدا و کتاب اسلام مطرح کنند و به خاطر جا انداختن آن، اصل الهی بودن قرآن را رد کنند؟

می بینیم که شریعت سازان و مدعیان ریز و درشت جهانی و ابدی بودن قرآن به تکرار در برابر انتخاب بین خدا و خرما قرار می گیرند و به تکرار نیز خرما را بر خدا ترجیح می دهند.

به خاطر این مشکلات است که روزی این یا آن مفسر و متکلم، این یا آن آیه را جهانی و ابدی معرفی می کند و وقتی این ادعاها مسایل و مشکلات دینی و اجتماعی به وجود آوردند، مفسر و متکلم جدیدی به صحنه می آید و برای ماست مالی کردن کار مفسر و مفسران قبلی به تحریفات و تعبیرات جدید تری دست می زند.

این شرایط ناپایدار و نیازهای متفاوت لحظه های تاریخی 1400 سال گذشته باعث شده که بعد از این همه تفسیر، قرن ها دود چراغ خوردن های متکلمین، فقها، علما و سایر شریعت سازان اسلامی و پرداخت این همه بهای سنگین دینی، اثبات ادعای جهانشمولی قرآن حتی به تمام و کمال خود مدعیانش را هم راضی و قانع نکرده و مسأله به صورت عقده ای ناگشوده کماکان برای مفسرین و متکلمین بعدی و حتی امروزی باقی مانده است. کماکان هر آیه ای که بتواند با چسب و سریش به موضوع ابدی و جهانی بودن احکام قرآن و به خصوص "جهان شمول بودن قرآن حکومتی و سیاسی" کمک کند، مورد تفسیر و بازتفسیر قرار می گیرد. هر طلبه نورسیده ای به این بهانه، برای جهانی و ابدی نشان دادن قرآنی که فاقد هر آیه ای مربوط به جهانشمولی و ابدیت است دود چراغ می خورد و برای به سر انجام رسانیدن این ادعا، از دست بردن در معنی و مفهوم آیه و آیات ملقب به "کلام الله" هم هیچ هراسی به خود راه نمی دهد.

با این وجود، در نبود حتی آیه ای صریح در مورد جهانی و ابدی بودن قرآن و به خصوص در فقدان هرگونه منطقی در مورد ابدی بودن «قرآن دنیوی»، این تلاش ها در طول 1400 سال گذشته هیچ منطقی و باور دینی به وجود نیاورده و بعد از این نیز به وجود نخواهد آورد. اما ادامه این دست یازیدن ها و تحریفات، معنی و مفهوم قرآن را بیش از پیش تغییر داده و قرآن را بیش از پیش:

- به کتاب حکومت و سیاست تبدیل کرده تا به کتاب دین و ایمان به خدای واحد، یعنی سببی که قرآن به خاطرش نازل شده است.

تحت این شرایط، «نیاز و دخالت ضد دینی برای اثبات جهانی و ابدی بودن قرآن»، یکی از وسیع ترین دخالت ها، سانسورها و اصلاحات در معنی و مفهوم قرآن را در پی آورده و به سهم خود، به تغییر و جا به جایی مفاهیم آیات فراوانی که اساساً فقط به موضوعات خاص زمان رسول پرداخته اند، انجامیده است.

این جاست که این 1-عدم موفقیت در اثبات این ادعا و 2-فقدان هرگونه مدرک و منطق قرآنی، شریعت سازان و انواع فروشندگان دین را مجبور می کند که:

- از سوئی با کشیدن عکس مار ادعای باسوادی کنند و برای اثبات ابدی بودن آیات و احکام قرآن در معنی و مفهوم آیات دست ببرند ولی،
- از سوی دیگر، به اندازه هر حاکم اسلامی قرون گذشته، علیه افشاگران این جعل بزرگ دینی از چماق تکفیر دینی استفاده کنند.

ب: "کفایت علمی قرآن" لازمه حکومت و شریعت اسلامی

- کفایت قرآن همچون سنگ بنای رکود فکری

لازمه دیگر توجیه حکومت دینی و شرعی در جهان امروزی، «کافی بودن» آیات قرآن برای پاسخ به سوالات و مسایل روز و روزگار است. این کفایت شامل علم زمان هم می شود. این از آن روست که بدون جا افتادن اصل «کفایت ابدی قرآن در امور علمی»، نمی توان مدعی استخراج «حکم ابدی و جهانی» شد و هر اندیشه، اتفاق و رفتار امروزی قرن بیست و یک را با آیات و احکام قرآنی به مقایسه کشید. بدون این «کفایت»، ادعای «کفایت شرع ملقب به اسلامی» هم محلی برای بیان پیدا نمی کند. ادعای کفایت علمی همچنین همچون تیغ برنده مرتجعین شریعت خواه عمل می کند تا هر دگر اندیشی و نو اندیشی را از ریشه ببرند و به نوجویان و دانش جویان توصیه کنند تا برای یافتن علوم و دانش های جدید، نه به منابع و کتاب های علمی، بلکه به قرآن و آیاتش مراجعه کنند و پاسخ هر سؤال علمی را در لا به لای این "کتاب دینی" به جویند.

از نظر اینان "کلاس های قرآن و قرآن خوانی های مکرر و مکرر پاسخ هر سؤال و مسأله علمی است".

این است که اربابان دینی و انواع شریعت سازان اسلامی از همان آغاز برقراری حکمرانی های اسلامی، خود را مجبور به پیش بردن ادعای کفایت علمی قرآن کرده اند. "همه دانش ها در قرآن موجود است و با وجود قرآن نیازی به کتاب و نوشته دیگر نیست"⁴¹⁷. برای این منظور، آیاتی را نیز مورد استناد قرار داده اند: "... و کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است، ..."⁴¹⁸ (سوره نحل، آیه 89)؛ "و برای مردم

⁴¹⁷ به نقل از فتوای کتاب سوزی، از جمله فتوای خلیفه دوم عمر در پاسخ به سؤالی در مورد کتابخانه جندی شاپور ایران. یادآوری می شود که نویسنده این سطور سنت کتابسوزی اسلامی را در جریان کتاب سوزی جلو شهرداری تبریز که شامل کتاب نویسنده تحت عنوان "چرا باید ماشین اداری خرد شود" نیز می شد، به عینه تجربه کرده و برای اثبات آن نیازی به مراجعات تاریخی نمی بیند.

⁴¹⁸ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

در این قرآن از هرگونه مثل زده ایم ...⁴¹⁹ (سوره زمر، آیه 27؛ سوره روم، آیه 5، سوره کهف، آیه 54؛ سوره اسراء، آیه 89)؛ (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست، بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است⁴²⁰ (سوره یوسف، آیه 111)؛ "و بدین سان آن را به صورت کتاب حکمت آمیز عربی نازل کرده ایم؛ و اگر پس از علمی که بر تو نازل شده است، از هوی و هوس آنان پیروی کنی، در برابر خداوند باور و نگهدارنده ای نداری⁴²¹ (سوره الرعد، آیه 37)؛ هم چنین ما قرآن را به صورت کتابی با حکمت و فصاحت عربی فرستادیم و اگر با این کتاب بزرگ علم و دانش که بر تو از جانب خدا آمد باز پیرو میل جاهلانه آن ها شدی (بدان که) دیگر مدد و نگرهبانی از خدا نخواهی یافت"⁴²² (سوره الرعد، آیه 37)؛ ... و کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت است (سوره نحل، آیه 89)⁴²³.

آیات 19 و 61 سوره آل عمران، آیه 145 سوره بقره، آیه 14 سوره شورا و غیره نیز «نزول آیات به رسول» را به صورت: "رسیدن علم به وی بمن جاءهم من العلم؛ ..." بیان کرده و قرآن و آیاتش را «علم» خوانده اند. حالا آیا:

- این «علم» مورد نظر قرآن به معنی علم به دین و یکتاپرستی (علم دینی) است، یا «علوم مثبتة غیر دینی» به معنی علوم عقلانی، مثبتة، مدرن، قابل آزمایش و خطا، قابل اثبات و رد را نیز در بر می گیرد، مورد بحث روز است. بر اساس داده های تاریخی و در مقایسه با کیفیت علوم مورد بحث قرآن می توان گفت که در عربستان آن روز و بین مسلمانان دوره نزول نه علمی وجود داشت و نه از علوم مثبتة خبری بود. از این نظر، علم مورد بحث قرآن غیر از علم و آگاهی دینی و یکتاپرستی نبوده و نمی توانسته باشد. اما به نظر بنیادگران اسلامی علم مورد بحث قرآن شامل علوم مثبتة هم هست و در واقع، قرآن حاوی تمام علوم بشری، چه دینی، یا مثبتة و مدرن است.

⁴¹⁹ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴²⁰ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴²¹ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴²² قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشه ای.

⁴²³ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

با ورود اولین آثار علوم و دانش های نوین اروپای صنعتی و مدرن به جهان اسلام، عقب ماندگی مسلمانان و جوامع مسلمان نشین در علم و دانش از نو به موضوع بحث تبدیل شد و اسلامیان راهی نیافتند جز آن که باز هم چشمان خود را به واقعیت های موجود ببندند و کماکان همه هم و غم خود را برای پیشبرد ادعای «کفایت علمی» قرآن به کار گیرند.

آنان از راه تجربه یاد گرفتند که ادعاهای الهی بودن "حکومت و شریعت اسلامی" بدون برنده شدن در این ادعاهای علمی بودن و کفایت علمی قرآن به جایی نمی رسد و نسل های جدید درس خوان زیر بار احکامی که از علم و دانش امروزی هیچ بهره ای ندارند، یا از این طرق قابل توضیح و توجیه نیستند نمی روند. این است که وقتی هم همه ادعاهای کفایت علمی قرآن در مقایسه با واقعیت پیشرفت های علمی جهان غرب نقش بر آب و حتی نادرست بودن شان برملا شد، این ادعا مطرح شد که گویا "این نامسلمانان قرآن را از ما دزدیده اند". "در زمانی که ما قرائت قرآن را به فراموشی سپرده بودیم، آنان قرآن ما را به دقت خواندند و علوم موجود در آن را کشف و ضبط کردند!".

بر خلاف این گونه ادعاهای دگماتیک و تعصب آمیز⁴²⁴، واقعیت های تاریخی بر آنند که «علم» مورد نظر قرآن مدت ها به «علم دینی» اطلاق می شده و در خارج از صرف و نحو عربی و علم کلام اسلامی کاربردی نداشت. علوم طبیعی در کشورهای مسلمان نشین از سده ها پیش که جنبش فلسفی دوره خلافت عباسی ها مهر حرام و گناه خورد به کلی ناشناخته ماند، یا تا آن به قدری هم که در این جا و آن جا مطرح می شد، با باورها و دگم های خرافی مخلوط و در همان حد و حدود هم کافی و وافی فرض شد. مشکل از زمانی آغاز شد که دانش مدرن و علوم مثبت همراه با کشورگشایی ابرقدرت های صنعتی وارد کشورها و جوامع مسلمان نشین شدند و به بسیاری از علوم موجود در جهان اسلامی خط بطلان کشیدند. یک رساله نویس ایرانی در دهه های پایانی قرن نوزدهم و پس از آن که اولین

⁴²⁴ برای توضیح مفصل تر در این مورد ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "جلوه علمی قرآن" در کتاب اول جلد 1.

ترجمه های کتاب های دانشمندان اروپائی به زبان فارسی انتشار یافتند، به درستی نوشت:

- "ما تاکنون در مقام مقایسه خود با اروپائیان به این جا رسیده بودیم که از نظر علم و دانش عقب مانده ایم و کم داریم. با خواندن این کتاب های ترجمه شده تازه به این جا می رسیم که آن چه ما تاکنون از عقب ماندگی علمی خود می دانستیم، تمام مسأله ما را بیان نمی کند. ما نه فقط از نظر علم و دانش عقب مانده ایم، بلکه حالا می فهمیم که بیشتر آن دانش ها و اطلاعاتی را هم که داریم و قبلاً فکر می کردیم که درستند، غلط، نادرست و غیر علمی اند"⁴²⁵.

در واکنش به این درماندگی بود که اسلامیانی که خود و علم و دانش کتاب های دینی شان را با بود و نبود رو در رو دیده بودند و برای جان سالم بردن از این بحران، راهی جز استخراج ادعاهای علمی خود از قرآن نیافتند. و بدین ترتیب، رفته رفته این ادعای توخالی را شکل دادند که گویا قرآن دارای کفایت علمی به معنی علم مدرن، مثبت و امروزی هم هست و هر دانش و دانائی در جائی از جائی از آن به ثبت رسیده است.

در بحث مربوطه در جلد 1 کتاب توضیح داده شده که دینداران برای دفاع از صحت دین خود احتیاج به اثبات کفایت علمی آن ندارند، چرا که حتماً نباید کتاب دینی، منبع و مرجعی برای علوم باشد. اگر فقط دین و دینداری مشکل و مسأله شریعت سازان بود، می توانستند از طرح موضوع کفایت علمی قرآن صرفنظر کرده و آیات ناظر به موضوعات علمی را جزو بخش مرده و تاریخ گذشته قرآن قلمداد کنند.

اما دین و دینداری مشکل و مسأله حکام و شریعت سازان اسلامی نیست، مشکل آنان قابل اثبات نبودن الهی بودن شریعت و حکومت اسلامی بدون اثبات کفایت علمی قرآن است. آنان غم قبولاندن و جا انداختن صحت و ضرورت حکومت و شریعت اسلامی را می خورند و این بدون اثبات علمیت و کفایت علمی قرآن و کتاب ممکن نیست. این است که اسلامیانی که در مدارس مدرن با علوم و دانش های جدید آشنا شده اند، اجازه یافته اند تا

⁴²⁵ ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه".

برای اثبات علمیت و کفایت علمی قرآن و یافتن راه چاره ای برای «کتمان اطلاعات و علوم نادرست در آن»، از پرداخت هر بهای دینی نهراسند و حتی از دروغ پردازی و بستند دروغ به خدا و قرآن نهراسند.

- قرآن و علوم مثبتّه

از این جاست که اینانی که سعی می کنند نشان دهند که قرآن «کفایت علمی» دارد، این کتاب را فقط به عنوان یک «کتاب دینی» نمی بینند، بلکه در همان حال، آن را «کتابی علمی» و حتی بالاتر از آن، «تنها کتاب علمی»⁴²⁶ و «کافی» برای پاسخ به هر موضوع و مسأله علمی این و هر دوره دیگر ارزیابی می کنند. بر اساس این ادعاهای سنتی شده گویا:

- تمام! علوم بشری در قرآن ذخیره شده و کافی است که مردم هر زمان مجدداً به قرآن مراجعه و علوم مورد نیاز زمان خود را از آن استخراج کنند. اینان به همین سبب، به آیاتی قوانین انرژی اتمی، به آیاتی قوانین فیزیک نیوتون و انیشتین و به آیاتی هم قوانین شیمی و نجوم می چسباند و به نام «استخراج علوم قرآن» به خورد مسلمانان استعمار شده می دهند.⁴²⁷

بدین ترتیب، با ورود علوم جدید «مفسرین علوم» نیز بر جمع مفسران رنگارنگ اسلامی افزوده شده اند. اینان وظیفه دارند تا با انواع و اقسام شعبه بازی ها از یک طرف، علوم نادرست موجود در قرآن را از دیده ها بپوشانند و از طرف دیگر، این باور را جا بیندازند که انگار «کتاب دینی قرآن» منشأ و مبدأ علوم جدید و مآمال از علم و دانش امروزی است و حتی «خارجیان و غیرمسلمانان کاشف و مخترع» همه یافته های علمی خود را از قرآن گرفته اند: "آنان قرآن را خواندند و فهمیدند، ولی ما خواندیم و در فهمیدنش تنبلی کردیم. در نتیجه آنان دانش های ما مسلمانان را از گنجینه ما ربودند و علیه ما به کار بردند!"

⁴²⁶ یک چنین باوری، چرائی بی توجهی و عدم اعتماد بنیادگرایان و متشرعین اسلامی و همچنین امت محروم و گول خورده آنان به علوم و دانش جدید را توضیح می دهد. این بود که مردم محروم کشورهای مسلمان نشین مدت ها از یادگیری علوم جدیدی که در قرآن نبود دوری گزیدند و به بیان محقق ترک الهان آرسل (پیشین، جلد 1، ص 137) با رد صحت دانش های بشری خارج از قرآن، عقب ماندگی علمی و تکنولوژیکی خود و جوامع شان را به ثبت رسانیدند. این بی توجهی به علوم و حتی ضدیت با علم و دانش، همراه با بنیادگرانی به دوره های جاهلیت ادامه دارد.

⁴²⁷ ر. ک. به بحث مربوطه به بحث مربوطه تحت عنوان "جلوه علمی قرآن" در کتاب اول جلد 1.

- تفسیرات علمی قرآن

در جلد اول این کتاب در بحثی تحت عنوان "جلوه علمی قرآن" با این گذر تاریخی آشنا شدیم که اسلامیان دیگر به این جا رسیده اند که کفر و کافر نامیدن علم و عالم در شرایط حکمرانی اندیشه علمی در جهان امروزی دردی را دوا نمی کند و از عهده خفه کردن افکار و اندیشه های نو و علمی بر نمی آید. از این رو، مفسرین ریز و درشت جدید اجازه یافته اند تا ترم های جدید علمی در رشته های علوم مثبت را به درون قرآن ببرند و برای اثبات علمیت این کتاب دینی تا می توانند به کلمات و جملات قرآن معانی علمی بچسبانند.

بحث های مربوطه در کتاب اول جلد 1 نمونه هایی از این تحریفات ساده انگارانه، ابتدائی، عوام فریبانه و حتی خنده دار و مسخره آمیز را برملا می کنند و میزان نادرستی و دروغ سازی های مفسران و متکلمان دهه های اخیر را نشان می دهند. این نیز مثال آن سربازی است که دلیل اولش در مورد نبودن باروت کفایت می کرد و جایی برای بیان هزار دلیل دیگر باقی نمی گذاشت. در این جا نیز، بحث های ولو بسیار خلاصه جلد 1 از نظر ساختگی و آلوده با تحریفات تفسیرات مربوط به علمی بودن قرآن جایی برای هیچ توضیح اضافی نمی گذارد.

مجید محمدی در کتاب چاپ ایران خود به این ادعاهای بدون دلیل اشاره کرده و می نویسد: "همه دستاوردهای امروز بشر، البته بدون عوارض منفی آن، در اسلام و قرآن و دین سراغ داده شده و مدعی بهترین آن ها شده ایم؛ ما این روش را خودی کردن می نامیم. ابهام و نمادی بودن متون دینی و فاصله تاریخی با اولیاء و انبیاء این امکان را فراهم می آورد که به هر "تفسیری" دست بزنند و از هرگونه مسأله ای، از آپولو و میکرب گرفته تا تکامل و از اومانسیم تا سوسیالیسم، در قرآن و دین اسلام سراغ داده شوند. این گونه مباحث در آثار بازرگان شواهد بسیار دارد. در جایی بحث تکامل در قرآن را مقدم بر بحث داروین می داند و می نویسد: "قرآن در سیزده قرن قبل از داروین و چهارده قرن قبل از علوم نظام شناسی، تکامل را درباره انسان و درباره جهان جزو اصول توحیدی اعلام کرده است"⁴²⁸.

⁴²⁸ توحید، طبیعت، تکامل، انتشارات قم، تهران، [بی تا] ص 37.

"به نظر بازرگان و دیگر مدافعین دین، هر سخن درست و علمی قبلاً در اسلام و قرآن آمده است... در بحث ایسم ها ایشان وجوه مثبت اومانیسیم، سوسیالیسم، سیانتیسم و لیبرالیسم را در قرآن نشان می دهد و ذکر می کند که عوارض منفی آن ها در دین نیامده است، یعنی این ایسم ها به شکل برتر و بی دردسرتی در دین اسلام آمده اند⁴²⁹، یا اگر عمل گرایی و پراگماتیسم در دنیای جدید اهمیت یافته، ایشان تمام آن ویژگی ها را در اسلام و قرآن مضمّن می داند⁴³⁰. به نظر مجید محمدی روش اینان با چند مشکل اساسی رو به روست⁴³¹:"

- 1- مشکل اول این است که اگر همه این مباحث قبلاً در قرآن و اسلام آمده بوده چرا هیچ متفکر یا مبلغ دینی اسلام قبل از این که غربیان بگویند، این ها را از قرآن و اسلام استخراج و بیان نکرده است.
- 2- مشکل دوم آن که اگر قرآن مملو از آزادی خواهانه و انسانگرایی است، چرا قبل از سده اخیر هیچ اثر آزادی خواهانه و انسانگرایی به معنای امروزی که مبتنی بر قرآن و روایات باشد منتشر نشده است.
- 3- مشکل دیگر حذف واسطه معرفتی در این مباحث است. استدلال کنندگان به این امور توجه ندارند که ایشان با دانش های امروزی قرآن را می فهمند (تعبیر و تفسیر می کنند) و طبیعی است که این مسائل برای آنان مورد توجه است (به بیان دیگر، بدون آن که سابقه ای در قرآن وجود داشته باشد، خواست و مقصود خود را به زبان قرآن بیان می کنند). اینان به دلیل باور به اسلام و قرآن نمی توانند فکر کنند که قرآن و اسلام نسبت به آن چیزی که اینان مثبت و مفید می انگارند ساکت است. از همین جهت است که این گروه به راحتی هر چه را که خواسته اند از قرآن و اسلام بیرون آورده اند. البته ساخت نمادین و مبهم و کلی قرآن و مباحث دینی به این طریق یاری رسانده است، ولی موارد تعارض و همخوانی هم بسیار است."

⁴²⁹ بازایی ارزش ها، مقاله "چهار ایسم"؛ در مورد بحث اومانیسیم و این که در قرآن و اسلام بحث از انسان، مقدم بر آثار نوح و عودستان و انسان گرایی نظیر مارکس و اریک فروم، آن هم بدون محدودیت ها و مشکلات آنان آمده است. ر.ک. به بررسی نظریه اریک فروم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، [بی تا] ص 33-56.

⁴³⁰ چهار مقاله، مقاله خدا و اجتماع، ص 63-62.

⁴³¹ مجید محمدی، دین شناسی معاصر، پیشین، ص 219-218.

4- مشکل دیگر نحوه مواجهه با این مسائل جدید است. معلوم نمی شود که دین برای کشف آپولو و میکرب و تکامل داروینی آمده یا مکتبی اجتماعی و سیاسی است یا وجهه عرفانی و فلسفی دارد".
 مجید محمدی همچنین در مورد عبارات «**روشنگر همه چیز**» موضوع آیه 89 سوره نحل و «**هرگونه مثال زده ایم**» موضوع آیات فوق، به ادعای مهدی بازرگان مراجعه می کند. بازرگان در بحث از تحول در جنبه های صوری قرآن مدعی می شود که "از هر موضوع و مسئله لااقل نمونه و اشاره ای در قرآن آمده است". وی از این جا می خواهد اعجاز قرآن را نتیجه بگیرد. تنوع و اختلاف در جمله بندی و مطلب و مضمون را هم بازرگان جهت حفظ اتصال در تبیین تحول صوری و کیفی قرآن نیاز دارد. اما آیا حقیقتاً "از هر موضوع و مسئله نمونه و اشاره ای در قرآن آمده است"؟ و آیا در قرآن اشاره به ریز پردازنده (Microprocessor) یا کویسیم، دادائیسیم و انواع تکنیک های فیلمبرداری هم شده است؟ البته اگر اشاره را به نحو کلی تفسیر کنیم، در آن صورت حتی می توان ادعا کرد که پارمنیدس (سال 500 ق م) هم با اشاره به "وجود"، به نحوی به همه این ها نظر داشته است.⁴³²

چرایی غیر الهی بودن تفسیرات علمی قرآن

سؤالات فراوانند و مدعیان بی چاره دوره مدرنیسم هم طبق معمول با جعل هر نتیجه ای سؤالات دیگری ایجاد می کنند که در جایی با اصل و اساس دین در تضاد و تعارض قرار می گیرند. از آن جمله اند:

1- اگر واقعاً ادعای این شریعت سازان از نظر وجود علوم مثبت و مدرن در قرآن صحت دارد:

- چرا با وجود این همه شخصیت های مقدس و نیمه مقدس اسلامی، کسی از این همه بزرگانی که گویا ناهار و شام شان را در پیش خدا میل می کنند و حتی با استفاده از این رفاقت و همبستگی می توانند در روز قیامت برای ما

⁴³² مجید محمدی، پیشین، ص 238.

امت اسلامی هم شفاعت کرده و جائی در بهشت دست و پا کنند، در زمان خود از عهده استخراج این دانش های پنهان بر نیامده اند،
- اگر آن "بزرگان و معصومین" نتوانسته اند این رمز و راز کتاب «مُبیین و آشکار» خدا را کشف و عرضه بکنند، پس چه کسانی با صلاحیت تر از آنان باید از مادر بزایند، یا زائیده اند تا این به اصطلاح «گنج های پنهان» را از قرآن استخراج کنند؟ و،

- چطور و چرا این گنج های علمی قرآن را غیر مسلمانان، آن هم نه دین سالاران، بلکه شخصیت های سکولر و لائیک و عالمان علوم غیر دینی شان کشف کرده و می کنند؟ و چرا ترکیب این علوم در قرآن به غیر مسلمانان امکان داده و می دهد تا با استفاده از این "علوم مخفیة خاص مسلمانان"، «امت مسلمان» نلیل شده کشورهای اسلامی را تحت بهره کشی استعماری و امپریالیستی خود در آورده و در کنترل نگه می دارند؟
آیا این ادعا به این معنی است که غیر مسلمانان به قرآن، "معجزات" و "گنج های پنهانش" بیشتر و بهتر دسترسی داشته و دارند تا این همه معصومان دینی و مذهبی ما مسلمانان، و در آن صورت، آیا آنان بیشتر معصوم تر و مورد توجه خداوند اند تا معصومین ما؟ یا شاید این علوم اساساً برای استفاده غیر مسلمانان، سکولرها و لائیک ها در قرآن نهاده شده بوده و نه امت مسلمان؟

2- می دانیم که خدا کار عبث نمی کند و کتاب خود را بی سبب از دانش و علوم پر نمی کند. اگر حرف و ادعای شریعت سازان درست باشد، حتماً این کار را بدون سبب و برای تقنین نکرده و برای نگاشتن علوم زمان در قرآن و «ایجاد کفایت علمی» این کتاب دینی، دلیل و هدفی داشته است. تنها دلیل منطقی که می تواند سبب نگارش علم و دانش در قرآن را توضیح دهد آن است که خداوند رحمان این به اصطلاح علوم را برای یادگیری "بندگان مسلمان" قرآن خوان و مؤمن به الهی بودن قرآن در این کتاب نهاده و هدف و خواست وی آن بوده که این مردم قبل از دیگر اقوام و ادیان از این علوم بهره مند شوند.

در ضمن، می دانیم که بنا به وحی الهی و آیه قرآن (سوره انعام، آیه 73)، کافیست که «خدا بخواند و بگوید شو!، پس می شود». بنا بر این، در صورت صحت این ادعا می بایست مسلمانان از این خواست و نیت خداوند برخوردار می شدند و قبل از بقیه اقوام و جوامع به علوم جدید دست

می یافتند، اما نیافتند و نیافته اند. به بیان دیگر، خواست خدا از نگارش این علوم در کتاب دینی مسلمانان به اجر در نیامده است.

آیا این عدم تحقق خواست خداوند در مورد یادگیری علوم از سوی مسلمان به معنی آن نیست که:

- خداوند توان و آفرینندگی لازم برای توسعه علوم بین بندگان خاص خود را ندارد و خواسته هایش به اجرا در نمی آید؟ و،

- آیات قرآن از این نظر صحت ندارند و الهی نیستند، یا که:

- ادعای شریعت سازان و تئوری کفایت علمی قرآن از اساس مردود است و طبق معمول، ادعای دروغین و عوام فریبانه ای است که سؤالاتی را به دنبال می آورد که اصل و اساس دین و صحت الهی بودن قرآن را زیر سؤال می برند؟

کدام یک؟ کدام یک از این فرضیات درست تر و دینی و اسلامی تر است؟ آیا باید با طرح ادعای وجود علوم مخفی و باطنی در قرآن، توانائی خدا و صحت الهی بودن قرآن را مردود شمرد، یا برای حفاظت از اصل دین از طرح این گونه ادعاها صرف نظر کرد؟

3- دیدیم⁴³³ که همه این مدعیان با استفاده از دست آوردهای علوم جدید به تفسیر قرآن دست می زنند و از این راه، برای علمی خواندن محتوای قرآن دلیل و بهانه می تراشند. از نظر اینان گویا قرآن کتاب علوم و علم الاشیاء است و هر گونه علم و دانش در آن آمده است. اینان البته قادر به اثبات، یا نشان دادن ادعاهای خود نیستند و هم از این رو مدعی اند که گویا این دانش ها و علوم در قرآن وجود دارند، ولی «پنهانند» و به این سادگی قابل استخراج و بیان نیستند. اینان البته نمی توانند توضیح دهند که:

- اگر خداوند قرآن را کتاب علوم قرار داده و خواسته از این راه به یاری مخلوقاتش به شتابد، چرا آن ها را پنهان نگه داشته و پنهانی نگاشته است؟ مثلاً اگر به بیان بازرگان آیاتی اشاره به این یا آن قانون مکانیک دارند، چرا این را با اشاره و کنایه بیان کرده و ارقام و فرمول های مکانیک را در کتابی که بارها مدعی صراحت و روشنی اش است، به طور صریح و روشن ننوشته است؟

433 ر. ک. به بحث های مربوطه در فصول پیشین این کتاب.

اینان هم چنین پاسخی به این سؤال هم ندارند که این دانش و علوم «مخفی و پنهان» از کجا و چرا وارد قرآن شده؟

الف- آیا خدا خواسته که «کتاب دینی» خود را واسطه انتقال علوم قرار دهد ولی بر خلاف قول و بیان مکرر خودش، آن را صریح و روشن (مبین) بیان نکرده است؟ این آیا منطقی است و از خدائی حکیم و توانا انتظار می رود؟ در این صورت نباید پرسید که چرا خداوند مطلبی را که نمی خواسته "بندگانش" پیدا کنند و یاد بگیرند در کتابش جای داده است؟

قبلاً در بحث مربوط به معانی باطنی قرآن⁴³⁴ توضیح داده شده که چرا ادعای باطنی بودن معانی آیات، اصل و اساس ایمان و اعتماد به کتاب دینی قرآن را از بین می برد و چرا نمی توان به کتابی که معنی و مفهومی پنهان و نامعلوم است ایمان آورد. در این جا نیز همین نتیجه گیری صحت پیدا می کند.

ب- اگر خداوند نخواسته و این اشارات مربوط به علوم و دانش طبیعی و اجتماعی «نخواسته و ندانسته» در کلام خدا وارد شده اند، در این صورت پرسیدنی است که پس این اطلاعات و دانش ها از کجا آمده و وارد کلام خدا شده اند؟ یک چنین ادعائی آیا به معنی آن نیست که:

- «از ما بهترانی» وجود دارند که در کار خدا و نوشتن قرآن دخالت کرده و می کنند و خدا را توان بازداری شان نیست و چیزهایی در قرآن آمده، یا خلق و نازل شده که از آن خدا نیستند و در کنترل خدا هم نبوده اند؟

- این آیا به معنی زیر سؤال بردن یگانگی، توان و حکمت خداوند خالق جهان و اساساً خداوندی خدا نیست و اصل و اساس اعتماد به "کلام الله" بودن قرآن را زیر سؤال نمی برد؟

می بینیم که همه احتمالات ممکن در مورد منشأ آیات علمی «مخفی و باطنی» در قرآن به رد ایمان و اعتقاد دینی می انجامد و برای حفظ ایمان و باور دینی راهی جز صرف نظر کردن از ادعای ضد دینی و باطل «علوم مخفی و باطنی» در قرآن نیست.

4- در ضمن، این مدعیان برای اثبات ادعاهای خود قبل از همه باید بتوانند «برادری خود را ثابت کنند» و در عمل نشان دهند که قرآن واقعاً حاوی علوم است و این علوم در ردیف علوم امروز و فرداست. در بحث های

⁴³⁴ ر. ک. به بحث های مربوطه در کتاب اول جلد 2.

کتاب اول جلد 1 و فصل آینده تحت عنوان "کیفیت علوم نقل شده در قرآن" نمونه ای از علوم مطرح شده در قرآن و میزان صحت آن ها در امروزه روز آمده است. تازه بعد از اثبات علمی بودن این موضوعات مطرح شده در قرآن⁴³⁵ است که می توان پرسید: آیا علوم موجود در این کتاب دینی،

- 1- کافی به مقصودند،
 - 2- غایت و اول و آخر دانستنی های بشر اند و دیگر نمی توان چیزی بر آن ها افزود و،
 - 3- تمام علوم دیگر دنیا را هم در بر می گیرند و شامل تمام دانستنی های موجود بشری هم هستند؟
- تازه پس از پاسخ مثبت به تک تک و همه این سؤالات است که موضوع "ابدی و جهانی بودن" محتوی و علوم قرآن مطرح می شود. دیدیم که آیات موجود در قرآن به هیچ کدام از این سؤالات پاسخ مثبت نمی دهند.

در هر حال، اثبات کفایت علمی قرآن و ابدی و جهانی بودن این کفایت علمی از مسیر چنان دور و درازی می گذرد و فقط در پی پاسخ به زنجیره سؤالاتی از این دست قابل اثبات است، و گر نه از طریق چسباندن دست آورد های علوم شناخته شده به متون مربوط و نامربوط قرآن و یافتن قرینه های علمی از راه تفسیرات آنچنانی حتی می توان کتاب شعر حافظ را هم کتاب علوم مکانیک نام نهاد، یا از آن قوانین علمی استخراج کرد. این مدعیان اگر حرف شان از نظر وجود علوم پنهان و آشکار در قرآن درست باشد، باید بتوانند از قرآن دانش، تنوری و قانون علمی بی که برای بشر ناشناخته اند، استخراج کنند. اینان باید توضیح دهند که پس از 1400 سال قرائت و تعبیر و تفسیر قرآن:

- چه ندانسته ای از این راه بر بشر دانسته شده؟ چه دانش ناشناخته ای کشف شده؟ یا چه سر و رمز و راز طبیعت و خلقت از این طریق افشا شده، یا تنوری و قانون علمی ارائه شده است؟
می دانیم که مدعیان علمی بودن قرآن حتی از ذکر یک نمونه هم عاجزند.

⁴³⁵ نه فقط صحت علوم مطروحه در قرآن به اثبات نرسیده، بلکه حتی عدم صحت آن ها حتی از سوی خود شریعت سازان هم مورد اعتراف قرار گرفته است. ر. ک. به نمونه های ارائه شده در کتاب اول جلد 1 و بحث مربوطه تحت عنوان "کیفیت علوم نقل شده در قرآن" در همین فصل.

نا گفته نماید که فقدان حتی یک نمونه علمی:

- 1- هم از نظر اثبات کفایت ابدی قرآن دنیوی و هم از نظر توجیه الهی بودن حکومت و شریعت اسلامی شکستی بزرگ به حساب می آید، اما،
- 2- قرآن بر خلاف ادعاهای اسلام حکومتگر و شریعت سازانش یک «کتاب دینی» و نه کتابی علمی، اجتماعی، یا سیاسی و حکومتی است. می دانیم که به طور معمول،

- هیچ کس با مراجعه به یک کتاب دینی، علوم جدید کشف نمی کند.

این است که هر ادعائی از این دست که مثلاً این کتاب حاوی و منبع علوم مثبتة طبیعی، اجتماعی، یا سیاسی و حقوقی است،

1- هم مغایر با اصل دینی بودن این کتاب است و،

- 2- هم به جای افزودن بر اعتبار دینی کتاب، با اصل دینی بودن آن در تعارض قرار می گیرد و درک و فهم کتاب دینی را به بیراهه می برد.

5- سخن کوتاه آن که شریعت سازان از نظر ادعای وجود و کفایت علوم و دانش در قرآن با دوگانگی توضیح و توجیه رو به رویند. آنان از سوئی برای عرض اندام در برابر علوم جدید احتیاج میرم به اثبات ادعای کفایت علمی خود دارند، ولی از سوی دیگر، وارث علوم قرآنی پی هستند که امروزه خطا و نادرست بودن شان به اثبات رسیده است.

البته واقعیت نادرستی علوم موجود در قرآن برای آنان که در طول 1400 سال قرآن را منبع تمام دانش های موجود معرفی کرده اند، به این آسانی ها قابل هضم نیست. این واقعیت تلخ هم انگیزه ای شده تا شریعت سازان و حکومت گران اسلامی برای دفاع از موقعیت خود هم که شده، در معنی و مفهوم آیات "کلام الله" دست ببرند و هر آیه مربوط و نامربوطی را به دست آوردی علمی گره بزنند. آنان خود را مجبور می بینند که برای کتمان موضوعات غیر علمی قرآن، شاهد و قرینه های عوام فریبانه بتراشند و در صورت لزوم هم به عوام فریبی تفسیر و تأویل روی آورند و از این طریق، معنی و مفهوم علمی به آیات قرآن بدهند. این است که:

- مشروعیت بخشیدن به حکومت و شریعت اسلامی از طریق دفاع از «کفایت علمی و ابدی قرآن» یکی از انگیزه های مهم تغییر معنی و مفهوم و مخدوش کردن محتوای آیات قرآن را تشکیل داده و علتی از علل مهم باز نویسی قرآن در زمان حاضر است.

شریعت سازان نه درکی نسبت به این مسایل دارند، نه پاسخی به این همه سؤال می یابند و نه از این بی پاسخی ها درس عبرت می گیرند. آنان تابع دگم دینی اند و بر اساس این دگم ها ادعاهائی را پیش می کشند و وقتی هم موفق به دفاع از آن ها نشدند، به جای مراجعه به عقل و منطق بشری شان، به سرکوب دینی رو می آورند و با زور سرکوب به ادعاهای خود لباس الهی و اسلامی می پوشانند.

"آن کس که نداند و نداند که نداند، در جهل مرکب ابد الدهر بماند"

بر اساس یک چنین ذهنیتی است که علی شریعتی پس از قریب به 1400 سال از دوره نزول، از کلمه "مستضعف" مربوط به داستان زندگی یهودیان دوره موسی برای دوره و جامعه مدرن امروزی /پینولوتزی حکومت اسلامی می سازد. مهدی بازرگان از قرآن معادلات فیزیک و مکانیک استخراج می کند و در آیات قرآن ماشین بخار و اتوکلاو کشف می کند. علی اکبر قریشی حقانیت الهی جمهوری اسلامی را از آیات مربوط به یکتائی خدا/استخراج می کند و لزوم "اتحاد آحاد مسلمانان" برای "تقلید" از امامان ریز و درشت را نتیجه می گیرد⁴³⁶ محی الدین الهی قمشه از آیات قصص قرآن، حکم ابدی و همه زمانی خلق می کند. سید محمود طالقانی برای توجیه علمیت آیات قرآن به کشف منظومه شمسی هفت ستاره ای دست می زند. عبدالکریم سروش ناهمسازی های علمی قرآن را به بهانه "قرائت های مختلف دینی" به یکباره به هیچ می گیرد و واقعیت ناسازگاری آیات با علوم روز را به استناد ناهمسازی معرفت از هستی، حل شده و قابل صرف نظر کردن اعلام می کند (انگار که وجود آفتاب ناشی از دیدن چشم است و گر نه، با بستن چشم آفتاب نیز ناپدید می شود!)⁴³⁷.

مکارم شیرازی و شرکای "تفسیر نوین" آیات نزول قرآن به اعراب مکه و حومه را به عنوان جهانی بودن قرآن و حدیث تفسیر می کنند. و حتی فاناتیست های اسلامی اروپا دیده با محاسبه «نادرست» ارقام آیه و سوره ها در کامپیوتر، به کشف مضرب مشترک این یا آن عدد فاقد معنی نایل می شوند و بی آن که توضیح دهند چرا، کودکانه جشن می گیرند که مثلاً

436 ر. ک. به بحث های مربوطه در جلد اول این کتاب.

437 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "چشم بندی قبض و بسط تنوریک شریعت" در کتاب اول جلد

تعداد تقریبی! آیه ها و سوره ها مضرب عدد 19 اند⁴³⁸ و این گویا! معجزه قرآن و نشانه کفایت امروزی آیات است. به راستی که با این شیوه های باطل غیر علمی، "هر فرضی را در مورد هر کتابی هر چند آشفته می توان پیش برد، چرا که انسان می تواند نظم ذهنی خود را بر هر کتابی بیفکند و موارد اختلال و انحراف را هم به نحوی توجیه و تفسیر کند"⁴³⁹.

- دانشمندان مسلمان در مکتب فیلسوفان یونانی

نگرشی به سابقه تاریخی دوره ای که توسط اسلام گرایان امروزی، "دوره طلایی"⁴⁴⁰ یا "دوره تمدن اسلامی" نام نهاده شده، نشان می دهد که این دوره زایش علوم در واقع نه به خاطر خواندن و فهمیدن قرآن، بلکه به سبب ورود و رشد اندیشه ها و فلسفه های هند، ایران و مهم تر از همه، یونان پیش آمد و با "حرام و گناه" اعلام کردن فلسفه و علم غیر قرآنی هم از بین رفت. به بیان محقق ترک پرفسور الهان آرسل⁴⁴¹ در این دوره که با آغاز حکومت عباسیان و حدود 130 سال پس از فوت رسول پیش آمد، هیچ کدام از فیلسوفان و اندیشمندان ملقب به «مسلمان» جوامع اسلامی، چه دینداران یا غیر دینداران، مانند رازی، فارابی، ابن سینا، ابن رشد، ابن خلدون، الکندی و غیره و غیره، فلسفه و علوم خود را از قرآن استخراج نکردند و چنین ادعائی نیز نداشتند.

⁴³⁸ بنا به منابع اسلامی مورد مراجعه خود این جماعت، بسته به چگونگی محاسبه تعداد آیات و سوره ها، این ارقام می توانند مضربی از 19 باشند و می توانند هم نباشند. "تعداد سوره ها به نظر مفسرینی مانند سویوتی Süyüti با یکی شمرده شدن سوره های انفال و براءت (توبه) به 113 می رسد، در حالی که طبق نظر کسانی همچون ابن مسعود با حساب نشدن سوره های فلق و ناس از قرآن به 116 و به نظر سایرین، از آن جمله اوبی ابن کعب با حساب کردن دعای دو قنوت به قرآن به 116 بالغ می شود. تعداد آیات قرآن نیز نسبت به محاسبات مختلف بین 6000 تا 6666 تغییر می کند. در نتیجه از دید جمع بزرگی از مفسرین و متشرعین اسلامی اصلاً و اساساً تعداد سوره ها و آیه های قرآن مضربی از هیچ عددی، چه 19 یا غیره، نیستند و نمی توان بر آن معجزه ساخت.

حالا چرا قابل قسمت بودن تعداد تقریبی آیات به عدد 19 نشانه معجزه قرآن می تواند باشد، سؤال بی پاسخی است.

⁴³⁹ ر. ک. به صادق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم، پیشین.

⁴⁴⁰ ر. ک. به

⁴⁴¹ İlhan Arsel, Kıran, nın eleştirisi 1, ibid, s. 40-41.

همه اینان اما به جای دین و قرآن، بر مرجعیت فلسفه و علوم یونان پای می فشردند و دانش و دانائی خود را بر این پایه ساخته بودند. در این مسیر، بسیاری نیز در سفر فکری و علمی خود، نه فقط برای تطبیق با «کتاب دینی قرآن» و تبعیت فکری از «احکام علمی آن» نکوشیدند، بلکه در بسیاری مواقع به راهی خلاف گام نهادند.

این نبود جز آن که علم و دین دو مسیر مختلف تاریخی را طی کرده اند و اینان مطلع بودند که اگر می خواستند این دو راه را مشترکاً طی کنند و پائی در این و پائی در آن داشته باشند، به بیان توران دورسین به جایی جز جایگاه علمی «منجم باشی های» خلیفه گری های اسلامی نمی رسیدند. وی به درستی توضیح می دهد⁴⁴² که آنانی که «دانشمندان اسلامی» نامیده شده اند، دانش و دانائی خود را نه از اسلام و قرآن، بلکه از دانشمندان و فیلسوفان غیر اسلامی و اکثراً سکولر و لائیک به ارث برده بودند. به طور مثال:

- "فارابی و ابن سینا به خود می بالیدند که آثار اندیشمندان یونان و از جمله ارسطو را صد ها بار خوانده اند.

- الکندی ملقب به «فیلاسوف العرب» (فوت 819 م) ارسطو را تاج سرش خطاب می کرد.

- رازی نویسنده کتابی که لقب بزرگترین انسکلوپدی طب به زبان عربی را از آن خود کرده، می نویسد که "کتاب های مقدس از نظر علمی فاقد ارزشند و به جای آن ها، آثار افلاطون، ارسطو، اوکلیت، هیپوکرات و سایر نویسندگان یونان بیشترین خدمت را به بشریت کرده اند".

- ابن سینا (1037-980 م) در هر بحث و موضوع کتاب طب معروف خود «الشفاء» از آثار دانشمندان طب یونان، از آن جمله گالن و هیپوکرات برخوردار شده و نظریات آنان را مورد تحلیل قرار داده است.

- الجاحیز (869-776 م) در کتاب معروف خود به نام «کتاب الحيوان»، آن چه را که "تمدن اسلامی" خوانده می شود را محصول ورود و عملکرد تمدن، فلسفه و علوم یونان معرفی می کند. او در این نظر نیز تنها نبود که:

- "با مراجعه به شریعت و قرآن امکان توسعه علمی وجود ندارد".
پیش بینی او بعداً به تلخی تجربه شد، چرا که با تسلط بعدی متشرعین در این جوامع و ممنوع اعلام شدن تفکرات فلسفی و علمی، دیگر هرگز یک چنین

⁴⁴² İlhan Arsel, ibid.

دوره ای از شکوفائی دانش و فلسفه در این جوامع به وجود نیامد. این همه البته قبل از همه از آن رو بود که بر خلاف ادعاهای دین فروشان بازار سیاست:

- قرآن، کتاب علمی نیست. قرآن کتاب علم الاشیاء و کتاب علوم اجتماعی و سیاسی هم نیست. قرآن «فقط» کتاب دینی است.
این ادعا البته پیام دینی را حقیر و کوچک نمی کند و حتی آن هویت و نقشی را که بنا به اعتقاد دینی اسلام، این کتاب به خاطرش نازل شده و "کلام الله" نام گرفته را تقویت می کند. نگرش به قرآن به عنوان «کتاب دینی» و نه سیاسی و حقوقی، تنها نگرش ممکن است که این کتاب دینی را از فروش در بازار سیاست و حکومت می رهند و دست معامله گران دین فروش، از جمله «مفسرین علمی قرآن» را از تحریف آن کوتاه می کند.

- اثبات علمی، ردّ دینی

1- با این وجود، فرض کنیم که به فرض محال، روزی اتفاقی غیر مترقبه بیفتد و کسانی از کتاب دینی خود قانون و قاعده علمی جدید کشف و تئوری های علمی استخراج کنند، یا از این طریق به حل مسائل لاینحل علمی موفق شوند. در این صورت چه پیش می آید و این اتفاق از نظر اثبات «دینی» به چه نتیجه ای منجر خواهد شد؟

در واقع، یک چنین اتفاقی نه بر «صحت دینی» کتاب دینی می افزاید و نه ادعای الهی بودن آن را تأیید می کند، چرا که:

- نه علمی بودن یک کتاب به معنی نزول آن از سوی خداست و،

- نه کتاب علمی حتماً باید هویت دینی داشته باشد.

از این نظر، حتی تحقق یک چنین اتفاق نامنتظره ای، نه تنها حقانیت دینی کتاب دینی قرآن را به اثبات و تأیید نمی رساند و به معنی معجزه دینی هم نخواهد بود. بلکه بر عکس، «تمامیت دینی بودن کتاب» را خدشه دار خواهد کرد و قرآن را از «کتابی دینی» به کتابی «نیمه دینی و نیمه علمی» تبدیل خواهد ساخت. به بیان دیگر، در آن صورت، کتاب دینی سابق به سبب محتوای خود به کتاب علمی تبدیل خواهد شد و محتوی و مضمونش نیز علوم خواهد بود و نه دینی و دعوت دینی.

2- در بحث مربوطه در کتاب اول جلد 1 تحت عنوان "ابداع علمی نمای بازرگان" توضیح داده شده که علم بر دو قانونمندی اساسی بنا می‌شود: الف- علم و دست آورد علمی همیشه و در همه حال احتیاج به اثبات مجدد دارد. در نتیجه، اینان که قرآن را منبع و مأخذ علوم روز معرفی می‌کنند، باید وجود و صحت علوم در قرآن را بر اساس اصول مثبتۀ روز، و نه از راه کلام دینی، به اثبات برسانند و بتوانند از این دلایل اثباتی در هر زمان آینده هم دفاع کنند.

2- علم ماهیتاً تغییر یافتنی است. دست آوردهای علمی برخلاف باورهای دینی، موقتی و محکوم به تغییر و فناپذیرند. «تغییر» «تحول» و «تکامل» و حتی «اثبات و رد» تئوری‌ها و دست آوردهای علمی، منطبق اساسی علوم مثبتۀ اند. حتی به قول فیلسوفان علوم امروزی مانند آلفرد پوپر: "هر دانستنی علمی که قابل رد نباشد، علمی نیست"⁴⁴³. این است که اینان که قرآن را منبع و مأخذ علوم روز معرفی می‌کنند، با این کار:

- نه فقط «حقانیت و صحت دینی قرآن» را بالا نمی‌برند و تثبیت نمی‌کنند،
- بلکه حتی قرآن دینی را فناپذیر، قابل رد و بدون آینده می‌سازند و دوام و بقای آن به عنوان «کتاب دینی» را زیر سؤال می‌برند.

کیفیت علوم نقل شده در قرآن

قابل انکار نیست که بر خلاف قرآن دینی که ناظر بر ایمان قلبی به خدای واحد است، «قرآن غیر دینی» مانند هر کتاب دنیوی دیگر از حوادث و تغییر و تحول باورها و دانش‌های زمان نگارش خود تأثیر پذیرفته و می‌پذیرد. بر این اساس، اطلاعات و دانش‌های مورد بحث در قرآن، از «آن قسمت از علمی» که «در زمان رسول» در «بین مسلمانان عربستان» شناخته و رایج بوده تأثیر پذیرفته و آن‌ها را تا حد و حدودی در آیات خود منعکس کرده است. به این خاطر هم هست که در قرآن علمی مطرح شده

Sociologiska teori, ibid.

⁴⁴³ ر.ک. به:

اند که امکاناً در مکان و زمان عربستان آن روز صحیح به نظر می‌رسیدند، اما امروزه با دانش و دانائی پیشرفته بشر امروزی نمی‌خوانند و صحت ندارند. برای نمونه به مواردی چند از موضوعات علمی مندرج در قرآن اشاره می‌کند.

1- طبق آیات قرآن، محل ساختن منی مرد در قفسه سینه قرار دارد! و نه خیلی پائین تر در جائی در لگن خاصره⁴⁴⁴: "پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت (پشت قفسه سینه) و سینه (استخوان سینه یا ترقوه) بیرون می‌آید"⁴⁴⁵ (سوره الطارق، آیات 5-7).

2- تعداد اجرام منظومه شمسی به جای واقعیت نه و ده تائی، هفت تاست⁴⁴⁶: "همان خداوند است که همه آن چه در زمین است برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و بر آن احاطه و استیلا یافت، پس آن را هفت آسمان پرداخته و یکسان بر آورد و همان خداوند به هر چیزی بس دانا است"⁴⁴⁷ (سوره البقره، آیه 29).

3- زمین نه گرد و کروی، بلکه مسطح است: "و زمین را گسترانیدیم" و *العرض فرشنها* "..."⁴⁴⁸ (سوره الذاریات، آیه 48)⁴⁴⁹.

4- کوه ها نه نتیجه سرد شدن کره مشتعل ناشی از انفجار بزرگ تاریخی، بلکه گویا! میخ هائی اند که برای جلوگیری از لرزش و چپ و راست رفتن صفحه زمین مسطح بر زمین کوبیده شده اند: "... و در زمین کوه ها بیفکنید تا شما را نجنباند ..." ⁴⁵⁰ (سوره لقمان، آیه 10)؛ "و کوه های استوار را در زمین بیفکند تا شما را نجنباند (و آن چهل هزار کوه است و گفته اند هزار هزار کوه است که خدای عز و جل آن را میخ زمین کرده است ⁴⁵¹ ... تا مبادا زمین، شما را به چپ و راست بلغزند ⁴⁵²)" ⁴⁵³ (سوره نحل، آیه 15).

⁴⁴⁴ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "تطبیق علمی آیات غیر علمی" در کتاب اول جلد 1.

⁴⁴⁵ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴⁴⁶ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "خداوند فاقد آدرس مخلوقات" در کتاب اول جلد 1.

⁴⁴⁷ قرآن ترجمه محمود طالقانی.

⁴⁴⁸ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴⁴⁹ همچنین ر. ک. به آیات 6-7 سوره النبأ، آیه 7 سوره قاف و سایر.

⁴⁵⁰ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴⁵¹ تفسیر سورآبادی، جلد دوم، ص 1280.

⁴⁵² تفسیر المیزان، جلد 12، ص 319.

5- آسمان نه منظره جهان سه بعدی با عظمت و بی نهایت کهکشان ها از سوی زمینی که جزء بسیار کوچک و حقیر آن است، بلکه گویا! صفحه بدون ستون آویخته بر سر این زمین مسطح است. این آسمان همچون سقف صاف بدون بعد و عمق بر بالای این زمین مسطح قرار داده شده و مثل هر بام بدون پایه با خطر فروریختن بر روی زمین! رو به روست: "آسمان ها را بدون ستون هایی که آن ها را ببینید پدید آورد، (یعنی ستون هست لکن شما نمی بینید) 454... " (سوره لقمان، آیه 10) 456؛ " ... و او آسمان را نگاه می دارد که بر زمین نیفتد ... " 457، " و نگه می دارد آسمان را تا بر زمین نیفتد مگر به فرمان او و گفته اند امساک او آسمان را به کوه قاف است که اطراف و اکناف آسمان بر آن است ... " 458 (سوره حج، آیه 65).

6- و ستارگان نه نور ساطع از کرات دیگر، بلکه گویا! چراغ هائی اند که برای روشن کردن شب و روز، شمارش روزها و راهنمایی کاروان ها در بیابان عربستان کار گذاشته شده اند (آیه 5 سوره یونس، آیه 189 سوره بقره و سایر).

7- محل فکر و اندیشه، نه مغز بلکه قلب انسان است (آیه 36 سوره الاسراء، آیه 46 سوره حج، آیه 97 سوره بقره، آیات 194-193 سوره الشعراء، آیه 32 سوره فرقان و سایر) 459.

8- شهاب آسمانی نه بقایای اجرام آسمانی بی اند که در برخورد با جو زمین مشتعل شده، بلکه تیرهای آسمانی پرتاب شده برای محافظت برج های آسمانی اند: 'و به راستی در آسمان برج هائی آفریدیم و آن را در چشم تماشاگران آراستیم. و آن ها را از (دستبرد) هر شیطان مطرودی محفوظ

453 قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

454 تفسیر سورآبادی، جلد سوم، ص 1904.

455 قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

456 همچنین ر. ک. به سوره الرعد، آیه 2.

457 قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

458 تفسیر سورآبادی، جلد سوم، ص 1620.

459 ر. ک. به بحث مربوطه در زیرنویس «منطق باور دینی» در جلد دوم این کتاب.

داشتیم. مگر کسی که نزدیکی رازی بشنود، که شهابی روشن در پی او خواهد افتاد" ⁴⁶⁰ (سوره الحجر، آیه 18-16).

9- رعد و برق نه جرقه های ناشی از برخورد قطب های مثبت و منفی ابرهای باردار و زمین، بلکه تیرهای الهی اند که به برای مجازات این و آن پرتاب می شوند: "و رعد به سپاس او و فرشتگان از خوف و خشیت او تسبیح می گویند، و (اوست که) صاعقه ها را می فرستد و به هر کس که خود بخواد آن ها می زند ..."⁴⁶¹ (سوره رعد، آیه 13).

این ها نمونه های علوم موجود در قرآن اند و مانند خیلی احکام حقوقی و سیاسی قرآن، آگاهی ابتدائی و دانش بسیار نازل زمان نزول را بیان می کنند. این اطلاعات علمی و این گونه احکامی که امروزه از دانش و اطلاعات یک بچه دبستانی هم نازل تر است، همان احکامی اند که به بیان شریعت سازان، گویا:

- 1- هم از سوی خدای خالق جهان نازل شده اند،
 - 2- هم ابدی و جهانی اند و،
 - 3- هم کافی و وافی خلق شده و تا بشر و بشریت باقی اند و برای هر آینده ای کفایت می کنند.
- "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل". این موارد خاص احتیاج به هیچ توضیح بیشتر ندارند و از نظر الهی و ابدی بودن، قضاوت خوانندگان را طلب می کنند.

لازم به یادآوری است که قبلاً در بحث های مربوطه در جلد 1⁴⁶² این نتیجه حاصل شده که قرآن «کتابی دینی» است و نه کتاب علمی. "دین به بیان قرآن به احساس علاقه قلبی و باور انسان به نیروی برتر و در اسلام به خدای واحد گفته می شود"⁴⁶³ و با «باور فرد دیندار» عینیت می یابد. از این

⁴⁶⁰ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴⁶¹ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴⁶² ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "جلوه علمی قرآن" در کتاب اول جلد 1.

⁴⁶³ Norstedts Uppslagsbok 2000, Sweden.

رو، مطرح کردن مطلب علمی و باور به آن ها جزو ضروریات ایمانی نیست و از لازمه های کتاب دینی به شمار نمی رود. یک کتاب دینی می تواند مطالب علمی مطرح بکند، یا نکند. مهم آن است که:

- مطالب مطرح شده در کتابی که از سوی خدای دانا و توانا نازل شده اند، باید به تمامی و در هر زمان و مکان راست و درست باشند، با واقعیت ها بخوانند و صحت داشته باشند. کتاب دینی منسوب به خدای دانا و توانای مطلق نمی تواند موضوعات علمی نادرست عرضه بکند. بر عکس، هم وجود «توضیحات علمی» برای یک «کتاب علمی» شرط لازم است، و هم صحت علمی موضوعات مطرح شده در کتاب علمی شرط لازم نیست⁴⁶⁴. به بیان دیگر:

- "عقلانی و علمی بودن مطالب کتاب دینی" امتیاز دینی و اثباتی به حساب نمی آید، ولی غیر علمی بودن مطالب علمی کتاب دینی، عیب و ایراد و تا حد ردّ صحت الهی بودن آن سؤال انگیز است.

از این رو، وجود این گونه موضوعات علمی غیر واقعی و نادرست در کتاب دینی قرآن از نظر اعتقادات دینی، هم مشکل بزرگی است و هم از نظر صحت تعلق این آیات به خدای قادر و حکیم سؤال انگیز است. برای رعایت فرض اولیه کتاب، این بحث را در همین جا و با طرح این سؤالات به پایان می رساند و از ادامه و نتیجه گیری آن خودداری می کند.

در ضمن، به این دانش و علوم! برگرفته از قرآن از جنبه دیگر هم می توان نگریم. می بینیم که همه این موضوعات نادرست علمی:

- در «زمان و مکان» نزول آیات، صحیح و با علوم زمان و مکان نزول خود قابل توجیه بودند، اما هیچ کدام،

- در زمان و مکان امروزی و بر اساس دانش های روز ما صحیح، علمی و کافی نیستند.

توجه داریم که این مسایلی که می توانند تا به ردّ دین اسلام پیش روند، نه فقط ناشی از قرآن، بلکه همچنین ناشی از جهانی و ابدی دیدن قرآن است.

⁴⁶⁴ طبق اصل قابل ردّ و اصلاح بودن هر مطلب علمی، هیچ مطلب و دست آورد علمی ابدی و مطلق نیست.

واقعیّت این است که این آیات در زمان، مکان و موردی معین بیان شده و همانگونه که قبلاً توضیح داده شده، با گذشت آن زمان و مکان نیز اعتبار اولیه خود را از دست داده و به آیات مرده و تاریخ گذشته⁴⁶⁵ تبدیل شده اند. از این نظر، این آیات دیگر جزو قرآن دینی نیستند و جز به درد بررسی تاریخ تحول قرآن نمی خورند.

مشکل از آن جا ناشی می شود که شریعت سازان با پیش کشیدن ادعای علمی بودن قرآن و گویا تمام قرآن!، این آیات تاریخ گذشته خاص زمان و مکان عربستان زمان نزول را هم به صحنه بحث و گفت و گو وارد می کنند و با این کار، عدم صحت علمی آن ها را برملا می سازند. این جاست که آنان از سوئی به ادعائی دروغینی در مورد علمی بودن کتاب دست می زنند و از طرف دیگر هم از عهده اثبات صحت علوم مطرح شده در قرآن بر نمی آیند. در نتیجه برای آنان راهی نمی ماند جز آن که 1- یا به غیر علمی بودن "کلام الله" خود اعتراف کنند و فاتحه ادعای خود در مورد جهانشمولی و ابدیت آیات دینی و غیر دینی قرآن را بخوانند، 2- یا برای کتمان و راست و ریس کردن این آیاتی که از نظر آنان امروزه روز هم اعتبار دارند، دلایل عوام فریبانه بتراشند و مثلاً با استفاده از حقه های رسواشده تفسیر و تأویل به وارونه نشان دادن آیات "کلام الله" دست بزنند. سوابق موجود همه بر آنند که شریعت سازان در پیشبرد راه دوم که به تحریف و جعل "کلام الله" شان منجر می شود استنادانی سابقه دار و خبره اند.

تفسیرات دوره آخر الزمان و برپائی عمارت های دینی جدید

در هر صورت، تحت این شرایط جدید ناشی از ورود علوم، دانش و تکنولوژی مدرن، ادعاهای پیشین شریعت سازان اسلامی- فرقه ای هر چه بیشتر با علم و دانش امروزی به مقایسه کشیده شده و بی ریشه تر شدند. دفاع از احکام شرعی قرون وسطائی ناممکن شد و نهاد دین سالاری فرقه حاکم رو به فروپاشی نهاد.

465 ر. ک. به بحث های فصول پیشین.

در این شرایط اضطراری، رهبران نهاد اسلام فرقه ای برای دفاع از احکام کهنه "شریعت اسلامی"، راه چاره ای جز توسل به گفتمان های امروزی نیافتند و برای انجام کاری که دیگر از مدرسین مدارس و حوزه های دینی ساخته نبود، اجباراً در ها را به روی متکلمان خارج از حوزه "روحانیت" باز گذاشتند. متکلمین، مترجمین و مفسرین قرآن و سنت اجازه یافتند تا بدون ترس از «تابوهای» دینی سابق، معنی و مفاهیمی را که پیشینیان شان به نام «معنی قرآن» تفسیر و تأویل کرده بودند، مورد انتقاد قرار دهند و بدین وسیله، معانی و مفاهیمی بسازند که تا حد و حدودی با دانش و آگاهی امروزی فراخوانی دارند، یا ظاهراً چنین به نظر می رسند. از این راه، «هر کی آمد عمارتی نو ساخت»، یا مجاز شد که به شرط دفاع از دین و مشروعیت حکومت اربابان دینی، «عمارت های نو بسازد».

این عمارت های دینی و شرعی البته قبلاً هم روی پایه های دینی نایستاده بودند و بی تأثیر از ابداعات و مصالح حاکمان و اربابان دینی نبودند، ولی حالا به خاطر عمق و سرعت تحولات جهانی و نفوذ آن به جوامع اسلام زده،

- هم آن چه ساخته می شوند، عمارت هائی دیگری اند و به طور چشم گیری با عمارت های دوره های ماقبل سرمایه داری و مدرنیسم جهانی فرق می کنند و،

- هم به خاطر سرعت نجومی تحولات علمی و تکنولوژیکی جهانی، دیگر هیچ عمارت دینی برای مدتی قابل دوام و بقا نیست. علوم و دانش به سرعت و شتاب شکل عوض می کنند و هر تغییر و تحولی تا تثبیت نشده، دچار تحولی دیگر می شود. این است که ابداعات و یافته های جدید انواع شریعت سازان و دین فروشان، دیگر مثل دوره های پیشین صدها سال عمر نمی کنند. هر بنای جدید دینی تا تأسیس نشده و جا نیافتاده مجبور به تغییر و نوسازی می شود.

برای نمونه، دیدیم که طالقانی و دیگر متکلمان بر آن بودند تا با حساب سرانگشتی، عدد نه اعمار دور خورشید را به هفت تای قرآن برسانند. تازه اگر این کار «عوام فریبانه» به سببی پذیرفته می شد، هنوز دو دهه نگذشته تعداد اعمار کشف شده از نو تغییر کرده است. این است که دیگر حساب های سرانگشتی غیر علمی طالقانی و متکلمان دو دهه قبل هم به کار نمی آیند و باید کس یا کسان دیگری بیایند و با صغرا و کبرا کردن ها و چشم بندی های ساحرانه جدید،

- ابتدا خود و قرآن را از محاسبات عوام فریبانه طالقانی ها برهانند و،
- سپس برای پوشانیدن «غلط های علمی موجود در قرآن» از نظرها،
طرحی نو براندازند و راه توجیهی جدیدی بیابند.
این است که سرش برای نیافتادن به حال و روز طالقانی، به جای تفسیر و
توجیه تعداد اعمار خورشید، ادعا می کند که "حالا آسمان هفت تا هست، یا
نیست، مهم آن است که خالق آن ها خداست ..."⁴⁶⁶. او البته درکی از
تضادی که با این توضیح عوامفریبانه به وجود آورده ندارد و قادر به
توضیح این واقعیت نیست که "چرا و چگونه می توان به آفریدگاری خدائی
که از مخلوقات خود اطلاعات صحیحی ندارد ایمان آورد و دم نزد".

- آیه نازل می کنند

این است که امروزه به خاطر سرعت تحولات علمی و تکنولوژیکی هر از
گاهی ادعاهای جدیدی از سوی مفسران و متکلمان اسلامی به بازار
دین فروشی می آید و هر از گاهی تفسیرات قدیمی و گذشته محکوم شده و
دچار بازنویسی می شوند. این تغییرات اگر از سوئی پاسخ هراس آلود
اسلامیان و شریعت سازان از شرایط در حال تحول را نشان می دهند، از
سوی دیگر اما، هر چه بیشتر بر حجم ابداعات جدید دینی مفسران و
متکلمان می افزایند. کار به جایی رسیده که امروزه آن چه به نام ترجمه و
تفسیر قرآن عرضه می شود، دیگر قرآن در مفهوم سنتی آن نیست، بلکه از
نظر معنی و مفهوم:

- ارقام نجومی طالقانی است،

- علوم مکانیک بازرگان است،

- حکمت دنیوی قمشهء ها، ناصر مکارم شیرازی ها، قریشی هاست و و و.
بالاخره، هر از راه رسیده ای به تفسیری تازه دست می زند و معانی و
معجزه هائی در قرآن کشف می کند که پیامبرش هم از آن ها بی خبر بود.
دیگر معانی آیات بین "برادران" هم عصر یک فرقه هم با همدیگر فرق
می کنند. و حتی طلاب مکتب خانه ها، مدارس و حوزه های دینی هم خود
را مجبور می بینند که در راه تطبیق مفاهیم آیات با علوم و دانش های
غیر قابل انکار روز به کاری دست بزنند و به اجبار تحولات اجتماعی و

⁴⁶⁶ بقیه را در بحث مربوطه تحت عنوان "هفت آسمان بطلمیوس و فهم سیال اسلامی" در کتاب
اول جلد 1 بخوانید.

یافته های جدید علمی و تکنولوژیکی، به تغییرات بیشتر در تفاسیر معانی قرآنی تن در دهند. از این جا شکل و زاویه نگرش به موضوعات دینی و آیات قرآن، روز به روز رو به دگرگونی می روند و دیگر موضوعات در آن معنی و مفهومی نمی مانند که در زمان انشایش، یا حتی صدها و ده ها سال پیش از این بودند.

- این همه به چه معنی است؟ جز اصلاح معنی و مفهوم قرآن و یا بالاتر از آن، جز «بازنویسی آیات معروف به "کلام الله" و نازل کردن آیات و قرآن هائی با مفاهیم جدید؛ یعنی کاری که به حکم قرآن از آن خداست و نه حتی رسولش.

فصل دهم چرائی غیر الهی و قرآنی بودن "شریعت اسلامی"

عدم اعتبار دینی "شریعت های اسلامی"

از مجموعه این دخالت ها و دست بردن های غیرمجاز بشری که در فصل و فصول پیشین مورد بحث قرار گرفته، "شریعت اسلامی" و احکام شرعی ساخته و پرداخته شدند. هزاران مفسر، محدث و متکلم، قرن ها با انگیزه های متعصبانه فرقه ای و سیاسی به کار پرداختند. احادیث لازم جعل شدند. "مراجعه به قرآن"، "استخراج حکم" و در نتیجه، «انتخاب و رد این، یا آن آیه» مجاز تلقی شدند. زمان ها، مکان ها و موضوعات مختلف با ده ها و صدها سال فاصله، یکی فرض شده و با هم "قیاس" شدند. در طول این ابداعات، تقلبات و حقه بازی های دینی و سیاسی، قرآن شریکی به نام حدیث یافت و از آن پس «احادیث دست ساخت بشر و ماهیتاً جعلی و خدشه دار» به مبنای تفسیر قرآن تبدیل شدند. به این ترتیب، حدیث بر خلاف نظریاتی که آن را فرع قرآن معرفی می کنند، عملاً ارزش و اعتباری بالاتر و بیشتر از قرآن ملقب به "کلام الله" یافت. این همه در ظرف انواع دخالت ها و دستبرد های بشری بی که "تفسیر و تأویل آیات" نام گرفته، غربال شدند و راه و روشی قرون وسطانی بی به نام "شرع و شریعت اسلامی" به وجود آوردند. این معجون دینی- سیاسی سپس به نام دین و احکام دینی با زور تکفیر و سرکوبی دینی به خورد مردم و جوامع مسلمان نشین داده شدند.

با این تفصیلات، "تکوین شرع یا شرایع اسلامی حدود 300 سال طول کشید"⁴⁶⁷ و از آن پس نیز همراه با تغییر و تحول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی دینی و فرقه ای دچار تغییر و بازنویسی شد. این تغییر و بازنویسی سودجویانه و حکومت گرانه هنوز هم ادامه دارد.

با این اتفاق تاریخی مهم:

- «قرآن» که کتابی دینی و «کلام/الله» است، به «شریعت» که راه و روش دینی- دنیوی «کلام بشری» است، جایگزین شد.

قابل توجه است که:

1- طبق آیات قرآن، «کتاب دینی قرآن» برای هدایت دینی بشر "خلق و نازل" شده، اما:

2- طبق ادعای خود شریعت سازان، شریعت اسلامی برای تنظیم امور «دینی و غیر دینی» و عمدتاً دنیوی نگارش یافته است.

1- کتاب دینی قرآن دارای احکام دینی است و پذیرش، یا ردّ باورهای دینی موجود در آن، کسی را دیندار و مسلمان، یا غیر دیندار و غیر مسلمان می کند، اما:

2- شریعت، دست آوردی بشری⁴⁶⁸ است و فاقد هرگونه حکم تأییدی در قرآن است. در نتیجه، پذیرش، یا ردّ آن کسی را دیندار، یا غیر دیندار نمی کند. به بیان دیگر، فقط با وجود حکم و اجازه قرآنی می توان «شریعت بشری» را لازم الاجرا به حساب آورد. اما قرآن فاقد هرگونه حکمی در تأیید شریعت اسلامی است، یا به بیان دیگر، «شریعت اسلامی» فاقد هرگونه پشتوانه دینی است. از این رو، از آغاز، تلاش همه شریعت سازان اسلامی صرف آن شده که:

1- از یک سو با حدیث بشری، اکثراً جعلی و تماماً فاقد اعتبار دینی و دنیوی، به تفسیر قرآن دست بزنند و از آن طریق سندی برای احکام شرعی مورد نظر خود بتراشند ولی،

2- از سوی دیگر با حداکثر تبلیغات و انواع عوام فریبی ها، افکار عمومی مسلمانان را قانع سازند که آن چه به نام "احکام شرعی و شریعت اسلامی" فراهم آورده اند، قرآنی و الهی اند.

⁴⁶⁷ پطرس شفسکی، اسلام در ایران، پیشین، ص 122.
⁴⁶⁸ ر. ک به "چرائی غیر الهی و قرآنی بودن شریعت اسلامی" در این جلد.

فقط با اجرای یک همچون چشم‌بندی ساحرانه و جا انداختن یک چنین ادعاهای دروغین، می‌توان در روز روشن، وجود خورشید تابان را انکار کرد و از توده‌های افسون‌شده دینی برای دست‌پخت بشری خود، تبعیت دینی و الهی طلب کرد.

موفقیت در جا انداختن این ادعاهای دروغین، موفقیت در راه «حذف خدا» از دین و جانشین کردن آن با «بشر دین ساز و حکومت‌گر» است.

ادعاهای دروغین مبنای دینی و الهی "شریعت اسلامی"

1- دروغ اول: "شریعت اسلامی از روی قرآن نوشته شده"

با وجود این سابقه چند و چند صد ساله از انواع دست‌بردن‌های تاریخی در قرآن، متشرعین اسلامی کماکان مدعی‌اند که گویا آن چه "شریعت اسلامی" خوانده می‌شود، از روی قرآن نوشته شده و آیات و احکام قرآن را نمایندگی می‌کنند. به ادعای آنان، "احکام شرعی ناشی از احکام قرآن و هم از آن نظر، مستقیم و غیر مستقیم حاوی "کلام الله" و مقدس‌اند.

بر این ادعا، از آن‌جا که قرآن "کلام الله" است، پس شریعت اسلامی هم که گویا از قرآن ناشی شده، حاوی "کلام الله" و مبین خواست و دستور خداست. گویا بر این اساس:

- "شریعت اسلامی مقدس و لازم‌الاجراست و حتی بیشتر از آن، عدم رعایت احکام شرعی به معنی نافرمانی از خدا و حکم و فرمان اوست، و از این نظر نیز، "گناه" و حتی "کفر" به حساب می‌آید". گویا "اجرای احکام شرعی ناشی از قرآن در همه حال و در امروزه روز نیز در تمام عرصه‌های زندگی دینی و دنیوی لازم، کافی و الزامی‌اند. شرع اسلام، قواعد و قوانین اساسی دینی و غیردینی، یعنی هم «دینی» و هم «دنیوی»، نوع بشر را در بر دارد و هر تصمیم و عمل فردی و جمعی بشری که مخالف و مغایر این احکام باشند، ممنوع، شیطانی، علیه اراده و خواست خدا و نهایتاً قابل مجازات این و آن جهانی است".

با این ادعاها و منطق وارونه است که کسی که خلاف احکام شرعی اسلامیان به کاری دست می زند، به دشمنی با خدا متهم و با خروج از دین و محرومیت از رحمت الهی محکوم می شود.

بر خلاف این ادعاها، بحث های پیشین این کتاب پیشاپیش نشان داده که ادعای قرآنی بودن احکام شرعی:

- از بیخ و بن بی اساس و ساختگی اند، اساساً دروغ اند و واجد هیچ حقیقت و مشروعیت "دینی" نیستند. در این فصول همچنین ثابت شده که:

- نه احکام شرعی ناشی از "احکام قرآن" اند،

- نه تمامی قرآن مبین خواست و فرمان خدا در امروزه روز است و،

- نه "شریعت اسلامی" به این، یا هر مناسبت دیگر حاوی "کلام الله"، مقدس، یا لازم الاجراست.

بدیهی است که با نتیجه گیری های فصول پیشین، دیگر نه احتیاجی به بحث بیشتری است و نه ارائه دلایل منطقی بیشتری ضرورت پیدا می کند. با این وجود، برای مقابله با آثار تبلیغات 1400 ساله شریعت سازان، مرور بسیار خلاصه «برخی از موضوعات و نتیجه گیری های اساسی پیشین» را مفید ارزیابی کرده و در زیر می آورد. فراموش نمی کنیم که این نتیجه گیری ها همه بر اساس مراجعه به متون قرآن به دست آمده اند.

الف- در بحث های پیشین⁴⁶⁹ این نتیجه حاصل شده که مسلمانی و دینداری در اسلام «فقط» با ایمان به خدا تحقق می یابد و منبع احکام دینی اسلام، نه همه قرآن، بلکه «قرآن دینی» است.

در مقابل، آیات و احکام «دنیوی» قرآن، یا «قرآن غیردینی» (نیمه دنیوی قرآن) فاقد هرگونه اعتبار و الزام دینی، و حتی فاقد هرگونه سفارش اجرائی اند. این احکام با گذشت زمان، مکان و مورد (یا شأن) نزول شان به «آیات فائت، یا فوت کرده، مرده و تاریخ گذشته» تبدیل شده اند⁴⁷⁰. به همین سبب:

⁴⁶⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "دین، باور دینی و خداشناسی در اسلام" در کتاب دوم جلد

⁴⁷⁰ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "معتزله" در فصول پیشین.

- به جا آوردن «آیات و احکام دنیوی قرآن»، کسی را با دین نمی کند و عدم به جا آوردن شان هم کسی را از دینداری باز نمی دارد. حتی این نتیجه به دست آمده که مراجعه به این آیاتی که فاقد اعتبار دینی اند، یا تاریخ اعتبارشان گذشته، مغایر خواست خدا و از همان رو ضد دینی و "گناه" است.

دیدیم که شریعت سازان برای پیشبرد کار دنیوی خود، هم «آیات دینی» معتبر و هم آیات «غیر دینی» نامعتبر قرآن را بدون هرگونه تفکیک مورد مراجعه قرار می دهند. برای پیشبرد کارشان از تعبیر، قیاس، تفسیر و تأویل آیات بدون اعتبار دینی و تاریخ گذشته خودداری نمی کنند. از این رو:

- بخش بزرگ احکام شرعی بی که بر این گونه احکام و آیات قرآن بنا می شوند، نه فقط هیچ حرمت دینی ندارند، بلکه به سبب هائی که در فصول پیشین توضیح داده شده، همچون دست بردن در نظر خدائی است که آن ها را موقتی و موردی خلق کرده و از آن رو، ضد دینی اند.

با این نتیجه گیری ها، دیگر هرگونه ادعائی مبنی بر این که مثلاً "احکام شرعی «به تبعیت از احکام قرآنی»، تمام عرصه های زندگی «دینی» و «غیردینی»، یا هم ایمانی و هم اجتماعی را در بر می گیرند"، بی معنی و جز دروغی دیگر از مجموعه ادعاهای دروغین شریعت سازان اسلامی نیست. مثال آن سربازی است که گفت: "به هزار و یک دلیل نمی توان شلیک کرد و اولش آن که باروت نداریم" و جواب شنید که "این یک سبب کفایت می کند و دیگر احتیاجی به شمردن هزار دلیل دیگر نیست". در این فصول نیز معلوم شده که:

- نه احکام قرآنی تمام عرصه های زندگی «دینی» و «غیردینی» یا هم ایمانی و هم اجتماعی را در بر می گیرند،
- نه احکام شرعی دارای یک چنین ارتباط تنگاتنگ و متقابل با قرآن اند و از احکام قرآن ناشی شده اند و،
- نه احکام شرعی می توانند قدمی از احکام قرآنی جلو تر رفته و در عرصه های مختلف زندگی کاربرد داشته باشند.

این نتایج بسیار مهم و تعیین کننده ای که دیگر جایی برای بیان سبب های دیگر باقی نمی گذارند، نشان می دهند که احکام شرعی، نه فقط به خاطر تبعیت از «آیات و احکام دنیوی تاریخ گذشته قرآن»، بلکه به خاطر تاریخ

تکوین خود نیز، ارزشی جز یادبودهای حقوقی و اجتماعی دوره قرون وسطای اسلامی ندارند. به بیان دیگر:

- احکام شرعی نه فقط اعتبار دینی ندارند، بلکه به سبب تعلق شان به زمان های دور دست ماقبل قرون وسطی فاقد هرگونه اعتبار دنیوی و ارزش اجتماعی و اجرایی اند.

ب- بنا به نتیجه گیری های پیشین⁴⁷¹، قرآن «کتابی دینی» است و همانند هر کتاب دینی فقط منبع و مرجع امور دینی است، یا می تواند باشد. آیات و احکام «قرآن دینی»، عرصه های زندگی «دنیوی و اجتماعی» را در بر نمی گیرند. به بیان دیگر، قرآن نمی تواند برای استخراج احکام دنیوی مورد مراجعه قرار گیرد. پس احکام شرعی ناظر به امور دنیوی، حتی اگر مستقیماً از احکام قرآنی ناشی و برداشت شده باشند هم، که نشده اند، فاقد هرگونه ارزش و اعتبار دینی اند و نمی توانند به عنوان نظر قرآن و خدا در عرصه های مختلف زندگی دنیوی به کار آیند.

ج- مدارک و شواهد موجود نشان می دهند⁴⁷² که احکام «غیردینی قرآن» برای پاسخ دادن به موضوعات و حل مسایل روز دوره رسول نازل شده اند. این آیات که ناظر بر مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوره رسولند، فقط شامل مورد و "شان" نزول خود اند. در قرآن هیچ آیه ای در مورد ابدی بودن این احکام و آیات موردی وجود ندارد⁴⁷³.

در ضمن، ثابت شده که قرآن به عنوان تنها کتاب دینی اسلام، حتی اگر از نظر باورهای دینی شامل آینده و آیندگان هم بشود،

- از نظر دنیوی و احکام اجتماعی و حقوقی ناظر بر زمان و مکان خود، فقط در زمان نزول و برای "شان نزول خود" اعتبار دارد. در نتیجه، "قرآن دنیوی":

- نه شامل مکان، موضوع و زمان دیگر می شود،

- نه برای پاسخ به سؤالات دنیوی حقوقی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کفایت می کند و،

⁴⁷¹ ر. ک. به بحث های پیشین در فصل "قرآن دینی و قرآن غیر دینی".

⁴⁷² ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "شان نزول" در کتاب دوم جلد 1 و فصول پیشین جلد حاضر.

⁴⁷³ ر. ک. به فصل مربوطه در این جلد.

نه می تواند در عرصه های مختلف زندگی منبع و مأخذی برای احکام و قواعد اجتماعی باشد و حتی شریعت اسلامی نام بگیرد. به بیان دیگر، اسلام هیچ شریعتی که بتواند قواعد زندگی دنیوی مردم را تنظیم نکند ندارد.

از این روست که این همه متشرع و شریعت خواه نتوانسته اند پس از نزدیک به 1400 سال گفتن و نوشتن حتی یک مورد، یک آیه، یا جمله ای صریح و روشن از کتاب دینی قرآن برای اثبات نظر خود در مورد ضرورت اجرای این احکام در امروزه روز ارائه دهند.

اینان خود نیز واقفند که اگر خداوند و رسولش لازم دیده بودند که این احکامی که در مورد این، یا آن مرد و زن عرب زمان رسول نازل شده، در امروزه روز هم به اجرا در آیند، حتماً هدایت این میلیاردها مسلمان پس از دوره رسول به اندازه ای مهم بوده که از حدود 6200 آیه قرآن حداقل یک، یا چندی نیز به بیان این نظر اختصاص می دادند. حالا که چنین آیه و دستوری در تنها سند دینی متناسب به خدا وجود ندارد، پس هر ادعائی در مورد ضرورت تبعیت از شریعت اسلامی بی که گویا بنا به ادعا ناشی از آیات قرآن اند (که نیستند)، نادرست، ساختگی و غیر الهی است. بر این اساس:

- حتی اگر ثابت می شد که آیات و احکام قرآن به طور مستقیم در ساختن احکام شرعی به کار رفته اند، که ترفقه اند، به سبب فقدان هرگونه مجوز قرآنی برای تهیه و تنظیم "شریعت اسلامی"، باز هم شریعت و احکام شرعی به وجود آمده هیچ مجوز و مشروعیت دینی نمی داشتند و هیچ وظیفه و تبعیتی را در پی نمی آوردند. به بیان دیگر:

- به سبب نبودن هرگونه آیه و مجوز دینی، حتی استفاده از احکام قرآنی برای ساختن راه و حکومت دینی، ممنوعیت دینی دارد تا چه رسد به این که این احکام با تفسیر و تأویل غیرمجاز و استفاده از منابع مخدوش بشری معنی و مفهوم تازه یافته باشند.

بر این مبنا نیز به تکرار این نتیجه حاصل می شود که:

- نه شریعت ملقب به اسلامی، الهی است و لزوم و اجبار دینی در پی دارد و،

- نه انجام و انجام ندادن احکام و دستورات موجود شرعی، فردی را مسلمان کرده، یا از مسلمانی می اندازد. به اصطلاح دینی، این ها هیچ کدام باعث "باز یا بسته شدن در رحمت الهی" نمی شوند.

با این نتیجه گیری تکراری، دیگر هر ادعائی از این دست که مثلاً "احکام شرعی معترف احکام قرآنی و خواست خداوند، یا به تبعیت از احکام قرآنی در همه عرصه های زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی امروز و فردا کفایت می کنند" هیچ ارزش و اعتباری ندارد و قابل بحث و گفتگو هم نیست.

د- در فصل های پیشین⁴⁷⁴ به حد کافی توضیح داده شده که چرا «قرآن قابل مراجعه برای استخراج حکم و احکام نیست». دیدیم که ساخت های درونی و بیرونی قرآن نشان می دهند که «قرآن اساساً برای چنین مراجعاتی نگارش نیافته است». از این نظر، اگر خداوند قادر و توانای مطلق است و قرآن هم مخلوق و فرستاده اوست، پس این چگونگی و نقیصه نمی تواند ناشی از اشتباه خدا باشد، بلکه نشان می دهد که خداوند عمداً نخواست و نمی خواهد این کتاب دینی را منبع مراجعات امور غیر دینی مسلمانان قرار دهد. در آن صورت،

- اساساً 'مراجعه به قرآن و استخراج حکم شرعی' خلاف نیت خداوند خالق قرآن و از نظر دینی عملی غیرمجاز و مردود است. این است که هر ادعائی مبنی بر این که "این، یا آن حکم و دستور شرعی از قرآن استخراج شده و حکم الهی در پی دارد"، ادعائی نا به جاست و فاقد هر ارزش دینی است.

ه- دلیل دیگر ساختگی و دروغین بودن ادعاهای متشرعین از نظر الهی بودن شریعت اسلامی و احکام شرعی بر می گردد به «محتوی و مضمون شریعت اسلامی». دیدیم که به اعتراف خود شریعت سازان، آن چه شرع اسلامی خوانده می شود، از منابع مختلفی ریشه گرفته و از راه ها و توجیهاات مختلفی فراهم آمده اند. شریعت های اسلامی هرکدام مخلوط و معجونی خاص از «قرآن دینی»، «قرآن دنیوی»، «سنت رسول»، «اجماع»، «قیاس»، «عقل دینی»، «تفسیر» و «فتاوی» انواع متشرعین از محدث، مفسر، متکلم، اهل کلام تا قاضی، فقیه، حاکم و «عالم» اسلامی است. شریعت اسلامی از انواع دست بردن ها و ابداعات غیرمجاز شریعت سازان به دست آمده و بر منافع دینی و دنیوی فرقه ای شریعت سازان و

⁴⁷⁴ ر. ک. به فصل "کتاب دینی قرآن قابل مراجعه و استخراج حکم نیست" در این جلد.

نیاز مصلحت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حاکمان دینی اسلامی بنا شده است.

به اعتراف خود متشرعین، شریعت اسلامی فقط از قرآن و احکام قرآنی تشکیل نشده، بلکه محصول کار «بشر»، آن هم بیش از همه کار بشر قرون وسطی‌ئی است. بر اساس این اعترافات که در هر کتاب تفسیری به صورتی بیان شده، دست‌آوردهای بشری، بخش مهم و اصل و اساس شریعت اسلامی را تشکیل می‌دهند و حتی در این آش‌شله قلمکار، تحریفات شریعت‌سازان دست بالا را دارند. بدیهی است که در "اسلام یکتاپرستی" که شعار "لا اله الا الله" می‌دهد، هیچ حکم غیر الهی دین و قرآن را نمایندگی نمی‌کند.

بر این اساس، معلوم نیست چگونه ادعای الهی بودن شریعت اسلامی با این اعترافات خود متشرعین مبنی بر بشری بودن احکام شرعی سازگاری پیدا می‌کند و چگونه می‌توان در همان حال دو حرف ضد و نقیص هم بشری و هم الهی بودن "شریعت اسلامی" را بر کرسی نشانند و به خورد توده مردم مسلمان داد. شریعت‌سازان با جا انداختن چنین چشم‌بندی‌های ضد و نقیض تا به این جا رسیده‌اند.

و- بر خلاف این گونه ادعاهای دروغینی که به سبب قرن‌ها سرکوب دینی در مغز بسیاری از مسلمانان حک شده و نوعاً بدیهی به نظر می‌رسند، فصل‌ها و بحث‌های پیشین این کتاب⁴⁷⁵ بر اساس مراجعه به قرآن نشان می‌دهند که:

- آن آیات و احکام قرآنی‌یی هم که در ساختن و پرداختن شریعت اسلامی به کار رفته، نقل مستقیم از قرآن نیستند، بلکه مبتنی بر تفسیر و تأویل قرآن است. در این مورد نیز قبلاً نتیجه شده که:

- قرآن و به خصوص معنی و مفهوم آن، "کلام الله" به حساب می‌آید و بر این اعتبار و همچنین با استناد به آیات قرآن، این کتاب تماماً کامل و مبین (صریح، روشن و بدون نیاز به تعبیر و توضیح بیشتر) است. قرآن بر این اعتبار احتیاج به هیچ توضیح، تفسیر و تعبیری ندارد. در ضمن توضیح داده شد که چگونه تفسیرات قرآن با انواع تحریفات، جعلیات و تقلبات آلوده شده است. در نتیجه:

⁴⁷⁵ ر. ک. به بحث‌های مربوطه در فصل پیشین.

- آن جایی هم که آیات قرآن ملاک نگارش "شریعت اسلامی" قرار گرفته، این آیات واقعی قرآن نیستند، بلکه برگردان آیات و در معنی و مفهومی اند که مفسرین و متکلمین لازم دیده و ساخته و پرداخته اند. این آش شله قلمکار در دیگ مفسران و متکلمان جوشیده و با عبور از فیلترهای "تفسیر"، نام "شریعت اسلامی" به خود گرفته است. در واقع آن چه به خورد مردم و توده های محروم مسلمان داده می شود، نه حکم دینی و قرآنی، بلکه مخلوط بشر دین ساز پیچیده در زرورق عوام فریبانه "دینی و اسلامی" است.

در جایی هم که این فیلترهای تفسیر عمل نکرده و نمی کنند، در اکثر مذاهب و فرقه های اسلامی، به خصوص در فرق امامیه و شیعی، به عنوان و نام «تأویل⁴⁷⁶»، معنی و مفهومی به آیات مورد نظر بخشیده و می بخشند که اساساً هیچ عنوان و اشاره ای در قرآن ندارند. در واقع حتی در مواردی که آیات قرآن به طور غیر مجاز مورد استفاده شریعت سازان قرار می گیرد: - این قرآن نیست که شریعت اسلامی را می سازد و در ساختن شرع اسلامی دخالت داده می شود، بلکه:

- این «تفسیر و تأویل قرآن» یا «قرآن از فیلتر گذشته و بار آمده» است که در فراهم آوردن احکام شرعی به کار می رود. در نتیجه، بر خلاف ادعاهای اسلامیان:

- شریعت اسلامی و احکام ناشی از آن بازگوی قرآن و احکامش نیستند و در واقع، نه قرآنی، نه اسلامی و نه دینی اند. در نتیجه:

- 1- نه احکام شرعی، کلام خدا به حساب می آیند و مقدس اند،
- 2- نه این احکام الزام دینی به دنبال دارند و،
- 3- نه وجود این منابع و احکام، حق تصمیم گیری و در نتیجه، مسئولیت بشر را از بین می برند.

ز- در ضمن، در بحث تکویت تاریخی این نتیجه حاصل شده که هم آغاز و هم تکوین تاریخی سه مجموعه حقوقی یعنی 1- احکام دینی قرآن، 2- احکام غیر دینی قرآن و 3- احکام شریعت اسلامی با همدیگر متفاوتند. هر کدام از این مجموعه ها در زمینه اجتماعی خاص خود به وجود آمده و به موازات نیازهای روز، تحول یافته، و هر کدام نیز در زمینه هائی به کار رفته است.

476 ر. ک. به زیرنویس "جعل حدیث و احادیث جعلی" در فصول پیشین.

1- احکام و آیات دینی قرآن، یا «قرآن دینی» در زمان خودش نیز از نظر دینی معتبر بودند و با قبول، یا ردّ شان راه دینی مسلمان و غیر مسلمان از همدیگر جدا می شد. با پذیرش، یا ردّ آن ها کسی مسلمان می شد، یا از اسلام در می آمد.

2- احکام و آیات غیردینی قرآن، یا «قرآن غیردینی» در زمان نزولش هم فاقد اعتبار دینی بوده و فقط در جامعه رسول، برای شهروندان آن جامعه، اعتبار و اجبار سیاسی و اجتماعی داشت. بدین معنی، پذیرش یا ردّ آن ها کسی را مسلمان، یا غیر مسلمان نمی کرد. با گذشت این دوره و رفع "علت و شأن نزول شان"، این اعتبار ناشی از شهروندی هم از بین رفته است.

3- بر خلاف آن دو، احکام شریعت اسلامی در زمان دعوت و رسالت وجود خارجی نداشته و قرن ها پس از آن و به تدریج در رابطه با مسایل و موضوعات زندگی اجتماعی دوره های پس از رسول، وسیله شریعت سازان فرق اسلامی ساخته و پرداخته شده اند. این احکام تابع شرایط اجتماعی و سیاسی زمان و مکان خود بوده و با تغییر آن شرایط، زمان و مکان نیز حتی آن ارتباط متقابل با واقعیت های موجود را از دست داده و محل اجرائی خود را گم کرده است. به بیان دیگر، احکام شرعی از اول الهی و دینی نبودند و اعتباری بیش از دستورات حکام اسلامی زمان و مکان خود نداشتند. با گذشت آن شرایط، آن اعتبار حکومتی و اداری را هم از دست داده اند. هم از آن رو:

- نه فقط فاقد هرگونه اعتبار دینی و حتی دنیوی دوره رسول اند، بلکه به خاطر سپری شدن تاریخ مصرف و شرایط شان ارزشی بیش از احکام و دستورهای هر حاکم به تاریخ پیوسته مثل خلیفه عمر، هارون الرشید و امثال آن ها نیست.

باز داستان آن سربازی است که در جواب شنید: "این یک علت نبودن باروت کفایت می کند و دیگر احتیاجی به شمردن هزار دلیل دیگر نیست". در این جا نیز فقط یکی از این دلایل برای رد ادعای دروغین شریعت سازان از نظر قرآنی و الهی بودن "شریعت اسلامی و احکام شرعی" کفایت می کند و دیگر جایی برای توضیحات بیشتر، یا بازخوانی دلایل فراوان دیگری که قبلاً در فصول مربوطه مطرح شده اند، باقی نمی ماند.

2- دروغ دوم: "شریعت اسلامی ناشی از سنت رسول است"

ادعای دیگر شریعت سازان این است که شریعت اسلامی بر اساس "سنت رسول" نگارش یافته است. به بیان مدعیان، "حتی اگر قرآنی بودن شریعت اسلامی زیر سؤال باشد، در این که منبع و منشأ احکام شرعی، بیانات و اعمال رسول اند، شکی نیست". بر این ادعا، از آن جا که تمام اعمال و تصمیمات پیامبر اسلام منطبق با قرآن و تابع حکم خدا بوده (که خود جای بحث دارد⁴⁷⁷)، پس "شریعت اسلامی" به سبب وابستگی به فرامین رسول هم که شده، دینی و الهی است". آنان از این صغرا و کبری چیدن ها به این نتیجه ساختگی می رسند که گویا:

- "تبعیت از احکام شرعی، واجب دینی و عدم تبعیت از آن ها نافرمانی از خداست".

یکی گفت: "حسن و حسین دختران معاویه بودند". جواب شنید که تمامش غلط است. اولاً حسن و حسین نیستند، حسن و حسین اند. دوماً دختر نبودند، پسر بودند. و سوماً پسران معاویه نبودند، پسران علی بودند. خوانندگانی که فصول پیشین این کتاب را خوانده اند واقفند که چرا ادعای رونویسی "شریعت اسلامی" از روی "سنت رسول"، و الهی بودن احکام شرعی تا حد و اندازه این ضرب المثل، تماماً، جمله به جمله و حتی کلمه به کلمه غلط است، چرا؟

1- اولاً "شریعت اسلامی" از روی "سنت رسول" نوشته نشده، بلکه با استناد به روایات و احادیث از سنت رسول فراهم آمده است. دیدیم که اکثریت روایات و احادیث موجود جعلی و ساختگی اند و غیر جعلی بودن احادیث حتی "صحیح و مشهور" به اثبات نرسیده است⁴⁷⁸. پس هیچ کس نمی تواند ادعا کند که چه چیزی سنت رسول بوده، یا نبوده است. در نتیجه، در مورد این که منبع و منشأ احکام شرعی، بیانات و اعمال رسول اند، نه

477 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان "سنت رسول و شمارش معکوس دینی" در همین جلد.
478 ر. ک. به فصل مربوطه تحت عنوان "جعل حدیث برای تحریف معنی و مفهوم قرآن" در همین جلد.

فقط شک و تردید وجود دارد، بلکه حتی اصل و اساس صحت این ادعا زیر سؤال است و فاقد هرگونه دلیل علمی، منطقی و اثباتی است⁴⁷⁹.

از این جا نتیجه می شود که:

- شریعت اسلامی نه فقط «فاقد مشروعیت و تأیید دینی و قرآنی»، بلکه حتی «فاقد هر گونه ارزش و اعتبار بشری» هم هست. و هرگونه مراجعه به احکام شرعی، معادل با مراجعه به تحریفات دینی و مثل دست یازیدن در معنی و مفهوم دینی قرآن و اسلام است.

2- در مورد مقام غیر بشری رسول در فصل مربوط به «باور دینی و خدا شناسی در اسلام» در جلد دوم بحث شده است. این بحث نشان می دهد که «باور دینی اسلام به موازات رشد و توسعه حکومت اسلامی مورد تغییر و تکوین قرار گرفت و از آن جمله، منزلت و رابطه پیامبر اسلام با خدا و مردم دچار تغییر شد و آیه های متفاوت با سابق نازل شدند. این تغییرات اما، هرگز او را تا حد عیسی پیامبر به شراکت با "خدای واحد" بالا نبرد و کماکان اعتبار کلام رسول به اعتبار "کلام الله" وابسته ماند.

به شهادت قرآن، محمد هیچ وقت ادعای خدائی، یا شراکت با خدا نکرد و کماکان به صورت انسان "بنده خدا" باقی ماند.

بر این اساس، به حکم آیات قرآن نیز، منزلت رسول و کلام و بیانش با تقدس و منزلت "کلام الله" برابر و قابل مقایسه نیست و به پای آن ها نمی رسد. هرگونه ادعای دیگری در این زمینه، اصل اساسی یکتائی خدا و یکتاپرستی اسلام را زیر سؤال می برد و اساس دین اسلام را نهی می کند. از این نظر، ادعای متعصبان دینی و شریعت سازان از نظر برابر کردن سنت پیامبر "بنده" با حکم "خدای خالق"، در اساس «ضد دینی» و مردود است.

بر مبنای این واقعیت هم هست که با وجود ادعاهای نوع به نوع فرقه های گوناگون اسلامی، «به طور تئوریک هم که شده»، مشروعیت دینی در اسلام به قرآن و آیات قرآنی منسوب به خدا وابسته مانده و تقدس دینی «احکام بشری» و از آن میان، تقدس احکام منتسب به رسول، یا امامان و رهبران دینی، با تفسیر و تأویل هم که شده، از قرآن و آیات قرآنی اخذ می شود. همچنین ضرورت تبعیت از احکام و سنت های بشری از طریق ضرورت تبعیت از "احکام الهی قرآن" توجیه می شود. از این زاویه، حتی

⁴⁷⁹ برای توضیح بیشتر ر. ک به بحث های آتی در همین فصل از کتاب.

احادیث و روایات ولو «صحیح» هم، که دیدیم بسیار معدود و اساساً غیر قابل اثبات اند⁴⁸⁰، بدون تأیید قرآن «مشروعیت دینی» پیدا نمی کنند. به بیان دیگر،

- حتی اگر صحت روایت و حدیثی از سوی رسول به اثبات هم رسیده بود، که نرسیده، بدون تأیید قرآن، هیچ ارزش دینی نمی داشتند. از این نظر نیز، حتی اگر شریعت اسلامی بر روایات و احادیث «صحیح» هم بنا شده بود، که نشده، باز هم:

- نه ارزش و مشروعیت دینی می داشت،

- نه پذیرفتن یا رد احکام آن به معنی پذیرش، یا رد «کلام خدا» می بود و کسی را کافر یا دیندار می کرد و،

- نه کسی به سبب دینداری مجبور به پذیرش آن ها می بود.

در نتیجه، این ادعا که مثلاً «احکام شرعی ناشی از سنت رسول و به این سبب واجب دینی است، یا عدم تبعیت از آن ها نافرمانی از خدا به حساب می آید»، از بیخ و بن غلط، دروغین و ساختگی، و از نظر دینی «گناه» عوام فریبانه ای بیش نیست.

3- قبلاً در بحث مربوط به «مشکل قیاس و برابری رسول»⁴⁸¹ توضیح داده شده که چرا این ادعا که گویا تمام اعمال و تصمیمات پیامبر منطبق با قرآن و تابع حکم خدا بوده، صحت ندارد و حتی به وسیله آیات قرآن رد شده است. آیات قرآنی هم (آیه 37 سوره الرعد، آیه 107 سوره انعام، آیات 72 و 75 سوره اسراء، آیات 67-68 سوره انفال، سوره اسراء، آیه 45 سوره قاف و آیات دیگر) که اعمال و تصمیمات پیامبر را در امور و مواردی مورد انتقاد قرار داده اند، بر نادرست بودن این ادعا گواهی می دهند. در نتیجه، حتی اگر احادیث و روایات «صحیح» از سنت رسول در دست می بودند، که نیستند!، نمی توان بیانات، رفتار و کردار پیامبر دینی را که بر یکتاپرستی بنا می شود و اساسی ترین شعارش «لا اله الا الله» است، الهی خواند. در قرآن، «الهی» به آن عمل و نظری اطلاق می شود که مستقیماً از خدا نازل و ناشی شده و نه از «بنده ای» ولو «پیامبر».

480 ر. ک. به فصل مربوطه تحت عنوان «جعل حدیث برای تحریف معنی و مفهوم قرآن» در همین جلد.

481 ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «تجربه رسول از ناممکن بودن قیاس و برابری سازی» در همین جلد.

در نتیجه، اگر "شریعت اسلامی" بر اساس سنت رسول هم فراهم آمده بوده و رونویسی نعل به نعل آن هم می بوده، که نبوده، باز هم به سبب تعلق شان به رسول "بنده خدا"، الهی نمی بود و واجب دینی به حساب نمی آمد. از این رو نیز این ادعا که "شریعت اسلامی ناشی از سنت رسول است":

1- دروغی بیش نیست و،

2- حتی در صورت صحت نیز به "احکام شریعت اسلامی" اعتبار دینی نمی بخشید و آن ها را لازم و واجب دینی نمی کرد.

4- در ضمن، آیات عدیده قرآن نشان می دهند که اساساً پیامبر مجاز به دخالت در کار مسلمانان نبوده و وظیفه ای جز رسانیدن پیام دینی مربوط به ایمان به خدای واحد نداشته است⁴⁸². در نتیجه، از این نظر نیز ادعای مربوط به دینی و الهی بودن "شریعت اسلامی" حتی به سبب وابستگی به رسول، ادعائی نادرست و غیر الهی است. کجا مانده که این ادعا از مرزهای زمان رسول هم فراتر رود و دخالت در زندگی دنیوی و تعیین تکلیف مردم دوره ها و زمان های دیگر را در بر بگیرد.

5- قبلاً در همین جلد از کتاب این نتیجه به دست آمده که آیات «قرآن غیر دینی» که تابع مکان، زمان و شأن نزول بودند، امروزه بی اعتبار شده و جزو آیات و احکام تاریخ گذشته و بی اعتبار به حساب می آیند. بدیهی است در جایی که احکام و آیات قرآن با گذشت زمان، اعتبار خود را از دست می دهند⁴⁸³، سنت های رسول نیز که تابع زمان، مکان و مورد خود بودند، نمی توانند اعتبار داشته باشند. به بیان دیگر:

- ولو اگر کلام و بیان رسول نگارش یافته و باقی مانده بودند، که نگارش نیافته و باقی نمانده اند، باز هم این سنت های ولو "صحیح" در امروزه روز هیچ اجباری ایجاد نمی کردند و "واجب دینی، یا دنیوی" به حساب نمی آمدند. به بیان دیگر:

482 ر. ک. به "تغییر منزلت رسول" در کتاب اول جلد 2.

483 ر. ک. به بحث های مربوطه در مورد آیات "ناسخ و منسوخ" در کتاب دوم جلد 1 و فصول پیشین این جلد.

- ولو اگر شریعت یک رونویسی ساده از سنت های "صحیح" رسول می بوده، که نیست، باز هم واجب دینی و حتی دنیوی نبوده، کجا مانده که این شرط لازم را هم ندارد.

6- در ضمن، قبلاً بحث شده که چرا سنت ولو "صحیح" رسول حتی در زمان خود، «دینی» نبود و حتی اگر عدم گوش دادن به دستورات و احکام رسول مجازات این و آن جهانی هم می داشت، کسی را بی دین نمی کرد و از مسلمانی بیرون نمی آورد. فراموش نکرده ایم که در اسلام، ورود به دین و خروج از آن صرفاً با اعتراف، یا ردّ قلبی "لا اله الا الله" تحقق می یابد. بدیهی است که فرامین و سنت هائی که در زمان نزول و نگارش شان حکم دینی نداشتند، امروزه پس از 1400 سال نمی توانند از نو و به حکم این، یا آن شریعت ساز، حاکم، آخوند، یا سایر تاجران دینی، "واجب دینی" به حساب آیند و عدم انجام شان "گناه" فرض شود. از این نظر نیز تکلیف شریعت اسلامی بی "که مدعی نمایندگی سنت رسول است، روشن است.

3- دروغ سوم: "شریعت اسلامی ناشی از اجماع علما و عقلا مسلمان است"

- انسان یا قرآن

برخی از شریعت سازان مستأصل امروزی که ادعای وابستگی "شریعت اسلامی" به قرآن و سنت رسول را زیر سؤال می بینند، سعی می کنند که حداقل به احکام قرون وسطائی آن لباس منطق بشری ببوشانند. به بیان آنان، "چرا باید از بشری بودن احکام شرعی انتقاد کرد. اگر شریعت دارای منشأ قرآنی نیست و ربطی به سنت رسول هم ندارد، حداقل نمی توان انکار کرد که حاوی احکامی است که در طول قرن ها از اجماع عالمان و دانشمندان به وجود آمده و بر اساس قیاس و عقل جمعی تکمیل شده است. بر این ادعا، احکام شرعی به سبب این ویژگی ها، بر تاریخی از برخورد نظریات متفاوت اندیشمندان اسلامی بنا شده و در طول تاریخ با فتاوی جدید نوسازی شده است".

به راستی چه خوب می شد اگر انسان ما نیز می توانست رها از سرکوب های دینی و فرقه ای، احکام اجتماعی خود را تغییر دهد و اختیار انشاء مقررات و قراردادهای اجتماعی خود را به دست گیرد و در جریان برخورد آزاد و دموکراتیک اندیشه های مختلف مردم هر زمان و مکان برای تکمیل و تغییر شان بکوشد. می دانیم که این خواست و ایده آل بزرگ بشری جز با بازگشت دادن دین به پستی عبادت و ایمان قلبی و رهائی از هرگونه تسلط دین سالاران ممکن نیست و برای نیل بدان نیز مبارزه ای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی طولانی بی لازم است. "جگر ها خون شود تا یک پسر همچون پدر گردد" و نسل ها مبارزه لازم است تا انسان ما نیز به حقوق و آزادی های موجود و به رسمیت شناخته شده جهانی موجود در جوامع و کشورهای پیشرفته دست بیابد.

اما اگر از زاویه عقل گرایان اسلامی به این موضوع نگرسته شود، می توان استدلال کرد که اساساً در این زمینه بین خدا و انسان تعارضی نیست، یا نباید باشد. می توان دلیل آورد که اگر این خداست که به بشر عقل و توان اندیشیدن، ساختن و ایجاد کردن داده، پس باید امکانات و آزادی هایی که بشر در جریان رشد مدنیت، غنی شدن عقل و توسعه اندیشه و بارآوری تکنولوژی خود می آفریند و آفریده، خواست خدا هم باشد.

اگر قرآن "کلام خدا" را بیان می کند، انسان «عقل، ابداع و خلقت خدا» را نمایندگی می کند. هم از این رو، انسان هم از قرآن متقدم تر و اصلی تر و هم بر خلاف قرآن، قائم به ذات است. «قرآن به خاطر بشر خلق شده، ولی بشر به خاطر قرآن خلق نشده است». این است که:

- افکار و اندیشه ها، دست آوردها و کلام انسان، بیش از کلام قرآن، خواست را خدا بیان می کنند و در مقایسه، نسبت بدان ارجحیت و حرمت الهی بیشتری دارند.

به طور مثال، روز و روزگاری کرّ و پاک کننده شمردن آبی که در ظرفی به ابعاد دو وجب طول، عرض و ارتفاع جا می گرفت، الهی و خواست خدا به حساب می آمد. امروزه اما، با رشد آگاهی و امکانات انسان، بازگشت به آن بهداشت ابتدائی نمی تواند الهی به حساب آید. این بدان معنی است که:

- خواست خدا به موازات تحولات بشر و دانش هایش تغییر می کند و امروزه به تبعیت از دست آوردهای بشر، دیگر به کمتر از آب تسویه شده و

لوله کشی شده رضایت نمی‌دهد. به بیان دیگر، این انسان است که خواست خدا را نمایندگی می‌کند و با تغییرات خود این خواست را هم دچار تغییر و تحول می‌کند.

روزی خواست خدا برای درمان بیماری، در خواندن دعا برای رفع شرّ جن و حسود خلاصه می‌شد⁴⁸⁴، امروزه اما نمی‌تواند به کمتر از مراجعه به پزشک و متخصص و استفاده از لابراتورها و داروهای جدید حکم دهد. دیروز حکم خدا با نابرابری زن و مرد و ضرورت تبعیت و تسلیم زن در برابر مرد بیان می‌شد⁴⁸⁵، امروزه اما، نابرابری جنسی و نژادی نمی‌تواند خواست "خدای عادل" را نمایندگی کند. چرا؟ برای این که انسان امروزی به مرحله بالاتری از رشد اجتماعی رسیده به حقیقت دیگری نایل شده است. از این رو، انسان و عقل و منطقش مبین خواست خدائی است که انسان را با خرد و منطق و قابل رشد و توسعه خلق کرده است.

این است که باید گفت که:

- اگر دیروز احکام الهی در کتاب های دینی نگارش می‌یافته، امروزه این احکام در منشورها و قوانین بشر مدنی و متمدن ثبت می‌شود.

دیدیم که قرآن غیر دینی از سنت ها و واقعیت های جامعه محل زایش خود، عربستان دوره نزول، نشأت گرفته است. بدین معنی که اگر امروزه قرآنی نازل می‌شد، این احکام نه از جامعه عربستان 1400 سال پیش، بلکه از جامعه امروزی برداشت می‌شد و ارزش ها، معیارها، سنت ها و دست آوردهای بشر امروزی را منعکس می‌کرد. این است که امروزه نیز همانند زمان نزول، دست آوردهای فکری و اجتماعی انسان، اما انسان امروزه، آیه و حکم الهی به حساب می‌آیند. به بیان دیگر:

- خواست خدا در تحول و تکامل بشر بیان می‌شود و دست آوردهای امروزی بشر، آیات و احکام دینی امروزی را نمایندگی می‌کنند.

این است که امروزه نه احکام ناظر بر مردسالاری، قبیله سالاری و دیکتاتوری دینی حاصل از جامعه عربستان دوره جاهلیت، بلکه احکام ناظر بر مدنیت، دموکراسی، حقوق و آزادی های بشر، آزادی بیان، عدالت

484 ر. ک. به سوره های الناس و الفلق.

485 ر. ک. به آیات 3، 12، 15، 16، 32 و 34 سوره النساء و آیات 223، 228 و 282 سوره البقره وسایر آیات و سوره ها؛ و همچنین به کتاب های نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان" و "زن در گرداب شریعت".

اجتماعی، برابری جنسی، نژادی و طبقاتی و مانند این ها، انسانی و هم از آن نظر نیز نماینده خواست خدا در امروزه روز به حساب می آیند. این احکام از طریق توسعه تکنولوژیکی انسانی که دانائی و خلاقیت خدا را نمایندگی می کند، به مغز انسان امروزی وحی و نازل شده و لزوماً برای زمان و مکان امروزی مهم تر از "وحی و آیه" از اعتبار افتاده 1400 سال پیش اند.

قبلاً بحث شده که شریعت سازان قادر به درک ویژگی های مناسبات خدا و انسان نیستند، از خدا درکی جز داده های بنیادگرایانه خود ندارند و حکم خدا را، نه در فکر و اندیشه بشر شاهکار خلقت، بلکه در آیاتی که تاریخ مصرف شان گذشته جستجو می کنند.

- اجماع طلاب، چه یک تن یا صد تن

ابداع خلیفه گری و حکومت اسلامی، آغاز عصر تبعیت از رهبرانی بود که پایه های قدرت خود را بر ادعاهائی همچون "احکام قرآن و سنت رسول" بنا کرده بودند و از این رو، هیچ فرصتی برای تردید و دگراندیشی نمی دادند. تبعیت مطلق تنها راه رستگاری مسلمانان بود و این تبعیت نه فقط در برابر خدا و رسول، بلکه حتی در برابر هر خلیفه و حاکم ریز و درشت ملقب به اسلامی نیز، واجب بود و شرط رستگاری این و آن جهانی تلقی می شد. آنان حتی در بهترین شرایط، در اموری که با هیچ آیه قرآن و سنت رسول قابل توجیه و توضیح نبودند، به طور نسبی به "عقل و قضاوت" الیت دینی، یا به اصطلاح "اجماع"⁴⁸⁶ علمای دینی خودشان" مراجعه می کردند. اجماع اما، به اتفاق عقاید و آرای مختلف "علما و فقهای دینی" گفته می شود و از این نظر هم تماماً بشری است. از این رو، بر اساس قواعد اسلام سنتی، این قضاوت و فتوای ولو جمعی، به سبب «بشری بودن شان» از نظر مبانی دینی اسلام که بر اصل "توحید الهی" بنا شده:

⁴⁸⁶ گرد آمدن و اتفاق کردن بر کاری ... اتفاق عقاید و آرای علما... یکی از سه یا شش اصل فقه و آن عبارت است از اتفاق صحابه از مهاجران و انصار و همچنین علما (نه عامه) در هر عصری بر امری از امور فقهی ... (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین).

- فاقد هر مشروعیت و تعهد دینی است و در بهترین شرایط، به طور ماهوی، نه حکم و نظر خدا و قرآن، بلکه حکم و نظر بشر زمان و مکان معینی را نمایندگی می کند. به بیان دیگر:

1- نه کسی با پذیرش یا ردّ قضاوت و فتوای مشترک جمعی از مردم ولو "عالم و فقیه دینی"، مسلمان، یا کافر می شود،

2- نه انعکاس این قضاوت ها و فتاوی جمعی در "شریعت اسلامی" به احکام آن حرمت، یا اجبار دینی می دهد و،

3- نه این احکام با گذشت زمان، مکان و موردشان به خاطر اجماع دانشمندان اسلامی ارزش و اعتبار دینی پیدا می کنند.

در نتیجه، "اجماع علماء"، حتی اگر به واقع نیز حاصل اتفاق دموکراتیک صاحب نظران دگر اندیش اسلامی هم می بود، که نیست، هیچ ارزش دینی نداشت و نمی توانست معنی و مفهوم آیات و احکام قرآن را تغییر دهد، یا بر اعتبار آن ها بیفزاید.

نا گفته نماند که بر خلاف این ادعاها، "اجماع علمای اسلامی" در واقعیت:

- نه به معنی عقاید و آراء متفاوت اندیشمندان دگر اندیش بوده و،

- نه به مسلمانان و حتی قشر الیت آنان حق آزادی اندیشه و اختیار نقادی و اظهار نظر مخالف داده است.

"اجماع" بر خلاف تبلیغات جاری فقط به معنی اظهار نظر هدایت شده اهل فن وفادار است. و نهایتاً نه می تواند کوچک ترین مغایرتی با احکام، فرامین، احادیث، اخبار، سنت ها و سوابق و شواهد دینی و سیاسی حاکم داشته باشد و نه حق رأی الیت اندیشمند و خردمند مسلمان را نمایندگی کند.

تجربه تاریخی نشان می دهد که در شرایطی که "رهبران اسلامی" خود را نمایندگان احکام الهی و حافظان فرامین قرآنی معرفی می کنند، مسلمانان دگر اندیش، به سبب اندیشه نقد آمیز، یا حتی پشت کردن به سنت های اربابان دینی خود به آسانی مهر "منافق"، "مرتد"، "ملحد"، "محارب"، "مفسد"، "باغی" و "طاغی" می خورند و به جرم دگر اندیشی به سختی مجازات می شوند. این است که از همان آغاز تأسیس حکومت های اسلامی، تعقیب دگر اندیشان و اقلیت های فکری مسلمان از سوی حکام اسلامی به سنت رایج تبدیل شده و مسلمانانی که پا را از گلیم تبعیت مطلق اسلامی فراتر نهاده، مورد تاخت و تاز قرار گرفته، آزار دیده و جان و مال و خانواده و ایل و

تبارشان به حکم شریعت اسلامی ظلم پرور به تاراج رفته است. طبق احکام و سنت های ارتجاعی قصاص اسلامی، زنان و فرزندان شان به بردگی گرفته شده و پس از تجاوزات گوناگون در بازارهای برده فروشان به فروش رفته اند.

این همه سرکوب و تجاوز به وسیله فتاوی و اجماع "علمای اسلامی" خلیفه گری ها، بیت ها، درگاه ها، دربار ها و حکمرانی های گوناگون اسلامی توجیه شده اند. چنین بود که:

- "حلاج ها و سهروردی ها با فتوای آنان کشته شدند.
- ابوعلی سینا ها و رازی ها تکفیر شدند.
- عراقی ها و ملاصدرا ها راه فرار در پیش گرفتند.
- به فردوسی ها اجازه دفن در گورستان مسلمین داده نشد.
- آرامگاه های خیام ها و حافظ ها به کرات دستخوش ویرانگری شدند و،
- فتوای شرعی صادر شد که آثاری همچون مثنوی مولانا و دیوان حافظ را با انبر جا به جا کنند"⁴⁸⁷.

این همه اما، تمام واقعیت "اجماع اسلامی" را نشان نمی دهد. بر اساس سنت های دینی، شریعت سازان، چه متکلم و مفسر، یا فقیه، قاضی، "روحانی" و رهبر دینی تابع نظر و حتی مقلد و "برده و بنده" نظریات بانیان مذهبی و فرقه ای خود اند و اجازه بیرون گذاشتن پای خود از حریم نظریات دگماتیک آنان را ندارند. اینان از همان آغاز زندگی طلبگی یاد می گیرند که باید شدیداً از هر ابداع، یا هر گونه مراجعه به عقل و منطق بشری خود خودداری کنند و هر حرف و نظر حتی غیر عقلانی مقدسین دینی و فرقه ای را بدون هیچ اعتراض و فکر اصلاحی بپذیرند. این است که عقاید شریعت سازان دینی و فرقه ای، مثل رساله های رهبران دینی و فرقه ای کشور ما، همه رونویسی مکرر از همدیگر و کپی برداری نوشته ها و نظریات رهبران مذهبی و فرقه ای مورد تقدیسی است که عمدتاً در قرون وسطی می زیستند و به آن اندازه هم افکار و اندیشه های محدودی و ابتدائی داشتند.

⁴⁸⁷ شجاع الدین شفا، توضیح المسائل، چاپ پنجم، ص 48.

تبعیت بی چون و چرا از پیش کسوتان دینی و فرقه ای، در بین همه ادیان و فرقه های دینی رایج است، ولی تبعیت مطلق دینی در اسلام و فرقه های دینی- سیاسی آن که با سیستم الیگارشلی مذهبی- سیاسی عجین شده اند، سختگیرانه تر و دوچندان است. به طور مثال، یک نفر که تابع فرقه شیعه دوازدهه است، به تمام فرمایشات رسول، 12 امام، 14 معصوم و ده ها مفسر، محدث، متکلم، فقیه، قاضی و مجتهد اسلامی گردن می نهد و با این کار، عضو فرقه به حساب می آید. هر وقت این تبعیت، مشروط شود و این فرد، ولو یک حرف، نظر و کلام و حتی یک روایت "مشهور" از امامی از دوازده امام را رد کند، عضویت خود در فرقه شیعه دوازدهه را از دست می دهد. بدین معنی، امکان ندارد که کسی نظر و عمل امامی از 12 امام را رد بکند و در همان حال هم شیعه دوازدهه باقی بماند. راه بینابینی وجود ندارد و جایی برای بروز و عرضه نظریات اعتراضی، اصلاحی و پروتستان نیست.

این چگونگی البته از ماهیت تبعیت نوع دینی- سیاسی اسلام ناشی می شود. در عین حال، فرقه های شیعه گری که بر الیگارشلی امامت و نیابت دینی- سیاسی بنا می شوند، بیشتر از دیگران این مطلقیت سیاه و سفید را در خود رشد داده و با تعصب افراطی تری از آن دفاع می کنند. به خاطر این الیگارشلی مطلق گرانه هم هست که بر خلاف نام دهن پر کن "اجماع علماء"، تفاوت بین نظر یک متشرع با ده متشرع معتقد به یک فرقه دینی بیش از تفاوت بین حرف یک طلبه مدرسه دینی قم با ده طلبه دیگر همان مدرسه و حوزه نیست. این چگونگی را می توان با مقایسه ساده رساله های دینی آخوندهای کشور خودمان به عینه تجربه کرد. بر این اساس، "اجماع":

- نه به معنی نظر خواهی و رای گیری از صاحب نظران مختلف و دگراندیش دینی و نه حتی به معنی جمع جبری حرف چند آدم با نظریات متفاوت در موضوعی واحد دینی است. اجماع مورد بحث اسلامیان، در عمل چیزی نیست جز بیان نظر واحد و مشهور فرقه ای که به زبان تعدادی هم مسلک دینی بیان و تکرار می شود. در نتیجه، نظریات ناشی از "اجماع اسلامی":

- نه فقط مرجع و منشأ الهی ندارد و از نظر دینی فاقد هرگونه اعتبار است، بلکه حتی:

- مرجع بشری «جمعی» و «دگراندیشانه» هم ندارد و به معنی نظر و قضاوت مشترک چند فرد مختلف و دگر اندیش هم نیست.

طبیعی است که «شرع و شریعتی» که بر چنین اجماع چندین دیندار فاناتیک و تابع مطلق دگم های منجمد دینی و فرقه ای مشترک ساخته شود:
- هیچ منطقی ندارد و جز «تحریف دینی جمعی هم مسلک دینی»، معنی دیگری نمی دهد.

این سابقه روشن می کند که ادعای اسلامیان در این مورد که گویا "احکام شرعی بر تاریخی از برخوردار نظر و اندیشه بنا شده و به طور مستمر با فتاوی جدید! اندیشمندان اسلامی نوسازی می شود" تا چه اندازه نادرست و بی پایه است. ستم های وارده بر علمای دگراندیش مسلمان در تمام طول تاریخ حکومت های اسلامی نشان می دهد که همه ادعاهای گنده گنده اسلامیان که مثلاً "شریعت اسلامی" محصول دخالت آزاد! اندیشمندان! است و امثال آن با واقعیت های روابط ناظر بر مناسبات اجتماعی این جماعت بنیادگرا و دگماتیک نمی خواند و همانند ضرب المثل "حسن و حسین ..."، جمله به جمله و کلمه به کلمه غلط و غیر واقعی اند.

در این جا استناد شریعت سازان به «عقل دینی» هم مطرح می شود. در این مورد قبلاً به حد کافی بحث شده⁴⁸⁸ و نشان می دهد که «عقل دینی» از اساس با «عقل بشری فلسفی و علمی» متفاوت بوده است. عقل دینی تابع دین است، ولی عقل فلسفی مستقل از آن و هرگونه پیش شرط دیگر، و متکی به تجربه و دریافت های علمی است. عقل دینی وظیفه ای جز توجیه و توضیح احکام دینی، چه عقلانی و منطقی، یا غیر عقلانی و غیر منطقی ندارد. از این نظر نیز، احکام ناشی از اجماع فقهای دینی که تابع «عقل و منطق دینی» اند، تفاوت چندانی با هر باور دگماتیک قرون وسطائی دیگر ندارد.

بر این اساس، آراء ناشی از اجماع علمای اسلامی ارزشی بیش از مصوبات مجلس خبرگان ایران پیدا نمی کنند. چرا که در یک مقایسه ساده، این "خبرگان!" ولو اگر تابع همان دگم های دینی قرون گذشته اند، حداقل در امروزه روز زندگی می کنند و حرف و کلام شان از حرف و نظر کسانی

488 ر. ک. به بحث های پیشین در فصل "قرآن دینی و قرآن غیر دینی" و سایر فصول پیشین.

که در قرون وسطی زندگی می‌کردند و حرف و نظرشان نیز به اندازه شرایط حیاتی‌شان ابتدائی‌تر بوده، امروزی‌تر اند. حالا که با وجود این امتیازات نسبی، مصوبات مجلس خبرگان این همه بی‌آبرویند و آن چه را که برای زندگی انسان و جامعه امروزی تهیه و عرضه می‌کنند، جز به درد مردگان قبرستان‌های سده‌ها و هزاره‌های گذشته نمی‌خورد، تکلیف راه و روش ناظر بر اجماع اهل فن دینی قرون گذشته بس روشن است. با این سابقه نیز، این ادعا که گویا "شریعت اسلامی حاوی احکامی است که در طول قرن‌ها از اجماع عالمان و دانشمندان به وجود آمده و بر اساس قیاس و عقل جمعی تکمیل شده" جز دروغی آشکار نمی‌نماید.

"شریعت اسلامی" فاقد هرگونه اعتبار دینی و دنیوی

با توجه به آن چه گذشت و نگرشی ولو کوتاه به چگونگی مشروعیت مبانی و ریشه‌های *شریعت اسلامی*، یکبار دیگر و به تکرار به این نتیجه بر می‌گردد که "شریعت اسلامی" بی‌توجه به آن که بر تفسیر و تعبیر قرآن، یا بر سنت رسول و اجماع، قیاس و «عقل دینی» «عالمان اسلامی» قرون وسطانی بنا شده باشد:

- نه الهی، نه دینی و نه اسلامی است و،

- نه انجامش "ثواب" و نه عدم انجامش "گناه" است.

ادعای تاریخی *شریعت سازان*، متشرعین و رهبران دینی هم در مورد «الهی بودن *شریعت اسلامی*» و هم در مورد «واجب بودن تبعیت» از احکام و دستورات شرعی، هیچ پایه دینی ندارد و فاقد هرگونه تأییدیه قرآنی و حتی عقل و منطق بشری است.

- قرون وسطی در جوامع «شریعت زده»

اما این ادعاهای دروغین فقط امیال لحظه‌ای حاکمان اسلامی را بر نیاورده، بلکه در عین حال با دادن مشروعیت دینی به احکام و موازین حقوقی دست

ساخت متشرعین و قشریون نوع به نوع قرون وسطائی، امکان اصلاح و تحول آینده و آیندگان این مردم و جوامع را هم مانع شده است. "آ. ا. اشمیدت محقق اسلام شناسی روسی در این باره به درستی می نویسد: "این رابطه که میان حقوق و دین اسلام برقرار شد، برای موازین حقوقی مشئوم بود. موازین حقوقی چون به صورت دینی درآمدند، نه قابل فسخ بودند و نه قابل تغییر"⁴⁸⁹.

در نتیجه، به سبب حکومت شرع و دخالت شریعت سازان اسلامی، جوامع مسلمان نشین در طول قرن های گذشته با حقوقی که ناظر بر زمان ها و شرایط بس دیرینه تر بودند، اداره شدند. احکام شریعت اسلامی در همه حال از مناسبات دیرینه و بنیادگر ایانه دفاع کردند، و رهبران دینی و فرقه ای به میزان دخالت خود و شریعت اسلامی شان در مناسبات حقوقی جامعه، راه تحول و پیشرفت را به روی مردم مسلمان بستند. در نتیجه، حکومت شرعی و شریعت اسلامی، باعث عقب ماندگی جوامع مسلمان نشین در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شدند و پس رفت تاریخی این جوامع را در تاریخ بشریت به ثبت رسانیدند.⁴⁹⁰

این است که شریعت نویسی ها و فرقه سازی ها، حتی اگر صرفاً به خاطر ارضای هوس ها و شهوات کوتاه مدت دینی و غیر دینی حکام و اربابان دینی به وجود آمده باشند هم، در درازمدت:

- به شاخص عقب ماندگی و پس رفت تاریخی جوامع مسلمان نشین تبدیل شده و پس افتادگی تاریخی جوامع مسلمان نشین را به سرنوشت نافرجام امروز و فردا تبدیل کرده اند.

از این نظر، نتیجه فقط آن نیست که شریعت اسلامی نه اسلامی و نه الهی است و هیچ تعهدی برای هیچ مسلمانی ایجاد نمی کند، بلکه در همان حال:

- مانعی عمده در برابر بهبودی و توسعه اجتماعی، رفاه عمومی و گذر جامعه به دنیای متمدن و جامعه مدنی امروزی است. حکومت شرعی مانع پیشرفت و بهروزی مردم مسلمان و جوامع مسلمان نشین است و نتیجه ای جز عقب ماندگی از قافله جهانی و در نتیجه، درد و دردمندی برای انسان و مردم محروم مسلمان اسیر او هلمات شرعی به همراه نیاورده و نمی آورد.

⁴⁸⁹ ر. ک. به نظریات معتزله در این امور تحت عنوان "عقل گرایان معتزله" در این کتاب.
⁴⁹⁰ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه اسلام و اسلام گرایی در ایران و ترکیه".

با این وجود، هنوز هم «دینی و الهی» خوانده شدن فرامین اربابان و تجار دینی، به شریعت سازان و حکام اسلامی امکان می دهد تا بر امواج باور کور کورانه مردم اسیر طلسم دینی برانند. اینان با این شعبده بازی های دینی و الهی نامیدن قواعد و مقررات خود، مردم استحمار شده و مسموم از شعبده بازی های دینی و فرقه ای را به این باور دروغین قانع می سازند که: - گویا عدم رعایت فرامین و احکام شرعی اربابان دینی، پشت کردن به دین و خدا و از این نظر، مستوجب گناه و قابل مجازات خداست.

بهره کشی و استحمار دینی تا این اندازه برای حاکمان و رهبران دینی و فرقه ای سودمند است و هم از این رو، هر تلاشی برای ایجاد آگاهی و خلق انگیزه برای رهائی از این نوع باورهای رایج ولی دروغین دینی و فرقه ای، با واکنش سخت و بی امان این تجار دینی رو به رو می شود.

فصل یازدهم چرا حکومت اسلامی "حرام"، "گناه" و ضد الهی است

1- به سبب اجرای "شریعت اسلامی"

دیدیم که صرف 1- مراجعه به کتاب *دینی در امور دنیوی* و 2- تقدم قائل شدن به "وحی و کلام الله" در مقابل «تصمیمات بشری»، وجوه مشخص دینی و اسلامی بودن هر حکومت و سیاست است. بر این اساس، حکومت دینی و اسلامی، حکومتی است که تمام، یا قسمتی از احکام، قواعد و قوانین خود را به استناد کتاب های دینی خود توجیه می کند و تصمیمات خود را بر قواعد، احکام و سنت های برداشت شده از این کتاب ها بنا می نهد. فرق حکومت دینی و اسلامی با هر حکومت غیر دینی (لائیک و سکولر) در این است که حکومت اسلامی خود را متعهد به اجرای بخش، یا تمامی "شریعت اسلامی" و احکام شرعی می داند. حکومت اسلامی از این طریق از حکومت سکولر و لائیک که به حق قانونگذاری بشر معتقد و متعهد است، جدا می شود. بر این اساس:

- آن چه سیاست و حکومتی را دینی و اسلامی می کند، به اجرا در آوردن تمام، یا قسمتی از "شریعت اسلامی" و مراجعه به احکام شرعی به عنوان مبانی حقوقی، سیاسی، اجتماعی است. حتی متدین بودن، یا نبودن حاکمان و حکومتگران، این تعریف کلی و تقسیم بندی را تغییر نمی دهد. در این مورد قبلاً به طور مفصل بحث شده است⁴⁹¹.

حکومت دینی و اسلامی، بدین وسیله حق رأی و تصمیم گیری مردم برای انشاء و تصویب قوانین را با احکام معروف به "الهی و آسمانی" خود محدود

491 ر. ک. به بحث پیشین تحت عنوان "فقدان تعهد دینی و اخلاقی مجریان قرآن و سنت" در این جلد.

و مشروط می‌کند⁴⁹². در مقابل، حکومت سکولر و لائیک، بی‌توجه به آن‌چه در قرآن و کتاب‌های دینی نگارش یافته و حتی احکامی که «وحی و کلام الله» خوانده می‌شوند، حق انشاء قوانین را از آن بشر می‌داند و به بشر واگذار می‌کند.

این تعریف هم از مسلمان بودن، یا نبودن جمعیت یک جامعه و کشور تأثیر نمی‌پذیرد، چرا که:

- نه حکومت دینی خاص مردم مسلمان و جوامع مسلمان نشین است و،
- نه مردم و شهروندان مسلمان مجبور و محکوم به پذیرش حکومت معروف به اسلامی‌اند. قبلاً این نتیجه حاصل شده که مسلمانی با «ایمان قلبی به خدای واحد مورد معرفی قرآن و محمد» حاصل می‌شود و نه با شکل، نوع، نام و عنوان حکومت‌شان. بر این اساس:
- «شریعت اسلامی» و احکام شرعی به شرط تعیین‌کننده حکومت دینی و اسلامی و تفاوت آن با حکومت سکولر تبدیل می‌شود و صرف رعایت کردن، یا نکردن آن‌ها حکومت و سیاستی را دینی و اسلامی، یا سکولر، لائیک و بشری می‌کند.

با وجود این رابطه متقابل بین «شریعت» و «حکومت اسلامی»، حالا که ثابت شده «شریعت اسلامی و احکام شرعی هیچ ارزش دینی و حتی هیچ اعتبار بشری ندارند»⁴⁹³، پس تکلیف حکومت اسلامی هم که ناشی از اجرای همین احکام شرعی و اسلامی است، روشن است. بر این اساس، به تبعیت از «شریعت اسلامی»، حکومت اسلامی هم فاقد هرگونه حرمت دینی و اعتبار بشری است. وقتی ساختن و پرداختن و به کار بردن احکام و مقرراتی با نام و عنوان «شریعت اسلامی» سوء استفاده از نام دین، اسلام و خدا به حساب می‌آید و هیچ ربطی به قرآن و سنت پیدا نمی‌کند⁴⁹⁴، پس:
- حکومت اسلامی ناظر بر اجرای شریعت اسلامی هم، نه فقط دینی و الهی نیست، بلکه به سبب سوء استفاده از نام اسلام، قرآن و خدا، «ضد دینی» هم هست. از این رو:

492 ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «کتاب دینی قرآن قابل مراجعه نیست» در این جلد.

493 ر. ک. به فصول پیشین.

494 پیشین.

- "حکومت اسلامی" نه فقط از نظر دینی واجب نیست، بلکه حتی تبعیت از آن، از نظر مبانی اسلامی، مغایر با خواست خدا و آیات قرآنی، و هم از این نظر نیز "حرام" و "گناه" است.

در ضمن، دیدیم که "شریعت اسلامی" را خدا نخواست و حتی یک آیه از 6200 آیه قرآن برای تأیید احکام ناظر به موضوعات و احکام حقوقی و اجتماعی دوره رسول در زمان های بعدی اختصاص نداده است. عین همین ایراد بر حکومت اسلامی هم وارد است. تشکیل حکومت به نام اسلام و خدا «در دوره بعد از رسول»، فاقد هر گونه تأییدی در قرآن است و هیچ کلمه و جمله قرآن برای تأیید مشروعیت و حتی مجاز بودن حکومت اسلامی در دوره بعد از رسول نازل نشده است. در نتیجه:

- حکومت اسلامی نیز فاقد هرگونه تأیید قرآنی و الهی و هم از این رو، ضد دینی است.

توجه داریم که در این جا، صرف مجاز بودن، یا نبودن دینی "حکومت اسلامی" مطرح است و مثلاً خوب یا بد، و عادل یا ظالم بودن و نبودن این حکومت ها، این نتیجه گیری را تغییر نمی دهند.

این نتیجه گیری نیز همانند باروت نداشتن سربازی که هزار و یک دلیل برای عدم شلیک داشت، به تنهایی برای ضد دینی و "حرام و گناه" بودن هر حکومتی به نام اسلام و خدا کفایت می کند و جایی برای هزار دلیل دیگرش باقی نمی گذارد.

با این وجود، از آن جا که شریعت سازان و تجار دینی در طول 1400 سال پس از رسول در مورد الهی و اجباری بودن "حکومت اسلامی" شان به گوش ما مردم مسلمان خوانده و می خوانند، یک بار دیگر برخی از دلایل دیگر ضد دینی بودن "حکومت اسلامی" را مرور می کند.

2- به سبب دخالت در کار خدا

دیدیم که لازمه هر حکومتی که دینی و الهی نامگذاری می شود:

- «دخالت دینی»، یا دخالت در اموری است که طبق آیات قرآن، از آن خداست. خلیفه و حاکم دینی و اسلامی مشروعیت خود را از دین می گیرد و هم از این رو، نمی تواند از «دخالت دینی»، از جمله از "مراجعه به

قرآن"، «انتخاب و برابر سازی آیات با مکان و زمان امروزی» و «تفسیر و تأویل» آن‌ها⁴⁹⁵ خودداری کند. حاکم دینی حق آن را دارد تا در هر موردی آیه مناسب و دلخواه خود را برگزیند و با استناد به آیه ای که خود برگزیده، حکم و فتوای دینی صادر کند. بدین طریق، حاکم دینی حق گزینش و تفسیر آیات و همچنین اختیار رد آیات نامناسب را در اختیار می گیرد. اما مراجعه به قرآن نشان می دهد که حتی در زمان رسول، این "الله" بوده که در هر مورد لازم و ضروری آیه ای مناسب حال آن مورد و شرایط، انتخاب و نازل می کرده است. طبق آیات قرآنی، از آن جمله آیه 20 سوره یونس، آیه 7 سوره رعد، آیات 90-93 سوره اسرا و سایر، در این مورد حتی "پیامبر خاتم النبیین" قادر به دخالت در گزینش و نگارش آیات نبوده و برای نزول آیت و آیاتی که در آن شرایط لازم داشته، کاری جز انتظار کشیدن از دستش ساخته نبود. بدین معنی، شخص پیامبرش هم:

- نه می توانسته حکم به نزول آیه ای بدهد و،

- نه قادر به سفارش، یا «انتخاب و رد این، یا آن آیه» بود.

این حق از آن خدا بود و او بود که تصمیم می گرفت در این، یا آن مورد آیه ای نازل بکند، یا نکند. حکومتگران اسلامی از طریق انتخاب آیه مناسب و به قول خود، "استخراج حکم قرآنی" برای موضوعات مورد نظر خود، در واقع این حق و اختیارات خدا را به تصاحب در می آورند و آیه و آیات را در موردی به کار می برند که منظور آیه نبوده و به آن خاطر و برای آن "شان نزول" نازل نشده است. حاکمان اسلامی به این وسیله به کاری دست می زنند که از عهده پیامبرش هم بر نمی آمد و در اختیار پیامبرش هم نبود. این دخالت بدون مجوز در کار و اراده خدا آیا به تنهایی برای «ضد دینی» بودن حکومت های اسلامی کفایت نمی کند؟

3- به سبب ادعای نمایندگی "خدای حی و حاضر"

در مثال های جلد اول کتاب این نتیجه حاصل شده که شریعت سازان و مدعیان حکومت دینی و اسلامی، به مثال آن که گفت: "قربان من نوکر سرکارم و نه نوکر بادمجان"، در اساس، کاری به خدا و حکومتش ندارند و

495 ر. ک. به بحث های مربوطه در کتاب اول جلد 1 و فصول پیشین این جلد.

حتی برای پیش برد کار خود از دست یازیدن در کتاب منسوب به خدا و تحریف آیات قرآن خودداری نمی کنند. اینان بر این نظر هم نیستند که حالا که به بیان خودشان، "سیاست و حکومت" از آن خداست، پس باید این کار را به اراده و تصمیم خدا وانهند و از دخالت در سرنوشت "بندگان خدا" و جنگ با سرنوشتی که طبق آیات قرآن خواسته و قرار خداست، خودداری کنند. نه! اینان در واقع با این صغرا و کبرا کردن ها، خدا را برای "خرمای" حکومت و اربابیت دینی خود می خواهند. و سیاست و حکومت را فقط از آن نظر از آن خدا می دانند که در «غیاب!» خداوند خود را نماینده وی معرفی کنند و به نام خدا، بر مسند حکومت بر مردم مسلمان استعمار شده بنشینند. این است که «تئوری حکومت دینی و اسلامی» همه گروه ها و فرقه های اسلامی در نهایت جز به این جا ختم نمی شود که: - "چون حکومت از آن خداست" و خدا مستقیم عمل نمی کند (یا گویا چنین توانی ندارد و نمی تواند عمل کند!)، پس حکومت از آن «نمایندگان خداست».

در پی این نتیجه گیری، هر دسته و فرقه ای خود را "نماینده بر حق خدا" معرفی می کند و آن دیگری ها را مانع تحقق خواست خدا و در نتیجه، نماینده شیطان می شناسد. این است که امروزه نیز «خرمای حکومت و بهره کشی دینی» عنصر تعیین کننده و انگیزه اساسی بانگ های بلند "الله، بنیادگرایان صحنه گردان است.

این البته شیوه است که همه حاکمان، کارگزاران و خدمتگزاران حکومت های اسلامی در طول حدود 1400 سال در پیش گرفته اند و راهی است که در درازای تاریخی به این بلندی طی شده و تحول و پویایی در کشورها و جوامع مسلمان نشین را از حرکت انداخته و منجمد ساخته است. در این مدت هر جنگ قدرت و ثروت اسلام گرایان، جنگ برای تحقق حکومت خدا نام گرفته و هر تجاوز به جان و مال مردم مسلمان و هر نوع بهره کشی از توده های محروم جوامع مسلمان نشین به نام دین و خدا توجیه شده است.

دیدیم که این چگونگی، عقب افتادگی تاریخی جوامع مسلمان نشین و مردم محروم مسلمان در امروزه روز را توضیح می دهد.

اما از نظر قرآن، اختیار و وظیفه «نماینده‌گی خدا» به هیچ بشری و حتی به شخص پیامبر قرآن داده نشده است⁴⁹⁶. خدا از نظر دینی هیچ نماینده‌ای در روی زمین نداشته و ندارد.

در دوره نزول قرآن، پیامبر اسلام، نه «نماینده خدا»، بلکه «پیام رسان خدا» در مکان خاصی از کره زمین بود. با این وجود، به گواهی قرآن، نه پیامبر اسلام مدعی نمایندگی خدا در روی زمین شد و نه خود را بیش از پیامبری که به طور مشروط و محدود مأموریتی به عهده داشت معرفی کرد، یا می‌توانست بکند. در همان وقت نیز، آیه پشت آیه آمد که وی کاری و مأموریتی جز رسانیدن پیام خدا به بندگانش را ندارد و مجاز به تصمیم در مورد تعیین تکلیف «بندگان» خدا نیست⁴⁹⁷: «(ای پیغمبر) اختیار این کار با تو نیست، چه (خداوند) از آنان در گذرد، چه عذاب شان کند، چرا که ستمکارند»⁴⁹⁸ (سوره بقره، آیه 128)، «... ای رسول ما بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجت بیش نیست»⁴⁹⁹ (سوره النحل، آیه 82)، «... و تو بر آن مردم جبار و مسلط نیستی...»⁵⁰⁰ (سوره قاف، آیه 45) و «... (ای محمد) ما ترا نگهبان نکرده ایم و عهده دار امور ایشان نیستی»⁵⁰¹ (سوره انعام، آیه 107)

بدیهی است که اگر با استناد به این آیات، «رسول برگزیده خدا» اجازه «نماینده‌گی وی» را نداشته، این، یا آن رهبر و حاکم دینی هم مجاز به چنین ادعائی نبوده و نیست. لزوماً حقی که به رسول «خاتم النبیین» داده نشده، بعداً نمی‌تواند به کس دیگری واگذار شود. از این نظر، ادعای بنیادگرایان اسلامی از نظر «نماینده‌گی خدا»، جز ادعای شراکت با خدا نیست و از نظر دینی «کفر» به حساب می‌آید.

496 ر. ک. به آیات مندرج در بحث «تغییر منزلت رسول» در کتاب دوم جلد 2.

497 ر. ک. به بحث «تغییر منزلت رسول»، پیشین.

498 قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

499 قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشهء.

500 قرآن ترجمه محی الدین الهی قمشهء.

501 قرآن ترجمه تفسیر المیزان.

این نتیجه گیری اما فقط شامل ناممکن بودن "نماینده‌گی خدا" نیست، بلکه همچنین ناممکن بودن "نماینده‌گی پیام رسانی (پیامبری) خدا» را نیز در بر می‌گیرد. محمد طبق آیه قرآنی که به اعتراف خود این جماعت، "کلام الله" است، آخرین رسول برگزیده بود (سوره احزاب، آیه 40) و از همین رو هیچ وظیفه دینی به ارث نگذاشته و نمی‌توانسته بگذارد، و هیچ وارث، یا نماینده دینی نداشته و نمی‌توانسته داشته باشد. بدین سبب با فوت او:

- نه کسی به کار پیامبری مبعوث شده،
- نه کسی کار پیامبری وی را به ارث برده، یا توانسته ببرد و،
- نه کسی توانسته، یا می‌توانسته وظیفه پیامبری وی را ادامه داده و کامل کند.

از آن جا که وظیفه اصلی و اساسی محمد "پیامبری" بوده، پس کسی نمی‌تواند به مقام "نماینده‌گی خدا" که نه، بلکه حتی "نماینده پیامبری خدا" نایل شود. بر این اساس، حتی ادعای "نماینده‌گی پیامبری خدا"، یا "نماینده‌گی و جانشینی پیامبری محمد"، اصل و اساس قرآن و فلسفه وجودی پیامبر خاتم النبیین را زیر سؤال می‌برد و اساس سازمان دینی اسلام را بر هم می‌ریزد. و هم از آن نظر، ضد دینی و الهی است.

4- به سبب ادعای نماینده‌گی "پیامبر خاتم النبیین"

قابل توجه است که بر اساس نتیجه گیری فوق، حتی اگر آیات دوره مدنی قرآن، اختیار «حکومت به نام خدا» را به پیامبر خاتم النبیین (پایانی) واگذار کرده بودند، این اختیارات شرط و شروطی داشته و قابل تفویض به کس دیگری هم نبوده اند. بی سبب نیست که از حدود 6200 آیه منسوب به "خدای حکیم و توانا"، حتی یک آیه و جمله ای:

- به امر حکومت بعد از رسول اختصاص نیافته،
 - تشکیل حکومت دینی بعد از رسول را پیش بینی نکرده و،
 - دخالت دیگران در امور دینی را مجاز ندیده است.
- در ضمن، قبلاً به کرات این نتیجه به دست آمده که عدم پرداختن حتی یک آیه از حدود 6200 آیه قرآن به موضوع ضرورت ادامه حکومت دینی دوره رسول در هر آینده ای دلیلی است بر این که:

- ادامه حکومت دینی و اسلامی نه خواست خدا و نه خواست پیامبرش بوده است.

این است که در شرایطی که اصل و اساس «نماینده‌گی دینی خدا» که نه، بلکه حتی نمایندگی پیامبر» منتفی است، تشکیل حکومت به تبعیت از رسول و با ادعای اجرای قرآن و سنت، اقدامی علیه خواست خدا و هم از آن نظر "حرام" و "گناه" است.

5- به سبب فقدان مجوز دینی

البته برپائی حکومت دنیوی و انتخاب، یا انتصاب هر رهبر دنیوی، تا جائی که مسائل و موضوعات دنیوی (سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی و غیره) را در بر می‌گیرد، نیازمند هیچ مجوز دینی نیست و به وجود آیه و آیاتی در کتاب دینی نیز احتیاج ندارد و مشروط نمی‌شود. نوع انسان از هزاران سال پیش از نزول قرآن و حتی هزاران سال قبل از نگارش کتب عهد قدیم، زندگی جمعی داشته و برای اداره خود سازمان اجتماعی و دولتی به وجود آورده است. این تاریخ، هزاران سال از ادعاهای غیر علمی کتاب‌های دینی سامی که کل سابقه حضور انسان در روی زمین را در چند هزار سال شجره نامه پیامبران خود خلاصه می‌کنند، بسی طولانی‌تر است.⁵⁰²

اما خلیفه‌گری و حکومت اسلامی فقط حکومت دنیوی مسبوق به سابقه در جوامع بشری نیست. دیدیم که حاکم ملقب به اسلامی در واقع به نام دین و خدا حکم می‌راند و مدعی نمایندگی اسلام و خداست. همان گونه که حکومت هائی که خود را با اختیارات «دنیوی» توجیه می‌کنند، حقانیت خود را با سند و مدرک «دنیوی» به اثبات می‌رسانند، حکومت‌های «دینی» هم برای اثبات صحت و حقانیت خود نیازمند مجوز «دینی» اند. حکومت اسلامی مجبور به ارائه مجوز لازم از منبع اسلامی قرآن است. بدون این مجوز دینی و ارائه حکم منتسب به خدا، "حکومت دینی و اسلامی"، حقانیت

⁵⁰² ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب اول جلد 2.

و اعتبار دینی و دنیوی کسب نمی کند و به عملی دینی بدون مجوز دینی، یا ضد دینی تبدیل می شود.

6- به سبب دخالت در کار خدا و رسول

در ضمن، دیدیم⁵⁰³ که "حاکم اسلامی" مدعی اجرای احکام شرعی و در پیش گرفتن «راه دینی و قرآنی» است و به ادعای خود، احکام خود را از راه مراجعه به قرآن و سنت "استخراج" می کند.

"حاکم دینی" نیازمند "مراجعه به کتاب" و آن نیز نیازمند "قیاس" و برابری شرایط حاضر با اتفاقات زمان رسول است. دیدیم که این کار از سویی نیازمند انتخاب آیاتی و ردّ آیاتی دیگر قرآن "کلام الله" و از سوی دیگر، نیازمند تفسیر آیات برای پاسخگویی به شرایط حاضر است. بدین سبب، حکومت دینی، «دخالت دینی» به معنی انتخاب آیات و انشای معنی و مفهوم جدید به آن ها را به دنبال می آورد⁵⁰⁴. همه این کارها طبق سنن اسلامی، دخالت در امور و وظایفی است که بخشی خاص خدا و بخشی خاص پیامبر اند. می دانیم که:

- 1- تشکیل حکومت دینی با حق دخالت در اختیارات خدا، از نظر دینی ناممکن و "شرک" است،
- 2- تشکیل حکومت دینی با حق دخالت در اختیارات رسول نیز کاری پیامبرانه و نیازمند کسب مأموریت دینی و پیامبری از سوی خداست. هر دو این موارد، از نظر دینی ناممکن و "حرام" اند. هم از این رو نیز:
- هم تأسیس و تشکیل خلیفه گری و حکومت اسلامی و هم انتخاب خلیفه و حاکم اسلامی، مغایر با مفاد قرآن و خواست خدا بوده و هست.

باید توجه کرد که هر آن چه «ضد دینی» است، از آن جمله تشکیل و اداره حکومت های اسلامی، برای تابعین آن دین نیز وظیفه دینی ایجاد می کند. بدین معنی، همان اندازه که حاکمان و دین فروشان حکومت های اسلامی مسئول اعمال ضد دینی خود اند و با تشکیل "حکومت اسلامی" مرتکب "گناه" می شوند،

⁵⁰³ ر.ک. به «در همین کتاب.

⁵⁰⁴ ر.ک. به «در همین کتاب.

- تابعین، بیعت کنندگان، "مقلدین" و هواداران "حکومت های اسلامی و دینی" نیز مجاز به جانبداری از حکومت های اسلامی نیستند و در غیر این صورت، به سبب جانبداری و تبعیت از دین سالاران و حکومت اسلامی ضد دینی آنان، مرتکب "گناه" می شوند.

از آن رو، فرض واجب آن است که مسلمانان معتقد به یکتائی خدا و مؤمن به آیات قرآن از دنباله روی هر گونه "حکومت و حکومت های معروف به اسلامی"، که دیدیم به طور ماهوی بر دخالت در کار خدا و رسول بنا می شود، خودداری کنند و خدا را به "خرمای" حکومت و ریاستی که بر بهره کشی از دین و اسلام بنا می شود، نفرروشند.

"جهاد" در راه "حکومت و سلطنت خدا"، "جهاد" علیه خداست

مدعیان نوع به نوع نظریه "حکومت دینی و اسلامی" برای اثبات حقانیت حکومت مورد نظر خود، اسلوب ها و شیوه های متفاوتی به کار می برند و از آن نظر به فرقه ها و دستجات گوناگون تقسیم می شوند. برخی صلاح را در "تقیه" می بینند و از بیان آشکار نظریات خود در مورد ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بنیادگرایانه⁵⁰⁵ خودداری می کنند. برخی به راه مسالمت آمیز "انتظار ظهور" سر می زنند و رسیدن روز قیامت، یا وقت ظهور این، یا آن امام و مهدی را انتظار می کشند. مدعیانی هم که قرآن و اسلام را کتاب و دین "صلح، آزادی و عدالت" می خوانند، از آن جمله اند. برخی نیز با یاری گرفتن و استفاده از استراتژی نواستعماری آمریکا و اروپا، برای خاموش کردن آتش سائقه های شهوانی قدرت خواهی خود، به راه ترور و کشتار می روند و با استناد به آیات و احکام تاریخ گذشته قرآن و سنت، به هر راه خشونت آمیز، غیر انسانی و سبعانه سر می زنند و این همه را به بهانه برقراری "حکومت و سلطنت خدا" توجیه می کنند.⁵⁰⁶

⁵⁰⁵ ر. ک. به توضیحات مربوطه در فصل پیشین در مورد غیر الهی بودن حکومت اسلامی.

⁵⁰⁶ ر. ک. به بحث مربوطه در مورد "چرائی فقدان تعهد اخلاقی اسلامیان" در این جلد.

اینان آن طور که در ایران، افغانستان، عراق، مصر، پاکستان، سومالی، الجزیره، اندونزی و بسیاری جاهای دیگر جهان شاهد بوده و هستیم، حتی از آتش زدن سینماهای پر از تماشاچی، تجاوزات و اعدام های گروهی مردم مسلمان و غیر مسلمان، منفجر کردن کامیون های پر از مواد منفجره در بازارهای روز و کشتن گروه گروه مردم و کودکان بی گناه غیرنظامی در کوچه و بازار ابائی ندارند. قابل توجه است که اینان همه، این جنایت های ضد بشری را با طرح ضرورت استقرار آن چه "حکومت و سلطنت خدا" نامیده می شود، توجیه می کنند.

1- اینان البته نمی توانند جواب دهند که اگر خداوند خواهان حکومت کردن بود، احتیاج به این همه کشت و کشتار بندگان داشت، چرا که:
- مطابق آیات قرآن، خداوند هر آن چه را که بخواهد، در همان آن تحقق می بخشد: **"... و روزی که بگویند موجود شو، بیدرنگ موجود شود، ..."** (سوره انعام، آیه 73). و در نتیجه، برای به دست آوردن حکومت این جا و آن جای زمینی به این ناقابلی احتیاج به تصویب این اعمال ضد اخلاقی و کشت و کشتارهایی چنین "شیطانی" ندارد. از این نظر نیز، هر ادعائی در مورد مبارزه برای مثلاً "برقراری و حفظ حکومت خدا"، یا "به حکومت رسانیدن خدا"، به معنی ردّ این و آیه های دیگر در مورد توان و خلاقیت خداست و در مغایرت با اصول اساسی دین اسلام قرار می گیرد.

2- آیه فوق همچنین نشان می دهد که اگر خداوند مستقیماً بساط حکمرانی بر روی زمین مستقر نکرده، برای آن بوده که حکومت و سلطنت زمینی را نخواست و نمی خواهد. حالا که خداوند یک چنین کاری را نمی خواهد (چرا که اگر می خواست، باید به آنی به دست می آورد) این سؤال مطرح می شود که پس این همه مدعیان حکومت اسلامی بر اساس چه وظیفه و احتیاجی برای به حکومت رسانیدن خدا این همه "فساد به راه می اندازند"؟

3- آیات مربوط به قصص قرآن نشان می دهند که هر وقت خداوند بر قومی خشم گرفته، خود اقدام به تنبیه و حتی نابودی آن کرده و بندگان را برای

⁵⁰⁷ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

کشتار مردم بی گناه بسیج نکرده است⁵⁰⁸. در این صورت، این مدعیان حکومت خدا باید به این سؤال هم پاسخ دهند که:
- حتی اگر فرض کنیم که مثلاً خدائی می خواهد به سلطنت زمینی دست یابد، چرا از همان شیوه هائی که خود در قرآن شرح داده استفاده نکرده و نمی کند، و وظیفه به حکومت رسانیدن خود را به اسلامیان این و سایر زمان ها واگذار کرده است؟

می بینیم که این سؤالات جز به دو پاسخ ممکن منجر نمی شوند. بدین معنی که یا خدا تغییر روش داده و در آن صورت، می بایست این را در کتاب خود که "کامل و تمام" می خواندش، شرح می داده که نداده و یا خداوند می خواهد و «نیازمند» حکومت زمینی است، ولی قادر به بیانش، یا «توانا» به تحقق اش نیست. این ادعا نیز در اساس کفر دین و خدا به حساب می آید. با این وجود، آیا نباید در اصل و اساس ایمان دینی این مدعیان شریعت ساز و بنیادگرائی که "خدا را به دانه ای خرما" می فروشند، شک کرد؟

4- با وجود این همه منع دینی، فرض کنیم که به راستی خدا «خواهان» به دست آوردن حکومت و سلطنت ناقابل زمین است، ولی بر خلاف ادعاهای قرآن، «قادر به تحقق این خواسته اش نیست». در آن صورت، مدعیان حکومت خدا بر روی زمین باید همچنین بتوانند به این سؤال پاسخ دهند که:
- از کجا و بر اساس کدام حکم و دلیلی این خدای "ناتوان از کنترل زمین"، وظیفه به دست آوردن حکومت زمینی خود را به "بندگانش" و از آن میان، به این "بندگان" مدعی حکومت اسلامی و الهی واگذار کرده است؟ آیا اینان برای به اصطلاح به حکومت رسانیدن خدا، مأموریتی دریافت کرده اند؟ و در آن صورت از چه طریقی و بر اساس کدام مرجع دینی؟ آیا در این مورد آیه ای نازل شده، "وحی یی" آمده، یا با وجود "خاتم النبیین" بودن محمد، پیامبر جدیدی برگزیده شده و فرشته ای تماس گرفته است؟

و اگر چنین نیست و انتخاب و مأموریتی در بین نیست، پس اینان بر اساس کدام حکم و دستور دینی و الهی در کار این خدای گویا "نیازمند حکومت زمینی" دخالت می کنند و مخلوقات خدا را برای به حکومت و سلطنت رسانیدن خدائی که چنین مأموریتی به کسی نداده، تحت سرکوبی، شکنجه و کشتار قرار می دهند؟

⁵⁰⁸ ر. ک. به قصص قرآن در مورد نابود کردن اقوام عاد، ثمود، لوط و غیره.

5- در بحث مربوط به خداشناسی در اسلام⁵⁰⁹ به این جا رسیده ایم که بر اساس قرآن، خداوند بر همه چیز و همه اتفاقات احاطه دارد. خداوند قدر و سرنوشت حتی افتادن برگی از درختی را خود تعیین می کند و قبلاً بر تحقق چنین اتفاقاتی کوچکی صحه می گذارد (آیه 59 سوره انعام)⁵¹⁰. نه فقط هر چه در جهان است، بلکه هر رابطه ای که بین آحاد مخلوقات برقرار می شود، ناشی از خواست، اراده و خلقت خداست. فقر و ثروت، هدایت و ضلالت، شکست و پیروزی و هر هستی دیگر فقط با خواست خدا به وجود می آیند⁵¹¹. بر این اساس به بیان آیات قرآن:

1- قدر و منظره موجود در جهان همانی است که خدا خواسته و خلق کرده، چرا که اگر چنین نمی بود، با یک اشاره خدا به آسانی تغییر می کرد و آن می شد که خدا می خواهد.

2- این منظره تغییر نمی کند، مگر آن که خدا چنین بخواهد⁵¹². در نتیجه، با وجود این آیات قرآنی، برای تغییر این قدر و سرنوشت فردی و جمعی، هیچ جایی برای اقدام "بنده ها و برده های خدا" باقی نمی ماند. به بیان دیگر، هرگونه دخالت برای تغییر سرنوشت و قدر موجود، اقدام به تغییر آن چیزی است که خدا خلق کرده و بر بقا و ماندگاری اش حکم داده و راضی است. از این نظر:

- دخالت "بندگان و بردگان خدا" در کاری که موجود و در نتیجه مقدر نیست (چون اگر مقدر می بود، بی وقفه همان می شد) و به عهده شان هم محول نشده، دخالت بدون مجوز در کار خدا و از آن رو، «ضد دینی» است.

با این حساب، حکام و بنیادگران اسلامی که برای تغییر این منظره و قدر الهی به عملی دست می زنند، باید قبل از همه، بتوانند نشان دهند که:

1- منظره موجود تمام، یا قسمتی از جهان، بر خلاف خواست خداست و بدون خواست وی خلق شده و به وجود آمده است.

2- خداوند خواهان تغییر این منظره و قدر و سرنوشت است، ولی قادر به این تغییر نیست و احتیاج به کمک "بندگان" دارد.

⁵⁰⁹ ر. ک. به بحث "دین، باور دینی و خداشناسی در اسلام" در کتاب اول جلد 2.
⁵¹⁰ ر. ک. به فصل "منبع و چگونگی نزول کتاب دینی قرآن" در کتاب دوم جلد 2.
⁵¹¹ ر. ک. به بحث آیات مربوطه در مورد "خدای مورد معرفی قرآن" در کتاب اول جلد 2.
⁵¹² ر. ک. پیشین.

3- خداوند برای انجام این مهم و تغییر قدر و سرنوشت مردم در جایی و زمانی، دست به دامن این مدعیان حکومت های اسلامی شده و اینان را برای انجام این مأموریت برگزیده اند.

می بینیم هرگونه ادعائی از این دست، نه تنها ادعای پیامبری خداست و با آیهٔ مربوط به خاتم النبیین بودن پیامبر اسلام (سورهٔ احزاب، آیهٔ 40) مغایر است، بلکه خیلی بیشتر، ادعای نمایندگی زمینی خدا و شراکت با خداوندی خداست و اعتقاد بنیادی یکتاپرستی اسلام و قرآن را مردود می شمارد.

این همه جز به این جا منجر نمی شود که ادعای «سلطنت و حکومت خداوند» از جنبه های مختلف دینی مغایر با مبانی قرآنی و اعتقادات یکتاپرستی است و از نظر دینی "کفر" به حساب می آید.

فصل 12 مآخذ و منابع

- مآخذ و منابع فارسی
- فریدون آدمیت، از سومر تا یونان و رم، چاپ دوم، 1376، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران.
- رضا آیرملو، استراتژی استعمار نو، دگرگونی‌ها و بحران‌ها، 1366، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
- تجدید چاپ برون مرزی: چاپ و انتشاراتی آرش، 1987، سوئد.
- رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه، ترجمه از سوئدی به فارسی توسط «جمعی از علاقمندان به دانش اجتماعی»، 1382، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، زن در گرداب شریعت، 1380، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، زن و اسلام شریعتی، کند و کاوی در کتاب «فاطمه فاطمه است»، 1375، نشر کتابفروشی خیام، سوئد.
- رضا آیرملو، مدینه فاضله از امام زمان تا امام زمان، چاپ دوم، 1379، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان، 1379، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، قرائت قرآن غیر دینی، جلد 1- محدودیت‌های قرآنی و تحریفات قرآنت "رسمی و با واسطه"، 1385، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، قرائت قرآن غیر دینی، جلد 2- دین و ایمان دینی- کتاب و "قرآن دینی"، 1386، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- فریدریک انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، در پرتو بررسی‌های لویس مورگان، ترجمه مسعود احمدزاده، انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق، 1354، لین شوپینگ، سوئد.
- اربعین شیخ بهائی، شیخ بهالدین محمد عاملی، ترجمه عقیقی بخشایشی، چاپ سوم، فاقد تاریخ انتشار، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
- مینا اسدی، دفتر شعر، 1998، سوئد.

- اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، فاقد تاریخ انتشار، کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران.
- مسعود انصاری (روشنگر)، بازشناسی قرآن، چاپ 6، 1378، نشر نیما، آلمان.
- مهدی بازرگان، چهار مقاله، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- مهدی بازرگان، مطهرات در اسلام، انتشارات جهان آراء، تهران.
- مهدی بازرگان، انسان بینی قرآن، انتشارات، قلم تهران.
- مهدی بازرگان، بازگشت به قرآن، انتشارات، قلم تهران.
- تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قریشی، چاپ دوم، 11 جلد، 1374، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران.
- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، تألیف امام محمد مبینی، چاپ 17، 1383، چاپ و انتشارات اقبال، تهران.
- تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، دفتر انتشارات اسلامی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، 20 جلد، چاپ 17، 1382، قم.
- تفسیر سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، 130، فرهنگ نشر نو، تهران.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ 24، 1368، تهران.
- توضیح المسائل محشی- فتاوی حسین طباطبائی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ، گرد آوری غلامحسین رحیمی اصفهانی، سازمان انتشارات جاویدان و مؤسسه انتشارات فراهانی، قم.
- توضیح المسائل مراجع، تهیه و تنظیم سید محمد حسن بنی هاشمی خمینی، چاپ سوم، 1378، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، 3 جلد، چاپ 5، 1381، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ 4، 1354، انتشارات پیام، تهران.
- خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب، 1371، اسناد ملی ایران، تهران.
- خلاصه تفسیر المیزان، ترجمه فاطمه مشایخ، به قلم کمال مصطفی شاکر، 4 جلد، 1379، انتشارات اسلام، تهران.
- خواجه عبدالله انصاری، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، تألیف امام محمد مبینی، چاپ 17، 1383، چاپ و انتشارات اقبال، تهران.
- علی دشتی، 23 سال، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، 1373، آلمان.

- راهنمای انسانیت- احادیث و ترجمه از کتاب نهج الفصاحه، گرد آورنده مرتضی فرید تنکابنی، 1374، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، چاپ 7، 1379، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
- عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، 1379، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
- شجاع الدین شفا، توضیح المسائل، پاسخ به پرسش های هزار ساله از کلینی تا خمینی، چاپ پنجم، نشر فرزاد، اسپانیا.
- شجاع الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، فاقد تاریخ، نشر فرزاد، اسپانیا.
- فرشید فریدونی، آرمان و اندیشه، جلد 1، 2003، برلین.
- فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و تاریخ دولت اسلامی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران، استنسیل، پائیز 2005، آلمان.
- قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی، 1375، انتشارات نیلوفر و جامی، تهران.
- قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء، 1361، سازمان انتشارات صالحی و بنیاد نشر و ترویج قرآن، تهران.
- سید علی اکبر قریشی، تفسیر احسن الحدیث، 11 جلد، چاپ دوم، 1374، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران.
- قصص قرآن، تألیف صدر الدین بلاغی، چاپ 15، 1370، چاپخانه سپهر، تهران.
- کتاب مقدس - کتب عهد عتیق و عهد جدید (به زبان فارسی)، 1987، انجمن پخش کتب مقدسه، چاپ کره جنوبی.
- سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ 5، 1381، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، 20 جلد، چاپ 17، 1382، قم.
- ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوره آبادی، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، 4 جلد، فرهنگ نشر نو، تهران.
- حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهالدین خرمشاهی، چاپ 3، 1372، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- فریدون گیلانی (مترجم)، بازی شیطان، اثر رابرت دریفوس، نشر در اینترنت، 1385-1386. این برگردان فارسی در دو جلد در دست انتشار است.
- شیخ بهالدین محمد عاملی، اربعین شیخ بهائی، ترجمه عقیقی بخشایشی، چاپ سوم، فاقد تاریخ انتشار، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
- مجید محمدی، دین شناسی معاصر، 1374، نشر قطره، تهران.

- هوشنگ معین زاده، خیام و آن فروغ دلاویز، 1380، انتشارات آذرخش، فرانسه.
- هوشنگ معین زاده، کمدی خدایان، 1379، انتشارات آذرخش، فرانسه.
- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 27 جلد، چاپ 24، 1368، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ 4، 1370، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- نهج البلاغه، ترجمه احمد سپهر خراسانی، چاپ سوم، 1375، مؤسسه نشر اشرفی، تهران.

- مآخذ و منابع به زبان های دیگر

- Erdoğan Aydın (1993): İslamiyet Gerçeği, cilt 1, Kaynak yay., İstanbul.
- İlhan Arsel (2000): Koran,ın Eleştirisi, cilt 2, Kaynak yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (1999): Koran,ın Eleştirisi, cilt 1, Kaynak yay., İstanbul.
- İlhan Arsel (2001): Koran,ın Eleştirisi, cilt 3, Kaykna yay., İstanbul.
- İlhan Arsel (1997): Şariat,tan Kıssalar, cilt 2, Kaykna yay., İstanbul.
- İlhan Arsel (2005): Şariat, İnsan ve Akıl, Kaykna yayınları, İstanbul.
- Michael Banton (red) (1986): Study of Religion, London, Tavistock.
- Bibeln, Bokförlaget Libris, 1997, Glasgow, London.
- Carl Brockelmann (1950): History of the Islamic Peoples, London.
- Charles C. Torry (1967): The Jewish Foundatio of Islam, NY, USA.
- Emile Durkheim (1982): The Elementary Forms of the Religious Life, George Allen & Unwin, London.
- Turan Dursun (1992): Allah, 4 baskı, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1990): Din Bu, cilt 1, Bas. 20, Kaynak yay., İstanbul.
- Turan Dursun (1990): Din Bu, cilt 2, Bas. 3, Kaynak yay., İstanbul.
- Turan Dursun (2000): Din Bu, cilt 4, Bas. 8, Kaynak yay., İstanbul.
- Turan Dursun (1997): Koran, 7. Basım, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1994): Koran Ansiklopedisi, 8 cilt, Kaynak yayınları, İstanbul.
- First Encyclopedia of Islam 1913-1936, 1993, E.J. Brill, New York.
- Reza Eyrumlu (1997):Iranier möter Sverige- bakgrund, mottagning och integration, Invand -Litteratur, Sverige.

- Reza Eyrumlu (1998):Iranska familjer i Sverige- ett nordeuropeskt samhälle, Invand -Litteratur, Sverige.
- Reza Eyrumlu (2002):Islam och Modernisering i Iran och Turkiet, Invand -Litteratur, Sverige.
- Inger Furseth & Pål Repstad (2005): Religionssociologi, Liber AB, Sverige.
- Abdülbaki Gölpınarlı (1969): Tasavvuf 100 Soruda, Gerçek Yayınevi, İstanbul.
- D. Hume (1976): The Natural History of Religion, Axford.
- Muazzez İlmiye Çığ (2000): Kuran İncil ve Tevrat,ın Sumer,deki Kökeni, 5. Basım, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Koran Ansiklopedisi (1994): 8 cilt, Turan Dursun, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Meydan Larousse, Büyük Ansiklopedi, Meydan Yayınevi, İstanbul, 1988.
- Bronislaw Malinowski (1974): Magic, Science and Religion and Other Essays, Souvenir Press, London.
- Sverre Moe (1995): Sociologiska teori, Översättare Björn Nilsson Studentlitteratur, Lund, Sverige.
- Per Månson (1987): Från Marx till marxism, Röda Bokförlaget AB, Göteborg, Sverige.
- Per Månson (2003): Moderna samhällsteorier, Prisma, Stockholm.
- Norstedts Uppslagsbok, 2000, Sverige.
- T. Nöldeke, Geschichte des Qoran, Ed. 1, P. 70; Quoted by Shafa, After 1400 Year, ibid, P.117-118.
- Rudolf Otto (1967): The heliga jämte spridda uppsatser om det numinösa, översättning: Ernst Logren, Stockholm, Sverige.
- Karl Popper (1983): A Pocket Popper, Fontana Paperbacks, Oxford, UK.
- Ronald Robertson (1970): The Sociological Interpretation of Religion, Oxford, Blackwell.
- Erol Sever (1995): İslamın Kaynakları, cilt 1, Basım 2., Kaynak yayınları, İstanbul.
- Erol Sever (1997): İslamın Kaynakları- Muhammed, cilt 2, Kaynak yayınları, İstanbul.

- Ninian Smart (1983): "Reigion, Myth and Nationalism, i Religion and Politics in the Modern World, red: P. H. Merkl & N. Smart, New York University Press.
- Melford Spiro (1966): "Religio: Problems of Definition and explanation" I: Antropological Approaches to the Study of Religion, red. Michael Banton, London: Tavistock.
- Arif Tekin (2000): Kuran,ın Kökeni, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Torsten Thurén (1991): Vetenskapsteori, Liber, Sverige.
- Edward Tylor, (1903): Primitive Culture. London, John Murphy.
- Svensk Uppslagsbok, Förlagshuset Norden, 1942-1955, Malmö, Sverige.